

شاهنشاه جوانبخت ایران اعلیحضرت همایون  
محمد رضا شاه پهلوی ارواحنافداه

# فهرست مندرجات «نامه فرهنگستان»

دوره اول - سال ۱۳۲۲

## شماره اول :

صفحه	نویسنده	عنوان
۱	—	اساسنامه فرهنگستان
۳	—	اساسنامه انجمن روابط فرهنگی ایران
۵	—	اساسنامه نامه فرهنگستان
۶	—	تاریخی از فرهنگستان ایران
۱۸	—	اسامی اعضاء وابسته فرهنگستان
۲۰	مرحوم محمد علی فروغی	فرهنگستان چیست
۳۹	آقای رشید یاسمی	سه شعر
۴۰	آقای جلال همائی	گفتار در صرف و نحو فارسی
۶۴	—	وقایع فرهنگستان

## شماره دوم :

۱	—	آئین نامه داخلی فرهنگستان
۶	آقای سعید نفیسی	فرهنگستان فرانسه
۲۶	آقای جلال همائی	گفتار در صرف و نحو فارسی

## شماره سوم :

۱	—	طرح نظامنامه بازیینی در اصطلاحات علمی
۵	جناب آقای حسین سبیبی	ناله نی (شعر)
۶	« دکتر رعدی	رستاخیز ادبی ایران
۳۴	« آقای جلال همائی	گفتار در صرف و نحو فارسی
۶۲	—	وقایع فرهنگستان

شماره چهارم :

۱	جناب آقای دکتر صدیق	توضیح در تاریخچه فرهنگستان
۶	آقای جلال همائی	گفتار در صرف و نحو فارسی
۲۰	« رشید یاسمی	تأثیر سخن ( نظم )
۲۱	« محمد قزوینی	چند کتاب مهم فارسی
۳۵	« حبیب یغمائی	ترجمه فارسی تفسیر طبری
۴۱	گرشاسب نامه حکیم اسدی	فرزند جان ( شعر )
۴۲	آقای احمد بهمنیار	املای فارسی
	خطابه جناب آقای سمیعی	سال فوت فروغی
۶۷	رئیس فرهنگستان	

---

—	گراور یکصفحه از کتاب ترجمه تفسیر طبری
۷۰	گراور عکس مرحوم فروغی که در تالار فرهنگستان نصب است

# فرهنگستان نامه

سال اول      فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۲      شماره اول

## اساسنامه فرهنگستان ایران

مضوب خرداد ماه ۱۳۱۴

ماده اول - برای حفظ و توسعه و ترقی زبان فارسی انجمنی بنام « فرهنگستان ایران » تأسیس میشود .

ماده دوم - وظایف فرهنگستان بقرار ذیل است :

- ۱ - ترتیب فرهنگ بقصد رد و قبول لغات و اصطلاحات در زبان فارسی .
- ۲ - اختیار الفاظ و اصطلاحات در هر رشته ارزشته های زندگانی باسعی در این که حتی الامکان فارسی باشد .
- ۳ - پیراستن زبان فارسی از الفاظ نامتناسب خارجی .
- ۴ - تهیه دستور زبان و استخراج و تعیین قواعد برای وضع لغات فارسی و اخذ بارد لغت خارجی .
- ۵ - جمع آوری لغات و اصطلاحات پیدیه و روان و صنعتگران .
- ۶ - جمع آوری الفاظ و اصطلاحات از کتب قدیم .

- ۷ - جمع آوری لغات و اصطلاحات و اشعار و امثال و قصص و نوادر و ترانه ها و آهنگ های ولایتی .
- ۸ - جستجو و شناساندن کتب قدیم و تشویق بطبع و نشر آنها .
- ۹ - هدایت افکار بحقیقت ادبیات و چگونگی نظم و نثر و اختیار آنچه از ادبیات گذشته پسندیده است و رد آنچه منحرف میباشد و راهنمایی برای آینده .
- ۱۰ - تشویق شعرا و نویسندگان در ایجاد شاهکارهای ادبی .
- ۱۱ - تشویق دانشمندان بتألیف و ترجمه کتب سودمند بفارسی فصیح و مانوس .
- ۱۲ - مطالعه در اصلاح خط فارسی .
- ماده سوم - فرهنگستان دارای دو قسم عضو « پیوسته » و « وابسته » خواهد بود . پیوستگان اعضائی هستند که مقرر در جلسات حاضر و فرهنگستان از آنان تشکیل میشود . وابستگان اعضائی هستند که افکار خود را بوسیله مکاتبه به فرهنگستان میرسانند .
- ماده چهارم - فرهنگستان با ۲۴ نفر عضو پیوسته شروع بکار خواهد کرد ولدی الاقتضاء ممکن است عدده پیوستگان به ۵۰ نفر برسد .
- ماده پنجم - عضو پیوسته باید ایرانی و سن او لااقل سی و پنج باشد .
- ماده ششم - در آغاز کار انتخاب اعضاء پیوسته به پیشنهاد وزارت فرهنگ و تصویب هیئت دولت خواهد بود و پس از آن به پیشنهاد فرهنگستان ( با کثرت دو نلک اعضاء ) و موافقت وزارت فرهنگ و تصویب هیئت دولت بعمل خواهد آمد .
- ماده هفتم - فرهنگستان يك نفر رئیس خواهد داشت که بموجب فرمان همایونی

- منصوب خواهد شد و دارای دو نفر نایب رئیس و دو نفر منشی خواهد بود که با کثرت نسبی پیوستگان برای دو سال انتخاب میشوند. طرز انتخاب هیئت رئیسه و همچنین وظایف آنان را نظامنامه داخلی معین خواهد نمود.
- ماده هشتم - فرهنگستان بر طبق ماده ۵۸۷ قانون تجارت منصوب ۱۳۱۱ دارای شخصیت حقوقی خواهد بود و رئیس نماینده فرهنگستان میباشد.
- ماده نهم - فرهنگستان دارای دبیرخانه ای خواهد بود که رئیس و اعضاء آن از طرف وزارت فرهنگ منصوب میشوند.
- ماده دهم - اعضاء وابسته از میان علما و ادبای داخله و خارجه انتخاب میشوند. عضویت آنان مانند عضویت اعضاء پیوسته مادام العمر خواهد بود.
- ماده یازدهم - جلسات رسمی فرهنگستان با حضور نصف بعلاوه يك از پیوستگان حاضر در تهران منعقد خواهد شد.
- ماده دوازدهم - فرهنگستان بر حسب وظایفی که دارد ممکن است بکمیسیون های جزء تقسیم شود.
- در صورت لزوم از اشخاص خارج نیز برای مشاورت و معاونت میتواند دعوت نماید.
- ماده سیزدهم - فرهنگستان میتواند جلسات تشریفاتی داشته باشد و نمائندگان ممکن است در این جلسات حاضر شوند.
- ماده چهاردهم - پیوستگان ممکن است لباس مخصوصی داشته در جشنها و تشریفات دولتی بدان ملبس گردند. شکل این لباس در نظامنامه جدا گانه معین خواهد شد.
- ماده پانزدهم - بودجه فرهنگستان در ضمن بودجه وزارت فرهنگ منظور خواهد شد. ولیکن عضویت فرهنگستان افتخاری خواهد بود.
- ماده شانزدهم - مقررات لازم برای اجرای وظایف فرهنگستان و نظامنامه های راجع به هیئت رئیسه و کمیسیونها و نظامات داخلی و غیره پس از پیشنهاد فرهنگستان و تصویب وزارت فرهنگ بموقع اجرا گذاشته خواهد شد.

## اساسنامه انجمن روابط فرهنگی ایران

مصوب ۱۲ بهمن ۱۳۲۱

ماده اول - فرهنگستان ایران هیئتی بنام « انجمن روابط فرهنگی بین المللی » مرکب از چندتن از پیوستگان برای ایجاد روابط بین فرهنگستان ایران با فرهنگستانهای کشور های خارجه یا مجامع مشابه آن تشکیل میدهد.

ماده دوم - انجمن برای انجام دادن وظایف خود میتواند از پیوستگان فرهنگستان و دانشمندان صلاحیت دار ایرانی و خارجی استفاده کند و شعب لازم را تشکیل دهد.

ماده سوم - انجمن موظف است از کتابها و انتشاراتی که از کشور های مختلف برای فرهنگستان جلب میکند کتابخانه منظمی تشکیل دهد و سعی کند همه آناری را که درباره فرهنگ ایران در خارج انتشار یافته بررور در این کتابخانه کرد آورد.

ماده چهارم - انجمن مأمور است کتب و سایر مطبوعات شایسته ایران را در دسترس مراکز فرهنگی جهان بگذارد.

ماده پنجم - انجمن مأموریت دارد برای ایجاد آشنائی در میان اعضای فرهنگستان و دانشمندان کشور های دیگر و تجلیل و تشویق فضلالی خارجی علاقمند بفرهنگ ایران و سایر مقضی بکار برد.

ماده ششم - انجمن میتواند در معرفی فرهنگستان ایران در ممالک دیگر بوسیله ارسال مقررات رسمی و انتشارات فرهنگستان و یا ترجمه آنها اقدام کند.

ماده هفتم - انجمن مجاز است هر يك از دانشمندان خارجی را که برای عضویت وابسته فرهنگستان بداند پیشنهاد کند.

ماده هشتم - دبیر خانه فرهنگستان مکلف است وسایل اجرای وظایف این انجمن را در هر موقع فراهم سازد و تسهیلات لازم را بکند.

ماده نهم - تهیه اعتبارات لازم برای اجرای وظایف این انجمن بنا بر پیشنهاد انجمن و تصویب فرهنگستان خواهد بود.

# اساسنامه نامه فرهنگستان

مصوب بهمن ماه ۱۳۳۱

- ماده اول - ایجاد يك نشریه مرتب بنام «نامه فرهنگستان» تصویب میشود.
- ماده دوم - مندرجات این نشریه عبارت خواهد بود از :
- ۱ - شرح اقداماتی که برای اجرای مواد اساسنامه فرهنگستان بعمل میآید در صورتی که نشر آن سودمند باشد.
  - ۲ - خطابه های ورودی که در فرهنگستان ایراد میشود.
  - ۳ - نتیجه تحقیقات راجع بلغات و صرف و نحو و ادبیات زبان فارسی.
  - ۴ - تحقیقات تازه در زندگانی بزرگان و آثار آنان و وقایع و ابنیه تاریخی و کتب نفیسه و صنایع و علوم و فلسفه ایرانی.
  - ۵ - قطعات نظم و نثر بدیع.
  - ۶ - معرفی آثار اعضاء فرهنگستان.
  - ۷ - تاریخچه فرهنگستان ایران و اطلاعات راجع بمجامع فرهنگی ایران و خارجه
  - ۸ - هر نوع نوشته ای که انتشار آن از نقطه نظر فرهنگی مفید باشد.
- ماده سوم - نویسندگان این نامه اعضاء پیوسته و وابسته فرهنگستان خواهند بود مقالاتی که از خارج برسد بشرط تصویب در جلسه عمومی فرهنگستان درج خواهد شد.
- ماده چهارم - مدیر نامه بتصویب فرهنگستان تعیین میشود.
- ماده پنجم - بودجه نامه را هیئت رئیسه فرهنگستان تنظیم خواهد نمود.
- ماده ششم - اعضاء پیوسته و وابسته فرهنگستان این نامه را رایگان دریافت خواهند داشت و در صورت لزوم ممکن است با تصویب هیئت رئیسه اشخاص دیگری نیز از این مزیت برخوردار شوند.
- ماده هفتم - مطبوعات که در نتیجه مبادله این نامه بدست خواهد آمد متعلق بکتابخانه فرهنگستان خواهد بود.



## تاریخی از فرهنگستان ایران

- ۱ -

### دیباچه

سالها پیش از تأسیس فرهنگستان ایران فکر تشکیل انجمنی مرکب از دانشمندان و ارباب فضل و اطلاع بر خاطرها میگذشت و مخصوصاً از روزیکه ملت ایران با تمدن مغرب زمین کمابیش آشنا شده با اهمیت و وظائف و خدمات مجامع علمی و ادبی بیکانه پی برد این فکر در اذهان قوت گرفت. اشارات و اقوالی هم که در کتب و تواریخ قدیم از وجود چنین مجامعی باشکال و عناوین مختلف در ایران کهن سال و در طی قرون متوالیه حکایت میکرد آتش شوق ایرانیان را بایجاد نظائر آنها دامن میزد چنانکه در دوره مشروطیت در تهران و شهرستانها بارها گروهی از مردم دانشمند و هنردوست گردهم آمده بتأسیس انجمن هائی که در آنها سخن از علم و ادب میرفت همت گماشتند.

چگونگی تجلی این منظور در قالبهای گوناگون، داستان مفصل و دلکشی - است که در این مختصر ادای حق آنرا بواجبی نتوان کرد. تنها ذکر این نکته لازم است که در دوره مشروطه از مقامات دولتی اقدام رسمی در این خصوص بعمل نیامده بود و بغیر از کوششهای افراد و یا مجامع خصوصی قدم دیگری در این راه برداشته نمیشد. در سال ۱۳۱۳ قریب پنج ماه قبل از تأسیس فرهنگستان ایران وزارت معارف درصددبرآمد که انجمنهائی مرکب از ارباب تخصص و اطلاع در هر فن فراهم بیاورد و بر آن شد که این کار را با تشکیل «آکادمی طبی» آغاز کند. برای مطالعه در این امر جلساتی با حضور چندتن از پزشکان معروف و بعضی از دانشمندان در دانشکده طب تشکیل یافت و نام «فرهنگستان» بعنوان معادل آکادمی در یکی از آن جلسات اختیار شد. اساسنامه ای هم برای فرهنگستان طبی نگارش یافت که وظایف آن بدینگونه پیش بینی شده بود:

- فرهنگستان طب ایران در مسائل ده‌گانه ذیل اقدام خواهد کرد.
- ۱ - ترجمه و تألیف کتابهای طبی درسی و غیر درسی.
  - ۲ - تهیه فرهنگ طبی و دواسازی و جمع‌آوری لغات طبی.
  - ۳ - وضع لغت‌های طبی و اصطلاحات لازم که در زبان فارسی نیست.
  - ۴ - تهیه و نشر مقالات طبی سودمند.
  - ۵ - مطالعه در خواص طبی گیاه‌هایی که در سرزمین ایران موجود است و بیان فوائد هر یک و تهیه و طبع دستور دواسازی.
  - ۶ - دادن جایزه و نشان‌های مخصوص بکسانی که مقاله‌های سودمند در باب طب و تندرستی بزبان فارسی بنویسند.
  - ۷ - معاونت فکری با مقامات مربوطه در امور صحتی فردی و اجتماعی در مواقع احتیاج و همراهی فکری و راهنمایی بفارغ‌التحصیل‌های دانشکده طب برای تهیه رساله‌های اجتهادی.
  - ۸ - جمع‌آوری و طبع و نشر نسخه‌های قدیمی کمیاب از کتب طبی.
  - ۹ - ایجاد روابط دائمی با فرهنگستان‌های طبی (آکادمیهای طبی) ممالک خارجه و تهیه و جمع‌آوری آثار آنان.
  - ۱۰ - مطالعه کامل در کشفیات و اختراعات از فنون مختلف طب: دواسازی و دندان‌سازی و متعلقات آن و اعلان نتیجه آنها برای استفاده عموم طبای مملکت.

با مختصر توجه بوظایف مندرج در این ماده معلوم میگردد که منظور از ایجاد فرهنگستان طبی و نظائر آن برای سایر رشته‌ها این نبود که وضع لغات و اصطلاحات جدید، وظیفه منحصراً آنها قرار داده شود بلکه ترجمه و تألیف کتب و تهیه فرهنگها و جمع‌آوری لغات و اصطلاحات موجوده و تشویق بتحقیقات علمی و ادبی در شعب مختلف علوم و فنون، مورد توجه خاص قرار گرفته بود. ولی در همان اوقات پیش از آنکه این نیت بموقع عمل گذاشته شود و اساسنامه فرهنگستان طبی از مقام

شور بمرحله تصویب و اجراء در آید در زمستان ۱۳۱۳ تا کپان اندیشه های تندی در اصلاح زبان ولغت و طرزنگارش فارسی بوجود آمد و علل و اسباب متعدد موجب ایجاد و اضطراب و تشویش خاصی در اوضاع ادبی و لغوی ایران گردید. بدین معنی که بقول مرحوم فروغی<sup>(۱)</sup> برای بعضی از علاقمندان بترقی زبان فارسی این فکر پیش آمد که برای معانی که امروزه الفاظ فارسی بجهت آنها وجود ندارد یا استعمال نمیشود اصطلاحات وضع کنند لیکن غالباً دیده شد «... کارهایی که در این باب میکنند بی رویه و از روی مبنای صحیح و ذوق سلیم نیست...» شاید در آن گیر و دار اشخاصی که دم از ترقی و توسعه زبان و پیراستن آن از الفاظ نامتناسب خارجی میزدند قلبی عاشق و نیتی صادق داشتند ولی در طرز اجراء این فکر و تشخیص وسائل غالباً بخطا میرفتند و مثلاً تعصب غرور ملی و نژادی را که در جای خود امری بمدوح و حسی شریف است بحد افراط درباره زبان ولغت - که بحثی فنی و تحقیقی و مبتنی بر سوابق و سنن تاریخی و در عین حال متکی بر انس و عادت و ذوق سلیم و قبول اکثریت افراد ملت است - راه میدادند و با این افراط در برابر آن مقدار از اصلاحات لغوی هم که احتیاجات کنونی زبان بحکم عقل و منطق بدانها رای میداد بدست خود سدّی ایجاد میکردند و در اذهان پیروان طریقه اعتدال نگرانی خاصی پدید میآوردند.

خلاصه آنکه از هر گوشه ای نغمه ای بگوش میرسید و هر کسی فراخور فهم و دانش خود میزان و ملاکی برای این کار بدست میداد. در میان علمداران این نهضت کسانی نیز پیدا میشدند که چون به زبان ولغت عربی بحدی که در زبان فارسی مورد احتیاج است احاطه نداشتند بخیال آنکه زحمت خود و دیگران را کمتر کنند میخواستند حتی يك كلمه عربی در زبان فارسی باقی نگذارند و لغاتی را که با وجود اصل تازی در طی مدت بیش از هزار سال جزو دارائی زبان فارسی شده و وسیله تکلم تمام افراد کشور از خاص و عام و باسواد و بی سواد گردیده است بیرون کرده بجای آنها الفاظ جدیدی را وضع کنند و یا آنکه بعضی از کلمات متروک و مهجور زبانهای قبل از

اسلام ایران را که فرا گرفتن آنها برای اکثر مردم امروز از آموختن کلمات زبانهای خارجی نیز دشوار تر است جانشین لغات عربی مانوس نمایند. و عجب آنکه برخی از این هوا داران اصلاحات، زبان فارسی را نیز بخوبی نمیدانستند و گاهی اتفاق میافتاد که بعضی از کلمات صحیح‌النسب فارسی را بگمان اینکه لغت تازی است مورد لعن و طعن قرار داده مرادف عربی آنها را بدون اینکه بدانند عربی است بنام فارسی سره بعنوان معادل پیشنهاد میکردند. بدین ترتیب زمزمه هائی که ابتدا در بعضی از محافل و جسته جسته بگوش میرسید در مدت بسیار اندکی بمطبوعات و سپس با ادارات و بنگاههای دولتی سرایت کرد و کم کم این تفنن شکل جدی بخود گرفت. کسانیکه ابتدا در جراید مقالاتی به «فارسی سره» و یا در حقیقت به «فارسی ساختگی» انتشار میدادند و فهم مقصود و عبارات آنها نه تنها برای عامه مردم بلکه برای دوستان همعقیده خودشان نیز دشوار و گاهی محال بود در صدد برآمدند که اصطلاحات جدیدی وضع کرده در مکاتبات اداری رواج دهند. در اغلب وزارتخانه ها و حتی در اداره مباشرت مجلس شورای ملی چند تن از این «فارسی پردازان» گردهم آمده گاهی نظر موافق اولیاء وزارتخانه را نیز بخود جلب کرده با اصطلاحات مجمله که عده آنها همه روزه در تزیید بود شروع بمکاتبه با سایر ادارات نمودند. و چون کارخانه‌های لغت سازی ادارات و بنگاههای دولتی از نوع واحد نبودند کار بجائی رسید که گاهی ادارات دولتی در مکاتبات رسمی از درك مقصود یکدیگر عاجز می شدند. در پایتخت کشوری که مردم آن پس از هزار سال هنوز شاهنامه فردوسی را بدون احتیاج بتفسیر میخوانند و معنی اشعار و لطایف آنرا درك میکنند اوضاعی که افسانه معروف شهر بابل قدیم را بخاطر میآورد پدیدار شد. نه تنها کارمندان دولت مجبور میشدند که در مکاتبات عادی اداری برای درك مقصود و فهم اصطلاحات همکاران خود دست توصل بدامان کتب لغت و دوستان لغت ساز و حدس و فرض بزنند بلکه ارباب رجوع نیز که بفارسی معهولی با ادارات مکاتبه کرده و حل مشکل خود را از آنها میخواستند هنگام دریافت جواب دچار مشکل تازه‌ای میگرددند زیرا بعضی اوقات حتی در داخل يك اداره هر کدام از منشیان سلیقه خاصی در وضع لغات برای خود اختیار کرده

بودند و مراجعه کننده سرگردان ناگزیر بود که کشف معما و گشودن طلسم اصطلاحات را فقط از یک نفر که آنهم نویسنده جواب بود بخواهد و الا دنباله کار خویش را رها کرده بنشیند و صبر پیش گیرد.

اگر چه در نیمه دوم سال ۱۳۱۳ این روش افراطی از طرفی در عالم مطبوعات رخنه کرده و از طرف دیگر چند کانون نیم رسمی در اداره مباشرت مجلس شورای ملی و در بعضی از دوائر دولتی بدست آورده بود ولی هنوز نتوانسته بود که خود را از تأیید و تقویت مقامات عالیه بهره مند ساخته و یا خود را مورد عنایت و حمایت آنان نشان دهد، اما پیش از آنکه سال پایان رسد باین مقصود نیز نائل گردید و بر تریبی که ذیلاً نگاشته میشود در بحبوحه اقتدار اعلیحضرت شاهنشاه سابق حربیه برنده این عبارت کوتاه یعنی «حسب الامر جهانمطاع همایونی» را بدست گرفت.

تفصیل این اجمال آنکه بعضی از طرفداران این فکر در وزارت جنگ ذهن اعلیحضرت پادشاه سابق را باین معنی متوجه میساختند که باید زبان فارسی را از قید نفوذ زبانهای بیگانه آزاد ساخت و بدین وسیله استقلال لغوی و ادبی ایران را تأمین کرد و مدعی شدند که از طرفی برای تجدید مجد و عظمت ایران و از طرف دیگر برای ساده کردن و قابل فهم ساختن زبان فارسی تنها علاج این است که لغات بیگانه و مخصوصاً کلمات عربی معمول و مهجور را با اقدامات رسمی از محاورات و مکاتبات بیرون کرد. البته چنین پیشنهاد دلکشی که حس بی نیازی از بیگانگان و همچنین شوق آسانی زبان را در قلب اعلیحضرت پادشاه سابق تحریک میکرد باسانی مورد قبول واقع شد خاصه که در پایان سال نیز اعلیحضرت شاه به ترکیه مسافرت فرموده و اقدامات ترکها در تصفیه زبان مورد نظر ایشان قرار گرفته بود. پس امر اکید صادر گردید که فوراً در وزارت جنگ هیئتی برای انتخاب معادل جهت لغات نظامی بیگانه و نیز برای مطالعه در باب سایر اصطلاحات تشکیل شود و با همکاری سایر وزارتخانه ها این مهم انجام گیرد. قبل از تشکیل آن هیئت نیز مقدار معتناهی از لغات نظامی گویا بصرف پیشنهاد ارکان حرب کل قشون وقت و یا پس از

مشورت با چند تن از طرفداران وضع لغات جدید بعرض شاه رسید و در مکاتبات رسمی معمول گردید. از آنجمله بود کلمه « افسر » بجای « صاحبمنصب »، و « ارتش » بجای « قشون »، و « تیمسار » بجای « حضرت اجل » ( در عناوین نظامی ) که بعدها صحت آنها نیز مورد تردید واقع گردید و جمعی بخیال اینکه این لغات از مصوبات فرهنگستان است این بنگاه را مورد ملامت قرار دادند.

کمیسیون وزارت جنگ فوراً شروع بکار کرد. از وزارت معارف و سایر وزارتخانه ها نماینده هائی دعوت نمود و با روش افراط آمیزی کوشش نمود که نه تنها برای لغات نظامی بلکه برای سایر اصطلاحات و لغات نیز باعجله تمام معادللهائی انتخاب کرده بوسیله مقامات نظامی آنها را از تصویب مقام سلطنت بگذراند و بسرعت در ادارات و جرائد منتشر و رایج سازد.

با این مقدمات وزارت معارف بحکم وظیفه ناگزیر شد که پیش از آنکه گزارش مذاکرات کمیسیون با تعبیرات نا روا باطلاع مقام سلطنت برسد و اقدامات متهورانه و تفنن آمیز، ارکان زبان فارسی را دچار تزلزل کند با اقدامات جدی مبادرت ورزد. چاره کار را در آن دید که بدون فوت وقت مقامات عالیه را متوجه اهمیت امر و وخامت وضع بنماید. بدین منظور بمرحوم فروغی رئیس الوزراء وقت که واقف بتمام این نمایلات خارج از اعتدال بود متوسل شد و آنجناب همینکه از کیفیت جریان امر آگاه شد این جمله را که عین عبارت او است بر زبان آورد: « عجب باد سفاختی میوزد، و کمترین مسامحه و ملاحظه را در این کار جائز نشمرده بفاصله چند ساعت بعد از ختم جلسه کمیسیون وزارت جنگ، پس از مذاکرات حکیمانه با اعلیحضرت پادشاه سابق بحمایت و یاری وزارت معارف کمر بست و چون با سوابقی که ذکر شد ممکن نبود که اعلیحضرت پهلوی را پس از صدور دستور تجدید نظر لغات از اجرای این امر بیکباره منصرف سازد، پس از تمهید مقدمات و ملاحظه جوانب کار در تأیید نظر وزارت معارف پیشنهاد کرد که برای مطالعه در این امور انجمنی مرکب از دانشمندان و اهل لغت و محققین تشکیل شود و مقدمات تشکیل فرهنگستان ایران را

فراهم آورد و با حسن تدبیر توانست که دستگاههای گوناگون و رنگارنگ لغت‌سازی اشخاص غیر مؤل و انجمنهای افراطی و بی‌اغیر صالح را برچیند و بزرگترین خدمت را در باره زبان و ادبیات فارسی انجام دهد .

پس از اقدام مذکور این نامه که در او اواخر اسفند ۱۳۱۳ در وزارت معارف تهیه شده بود بشکل متحد المال (بخشنامه) در او اائل سال ۱۳۱۴ بتمام وزارتخانه هافرستاده شد .

وزارت معارف  
اداره کل انطباعات  
متحد المال  
وزارت جلیله .....  
شماره ۳۷۰/۷۵۶۲

البته خاطر محترم مستحضراست که از چندی پیش نهضتی بمنظور استعمال لغات فارسی بجای لغات خارجی خاصه لغات عربی پدید آمده و آثار این نهضت ابتدا در بعضی جرائد و رسالات ظاهر و در این اواخر در برخی از مؤسسات دولتی نیز آشکار گردیده است . چون موضوع زبان هر ملت یکی از مسائل مهمه اجتماعی است و اقدام باصلاح یا اجرای تغییرات و تبدیلات در آن محتاج بمطالعه و مباحثه و تعمق خاصی میباشد و وزارت معارف در نظر دارد که بزودی انجمن مخصوصی مرکب از دانشمندان و لغویون و ادبا و محققین تأسیس نموده این قبیل مسائل را در آن مورد بحث و مطالعه قرار دهد . بنا بر این متمنی است دستور اکید بعهده ادارات و دوائر تابعه صادر فرمایند که تا موقع تشکیل آن انجمن از وضع و استعمال هرگونه لغت جدید یا تبدیل لغات معمول بلفات فارسی خالص در مراسلات و اسناد رسمی اداری خودداری نمایند تا پس از تأسیس این انجمن بیستنهادهای مربوط بدین امر مورد مطالعه قرار گیرد و تدابیر مقتضیه اتخاذ گردد .



رحوم فروغی نیز نتیجه اقدامات خود را در ضمن نامه ای که ذیل درج میشود بوزارت معارف ابلاغ کرد :

## ریاست وزراء ۵۸۴ نمره ۲۸ بناریخ فروردین ماه ۱۳۱۴

### وزارت تجلیله معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

چنانکه مستحضرنند برای بعضی از علاقمندان بترقی زبان فارسی این فکر پیش آمده است که برای معانی که امروزه الفاظ فارسی بجهت آنها وجود ندارد یا استعمال نمیشود اصطلاحات وضع کنند ولیکن غالباً دیده میشود کارهایی که در این باب میکنند بی رویه و از روی مبنای صحیح و ذوق سلیم نیست و این فقره مورد توجه ذات مقدس اعلیحضرت شهرباری ارواحنا فداء نیز شده و باینجانب امر فرموده اند مراقبت کنم که فکر پخته معقولی بشود که این منظور مهم که اساساً بسیار خوب و بجاست از رویه صحیح منحرف نشود و نظر باینکه اصلاً این مسئله ازاموری است که در صلاحیت وزارت معارف است و ملاحظه کرده ام که اولیای آنوزارت جلیله متوجه بوده و علاقمندی خود را باین موضوع نشان داده اند اینک تأکیداً امر مبارک ملوکانه را هم ابلاغ و تقاضا میکنم که هرچه زودتر اقدامی را که برای حسن انجام این منظور مقتضی است با مطالعه صحیح بفرمائید. خود اینجانب هم برای تبادل نظر و شرکت در کار حاضر و منتظر اعلام نتیجه میباشم. رئیس الوزراء - محمدعلی فروغی

-۲-

### فرهنگستان ایران در ۱۳۱۴

وزارت معارف برای تهیه مقدمات تشکیل فرهنگستان جلساتی با شرکت عده ای از دانشمندان در محل سابق دانشکده حقوق (خانه مرحوم انابک واقع در خیابان لاله زار) ترتیب داد و اساسنامه فرهنگستان را تهیه کرده در جلسه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۴ بتصویب هیئت دولت رسانید.

اساسنامه مذکور در تاریخ پنجم خرداد ۱۳۱۴ بدین شرح بوزارت معارف

ابلاغ شد:



## ریاست وزراء د نمره ۱۵۴ مورخه ۳۰ ر ۱۳۱۴ وزارت جلیله معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

هیئت وزراء در جلسه ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۱۴ نظر به پیشنهاد نمره ۱۲۴۴ وزارت جلیله معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه اساسنامه راجع بتشکیل انجمنی بنام فرهنگستان ایران را که در ۱۶ ماده تنظیم شده است با اصلاحات لازمه تصویب نمودند. (اساسنامه در صفحه اول همین شماره چاپ شده است).  
تصویبنامه در کابینه ریاست وزراء ضبط است. رئیس الوزراء - محمد علی فروغی

مختصر توجه بماده دوم اساسنامه معلوم میدارد که با ملاحظه مقتضیات و اوضاع و احوال در تدوین آن نهایت دقت و احتیاط بکار رفته و بجای طرد و اخراج لغات بیگانه از زبان فارسی که در آن موقع وارد زبان و تنها هدف کارخانه های لغت سازی بود وظایف مفید و متعددی برای این بنگاه منظور شده است. یعنی مؤسسه فرهنگی و مخصوصاً سرپرست دانا و هوشمند آن مرحوم فروغی توانسته اند جنبشی را که بر علیه دوام و سابقه زبان شیوای فارسی آغاز شده بود از مجرای افراط و انحراف بر گردانده در طریق اعتدال بیندازند و از راه مصلحت اندیشی و رعایت امیال پرشور آن زمان فکر فارسی سره را بروش «پیراستن زبان از الفاظ نامتناسبت خارجی» مبدل و در اساسنامه درج و تصریح نمایند. انصاف باید داد که این عمل در آن موقع کار آسانی نبود و چنانکه گفته خواهد شد با وجود تمام احتیاطها و تدابیر برای مرحوم فروغی و آقای حکمت وزیر معارف وقت و بعضی از همکاران ایشان زحمات و مخاطراتی فراهم آورد.

این نکته را نیز نا گفته نگذاریم که فرهنگستان ایران با وجود توجه باطنی بوظایف متعدد خود نتوانست از زمان تأسیس تا این اواخر، آنچنانکه منظور بود در جاده ارشاد قدم زند و تکالیف خود را ایفاء نماید زیرا در ضمن عمل خود را مجبور دید که در مقابل تقاضاها و انتظامات و دستورهای صریح و شدید، قسمت عمده اوقات را صرف یکی از وظایف فرعی یعنی انتخاب معادلها برای اصطلاحات و لغات خارجی

بکنند و باید اعتراف کرد که حتی در این کار نیز بحد کافی آزادی عمل نداشت و آنچه در این زمینه انجام میداد از طرفی مبنی بر احتراز از ایجاد وهم مخالفت صریح در برابر مقامات عالیه بود و از طرف دیگر نمیخواست و نمیتوانست شانه از زیر بار مسئولیت خالی کرده و میدان را بکسانی بسپارد که اگر در این کار وارد میشدند هنگامه و آشوب بیمانندی در زبان و لغت فارسی برپا میکردند. صاحب نظرانی هم که از دور تماشاگر این اوضاع بودند و از راه علاقمندی کارهای فرهنگستان و خاصه بعضی از لغات مصوب آنرا مورد اعتراض قرار میدادند اگرچه در بعضی موارد کاملاً بی حق نبودند ولی اگر از روش اضطراری وی آگاه میشدند زبان طعن را کوتاه میکردند و انصاف میدادند که اگر فرهنگستان در مدت چند سال نتوانست با انجام وظایف مهم خود مستقیماً خدمت مثبتی درباره زبان فارسی انجام دهد لااقل موفق شد که زمام عمل را از دست گروهی افراطی بدر آورده خود را ظاهراً بمقام جانشینی آنها تنزل دهد و این خدمت منفی را که عبارت از منع رواج هزاران لغت مجعول و بی اساس در هر هفته و هر ماه باشد تقدیم جامعه ایرانی نماید. خلاصه آنکه فرهنگستان از آغاز کار نسبت بتکالیف مهم خود بی اعتنا نبود و از همان روزهای تأسیس در نظامنامه داخلی خود پیش بینی کرده که کمیسیونهای ذیل را برای اجرای اساسنامه تشکیل دهد.

- ۱- کمیسیون لغت برای وظایف بند ۱ و ۲ و ۳ از ماده دوم اساسنامه.
- ۲- کمیسیون دستور برای (بند ۴ از ماده دوم اساسنامه).
- ۳- کمیسیون اصطلاحات پیشه و زبان (برای بند ۵ از ماده دوم)
- ۴- کمیسیون کتب قدیم (برای بند ۶ و ۸ از ماده دوم اساسنامه)
- ۵- کمیسیون اصطلاحات ولایتی (برای بند ۷ از ماده دوم اساسنامه)
- ۶- کمیسیون راهنمایی (برای بند ۹ و ۱۰ و ۱۱ از ماده دوم اساسنامه)
- ۷- کمیسیون خط (برای بند ۱۲ از ماده دوم اساسنامه)

و نیز مقرر شد که فرهنگستان هرگاه لازم بداند میتواند کمیسیونهای دیگر برای وظایف خاص تشکیل دهد... و هر یک از کمیسیونها میتوانند در موقع ضرورت اشخاص خارج را برای مشورت و معاونت دعوت نمایند.

در ۱۳۱۴ نیز چهار کمیسیون مربوط بلفت و تهیه فرهنگ، دستور زبان، مطالعه در لغات جغرافیائی و کتب قدیمه عملاً تشکیل شد و شروع بکار کرد و طرحهای مفیدی تهیه نمود ولی بجهاتی که در بالا بدانها اشارت رفت همه این کوششها از راه اضطرار و در برابر فشار مقتضیات، تحت الشعاع عملی که فرهنگستان در غالب موارد برغم میل خود انجام میداد و آن عبارت از انتخاب معادل برای بعضی از لغات بود قرار گرفت.

### سازمان فرهنگستان

#### الف - نخستین رئیس و اعضاء اولی فرهنگستان

پس از آنکه اساسنامه فرهنگستان بتصویب رسید و دو قسم عضو « پیوسته » و « وابسته » برای این بنگاه در نظر گرفته شد. اولین جلسه رسمی فرهنگستان روز دوشنبه ۱۲ خرداد ماه ۱۳۱۴ در عمارت سابق دانشکده حقوق و سیاسی بریاست مرحوم محمد علی فروغی ( ذکاء الملک دوم ) رئیس الوزراء وقت و بعضویت ۲۴ تن از پیوستگان که اسامی آنها بترتیب حروف تهجی درج میشود تشکیل یافت .

- ۱- اسفندیاری ، آقای -ن
- ۲- بهار ، آقای محمد تقی
- ۳- پرتو اعظم ، آقای دکتر علی
- ۴- تقوی ، آقای حاج سید نصرالله
- ۵- حسابی ، آقای دکتر محمود
- ۶- حکمت ، آقای علی اصغر
- ۷- دهخدا ، آقای علی اکبر
- ۸- رشید باسمی ، آقای غلامرضا
- ۹- رضا زاده شفق ، آقای دکتر صادق
- ۱۰- رهنما ، آقای غلامحسین
- ۱۱- سمیعی ، آقای حسین

- ۱۲- صدیق ، آقای دکتر عیسی  
 ۱۳- عصار ، سید محمد کاظم  
 ۱۴- فاطمی ، آقای محمد  
 ۱۵- فروزانفر ، آقای بدیع الزمان  
 ۱۶- فروغی ، آقای ابوالحسن  
 ۱۷- فروغی ، آقای محمد علی  
 ۱۸- قریب ، آقای عبدالعظیم  
 ۱۹- گل کلاب ، آقای حسین  
 ۲۰- مقندر ، سرتیپ غلامحسین  
 ۲۱- نخجوان ، -رلشکر احمد  
 ۲۲- نصر ، آقای دکتر ولی الله  
 ۲۳- نفیسی ، آقای سعید  
 ۲۴- وثوق ، آقای حسن

در سنوات بعد بر شماره اعضا پیوسته فرهنگستان افزوده شد . اسامی آنان  
 بترتیب تاریخ انتخاب از این قرار است :

۱۳۱۵	۱۹ مهر	آقای دکتر قاسم غنی
		» احمد اشتری
		» مصطفی عدل
		» دکتر علی اکبر سیاسی
		» جمال الدین اخوی
		» ابراهیم پور داود
		» حسنعلی مستشار
۱۳۱۷	۱۹ دی	» دکتر احمد متین دفتری
۱۳۱۷	۳۰ آذر	» عباس اقبال آشتیانی

۲۰ اردیبهشت ۱۳۱۸	آقای دکتر امیر اعلم
۲۳ خرداد ۱۳۱۸	» محمد حجازی
۲۱ مهر ۱۳۱۸	» محمد قزوینی
۲۰ دی ۱۳۲۰	» سید محمد تدین
۹ بهمن ۱۳۲۰	» مسعود کیهان
۵ آذر ۱۳۲۱	» جلال الدین همائی
» » »	» دکتر غلامعلی رعدی آذرخی
» » »	» احمد بهمنیار

### ب. دبیرخانه فرهنگستان

چون در ضمن اساسنامه و نظامنامه تأسیس دارالانشائی برای فرهنگستان پیش‌بینی شده بود وزارت معارف در همانموقع بتأسیس آن اقدام نمود و آقای غلامعلی رعدی آذرخی رئیس اداره کل انطباعات را بریاست افتخاری دارالانشاء منصوب و به فرهنگستان معرفی و چند تن را نیز برای عضویت دارالانشاء استخدام کرد.

### ج. بودجه و مقر فرهنگستان

بیوستگان فرهنگستان بابت عضویت مزدی دریافت نمیدارند و بودجه فرهنگستان که بطریق اعانه از طرف دولت پرداخته میشود صرف تهیه کتب و نوشت افزار و مخارج اداری میشود. اعانه فرهنگستان در سال ۱۳۱۴ مبلغ ۲۴۰۰۰ ریال بود. مدرسه عالی سپهسالار (دانشکده معقول و منقول) از جلسه چهاردهم (۱۰ شهریور ماه ۱۳۱۴) بپس مقرر فرهنگستان شد و از آن تاریخ تا ۱۳۲۱ که عمارت مخصوصی در جنب دانشکده مذکور برای فرهنگستان بنا گردید جلسات فرهنگستان در آن مکان تشکیل می‌یافت.

### نظامنامه ها و طرحها و لغات

در ۱۳ مرداد ماه ۱۳۱۴ نظامنامه داخلی فرهنگستان و پس از آن در همان سال نظامنامه های دیگر از قبیل آئین نامه انتخاب و وظایف کارمندان وابسته

فرهنگستان (۲۲ دیماه ۱۳۱۴) بتصویب رسید و از طرف کمیسیونهایی که تشکیل شده بود طرحهایی از قبیل طرح راجع بتهیه فرهنگ فرهنگستان و جمع آوری اصطلاحات جغرافیائی و امثال و اشعار ولایتی و غیره تهیه شد و لغاتی که بعنوان معادل لغات بیگانه و یا بجای بعضی از اصطلاحات اداری و اسامی جغرافیائی و غیره از طرف فرهنگستان اختیار شده بود بادارات دولتی ابلاغ گردید.

بقیه دارد

## اسامی اعضاء وابسته فرهنگستان

### بترتیب تاریخ انتخاب

۱۳۱۴	مرداد	۱۲	۱ - سید محمد علی جمال زاده
۱۳۱۵	آبان	۵	۲ - دکتر فخر ادهم
۱۳۱۵	اسفند	۲	۳ - پروفیسور کریستن سن (دانمارک)
۱۳۱۶	مهر	۱۳	۴ - استاد هانری ماسه (فرانسه)
۱۳۱۷	دی	۱۰	۵ - پروفیسور ریپکا (چکواسلواک)
۱۳۱۷	بهمن	۱۵	۶ - جناب محمد حسین هیکل (مصر)
۱۳۱۷	»	»	۷ - دکتر منصور بیک فهمی (مصر)
»	»	»	۸ - علی بیک الجارم (مصر)
۱۳۲۱	تیر	۸	۹ - محمد رفعت پاشا (مصر)
۱۳۲۱	تیر	۸	۱۰ - پاولوسکی (روسیه)

## فرهنگستان چیست

این خطابه را مرحوم محمد علی فروغی در سال ۱۳۱۵ در فرهنگستان با رعایت مقتضیات زمان ایراد فرموده‌اند. چون منضم نکاتی است که جویندگان موجبات تأسیس فرهنگستان باید بدان توجه داشته باشند عیناً درج می‌شود.

شاید خاطر آقایان آگاه باشد که چندی است وزارت معارف بر حسب امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی انجمنی باسم فرهنگستان دایر کرده است. بنده امروز می‌خواهم بحث کنم در اینکه فرهنگستان چیست.

فرهنگستان یکی از مهمترین مؤسسات اعلیحضرت پهلوی است. ممکن است تعجب دست دهد که اعلیحضرت پهلوی گذشته از عملیات در خشانان در احیای مملکت و تحکیم استقلال و قدرت دولت و استقرار امنیت و ایجاد نیروی زمینی و دریائی و هوائی و حسن اداره امور کشور و ترقی اقتصادی مملکت، این همه مؤسسات عظیم از طرق و شوارع و راه آهن و بندرها و کارخانه‌ها و بانکها و بیمارستانها و دانشگاه و عمارات و ابنیه و مؤسسات خیریه و غیرها دارند پس چگونه ممکن است فرهنگستان یعنی انجمنی مرکب از ده بیست نفر که گاهی دور هم جمع شوند و معلوم نیست چه میکنند یکی از مهمترین آن مؤسسات باشد.

بیانات امروز من برای معرفی فرهنگستان است که اگر چنین تعجبی کرده باشید رفع خواهد کرد و با یادآوری این نکته که من عادت بگزافه گوئی ندارم و همیشه حقیقت می‌گویم برای اثبات مدعای خود محتاج بتمهید مقدمه‌ای هستم که در کوتاهی آن بقدری که میتوانم خواهم کوشید.

حاجت بیادآوری نیست که اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی از آغاز زمامداری خود سعادت و ترقی و تعالی ایران و ایرانیان را یگانه مقصود خود قرار داده‌اند و با جدیت و فعالیت فوق العاده در نیل بمقصود کوشش می‌فرمایند. این قسمت را همه کس

میداند و تصدیق دارد اما آنچه شاید همه ملتفت نباشند درجه بلندی همت و وسعت نظر اعلیحضرت همایونی است که تصور مردمان متعارفی بآن نمی رسد .

البته کسانی که با فهم و فراست باشند از عملیات و آثار تايك اندازه میتوانند پی بمطلب ببرند و ایکن ازین راه هم برخوردارن به میزان بلندی همت ملوکانه بدرستی مشکل است و فقط کسانی که تماس دائمی با ذات مقدس شاهانه دارند و عملیاتشان را از نزدیک می بینند و نیات و افکارشان را مستقیماً مشاهده میکنند شاید بتوانند بحقیقت نزدیک شوند .

حال ، غرض بنده در این موقع بیان عملیات اعلیحضرت نیست که آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است ، مقصود من مقدمه چیدن برای اثبات مدعای خودم است پس عرض میکنم اعلیحضرت همایونی در عملیات حیرت انگیز خود برای ترقی کشور همواره این نکته را در نظر دارند که هر بنیائی بنیادی لازم دارد و کار بی بنیاد و بی اساس گذشته ازین که بکمال نمیرسد بدوام و بقای آن نیز اطمینان نیست .

بنیاد ترقی و سعادت مملکت چیست ؟ آن است که مردم قابل و قادر باشند بر این که حرکتی را که قائدهشان بآنها میدهد دنبال کنند . اولاً شاهراه ترقی و سعادت را که قائد معظم برای آن ها در نظر میگیرد بشناسند و تشخیص دهند و راه را گم نکنند . ثانیاً بتوانند در آن راه همواره قدم زنند زیرا همچنان که تحصیل نعمت و مال همیشه از نگاهداری آن آسان تر است و محافظت نعمتی که بدست آمده و مصون داشتن آن از تلف دشوار است نگاهداری نتایجی هم که در ترقی و تعالی مملکت حاصل شده است آسان نیست . بعلاوه در راه ترقی همیشه توقف بمنزله پس رفتن است و هیچگاه نمیشود که بتوان گمان برد بنقطه آخر مقصود رسیده ایم و از راه پیمودن بی نیاز شده ایم پس باید همواره قابلیت و توانائی خود را نگاهداری کنیم که در راه ترقی یعنی ادای وظیفه گام برداریم و استعداد و لیاقت پیدا کنیم که چون سعادت یاری کرد و بهدایت و رهبری قائدی بلند همت و دلسوز بر خوردیم بتوانیم راهی را که بمانشان میدهد برویم و زحمت و مجاهدات او را بهتر ندیم .



اگر باین عرایض من اندکی به تأمل و توجه گوش داده باشید از حالا می‌توانید استنباط فرمائید که چه نتیجه می‌خواهم بگیرم برای آن که سخن پر دراز نشود بلفظ اندک و معنی بسیار مطلب این است که ملت تربیت لازم دارد و بنابراین اعلیحضرت همایونی علاوه بر اهتمام فوق‌العاده که در ترقی و بهبودی کلیه امور می‌فرمایند نسبت به معارف مملکت هم توجه خاصی دارند و البته مساعی که در این راه بکار رفته همه میدانید و مطلع هستید که مخارجی که برای تعلیم و تربیت مردم میشود در عهد اعلیحضرت پهلوی تقریباً ده برابر سابق شده و این هنوز اول کار است. و نیز از مؤسسات معارفی که صورت گرفته یا در دسترس اقدام است آنگاه هستید از تأسیس دبستانها و دبیرستانها و دانشکده‌ها و موزه‌ها و کتابخانه‌ها و طبع کتب و فرستادن محصلین بممالک خارجه و جلب معلمین و دانشمندان خارجه بایران و اهتمام در تربیت بدنی مردم و اقدامات مربوط بترویج و تشویق صنایع و هنرها و غیرذلک که چون این فقرات منظور اصلی ازین کنفرانس نیست وارد تفصیل آن نمیشوم و میروم بر سر مطلبی که بمنزله نتیجه این مقدمات است و مرا باثبات مدعای خودم نزدیک می‌کند و آن این است که توسعه و بسط معارف یعنی بالا بردن میزان تربیت ملت البته از اهم مقاصد اعلیحضرت شاهنشاهی هست اما نه لا بشرط بلکه قید و شرطی مخصوص برای آن در نظر دارند که شاید از خود مطلب مهم‌تر باشد یعنی مقیدند باین که اهل این مملکت حقیقهٔ ایرانی باشند بعبارة اخری تربیت و معارف ایرانی متمایز جلوه گر شود.

چون مطلب دقیق است خواهشمندم با توجه مخصوص استماع فرمائید و اگر سخن قدری دراز شد ملول نباشید زیرا که جان کلام همین جاست.

هرملتی البته باید متمدن باشد و تربیت داشته باشد در این باب شکی نیست ولیکن اگر تربیت و تمدن را لا بشرط و بدون قید بگیریم با کمال اهمیت و لزومی که دارد مقصد بسیار عالی نیست بلکه می‌توان گفت منظوری متعارفی است مثل اینکه همه کس مکلف است وسیلهٔ معاش خود و متعلقان را از راه مشروع فراهم آورد، آنکه نکند البته تقصیر دارد اما آنکه میکند هنر بزرگی ندارد هنر آن کس دارد که در ضمن تحصیل معاش سمت امتیاز و اختصاصی بخود بدهد.

همچنین هر ملتی البته باید متمدن باشد و اگر نباشد تقصیر کرده و ناچار بعقوبت تقصیر خود که فنا واضع‌اللال است گرفتار خواهد شد اما شأن و شرافت ملت باین است که در عالم تربیت و مدنیت سمت اختصاص و امتیازی داشته باشد. باز برای توضیح عرض می‌کنم افراد دو قسم اند: بعضی زندگانی عادی میکنند، از یکی از راه‌ها که عموم مردم رفته می‌روند و تکلیف عادی خود را در دنیا بجا آورده عمر خود را بسر می‌رسانند. این اشخاص البته مردمان صحیح بقاعده‌ای هستند که در هیئت اجتماعی عضو فاسد نبوده و بار خاطر دیگران نشده اند اما بعضی دیگر هستند که مزید شرافتی دارند باین که عملیات آنها اعم از مادی یا معنوی حیثیتی بر حیثیات ایشان و ابناء نوعشان افزوده است، راه تازه برای مردم باز کرده اند، افق جدیدی بروی مردم گشوده اند، نعمتی علاوه بر نعمت‌های دیگر برای اهل مملکت خود فراهم کرده اند.

اقوام و ملل دنیا هم این حالت را دارند یعنی میتوانند زندگانی عادی متعارفی کرده آنچه ندارند از دیگران اخذ کنند و ممکن است برتری و امتیازی داشته باشند و معارف و تربیت و تمدن آنها یعنی آنچه در زبانهای اروپائی کولتور Culture می‌گویند و ما بنا بران گذاشته ایم که فرهنگ بنامیم سمت اختصاصی داشته باشد.

آیا تصدیق نمی‌فرمائید که اگر قومی یا قائل قومی دارای این نظر باشد که تمدن و تربیت و معارف سمت اختصاص و امتیاز داشته باشد همتش عالی‌تر از آنست که بزنگانی عادی قناعت کرده است؟

البته تصدیق می‌فرمائید، علی‌الخصوص که از این حیث مابین افراد و ملل تفاوتی هست و آن اینست که برای افراد زندگانی عادی عیب نیست و مفده ندارد و از همه کس نمی‌توان متوقع بود که بعملیات خود برجستگی بدهد ولیکن برای اقوام و ملل زندگانی عادی ممکن است خطرناک باشد و منتهی بزوال وجود آنها شود. گمان می‌کنم مناسب باشد که این فقره را قدری بیشتر توضیح کنم. البته اطلاع دارید که

یکی از اصول حقوق بشر که تا این اواخر محل اعتنا نبود و این اوقات مورد توجه واقع شده و خیر خواهان عالم انسانیت و صاحبان حس لطیف جداً طرفدار آن میباشند و سعی می کنند آن را جزء اصول مسلم قرار دهند این است که همچنان که هر فرد از افراد بشر حق حیات دارد و نباید از روی هوای نفس و غرض شخصی او را نابود نمود، اقوام و ملل هم این حق را دارند و وجود آنها یعنی استقلالشان را باید رعایت کرد و محترم شمرد.

بنده که خود همیشه طبعاً هوا خواه این اصل بوده ام وقتی پیش خود فکر میکردم که سبب واجب الرعایه بودن و صحت این اصل چیست؟ علت حق حیات افراد معلوم است هر ذی حیاتی وجودش منشأ آثاری است که چون حیات را از او گرفتگی آثارش معدوم میشود اما استقلال قوم را گرفتن چه ضرری بعالم وارد می آورد؟ يك مدت دلیلی که پیش خود می آوردم فقط عاطفه بود یعنی می گفتم چون همه اقوام و ملل با استقلال و آزادی علاقه و عشق دارند سلب آزادی از آنها ظلم خواهد بود و ظلم اساساً بد است و نباید مرتکب شد بعدها به نکته ای بر خوردم که گمان میکنم اصل رعایت استقلال ملل را گذشته از امر عاطفه ای برهانی هم میکند و آن این است که:

استقلال اقوام و ملل برای ترقی نوع بشر لازم است .

اگر بشرها همه یکسان و يك قوم باشند و اختلاف و اصناف مابین آن ها نباشد ترقی نخواهد بود زیرا ترقی نتیجه میشود از اینکه افکار و عقاید و اخلاق و احوال مردم بیکدیگر تلاقی کند و از همدیگر استفاده کنند اگر همه يك نوع فکر و رویه داشته باشند چه استفاده از یکدیگر خواهند کرد و بچه وسیله ترقی حاصل می شود؟ و این مسئله مسلم است که اگر قومی استقلال خود را از دست داد و تابع قوم دیگر شد کم کم در او مستهلك می شود و آثار وجودی او از میان میرود و این زیبایی است که بعالم انسانیت وارد می آید . اگر این سخن درست باشد رعایت حق استقلال ملل اصل مسلمی خواهد بود ولیکن يك نتیجه دیگر هم از آن گرفته میشود که هر ملتی همچنانکه حق حیات پیدا می کند تکلیفی هم برعهده او وارد می آید و آن

این است که در جامعه بشریت عامل ترقی باشد و برای این که این وظیفه را ادا کند ناچار باید معارف و تمدن و تربیت مخصوصی داشته باشد تا چنانکه از دیگران استفاده میکند مورد استفاده دیگران هم بشود. بعبارت دیگر: هر قومی فرهنگی مخصوص باید داشته باشد و عزت و احترام او متناسب فرهنگ اوست و از این حکم کلی نتیجه ای که می گیریم این است که: ایران هم فرهنگی مخصوص بخود باید داشته باشد و فرهنگ ایرانی دارای مقامی باشد که با فرهنگ های ملل دیگر همقدر شود.

البته شنیده اید که اروپائی ها میگویند آسیائی ها حیفاست اروپائی شوند. این حرف غالباً از کسانی شنیده میشود که مغرض یا نادانند و این قسم تاویل میکنند که آسیائی ها نباید احوال خود را تغییر دهند و حتی مثلاً کارخانه و راه آهن بسازند.

سخافت این سخن مسلم است و هیچ دانشمندی غرضی چنین چیزی نمیگوید ولیکن ممکن است آن که روز اول این حرف را زده مقصود صحیحی داشته است یعنی آسیائی ها نباید عیناً اروپائی شوند و در وجود آنها مستهلك کردند و از خودشان باید هویت داشته باشند و من از اروپائی ها کسانی را دیده ام که این نظر را اظهار کرده اند و بهمین ملاحظه طرفدار استقلال ملل آسیا بوده اند اما طرفداری از توقف آنها در راه ترقی نمی کردند بلکه همواره مترصد بودند که آسیائی ها در فرهنگ خود چه پیشرفتی کرده و چه چیز تازه بظهور آورده اند.

این وظیفه که برای اقوام و ملل تشخیص دادیم امری مسلم و محقق است و اگر بیان بنده بقدر کفایت وافی نبود که آنرا روشن سازد یقین دارم هوش و فراست آقایان جبران کوتاهی بیان مرا خواهد کرد و متوجه اهمیت امر خواهند شد و بعلاوه بیک نکته دیگر هم بر خواهند خورد که بعضی وظایف است که هر چند بر عهده همه کس قرار میگیرد بعضی مردم از آن جهت بیشتر محل توقعند که اگر قصور و تقصیر کنند بیش از دیگران مورد سرزنش و مسئول و مقصر واقع میشوند چنانکه علم و دانش از همه کس پسندیده و نادانی از همه کس ناپسند است اما کسیکه پدرش عالم و فاضل بوده اگر خودش جاهل و بی سواد باشد بیشتر در انظار مردم خوار و خفیف میشود.

در مسئله‌ای که موضوع گفتگوی ماست همین معنی کاملاً صادق است و مللی که سابقه تمدن و فرهنگ عالی دارند بیشتر محل توقعند که این مقام را برای خود حفظ کنند و اگر نکنند موهون تر خواهند بود و گمان میکنم حاجت بیاد آوری نباشد که ملت ایرانی نظر بسوابق تمدن و تربیتی که دارد در میان ملل از این بابت بیش از بسیاری دیگر محل توقع است و بنابراین وظیفه‌اش سنگین تر است .

این مطالب که برای احترام از ملالت آقایان بسیار سعی کردم که باختصار آن بگویم و مترصدم که آقایان خود از این مجمل حدیث مفصل بخوانند مطالبی است که خاطر اعلیحضرت همایونی کاملاً متوجه آن است و دائماً فکر و خیالشان را مشغول دارد. این است که بجمیع جهات و امور متعلق بملیت ایرانی همواره نظر عنایت دارند از آداب و رسوم و طرز معاشرت و وسایل معاش و لوازم زندگانی و ملبوس و مأکول و صحت بدن و احوال روحیه و عقاید و افکار و علم و صنعت و زبان و ادبیات و کلیه اموریکه تمدن يك قوم را تشکیل میدهد. مشتاق و آرزومند هستند و بذل جهد میکنند که ایرانیها در هر يك از این امور بدرجه کمال برسند و مقامی را که شایسته آنهاست دارا باشند و در دارا بودن این کمالات چنانکه عرض کردم لابشرط هم نیستند یعنی اختصاص و امتیاز ایرانیت را در نظر دارند .

از امور سابق الذکر بعضی چگونگی آنها اختصاص بیک قوم دون قوم دیگر ندارد و ایرانیت و غیر ایرانیت در آنها منظور نیست ولیکن بعضی دیگر البته در نزد هر قوم باید کیفیت مخصوصی داشته باشد از قبیل زبان و ادبیات و صنایع ظریفه و بعضی رشته های دیگر معارفی بعبارة اخری قسمتی که بالاخصتصاص آن را فرهنگ میکوئیم و در آنها باید مقید شویم که کاملاً ایرانی باشیم زیرا که هویت هر قوم بسته بآنهاست . وسیله و اسباب حصول این مقصد عالی مؤسسات معارفی است مخصوصاً دانشکده ها و دانشگاهها و یکی از آن مؤسسات که بالاخصتصاص برای پیشرفت این منظور تأسیس شد انجمن فرهنگستان است .

گمان میکنم بلندی مقصد و اهمیت منظوریکه از تأسیس فرهنگستان در نظر

بوده است بواسطه بیانی که کردم اگر خودستائی نباشد بهمان استحکام و متانت ثابت شد که در کتاب اقلیدس قضایا و اشکال هندسی را بثبوت میرسانند ولیکن میترسم نکته سنجان مجلس يك خرده لطیفی بربنده بگیرند که جوابی ندارد جز اینکه مطلب را از سر بگیرم و باز چند دقیقه دیگر مصدع اوقات شوم .

البته این قصه را شنیده اید که شخص حکمی از میوه فروشی پرسید خربزه را بچند میدهی . گفت خربزه لطیف شیرین دارم . حکیم آشفته شد و غوغا بلند کرد که من از کمیت می پرسم تو از کیفیت جواب می دهی . حالا بنده هم مصداق حال آن میوه فروش شده ام ، طرح مسئله این بود که فرهنگستان چیست یعنی از ماهیت آن سؤال شد ولی تحقیقات من تا کنون همه راجع باهمیت فرهنگستان بود پس چاره ندارم جز اینکه معذرت بخواهم و خواهش کنم توجه بفرمائید تا عرض کنم فرهنگستان چیست و چکاره است .

این توضیح لزوم هم دارد بواسطه اینکه در باره فرهنگستان اشتباهاتی شده است بعضی آن را کارخانه لغت سازی تصور کرده اند بعضی خاصیت وجود آن را در این دانسته اند که زبان فارسی را از الفاظ عربی بکلی پاک کند و شاید اشتباهات دیگر هم کرده باشند . هر چند این تصورات بکلی بی جا هم نیست ولیکن با حقیقت قدری تفاوت دارد و مقصد عالی تر از آن است که بنظر ما رسیده است . اصل مقصود از فرهنگستان پیدا کردن و بدست دادن راه اصلاح و تکمیل زبان و ادبیات ایرانی است که این عمل بهترین وسیله برای ایرانی کردن تمدن و تربیت مملکت و جلوه سازختن فرهنگ اختصاصی این ملت است . و اگر بخاطر بیاورید که زبان و ادبیات بهترین و مهم ترین مظهر قوه ناطقه انسان و قوه ناطقه تنها قوه ای است که انسان را از حیوان متمایز می سازد و مصدر و منشاء جمیع آثار معنوی وجود انسان است تصدیق خواهید فرمود که فرهنگستان قابل آنست که چند دقیقه وقت صرف شناختن آن نکنیم . حال باید دید زبان و ادبیات فارسی چه عیب و نقص دارد که محتاج ناصلاح و تکمیل است .

زبان فارسی بسیار شیرین و دلپذیر است و ادبیات ایرانی یکی از بهترین ادبیات دنیاست و یقیناً در ردیف بزرگترین ادبیات ملل قدیم و جدید میباشد .

ولی متأسفانه بسیاری از ایرانی ها لطف و زیبایی زبان خودشان را درك نمی کنند و با اهمیت ادبیاتی که بارث بآنها رسیده پی نمی برند. ایرانی هائی که فقط جنبه قدمائی دارند محسنات ادبیات ایرانی را از نظر افکار امروزی درك نمی کنند، ایرانی هائی که متجددند معلوماتی که برای درك حقیقت ادبیات لازم است ندارند و بنا بر این بازبان و ادبیات غالباً معاملاتی کرده و می کنند که از يك جهت خنده آور است و از جهت دیگر در حقیقت ذوق سلیم را متأثر و متألم می سازد مثل گل زیبای لطیفی که باز بیچه کودکان شود.

با این همه زبان فارسی و ادبیات ایرانی محتاج باصلاح و تکمیل است. نقص و عیب زبان و ادبیات فارسی چیست؟ این است که زیاده از ششصد سال است متروک و مهجور شده بلکه بدتر یعنی بدست نا اهل افتاده و سلیقه های کج و معوج در آن بکار رفته و عملیات ناهنجار نسبت بآن واقع شده از سیر طبیعی صحیحی که بمتقاضی زمان و روزگار می بایست بکنند بازمانده و حاصل اینکه زبان فارسی برای ادای معانی و مطالبی که امروز محل حاجت است کاملاً وافی نیست و ادبیات جدید ایرانی طبع ارباب ذوق کنونی را قانع و خرسند نمی سازد.

البته در ظرف نیم ساعتی که باقی مانده برای من اگر هم صلاحیت داشته باشم مقدور نیست که همه عیب ها و نقص های زبان و ادبیات فارسی را باز نمایم و راه اصلاح آنرا نشان بدهم و اگر برای يك نفر مثل من ممکن بود در يك یا چند مجلس يك ساعتی این مقصود را حاصل کند بوجود و تأسیس فرهنگستان که مؤسسه دائم ویا برجائی باید باشد حاجت نمایا افتاد پرسبنده فقط اشاراتی می توانم بکنم که مقصود از آنها توجه دادن خاطر آقایان ببعضی نکات است تا بعد خودشان بتوانند بمقصودیکه فرهنگستان در پیش دارد باری کنند.

اولاً چند کلمه در باب زبان تحقیق کنیم. زبان فارسی که امروز ما بدان سخن میگوئیم از کی معمول شده بدرستی نمی توان گفت. ظاهراً این است که این زبان فرزند فرس قدیم است و موسوم به زبان دری بوده است. فرس قدیم زبانی است که

در دوره پادشاهان هخامنشی در جنوب ایران معمول بوده و امروز بکلی فراموش شده و آثاری که از آن باقی مانده منحصر بچند کتیبه است که بخط میخی در سنگ یا فلز منقوش است و ما ایرانی ها خود از آن خبر نداشتیم و بهمت گروهی از مستشرقین کشف شده و باین واسطه برای ما معرفت اجمالی بران دست داده است. این زبان فرس قدیم معاصر زبان های یونانی و لاتین و سانسکرت بود نزدیک بآن ها یعنی از همان سلسله است. در قدیم يك زبان دیگر هم داشته ایم که بدرستی معلوم نیست چه وقت و در کدام قسمت از این مملکت معمول بوده و آن هم مانند فرس قدیم بکلی فراموش و متروک گردیده و شناسائی اجمالی ما بآن زبان نیز بیشتر بواسطه زحماتی است که مستشرقین کشیده اند و آن زبانی است که کتاب اوستا بآن نوشته شده و ظاهراً قسمتی از آن کلام زردشت است و این کتاب هم تنها اثری است که از آن زبان باقی مانده و شاید که آن هم معاصر فرس قدیم بوده است. در هر حال چه فرس قدیم و چه زبان اوستا متعلق بعهد قبل از غلبه اسکندر و یونانیان یعنی زیاده از دوهزار و دویست سال پیش بوده و بعد از آن دوره یعنی در عهد اشکانیان ظاهراً و در عهد ساسانیان یقیناً فراموش و متروک شده بود.

در دوره ساسانی که ایران امروز دنباله مستقیم آن دوره است زبان های چند در نقاط مختلف ایران معمول بوده و از آن زبانها آنکه آثار کتبی از آن باقی مانده زبان معروف به «پهلوی» است ولیکن دانشمندانی که در این امور مطالعه کرده اند زبان فارسی امروزی را چنانکه اشاره کردم دنباله زبان فرس قدیم می دانند و از قرائن چنین بر می آید که این زبان نیز تقریباً بهمین هیئت در دوره ساسانی معمول بوده و بزبان پهلوی بسیار نزدیک است و هر چند قبل از هزار سال پیش آثار کتبی از آن در دست نداریم ولیکن عمرش بیش از اینهاست و شاید هزار و پانصد ساله یا دوهزار ساله باشد.

زبان هر قوم مثل همه متعلقات آن و شاید بیش از هر یک از متعلقات دیگر دائماً در حال تغییر و تحول است و ناچار باید چنین باشد و می توان گفت اگر غیر از



این باشد عیب است زیرا بريك حال ماندن قوم علامت تنزل بلکه مرگ است و قومی که زنده است ناچار تغییر حال می دهد مخصوصاً در افکار و احوال روحیه و چون احوال روحیه و افکار مردم مظهرش زبان است پس زبان هم ناچار تغییر و تحول می یابد و می توان گفت زبانی که بريك حال باقی بماند آنست که کسی بآن تکلم نمی کند و مرده است چنانکه زبان های یونانی و لاتین و سانسکریت و فرس قدیم و اوستا که همه باهم معاصر بوده اند این حال را دارند. آنها مرده اند و زبان های جدید جای آنها را گرفته اند.

زبان فارسی ما بحمدالله زنده است چون ملت ایران زنده است و ان شاءالله زنده خواهد بود و این زبان بهمین دلیل که زنده است معرض تغییر و تحول است و موضوع بحث ما اینست که تغییر و تحول آن چه بوده و آیا همه وقت تغییرات آن خوب بوده یا عیب داشته است زیرا که تغییر اگرچه لازمه زندگانی است ممکن است همه بخوبی واقع نشود و هرچند این تحولات اموری است طبیعی و جریان امور طبیعی بر حسب ظاهر ضروری است و چاره ندارد اما انسان اگر بوظایف انسانیت خود عمل کند این قوه را دارد که امور طبیعی را تا يك اندازه بر طبق میل و مصلحت خود جریان بدهد و تحقیق ها و انتقاد هائی که ارباب تحقیق نسبت باحوال و اعمال انسان در گذشته و حال می نمایند برای همین است که آنچه از آن تحولات مقرون بخوبی و صلاح نبوده معلوم سازند تا بتوان درصدد اصلاح آن برآمد و کار را بجریان صحیح انداخت.

تغییر و تحولی که در زبان ها واقع می شود بعضی در تلفظ و لهجه است بعضی نسبت بنخط و املاء است بعضی مربوط بقواعد زبان است بعضی بچگونگی تعبیرات ترکیب کلمات است بعضی راجع بالفاظ و اصطلاحات.

مراقبت در حسن جریان کلیه این احوال در زبان فارسی در آینده وظیفه فرهنگستان است ولیکن از گذشته هم نمی توان غافل بود و اگر اموری بر خلاف مصلحت و منافی زبانی زبان واقع شده باید اصلاح کرد. بنده نه میخوام و نه میتوانم

ونه مجال هست که در این باب بتفصیل وارد شوم فقط در يك فقره که نسبة مهمتر است میخواهم تذکراتی بدهم.

استیلای عرب در ایران یکی از اسباب و عللی بود که در زبان فارسی تحولی کلی داد و مهم‌ترین آن تحولات همانا اختلاطی است که زبان ما با زبان عرب پیدا کرد و در نتیجه اینکه دولت ایرانی از میان رفت و دین ایرانیان از زردشتی باسلام تبدیل یافت زبان فارسی از حیثیت و اعتبار افتاد. رجال و بزرگان و کلیه مردمان معتبر با عرب بودند یا اینکه اجباراً یا اختیاراً عرب نما میشدند و زبان عربی بکار میبردند چنانکه تقریباً مدت سیصدسال بزبان فارسی چیز نوشتند. کتاب‌ها و نوشته‌های پیش از غلبه عرب هم که از دست رفته بود و خط هم تغییر کرده بود.

بمبارة اخري مدت سيصد سال فارسی زبان دهاتیان و کارگران و مردمان پست و متوسط شد باین واسطه بعد از آنکه ایرانی‌ها دوباره بجنب و جوش درآمدند و بفکر استقلال و تجدید حیات افتادند و از جمله در صدد شدند که زبان و ادبیات خود را زنده کنند زبان فارسی بسیار فقیر شده بود یعنی از یکطرف بسیاری از الفاظ فارسی که برای طبقات پست و متوسط محل حاجت نبوده و مدتی بکار نرفته بود متروک و فراموش شده و از طرف دیگر بواسطه تغییر اوضاع و آداب و رسوم و عقاید و افکار بسیاری از الفاظ و عبارات فارسی که مناسب با احوال متروک سابق داشت از میان رفته بود و بواسطه همین تغییر احوال، الفاظ و تعبیّرات دیگر محل حاجت شد که در فارسی موجود نبود و یا ایجاد آن دشوار بود بنابراین برای ادای بسیاری از معانی الفاظ عربی بکار بردند و چون خط هم عربی شده بود داخل شدن این الفاظ عربی در زبان فارسی باسانی صورت گرفت.

این تحول زبان فارسی و اختلاط با عربی در اوایل امر یعنی تا قرن چهارم و پنجم بطور طبیعی و شاید بتوان گفت باندازه ضرورت واقع شد و اگر از آن حدود تجاوز نکرده بود چندان عیب نداشت.

متأسفانه گویندگان و نویسندگان ما باین اندازه اکتفا نکردند و روز بروز

این احوال را شدت دادند و براه افراط رفتند. با آنکه دولت عرب ضعیف بلکه منقرض شده بود عربی و عربیت را شریف تر از فارسی و ایرانیت دانستند جماعتی دست از عربی نوشتن برداشتند و تحریرات خود را مطلقاً به عربی کردند معدودی هم که فارسی نوشتند در مخلوط کردن فارسی به عربی چنان مبالغه کردند که فارسی آنها از عربی عربی تر شد و نه تنها الفاظ عربی را در فارسی بسیار بکار بردند بلکه در فارسی قواعد عربی معمول داشتند و دائماً ترکیبات و جمله های عربی در ضمن فارسی استعمال کردند تا کار بجائی رسید که هر کس قلم بر میداشت ناچیزی بنویسد خود را مکلف می دانست هر قدر بتواند الفاظ و جملات عربی مانوس بکار برد بلکه هنر و فضیلت را در این می دید که الفاظ غیر مانوس بیشتر استعمال کند و بمحض این که دو کلمه نوشت يك يا چند شعر عربی شاهد بیاورد و دنباله آن مثلی عربی یا حدیث و خبری بزبان عرب و حکایت و داستانی از عرب نقل کند و این روش در مائه هفتم و هشتم هجری بدرجه کمال رسید و آثاری از قبیل تاریخ معجم و وصاف بظهور رسانید. در دوره صفویه و قاجاریه هم این شیوه معمول بود و منشآت میرزا مهدی خان (درة نادری) نمونه کامل است و دنباله آن بریده نشد مگر وقتی که ایرانی ها همان حالتی را که نسبت به عرب و عربی داشتند نسبت به اروپائی پیدا کردند و در مقابل افراط سابق تفریطی از جهت دیگر پیش آمد و امروز زبان فارسی در معرض آنست که الفاظ و جملات و عبارات اروپائی جای عربی را بگیرد یا ضمیمه آن شود و اینک بسیاری از ایرانی ها زبانی بکار میبرند که معجون شکفت انگیزی است از الفاظ و تعبیرات فارسی و عربی و اروپائی که نه فارسی و نه عربی و نه اروپائی است بلکه چیز زشتی است که اگر بهمین حال باقی بماند در حقیقت بهیچ وجه قابل اعتنا نخواهد بود.

منقصت مهم زبان فارسی کنونی هم اینست که برای ادای معانی و مطالبی که امروز محل حاجت است بدرستی وافی نیست چونکه در ظرف چهارصد سال اخیر علم و معرفت و صنعت در نزد اروپائیان ترقیات فاحش کرده که ما ایرانیها بواسطه بدبختیهایی که در این مدت داشتیم توجه لازم نسبت بآن ننموده ایم و زبان خود را برای بیان آن مطالب و پروراندن آن معانی نورزیده و آماده نساخته ایم و این تکلیف

سنگینی است که برعهده ایرانیهای این دوره است و در این باب هم فرهنگستان باید دستگیری بسزا بنماید.

اکنون امیدوارم بقدر کفایت روشن کرده باشم که زبان ما در حالت حالیه چرا محتاج باصلاح و تکمیل است و تصدیق بفرمائید که فرهنگستان اگر بتواند این مقصود را حاصل کند خدمت بزرگی باین مملکت و ملت خواهد بود و اصل منظور بنده از این بیانات این است که فرهنگستان بالاخره هر اندازه درست و محکم باشد هیئتی خواهد بود مرکب از بیست سی نفر و بتنهائی از عهده این مقصود بر نمی آید و محتاج بهمکاری عموم علاقمندان بزبان فارسی است و همه باید با او دستگیری کنند.

گمان میکنم مناسب باشد که موقع را مغتنم شمرده بعضی اشتباهات و سوء تفاهم ها را که ممکن است در این مسائل دست دهد جلوگیری کنم. هرچند مطالبی که خواهم گفت شاید بنظر توضیح واضح بیاید ولیکن بنده بتجربه یافته ام که سوء تفاهم زود دست میدهد و یا اتفاق افتاده که شخص در کمال سادگی و بیفرضی حرفی زده یا کاری کرده و برای بعضی عمداً یا سهواً در آن باب سوء تفاهم روی داده است. از جمله سوء تفاهم ها که میخواهم از آن احتراز شود اینست که بعملی که ما در پیش داریم یعنی تصفیه و اصلاح زبان فارسی نه رنگ سیاسی باید داده شود و نه رنگ دیانتی و مذهبی. اگر الفاظ اروپائی را ترك کنیم ابدأ بنا بر عداوت با اروپائیان نیست و اگر الفاظ عربی را خارج کنیم نه ضدیت با دیانت است نه خصومت باعرب. حفظ حیثیات ملی مستلزم خصومت با اقوام دیگر یا ضدیت با دیانت نیست هوقع جغرافیائی ایران قسمی بوده که ما در طی دوره های تاریخی متأسفانه با اقوام و ملل متعدد طرفیت پیدا کرده ایم و از هر سو حملات و لطامات بمآزده اند ولیکن بالاخره هیچیک از آنها که بما تعدی و تجاوز کرده اند صرفه نبرده اند و بفضل خداوند و همت فرزندان رشید این کشور عاقبت ایران دوباره و سه باره قد علم کرده و هر دفعه از دفعات سابق بهتر و برتر شده است و حالا آن داستان ها کهنه شده است. ایرانی هم طبعاً کینه جو نیست و امروز مناسبات ما با ممالک خارجه خصوصاً همسایگان کاملاً دوستانه است نه ما نسبت بآنها بغض و عداوتی داریم نه آنها داعی و سببی دارند که بخواهند با ما خصومت بورزند و در اثر سیاست

عاقلانه و بیغرضانه و ترقی خواهانه دولت شاهنشاهی همه مایلند جلب دوستی و مهربانی ما را نسبت بخود بکنند ما هم دلیلی ندارد غیر از این طالب باشیم اما اصلاحاتی که در امور خودمان میکنیم ربطی بکسی ندارد و مبنی بر حب و بغض نیست و نباید باشد و اگر کسی بخواهد در امور علمی و ادبی حب و بغض بکار برد مورد ملامت است و کاری صورت نخواهد داد بلکه کار را ضایع خواهد کرد. همچنین دولت و ملت ایران مسلمان و شیعه است و بردین و مذهب خود علاقه دارد و نتیجه بزرگ مجاهدات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بیشتر بدین و مذهب است یعنی قوت و شوکت ایران سبب عظمت و عزت اسلام خواهد بود بشرط اینکه اولیای دین هم بخواهند مقتضیات روزگار را در نظر بگیرند و بدانند چه باید کرد. در هر حال همانطور که تبدیل نوزه و شمشیر به نوپ و تفنگ و تبدیل شتر و قاطر بر آه و اتومبیل و تغییر لباس و کلاه و تجدد در آداب و رسوم از قبیل نشستن روی صندلی و غذا خوردن با کارد و چنگال خللی بدین و مذهب وارد نمیآورد چگونگی زبان و ادبیات هم مدخلیتی بکار دین و مذهب ندارد. اینکه ما بجای لسان زبان بگوئیم و بجای کلام سخن و بجای نظمیه شهربانی چه تأثیری در اصول و فروع دارد؟ و اگر کسی استحکام عقاید اسلامی را معلق و متوقف باستعمال الفاظ و عبارات عربی یا طرز نشست و برخاست و کلاه و لباس بداند حقیقه خیال کودکانه کرده و معلوم میشود از حقیقت دیانت بی خبر است و بنده اطمینان میدهم که اگر ما زبان و لباس خود را بکلی تبدیل بعربی هم بکنیم این فقره بهیچوجه در آینده مسلمانی ما را تضمین نخواهد کرد. بسیاری از مردم مصر و عراق و شام لباس عربی دارند و بزبان عربی صرف سخن میگویند ولی مسیحی و یهودی هستند. اروپائیا هم عیسوی اند و حضرت عیسی یهودی بود و کتاب مقدس مسیحیان قسمتی بزبان عبری و قسمتی بزبان یونانی نوشته شده بود ولیکن هیچ يك از ملل اروپا نه بزبان عبری علاقمند هستند نه بزبان یونانی با آنکه به مسیحیت کاملاً پایند میباشند و بعضی از آنها بسیار معتصب هستند. خلاصه حفظ دیانت و استحکام عقاید شرایط و لوازم دیگر دارد که اگر بآن عمل کردند دین محکم میماند و الا فلا. شبهه دیگری که باید رفع کرد این است که اقدام ما در اصلاح و تکمیل

زبان فارسی مستلزم آن نیست که الفاظ خارجی را بکلی از زبان خودمان بیرون کنیم یا زبان های متروک باستانی را زنده کنیم که چنین چیزی ممکن نیست و زبان وقتی که متروک شد مثل آدمی است که میمیرد و دیگر زنده نمیشود و میدانیم که هیچ زبانی از الفاظ خارجی بی نیاز نبوده و نخواهد بود. همان فرس قدیم و زبانهای باستانی دیگر ایران هم از عناصر خارجی منزّه نبوده اند.

اقوام و ملل با هم معاشرت دارند و باید داشته باشند و همین معاشرت یکی از وسایل ترقی آنهاست و چون باهم معاشرت کردند ناچار از یکدیگر آداب و رسوم و عقاید و افکار و علوم و صنعت اخذ میکنند و چنانکه معانی را از یکدیگر میگیرند الفاظ را هم میگیرند. زبان فارسی را اگر بخواهیم بکلی از عناصر عربی خالص کنیم گذشته از اینکه ممکن نیست بر ضرر ما تمام خواهد شد و زبان خود را فقیر و بیان خود را علیل خواهیم کرد. همچنین از الفاظ اروپائی هم که وارد زبان ما شده بسیاری را ناچار باید حفظ کنیم و بسیاری دیگر را که وارد نشده قبول خواهیم کرد. هر يك از زبانهای ملل متمدن و مترقی دنیا را هم که بگیرند همین حال را دارد و کمتر زبانی - است که خالص باشد چنانکه در همه زبانهای اروپائی همه قسم کلمات خارجی حتی الفاظ فارسی دیده میشود و بهترین شاهد این مدعا وجود زبان انگلیسی است که اگر در آن مطالعه فرمائید خواهید دید که شاید صدی هفتاد از الفاظ آن غیر انگلیسی است و از این صدی هفتاد یقیناً نصف آن بلکه بیشتر الفاظ لاتین است که مستقیماً از زبان لاتین یا توسط زبان فرانسه داخل زبان انگلیسی شده و بقیه الفاظ یونانی و هندی و عربی و فارسی و غیره است معیناً کسی شبیه نمیکند در اینکه انگلیسی از زبانهای مهم دنیاست و هیچ کس نگفته است ناقص و معیوب است.

پس وقتی که ما اعلام میکنیم که میخواهیم زبان خودمان را تصفیه کنیم مقصود رفع عیبی است که چند دقیقه قبل بان اشاره کردم یعنی جلوگیری از افراط و اسراف در استعمال بیجای الفاظ و عبارات خارجی بعبارة آخری آنچه میخواهیم ترك کنیم الفاظ و عبارات بیگانه ای است که حقیقاً بانها محتاج نیستیم و میخواهیم عناصر

خارجی چنان در زبان ماغلبه نداشته باشد که آن را از هویت خود بیندازد و مخصوصاً نظر داریم وساعی خواهیم بود که شیوه زبان و بیان فارسی را حفظ کنیم و نگذاریم از اسلوب صحیح خارج شود.

و نیز امیدوارم در این اقدامات ما را بتقلید و پیروی از ملل دیگری که این او اخر باین خیالها افتاده اند متهم نسازند چه در نزد ایرانیان فکر حفظ خصوصیات ملی و ایرانی بهیچوجه تازگی ندارد اگر بعضی ایرانی ها معرب یا فرنگی مآب میشدند بسیاری دیگر غیرت ایرانیت را بوجه احسن داشته اند و نشانی آن را از عهد فردوسی و ابوریحان بیرونی یعنی از هزار سال پیش تا این زمان میتوان ذکر کرد که ایرانیها وقتی این سوداها را در سرداشتند که ملل دیگر اصلاً معنی ملیت را نمی فهمیدند منتها اینکه تا کزون قدرت بر حصول این مقصود نداشتیم حالا بحمدالله توانا شده ایم و امیدواریم پیشرفت نمائیم.

در این موضوع هم گمان میکنم بیش از این حاجت بتوضیح نباشد اکنون چند کلمه هم از ادبیات بگوئیم و سخن را بیابان برسانیم. اولاً ادبیات یعنی چه؟ این لفظ هر چند عربی است اما ما ایرانیها آنرا در این چهل پنجاه سال آخر اختراع کرده ایم. پیش از آن ادب و علم الادب می گفتند و آن عبارت بود از علم لغت عرب و معرفت بر نظم و نثر آن و بهیچوجه نظری بزبان فارسی نبود حتی اینکه خودم در مدت عمر چندین نفر از ادبا را دیده ام که چون گفتگو از ادبیات فارسی میشنیدند تعجب بلکه استهزا میکردند و نمیتوانستند باور کنند که زبان فارسی هم ممکن است قواعد و اصولی داشته باشد و آموختنی باشد. حاصل اینکه وقتی علم الادب میگفتند همه نظر بعربیت بود و این هم عجب نیست چه تا وقتی که دولت عرب بود طبیعی بود که هر چه نوشته میشود بزبان عربی باید باشد و هر کس میخواست حیثیت و اعتباری و سری میان سرها داشته باشد مکلف بود زبان و ادبیات عربی بداند و استفاده یا افاده هر دو باین وسیله دست میداد بعد از آن هم که دولت عرب سست یا منقرض شد قوت عادت چند صد ساله نمیگذاشت اعتبار زبان عرب از میان برود. اگر سؤال

کنید در نبودن دولت عرب فایده و خاصیت دانستن زبان و ادبیات عرب چه بود ناچار باید عرض کنم گذشته از آنها که برای امور دیپلماتی اشتغال بزبان عربی داشتند هنر و فضیلت برای همه کس در این دیده شده بود که بتوانند در محاوره یا تحریرات الفاظ و عبارات عربی بکار برند و همواره شعر عربی و مثل عربی و آیات و اخبار و احادیث ذکر کنند. بعضی اشخاص هم پیدا میشدند که ذوق آنها چون ضمیمه علم الادب میشد از لطائف شعری و ادبی عربی تمتع میبردند و نیز عادت بر این جاری شده بود که پادشاهان و رجال و بزرگان از ادبا و شعرا برای خود ندیم و مصاحب اختیار میکردند تا بمداحی و بذله گوئی و لطیفه خوانی خاطرشان را مشغول و مسرور سازند.

خواهید فرمود هیچ يك از این خاصیت ها این قدر قابلیت ندارد که مردم عمر خود را این اندازه صرف عربیت کنند. جواب عرض میکنم با شما موافقم اما در گذشته همه علوم تقریباً همین حال را داشت و غیر از تفنن و اظهار فضیلت اثری بر آنها مترتب نبود جز در نزد معدودی از اشخاص که برای اینکه بی انصافی نکرده باشیم البته میتوان نشان داد که علم ادب را درست بکار میبردند یعنی به معنائی که امروز ما بآن میدهیم و لفظ ادبیات را برای آن اختیار کرده ایم و قدری با معنای قدیم تفاوت دارد باینکه اولاً علم ادب را منحصر بعربیت نمی دانیم و معتقدیم که همه ملل متمدن ادبیات داشته و دارند.

ثانیاً اینکه ادبیات را تنها عبارت از قواعد زبان نمیدانیم بلکه قواعد را مقدمه ادبیات می پنداریم و ادبیات حقیقی را عبارت می دانیم از مجموع آثار قلمی گویندگان و نویسندگان فصیح بلیغ خوش بیان در نظم و نثر بشرط آنکه متضمن فایده باشد و اثری بران مترتب شود یعنی در علم و حکمت و معرفت و اخلاق و سیاست و ذوقیات و عواطف و کلیه روحیات انسان تأثیری بیخشد و از این جهت برای مردم تنهی و نتیجه ای داشته باشد و در احوال ایشان تصرف مفید بکند و در عین این که وسیله تفتن و تلذذ روحانی است سودمند نیز باشد.

ادبیات باین معنی که گفته شد ملاحظه میفرمائید که شعبه بزرگی بلکه شاید مهمترین شعب معارف مملکت و ملت محسوب میشود چنانکه در همه ممالک يك شعبه مهم از دانشگاه ها دانشکده ادبیات است بعلاوه انجمن های متعدد ادبی با نام آکادمی



و اسامی دیگر رسمی و غیر رسمی دولتی و غیر دولتی دارند و اگر ادبیات ایرانی را در مائه چهارم تا هشتم هجری در نظر بگیرند یادگار نفیس درخشانی از ملت ایران مشاهده میکنند که نام ایرانی را تا ابد زنده و پرافتخار نگاه میدارد و برای شاهد عرض خودم داستانی را که دوست دانشمند من جناب دکتر روزن از رجال و مستشرقین مهم آلمانی چندسال پیش در اولین ملاقات برای من حکایت کرد نقل میکنم و از ایشان معذرت میخواهم که بدون اجازه میکنم ولیکن یقین دارم که ایشان ناراضی نخواهند شد.

جناب دکتر روزن که از فضلای نامی این دوره و از رجال محترم میباشد و وزیر خارجه دولت آلمان هم بوده و در زبان آلمانی شاعر است و از زبان و ادبیات قدیم و جدید دنیا آگاهی بسزا دارد و در زبان فارسی هم دارای مقام ادیب است برای من حکایت کرده گفت: فارسی دانی من بواسطه پدرم شد که او خود فارسی میدانست. من در جوانی علم حقوق تحصیل میکردم تعطیل تابستان شد بیکار ماندم. پدرم گفت چرا اوقات را بیطالت میگذرانی کاری بکن فارسی یاد بگیر. گفتم فارسی برای من چه فایده دارد؟ گفت میبینم ذوق شعر داری و شعر میگوئی پس ترا آنگاه کنم که هر کس شعر فارسی ندیده و مزه آن را نچشیده نمی داند شعر چیست. این حرف مرا بشوق آورد فارسی خواندم و چون قوه فهم شعر فارسی پیدا کردم دیدم حق با او بود.

نکته اینجاست که این حرف را کسی میزند که در زبان خود او شاعرانی هستند مانند گوته و شیلر که در شعر و ادب مقام پیغمبری دارند. و از این قبیل شواهد و دلایل برای بلندی مقام ادبیات فارسی بسیار است. مقصود اینست که جوانان ماقدر ادبیات گذشته ملت خود را بدانند و ضمناً چنانکه اشاره کردم متوجه باشند که قومی که پدران میراث نفیسی برای او گذاشته اند موظف است که فرزند خلف باشد و آبروی پدران خود را حفظ کند ولیکن در چهارصد یا نصد سال گذشته چنانکه عرض کردم متأسفانه ادبیات ایران مهجور و دستخوش تصرفات مردمان نا اهل کج سلیقه بوده و در آن مدت باستانی معدود قلبی هر کس بنظم و نثر فارسی اشتغال داشته جز مدح و ذم اشخاص یا خدمت بنفسانیت و شهوانیت بزرگان یا اظهار فضیلت آنهم غالباً

بازوق و سلیقه معوج کاری نکرده است و این کیفیت نتیجه همان اوضاع اسفناکی است که این ملت گرفتار آن بود و در همه چیز او را بیستی و انحطاط کشانید. امروز که بحمدالله روز فیروزی است و دارای سرپرستی شده‌ایم که همه‌قسم اسباب ترقی و سعادت را برای ما فراهم میکند و هیچ نوع توقع و تقاضائی ازماندارد جز اینکه برای خودمان زندگانی آبرومندانه تهیه نمائیم باید موقع را مفتنم بشماریم و من معتقدم که ملت ایرانی مثل سابق مایه و استعداد دارد چیزیکه لازم است اینست که معارف و فرهنگ مابا کلیه اوضاع روزگار حاضر متناسب شود و از این سخن مقصودم این نیست که تقلید و تبعیت صرف از زبانهای اروپائی بکنیم یا زبان عربی را بکلی متروک بداریم. ادبیات عرب هم مثل ادبیات ملل دیگر مخصوصاً برای ما با سوابقی که داریم باز محل استفاده است و بمنزله ادبیات لاتین است برای اروپائی ها و بنا بر این بدون عربیت ادبیات ما ناقص خواهد بود ولیکن کجی‌ها و اعوجاج‌هایی را که در فکر ما حاصل شده و نظم و نثر ما را از روش صحیحی که باید داشته باشد منحرف نموده باید اصلاح نمود و از ادبیات اقوام دیگر قدیم و جدید هم باید استفاده کرد و برای همه این کارها راهنما لازمست. امیدوارم فرهنگستان در این باب هم عنصر مفیدی واقع شود و بارعایت اصول و قواعد فن مطابق اساسنامه‌ای که برای آن ترتیب داده شده عمل کند و نویسندگان ما را از تبعیت و تقلید بی تحقیق بیجا از گذشتگان یا خارجیان باز دارد و ابناء وطن همت کنند و بزودی بجائی برسند که بتوانیم حقا بگوئیم در ایران همواره گویندگانی هستند که قوت ناطقه مدد از ایشان برد.

دو گونه باشد مردم ، بقوت تأثیر  
 یکی ز کیتی ز آنگونه بی اثر گذرد  
 یکی دگر چون نشانی که برکنند بسنگ  
 خرد چو هستی او اندر آورد بحساب  
 که مرغ آبی گاه شتافتن بر آب  
 اثر گذارد از قول و فعل در هر باب  
 رشید یاسمی

## گفتار در صرف و نحو فارسی

در سال ۱۳۲۱ شمسی هجری مطابق ۱۳۶۱ قمری این بنده جلال‌الدین همائی با دوتن از بهترین دوستانم آقای احمد بهمنیار و آقای دکتر غلامعلی رعدی استادان محترم دانشگاه بافتخار عضویت پیوسته فرهنگستان ایران سرافراز شدیم. در انتخاب ما تمام تشریفاتى که در آیین نامه فرهنگستان پیش بینی شده بود بعمل آمد. از جمله یادآور شدند که مطابق آنچه در فرهنگستانهای دنیا معمول است هر يك از ما سه نفر باید درباره موضوعی علمی یا ادبی خطابه‌ی بعنوان خطابه ورودی در حضور اعضاء محترم فرهنگستان ایراد کنیم.

این است که بنده با نبودن وقت و وسایل کار این افتخار را حاصل کرده‌ام که خطابه خود را در پیشگاه محترم آقایان محترم عرض کنم و این خطابه را بنام گفتار من در فرهنگستان نامیده‌ام. ایراد خطابه علمی و ادبی خاصه از من بنده که بتهی دستی و بی سرمایه‌ی خویش از بن دندان معترفم در حضور برگزیده‌ترین دانشمندان این کشور کار آسانی نیست. تنها چیزی که مرا امیدواری و بارتکاب این امر خطیر جرأت داده اعتماد بکرم ذات و سماحت طبع و علو نظر خداوندان علم و معرفت است و بس که بحکم دوستداری دانش و فرهنگ

گر هنری باشد و هفتاد عیب دوست نبیند بجز آن يك هنر

امید است که بعین عنایت و نظر پاک خطاپوش در گفتار من بنگرند و از سر هرگونه خطا و لغزش که لازمه وجود ناقص بشری است در گذرند.

مقاله خود را در پیشگاه محترم دانش‌پژوهان باندازه بی‌بی قدر و بی ارج میدانم که عذر خود را نیز ناموجه می‌شمارم بدین سبب همه امید خود را بکرم عمیم شنوندگان بزرگوار تکیه میدهم و از اعتذار صرف نظر میکنم چه بقول شاعر عرب:

اذا لم یکن للمعذر وجهٌ مبین فان اطراح العذر خیر من العذر

با اینهمه اگر از سر بوا در زلات و هفوات نگذردند گناه ایشانراست نه مرا. محمد ابن جابر گفت:

اذا ما امرؤ من ذنبه جاء تائباً الیک ولم تغفر له فلك الذنب

## انتخاب موضوع گفتار و فهرست مطالب

این بنده يك چند در انتخاب موضوع گفتار خویش مردّد بودم و عاقبت بران شدم که موضوعی را برگزینم که هم مختصر باشد و هم مفید. باین جهت صرف و نحو فارسی را اختیار کردم تا در ضمن نموداری از قواعد زبان فارسی را که تا کنون تدوین نشده یا اگر احیاناً اشاره بی بدانها شده کاملاً مورد تحقیق و نقد و تنقیح قرار نکرده و شایسته است که بعد از این سرمشق تألیف و تحقیق واقع شود یاد آور شوم.

فهرست مطالبی که در تحت این موضوع بیان خواهم کرد بدین قرار است:

۱ - زبان فارسی بتدوین قواعد صرف و نحو کامل احتیاج دارد با ذکر علل احتیاج.

۲ - پاره‌یی از علل و اسباب اینکه قواعد فارسی تا عهد اخیر اصلاً تدوین نشده بود.

۳ - چگونگی کتبی که در دستور و قواعد فارسی تألیف شده است با ذکر نخستین مؤلف دستور فارسی و مؤلفان مشهور دیگر.

۴ - تا کنون در نحو فارسی کتابی جامع نوشته نشده و آنچه نوشته‌اند مربوط بصرف و اشتقاق است. و اگر احیاناً بعض قواعد نحو اشاره شده بسیار ناقص و ناچیز است.

۵ - نحو و صرف و دیگر علوم عربی ساخته و پرورده روح ایرانی است.

۶ - اگر نحو بصری مأخوذ از سریانی باشد نحو کوفی بی گفتگو مأخوذ از قواعد زبان فارسی است.

۷ - ریشه قواعد فارسی را در نحو عربی خاصه عقاید کوفین باید جستجو کرد.

۸ - قواعد زبان فارسی را چطور باید تدوین کرد.

۹ - نموداری از قواعد فارسی که این بنده در دست تألیف دارد. در این

موضوع بقدری مطالب گفتنی و نوشتنی داریم که هر قدر بخواهیم دنباله سخن را

کوتاه کنیم و از ذکر نکات و دقایق دامن فراهم چینیم باز ممکن است در اطراف آن کتابی بزرگ نوشت. مقصودم تألیف کتاب صرف و نحو فارسی نیست که خود جداگانه کاری بس شگرف و مقصودی بسیار بزرگ است و اهمیت آن بر هیچکس پوشیده نمی باشد. فقط میخواهم این نکته را گوشزد کنم که آنچه تا کنون در این باره کار کرده و کتابها که در این مقصود نوشته اند بهیچوجه کافی و بسنده نیست. فارسی احتیاج بصرف و نحو کامل دارد و باید هرچه زودتر و بیشتر در این راه کوشش کرد که برای زبان فارسی دستور و قواعد کامل نوشته شود. در ضمن پاره‌بی از نواقص و معایب کتبی را که تا کنون در این موضوع نوشته‌اند و نیز بعض قواعد را که دستور فارسی نویسی و نمونه قواعدی است که بعد از این باید تدوین کرد گوشزد میکنم. این قواعد را در ظرف چندین سال مطالعه و تدریس و تعلیم خود استنباط و تدوین کرده یا استنباط پیشینیان را مهذب و منقح و مقرون بدلیل ساخته‌ام. من بجهل و قصور خود اعتراف دارم و بهیچوجه نوشته‌ها و استنباطهای خود را مورد یقین قاطع نمی شمارم.

شنوندگان محترم باور کنند که من در برابر جاه و مال و مقام کسی سر تعظیم خم نمیکنم اما در پیشگاه علم و دانش و فرهنگ هر کجا باشد خاضع و متواضعم. از اولیاء و مربیان و معلمان خود بی اندازه سپاسگزارم که مرا با این خوی و خصلت بار آورده‌اند.

باری آنقدر کوتاه نظر و خودخواه نیستم که گفته‌ها و نوشته‌های خود را وحی منزل بشمارم، خاصه در این موضوع یعنی بحث در قواعد و ضوابط زبان فارسی که هنوز متولد نشده یا در آغاز ولادت است و هر نکته و دقیقه‌یی از دقایق این زبان لطیف و وسیع در خزانه ذوقی و فکری از ارباب ذوق و ادب نهفته و تا کنون از عالم غیب خیال بنشأءشهود بحث و تحقیق قدم نهاده است تا بتألیف و تدوین کامل چه رسد. قواعد و نکات صرف و نحو فارسی درست مصداق همان گفتار است که در قابوسنامه از بزرگمهر وزیر انوشیروان نقل میکند «همه چیز را همگان دانند و همگان

هنوز از مادرزاده‌اند. ولیکن مشکلات و دشواریهای این کار نباید مانع جد و جهد سعی و کوشش ما باشد، بلکه باید هر کسی باندازه توانائی خود در این راه مجاهدت کند و اگر مراد نیابد بقدر وسع بکوشد. بقول مولوی:

آب دریا را اگر نتوان کشید      هم بقدر تشنگی شاید چشید  
بهترین اندرز را در این باره از متنبی بخاطر دارم که گفت:  
ولم ارفی عیوب الناس عیباً      کنقص القادرین علی التمام

### زبان فارسی نحو و صرف کامل دارد و محتاج بتالیف و تدوین است

صرف و نحو اشتقاق بمعنی حقیقی یعنی تحویل يك اصل باشکال و صیغه‌های مختلف و برگرداندن مشتقات يك ریشه و طریق صرف افعال برای فهماندن مقاصد همچنین قواعد جمله‌بندی و خصایص ترکیبات مختلف، در هر زبانی کم و بیش وجود دارد و اینکه احیاناً از بعضی شنیده میشود که فارسی صرف و اشتقاق دارد اما نحو ندارد، پنداری است کاملاً نابجا و نامورد. زیرا زبان خاصه زبان ادبی مثل فارسی بدون داشتن نحو یعنی قواعد جمله‌سازی و ترکیب کلام از اجزاء کلمه، تصور نمی‌شود. چیزی که هست این قواعد برای اهل زبان فطری و طبیعی است. چه از همان هنگام که زبان مادری را می‌آموزند قواعد و ضوابط را هم طبعاً و فطراً می‌آموزند. از این جهت قواعد صرف و نحو و اشتقاق يك زبان برای اهل آن زبان تازگی ندارد. و چون تازگی ندارد بدان اهمیت نمی‌دهند.

خوی تازه پسند انسان که از امور و اشیاء جدید لذت میبرد این مفالطه را درست میکند که: چون تازگی ندارد پس اهمیت هم ندارد، و چون اهمیت ندارد پس لزوم هم ندارد. اما وقتی که میخواهد زبان دیگری را بیاموزد ناگزیر است که قواعد صرف و نحو و اشتقاق آن زبان را فرا بگیرد.

در این قیاس غلط که بقول علمای منطق از قبیل (وضع ماليس بعله، علة) یا از باب کلیت نداشتن کبرای قیاس و بطوری که گفتیم ساخته طبع لذت پسند بشری است، تا اندازه بی‌حق داشته. چه بسا که يك ملت قرن‌ها درست سخن گفته و درست نوشته

و شعر ساخته و خطابه رانده است بدون اینکه در فکر تطبیق سخنان خود با قواعد صرف و نحو زبان خود افتاده یا اصلاً کتابی در این باره تألیف و تدوین شده باشد. درست مانند شاعری موزون طبع که درست شعر میسازد بدون اینکه فن عروض بداند و بحور اصلی را از فرعی و سالم را از مزاحف و منکر تمیز بدهد. یا مثل شخص صحیح و سالم راست اندیشه بی که درست فکر میکند و درست قیاس ترتیب میدهد و نتیجه بگیرد بدون اینکه از اصطلاحات و مواضع فن منطق و اقسام قیاس و شرایط صحت انتاج اشکال اربعة آگاه باشد. و از همین جهت است که درباره فن عروض در جمله فنون ادبی و همچنین فن منطق نسبت به علوم عقلی، و اینکه منطق و عروض اصلاً داخل علم است یا فن، یا بقول خواجه نصیرالدین طوسی و جمع دیگر از حکما، منطق در حقیقت بمنزله ادات است تحصیل دیگر علوم را (۱)، و همچنین در اطراف تعریف نحو و صرف (۲) سخنها گفته و قبل و قالها برخاسته و حواشی و تعلیقات و کتب و رسائلی تألیف شده که شرحش تطویل بلاطائل است.

معروفست که یونانیها اولین بار قسمتی از قواعد زبان خود را در قرن پنجم پیش از میلاد تدوین کردند. و رومیها برای زبان لاتینی در قرن اول پیش از میلاد قواعد صرف و نحو نوشتند (۳). پس می بینید که زبان یونانی با آنهمه وسعت که داشت از کتاب صرف و نحو بی بهره بود. آنهمه خطبا و شعرا و فلاسفه پیش از آنکه قواعد نحو یونانی جمع و تدوین شده باشد آثار بزرگ جاویدان از خود آشکار ساختند. هر

#### ۱ - مقدمة اخلاق ناصری

۲ - در تعریف صرف گویند « الصرف علم باصول تعرف بها احوال ابناء الکلم من حيث الصحة والاعتلال ». و در تعریف نحو گویند « النحو علم باصول تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ فی المقال ». و در تعریف منطق گویند « المنطق آلة قانونية تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ فی الفكر ».

۳ - فالیونان لم يبدأوا بضبط قواعد لسانهم الا فی القرن الخامس قبل الیلاد و اول من بدأ بذلك منهم بروتنوراس التوفی سنة ۴۱۱ ق م . فتکلم فی المذکر والمؤنث وبعض الاسماء . ثم برودیکوس وقد عاصره وتکلم فی المترادفات ثم جاء ارسطو وغيره واتسوعلم النحو الیونانی وله تاریخ یشبه تاریخ النحو العربی . وكذلك فعل الرومان فی نحو اللغة اللاتینیة فانهم لم يدونوا قواعد الا فی القرن الاول قبل الیلاد فی زمن بومیوس وقد دونه عالم اسمه دیونیسیوس تراکس اقتداء بالیونان . ( تاریخ آداب اللغة العربیة ج ۱ ص ۲۲۴ ) .

بیش از تدوین قواعد نحو شعر میساخت. هردوت قبل از اینکه دستور سخن داشته باشد تاریخ و سفرنامه نوشت. طالس ملطی و انا کمیندر قبل از جمع آوری قواعد صرف و نحو یونانی بآن زبان کتابها نوشتند.

سربانیها هم جمع و تدوین قواعد نحو زبان خود را از اواسط قرن پنجم میلادی شروع کردند. و گویند نخستین کس که نحو سربانی را تدوین کرد یعقوب رهاوی اسقف معروف بود متوفی ۴۶۰ میلادی<sup>(۱)</sup>. برای زبان عربی هم با اینهمه ادبیات وسیع از قرن اول هجری تدوین قواعد نحو شروع شد.

اولین واضع علم نحو عربی باصح واشهر اقوال حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود. و ابوالاسود دؤلی متوفی ۶۷<sup>(۲)</sup> که بقول معروف واضع یامدون نحو شمرده میشود از اصحاب خاص و ازدوستان صمیم حضرت علی علیه السلام بود و براهنمائی آنحضرت بتدوین فن نحو توفیق یافت.

پس نخستین واضع فن نحو عربی علی بن ابیطالب علیه السلام و اولین مدون آن ابوالاسود دؤلی بودند. و اولین واضع علم صرف یا فن تصریف بقول معروف که

۱ - لان السريان دونوا نعوهم و الفوائيه الكتب في اواسط القرن الخامس للبلاد و اول من باشر ذلك منهم الاسقف يعقوب الرهاوي اللقب بفسر الكتب المتوفى سنة ۴۶۰ م (تاریخ آداب اللغة العربیه ج ۱ ص ۲۲۵)

۲ - ابوالاسود ظالم بن عمرو بن سفیان منسوب به دنل بن بکر بن کنانه بنو شته معجم الادبای باقوت و طبقات الادبای ابن انباری بنقل از یحیی بن معین در طاعون سال شصت و هفت هجری (۶۷) وفات یافت. در کتاب الاہلام تولد او را سال ۱۶ پیش از ہجرت مطابق ۶۰۵ میلادی و وفات او را سال ۶۹ ہجری موافق ۶۸۸ م ضبط کرده و جرجی زیدان هم در کتاب ادبای اللغة العربیه وفات او را ۶۹ نوشته. ابن خلکان چاپ طهران هم (سنة تسع وستين في طاعون الجارف) ضبط نوده است.

چون ابن انباری و باقوت و ابن خلکان هر سه اتفاق دارند بر اینکه ابوالاسود در طاعون جارف وفات یافت و ابن حادته بنو شته یافعی در سال شصت و نه هجری بوده است نه شصت و هفت پس قول ۶۹ را در این باره صحیح تر باید شرد. یافعی در وقایع سال ۶۹ ہجری مینویسد « فیها کان طاعون الجارف بالبصرة و کان ثلاثة ايام مات فی کل یوم نحو من سبعین الفاعلی مارواه المدائنی عن ادرك ذلك ».



سیوطی در کتاب بغیة الوعاة و المزهر تصریح کرده معاذ هراء متوفی ۱۸۷ (۱) است که از ایرانیان مقیم کوفه بود و او را در جزو موالی شمرده‌اند.

درباره واضع و مدون صرف و نحو عربی اختلاف عقاید و روایات بسیار است. بخشی از عقاید مختلف را ابن‌الندیم در کتاب الفهرست و ابن‌انباری در کتاب نزهة الالباء فی طبقات الادباء نقل کرده‌اند. اما نقل این روایات ما را از اصل مقصود باز میدارد. از این جهت شنوندگان محترم را بشرح اقوال در دسرنمی دهم و ببخواندن حواشی نمی‌پردازم (۲)

۱ - ابو مسلم معاذ هراء از مشاهیر ادبای عربی دان بود و عمر طولانی کرد. ابن‌انباری در نزهة الالباء مینویسد که در ایام یزید بن عبدالملک یعنی میان سنوات ۱۰۱ - ۱۰۵ متولد شد و در زمان هرون الرشید بسال ۱۸۷ که آغاز دوره نکبت و بدبختی برآمکه است وفات یافت. ابن خلکان مینویسد که در زمان یزید بن عبدالملک (۱۰۱-۱۰۵) یا در ایام عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶) متولد شد و بقول بعضی در سال ۱۹۰ و بقول صحیح در سنه ۱۸۷ وفات یافت. بهر حال هر طولانی او مسلم است گویند که یکی از او پرسید چند سال داری. گفت شصت و سه سال. پس از چندین سال دیگر باز پرسید که چند سال داری. جواب داد شصت و سه سال. گفت شکفتا من بیست و یکسال است که بانو صحبت دارم و هرگاه از سال تو میرسم میگوئی شصت و سه سال. گفت اگر بیست و یکسال دیگر هم بامن باشی و باز بررسی میگویم شصت و سه سال. سیوطی در کتاب المزهر (ج ۲ ص ۲۴۸) مینویسد «معاذین مسلم هراء و هو نحوی منهور و هو اول من وضع التصریف». در تاریخ آداب اللغة العربیه و کتاب الشیخ و فنون الاسلام هم این مطلب نقل شده که او لاین واضع فن تصریف معاذ هراء است.

در تلفظ کلمه هراء که بفتح هاء و تشدید راه خوانده میشود ابن خلکان بالف مقصوره یعنی (هرا) ضبط کرده اما در صحاح جوهری و قاموس و دیگر کتابها بالف مدوده یعنی (هراء) نوشته‌اند. صحاح در ماده (هرا) مینویسد «و انما قیل ماذا الهراء لانه کان بیبع الثياب الهرویه» قاموس هم این وجه تشبیه را نوشته. در المزهر سیوطی هم این معنی از صحاح نقل شده. در ابن خلکان هم بدین معنی ضبط کرده است.

۲ - ابن‌الندیم متوفی ۳۸۵ در کتاب الفهرست مینویسد «زعم اکثر العلماء ان النحو اخذ عن ابی الاسود الدؤلی وان ابوالاسود اخذ ذلك عن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام» میگوید بیشتر علما بر آنند که اولین واضع نحو عربی ابوالاسود دؤلی است و ابوالاسود آنرا از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرا گرفت. و برخی نصر بن عاصم و بعضی عبدالرحمن بن هرهمز را اولین واضع دانند. خود ابن‌الندیم پس از نقل روایات و حکایات بعضی دلایل ثابت میکند که واضع یا مدون نحو ابوالاسود بوده است نه نصر بن عاصم و عبدالرحمن [بقیة باورقی در صفحه بعد است]

احتیاج بوضع و تدوین قواعد عربی در آن هنگام محسوس شد که بواسطه رواج و شیوع دین مبین اسلام ملل و اقوام غیر عرب داخل در حوزه عرب شدند و پیوسته بایکدیگر در اختلاط و آمیزش بودند و کم کم زبان عربی یاد می گرفتند و بدین زبان سخن می گفتند و چیز می نوشتند.

ابن هرمز . در وجه تسمیه نحو میگوید که علی علیه السلام قسمتی از اصول نحو را که وضع و تاسیس فرموده بود بابوالاسود داد و ابوالاسود دستوری خواست که بهمان نحو یعنی بهمان طریق اصول و قواعد وضع کند. و از این جهت این علم را نحو گفتند . قال ابوالاسود استأذنته ان اصنع نحو ما صنع نسى ذلك نحواً . از قول ابوعبیده نیز نقل میکنند که ابوالاسود اصول نحو را از علی علیه السلام فرا گرفت اما آنرا آشکار نمی ساخت و بکسی یاد نمی داد زیاد ابن ابیه والی عراقین از او خواست که قواعد این علم را وضع کند ابوالاسود از این کار تن زد تا روزی شنید که یکی ابن آبه را بفاظ بکسر لام رسوله میخواند (ان الله بری من الشکرین ورسوله) . چون ابن غلط بشنید حس دینداری او بجنبید و برای حفظ قرآن از اینگونه اغلاط قواعد و اصول نحو را وضع کرد . و نیز روایت میکنند که بعضی گویند بکنفر ابرانی عهد نام که اسلام اختیار کرده بود بیصره آمد و بر ابوالاسود بگذشت و کلمه بی غلط گفت که موجب خنده حاضران گردید . ابوالاسود گفت ایرانیان داخل اسلام گشته و با ما برادر دینی شده اند لازم است که برای یاد گرفتن زبان عربی قواعد وضع کنیم پس نخستین بار باب فاعل و مفعول را وضع کرد .

ابن خلکان هم نقل میکنند که اولین واضح نحو ابوالاسود دؤلی بود باین طریق که علی علیه السلام راهنمای او گشت . و اولین قاعده که علی علیه السلام وضع فرمود و بابوالاسود داد این است که « الکلام کله ثلاثة اضرب اسم و فعل و حرف » . این ضابطه بدو داد و او را بتکمیل قواعد مأمور ساخت .

ابن خلکان این روایت را که ابوالاسود گفت من همه حدود علم نحو را از علی علیه السلام فرا گرفتم و اینکه آنچه از علی یاد گرفته بود بکسی یاد نمی داد و نیز وجه تسمیه نحو را بهمان طریق که ابن الندیم ذکر کرده است نقل میکنند و میگوید که ابوالاسود معلم فرزندان زیاد بن ابیه والی عراقین بود . و بزباد گفت که در اثر آمیزش عرب باعجم زبان عربی رو بفساد و تغییر گذارده است و از وی دستوری خواست تا برای زبان عربی اصول و قواعد وضع کند زیاد اجازه نداد تا آنکه يك روز مردی نزد زیاد آمد و جمله عربی مفلوط گفت ( صلح الله الامیر توفی ابانا و ترک بنون ) زیاد بن ابیه ابوالاسود را خواست و او را بوضع قواعد و اصول مأمور ساخت .

داستان ابوالاسود با زیاد بن ابیه باین شکل که ابن خلکان روایت میکند درست مطابق است با آنچه باقوت در معجم الادبیه از هاسم روایت کرده است . در کتاب نزهة الالباء فی [ بقية باورقی در صفحه بعد است ]

روی این اصل کلی که مداخله هر جاهل و بیگانه بی در يك زبان موجب فساد و تباهی آن زبان خواهد شدیم آن میرفت که زبان عربی در اثر آمیزش و مداخله ملل و اقوام غیر عرب بکلی فاسد و خراب شود. از طرف دیگر هم زبان عربی کم کم زبان عمومی بین الملل میشد و ملل غیر عرب برای یاد گرفتن زبان عربی بدستور و قواعد صرف و نحو و اشتقاق نیازمند بودند.

طبقات الادباء تألیف عبدالرحمن بن محمد انباری متوفی ۵۷۷ هـ که از مراجع عمده ابن خلکان و یاقوت بوده اقوال مختلف دربارهٔ واضح و سبب وضع علم نحو تفصیل نقل شده است.

ابن انباری مینویسد «اول من وضع علم العربیة و اسس قواعد و حد حدوده امیر المؤمنین علی بن ایطالب علیه السلام و اخذ عنه ابوالاسود الدؤلی». از ابو عبیده معمر بن منی و دیگر بزرگان ادب هم نقل میکند که ابوالاسود اولین کس بود که در بصره علم نحو را وضع کرد و آنرا از علی بن ایطالب علیه السلام فرا گرفته بود. نیز میگوید که بهضی عبدالرحمن بن هرمز اعرج و برخی نصر بن عاصم را واضح این فن شمرده اند و خود اظهار عقیده میکند که عبدالرحمن و نصر هر دو از شاگردان ابوالاسود بودند «و الصحیح ان من وضع النحو علی بن ایطالب علیه السلام لان الروایات کلها تسند الی ابی الاسود و ابوالاسود یسند الی علی فانه روی عن ابی الاسود انه سئل فقیل له من ابن لك هذا النحو فقال لفتت حدوده من علی بن ایطالب علیه السلام». در نسخهٔ چاپی نزهة الالباء که ماخذ نگارنده است (لفتت) بتقدیم فاه بر قاف و در ابن خلکان چاپ طهران (لفتت) بقاف مشدد و نون نوشته و ظاهراً صواب لفتت بقاف و نون بضیفة ثلاثی مجرد باشد (بقال لفتن الکلام من فلان ای اخذه عنه مشافهة و فهمه).

ابن انباری در سبب وضع و وجه تسمیة نحو میگوید که از ابوالاسود روایت کرده اند که گفت روزی بر حضرت علی علیه السلام وارد شدم. در دست او رقیه بی دیدم و از آن پرسیدم. فرمود زبان عربی برای آمیزش عجمان رو بفساد گذارده است. میخواهم اصولی وضع کنم که بدان رجوع و اعتماد کنند. پس رقیه را بسن داد. در آن نوشته بود «الکلام کله اسم و فعل و حرف فالاسم ما انبأ عن السمی و الفعل ما انبی به و الحرف ما افاد معنی و قال لی انح هذا النحو و اضف الیه ما وقع الیک. و اعلم یا ابوالاسود ان الاسماء ثلاثة ظاهر و مضر و اسم لا ظاهر و لامضر و انما یتفاضل الناس یا ابوالاسود فیما لیس بظاهر و لامضر» مقصود از اسمی که نه ظاهر و نه مضر باشد اسم مبهم است. ابوالاسود میگوید من بر اهنائی آن حضرت دست بکار زدم و باب عطف و نعت و باب تعجب و استفهام را وضع کردم و همچنان پیش رقیه تا بیابان و اخواتش رسیدم و کلمه (لکن) را در جزو اخوات آن ضبط نکرده بودم. چون کار خود را بر علی علیه السلام عرضه دادم کلمه (لکن) را افزود. همچنان هر چه وضع و تدوین میکردم بنظر آن حضرت میرساندم تا مقدار کافی فراهم گشت و آن حضرت تعیین فرمود و گفت (ما احسن هذا النحو الدی قد نعت) و بدین جهت این علم را نحو گفتند [بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد است]

پس زبان عربی از یک طرف زبان عمومی میشد و از یک طرف در اثر مداخله اقوام غیر عرب رو بخرابی و فساد می گذاشت. از این جهت مجبور شدند که اصول و قواعد زبان عربی را وضع و تدوین کنند و کم کم علوم عربیت با آن وسعتی که بیشتر اطلاع دارید مدون و مرتب گردید.

پس وجه تشبیه هم از روی عبارت تحسین است و هم از عبارت دستور که فرمود (انح هذا النحو) یعنی بدین نحو و بدین طریق پیش رو تا بقصود برسی.

بعضی در سبب وضع نحو گویند که علی علیه السلام شنید که یکی بفلط میخواند « لا یا کله الا الخاطین » . پس شنیدن این جمله ناصواب وی را بوضع قواعد نحو برانگیخت و بعضی گفته اند که ابوالاسود بامر عمر علم نحو را تدوین کرد.

ابن انباری داستان ابوالاسود و زیاد بن ابیه را دو طور نقل میکند. یکی بروایت عاصم که از ابن خلکان و معجم الادب نقل شد. و دیگر اینکه زیاد بن ابیه از ابوالاسود خواست که قواعد عربیت را تدوین کند. ابوالاسود بفرمان وی تن در نداد. زیاد حیلایی برانگیخت تا آیه قرآن را در حضور ابوالاسود بفلط خوانند. شنیدن آیه مفلوط بر ابوالاسود که مردی دیندار و پاکیزه اعتقاد بود گران آمد و نغمت باعراب و حرکت گذاری کلمات قرآن و سپس تدوین قواعد نحو برداشت.

بعضی نوشته اند که سبب تدوین نحو این شد که دختر ابوالاسود باو گفت « ما احسن السماء » بضم نون و جر سماء. ابوالاسود گفت « نجومها ». دختر گفت مقصودم تعجب بود نه استفهام. گفت پس درست آن بود که می گفتمی « ما احسن السماء » یعنی بفتح نون و نصب سماء. پس از این جهت بتدوین نحو برداشت و نخستین بار باب تعجب را وضع و تدوین کرد.

در کتاب الشیبه و فنون الاسلام مینویسد این مطلب را که واضح علم نحو علی بن ابیطالب بود و قواعد عربیت را با ابوالاسود یاد داد غالب مؤلفان بزرگ نقل و تصریح کرده اند از جمله ابن قتیبه در کتاب المعارف و راغب اصفهانی در کتاب المعاضرات و یاقمی در مرآة الجنان و ابن حجر در کتاب الاصابه و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سیوطی در بقیة الوعاة و الزهر و ابوهلال عسکری در کتاب الاوائل.

از مجموع روایات مطلب مسلمی که بدست میآید این است که نخستین واضح فن نحو علی بن ابیطالب علیه السلام بوده باین نحو که باره می از قواعد را با ابوالاسود دولی که از اصحاب و دوستان صمیم او بوده تلقین فرموده و کلید کار را بدست او داده و ابوالاسود بر اهضائی علی علیه السلام دنباله کار را گرفته تا بکشف و تدوین قواعد این علم موفق گشته است. پس اولین مدون نحو عربی ابوالاسود دولی است. و چون او نخستین مدون بوده او را اولین واضح هم خوانده اند با قبول و مسلم داشتن این معنی که راهضای او علی علیه السلام بوده است.

شکل یعنی حرکت ضمه و فتحه و کسره را که در آغاز امر بصورت نقطه بوده هم از

[ بقیه باورفی در صفحه بعد است ]

وضع و تدوین قواعد عربی دو منظور بزرگ در برداشت. یکی سهوات تعلیم و تعلم. و دیگر حفظ زبان از تصرف بیگانگان. الحق در هر دو مقصود خاصه قسمت تعلیم و تعلم بهره کاملی نصیب زبان عربی گردید.

اما اینکه در قسمت حفظ و نگاهداری زبان عربی و جلوگیری از نفوذ و تصرف السنه و اقوام دیگر مخصوصاً زبان فارسی ایرانیان، وضع قواعد و اصول عربیت تا چه اندازه تأثیر کرد، و اینکه مداخله ایرانیان در ادبیات عرب بنفع زبان عربی تمام شد یا بر ضرر آن، خود مبحثی است مهم که جداگانه درخور تحقیق و دقت است.

اینجا بر سبیل جمله معترضه همین قدر یادآور میشوم که وضع اصول و قواعد صرف و نحو و اشتقاق و معانی و بیان عربی نه تنها نتوانست از نفوذ و تأثیر زبان و ادبیات فارسی در ادبیات عرب کاملاً جلوگیری کند، بلکه چون همه بایشتر این فنون زاده فکر و ساخته و پرورده روح و ذوق ایرانی بود ادبیات عربی کم کم وضع عربیت عرباء و شکل جاهلیت خود را از دست داد و برنگ آمیزی ذوق و سلیقه ایرانی صبغه ادبیات فارسی بخود گرفت. و این تجدد و تازگی که هم مایه لطف و ظرافت و مطبوعیت و دلپسندی و هم موجب وسعت و ثروت و پرمایگی زبان عربی گردید، کاملاً بنفع زبان عربی تمام شد.

اختراعات ابوالاسود شمرده اند که نخستین بار قرآن مجید را برای تشخیص حرکات نقطه گذاری نمود. ظاهراً چند چیز بنی وضع نحو با تدوین قواعد و ایجاد علامات زبر و زیر و بیش بهم مخلوط شده و هر کس هلثی و زمانی برای آنها نقل کرده است. جمع میان اقوال نیز ممکن است. چه احتمال میرود که علی علیه السلام نحو را وضع کرده و ابوالاسود یاد داده باشد و چنانکه نوشته اند ابوالاسود از یاد دادن و اظهار این علم خود داری و شاید بغل میکرده (از این جهت او را جزو بغلا شمرده اند) و با عمر باز یاد و در زمان آنها دانش خود را اظهار نموده و تدوین و اظهار نحو با ابداع علامت حرکات در یک زمان یاد و وقت اتفاق افتاده است. جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی و آداب اللغة المریه حدس میزند و در این باره اصراری دارد که نحو عربی و همچنین وضع حرکات بصورت نقطه که در ابتدا معمول بوده اقتباس از سریانی است.

میکوید ابوالاسود از بزرگان تابعین و اصحاب علی بن ابیطالب بود و مقیم بصره شد و ظاهراً انت سریانی را آموخت یا بر قواعد نحو این زبان اطلاع یافت و در نحو عربی از آن پیروی کرد اما خود ابوالاسود گفت که این علم را از علی بن ابیطالب فرا گرفته ام.

خلاصه سخن اینکه وضع و تدوین قواعد زبان عربی از قرن اول هجری شروع شد. و این خود از برکات دیانت اسلام بود که عرب و ایرانی و سایر ملل مختلف را در زیر رایت دین متحد و مجتمع ساخت و همه را بایکدیگر آمیزش و ارتباط داد. و هم برای نگاهداری و جلوگیری از فساد و هم برای اینکه افراد غیر عرب بآسانی و درستی بتوانند زبان عربی را یاد بگیرند لزوم وضع و تدوین اصول و قواعد زبان عربی کاملاً محسوس گردید. پس بحکم احتیاج و ناچارى دست بکار زدند و قواعد زبان عربی را مرتب و مدون ساختند.

### تازگی هر چیزی را با اهمیت و لزوم آن نباید اشتباه کرد

اکنون رشته همان سخن را که در آغاز این گفتار زمینه بحث بود دنبال میکنم.

گفتگو بر سر تازگی و اهمیت و لزوم بود. گفتم که ذوق تازه پسند انسان این سه جنبه را باهم آمیخته و قیاس غلطی ساخته است. و اگر چه مطابق ذوق تا اندازه بی حق داشته اما بحکم عقل و تجربه خطا کرده است. چه اولاً باید این جنبه ها را از یکدیگر جدا کرد تا لزوم تدوین قواعد صرف و نحو زبان فارسی که منظور و هدف اصلی ماست هر چند برای خود اهل زبان هم باشد کاملاً واضح و آشکار گردد. و ثانیاً لزوم و اهمیت همه جا وابسته بتازگی نیست چه مقاصد عالیه علمی و اجتماعی را نمی توان در هر مورد و در هر امری با ذوق تجدد خواهی ارتباط داد. و ثالثاً اگر درست دقت کنیم مطالب فطری و دریافتهای غریزی بشر را نیز اگر بصورت اصول و قواعد منظم علمی تدوین کنند برای او تازگی خواهد داشت. زیرا همانطور که جهل را بجهل بسیط و مرکب قسمت کنند علم نیز بدو قسم بسیط و مرکب منقسم میشود. علم بیک چیز با علم بعلم و بعبارت دیگر علم بسیط با علم مرکب تفاوت دارد. اگر علم بسیط تازگی نداشته باشد قدر مسلم این است که علم مرکب تازگی دارد. بعض حکما که سقراط هم یکی از آنهاست و گروهی از عرفا معتقدند که تمام علوم فطری بشر است اما بدریافتهای و دانسته های فطری خود توجه ندارد.

یعنی علم مرکب ندارد. و همینکه بدانسته های خود متوجه گردید حقایق مرموز که در روح وی موجود است بصورت اکتشاف تازه علمی جلوه گر میشود. ریشه کشف و شهود و انکشاف و اکتشاف که گروهی از حکیمان و عارفان معتقدند همین فرضیه است. ملاحظه کنید همین فن عروض در علوم ادبیه و فن منطق در علوم عقلیه که آنها را در جزو دانسته های فطری و بتعبیر علمای اصول از علوم ارتکازی شمرده اند چون بصورت قواعد و ضابطه های منظم و مرتب تدوین یافته است، وقتی که انسان میخواند و یاد میگیرد از دانستن خود لذت میبرد، با اینکه ممکن است پیش از دانستن عروض و منطق هم درست و موزون شعر بسازد و هم راست و صحیح فکر کند.

این نشاط و تازگی که در اثر فهم مطالب باو دست میدهد، در حقیقت ثمره و نتیجه علم بعلم است که برای او تازگی دارد هر چند اصل علم فطری و ارتکازی باشد. شاید بگوئید که این لذت و نشاط نتیجه اصطلاحات تازه است که میشوند من هم انکار نمی کنم که سبب بخشی از این لذت شنیدن و یاد گرفتن اصطلاحات و کلمات تازه مخصوص بآن علم است. اما تمام لذت در این جهت نیست. و بر فرض که شنیدن اصطلاح تازه لذت بخش باشد در این باره ناچیز شمرده میشود.

بهر حال خواه تازگی و لذت در اثر اصطلاحات تازه باشد و خواه در نتیجه علم بعلم یعنی علم مرکب، هر چه گویا مقصود ما را تأیید و اثبات میکند که هر نوع علم و فنی اگر چه در فطرت و نهاد انسان نهفته باشد چون جامعه اصول و ضوابط پوشید، جلوه و رونق تازه خواهد داشت، و فهم آن برای کسی که نشانی از اهل دانش و فرهنگ دارد یعنی از دانستن لذت میبرد و از نادانی آزرده میشود موجب نشاط و شکفتگی خاطر خواهد بود.



## تدوین صرف و نحو کامل زبان فارسی امروز هم تازگی دارد و هم اهمیت پاره‌بی از علل و موجبات احتیاج به تدوین صرف و نحو فارسی

موضوع لزوم و اهمیت را از این جهت پیش کشیده‌ام و در این زمینه پافشاری میکنم که میخواهم در باره احتیاج به تدوین صرف و نحو کامل زبان فارسی تنها بمطالب اقتناعی یعنی خطابیات و امور استحسانی قناعت نکرده بلکه مقصود را از نظر برهان فلسفی نیز مورد بحث قرار داده باشم.

از آنچه گفتم دانسته شد که هر نوع مطالب علمی یا ادبی هر چند داخل در دانسته‌های فطری باشد وقتی که در تحت ضابطه و قاعده در آمد و صورت تألیف و تدوین بخود گرفت تازگی و اهمیت خواهد داشت.

پس در باره تدوین قواعد صرف و نحو فارسی نباید بقیاس غلط خود را فریب داد که چون برای اهل زبان تازگی ندارد اهمیت و لزوم هم ندارد. زیرا تدوین قواعد يك زبان تنها بخاطر اهل زبان نیست. و بعلاوه هر تازگی دلیل اهمیت و هر اهمیتی وابسته به تازگی نیست بلکه نسبت میان اهمیت و لزوم بقول علماءی منطبق عموم و خصوص من وجه است.

در این فصل میخواهم پاره‌بی از علل و موجبات احتیاج زبان فارسی را به تدوین صرف و نحو کامل بیان و روشنتر عرض کنم که تدوین قواعد زبان فارسی مخصوصاً در این عصر و زمان که در آن زندگانی میکنیم هم کاملاً تازگی دارد و هم در نهایت اهمیت و لزوم است. بلکه از هر کاری تازه‌تر و مهمتر و لازمتر است.

باز بنحو و صرف عربی مثال میزنم. انتخاب این مثال نه برای این است که امثله و شواهد دیگر نداریم بلکه بدین منظور است که این علوم مانند دیگر فنون ادبیه عرب ساخته و پرورده هوش ایرانی است و از این جهت با موضوع گفتار ما یعنی صرف و نحو فارسی مناسبت و سنخیت دارد، علاوه بر ارتباط حقیقی که از نظر فنی میان آنها موجود است و بزودی بیان خواهیم کرد.



پیش گفتم که نحو عربی برای دو منظور تدوین شد یکی حفظ زبان از تصرف اقوام و ملل غیر عرب و دیگر سهولت تعلیم و تعلم. فرا گرفتن قواعد عربی برای ملل غیر عرب که در حوزه اسلام داخل شده و از نظر دینی و دنیوی بیادگرفتن عربی محتاج بودند، هم تازگی داشت و هم اهمیت زیرا بدین وسیله هر چه بهتر وزودتر حوائج مذهبی و اجتماعی خود را برآورده میساختند. اما برای خود عرب بر فرض که تازگی نداشت از چند جهت دارای اهمیت بود. اولاً زبان و ادبیات آنها را زبان و ادبیاتی که مایه قومیت و پایه دوام و بقاء هر ملتی است از تباهی و فساد که ناشی از دخل و تصرف بیگانگان است حفظ و نگاهداری میکرد. ثانیاً تعلیم و تعلم را آسان میساخت و از این رهگذر هم نو آموزان خود عرب زودتر قرآن و حدیث که پایه و مبنای اصلی مذهب اسلام است و همچنین ادبیات زبان خود را یاد میگرفتند و هم بزرگترین سرمایه نشر زبان و معارف ادبی و ملی آنها در ملل غیر عرب بود. من معتقدم که یکی از علل و اسباب پیشرفت و رواج حیرت انگیز دیانت اسلام در کشورهای غیر عربی زبان و حتی در خود اقلیم عربی نژاد، همین بود که زبان عربی دارای اصول و قواعد مرتب و مدون شد. و بدین واسطه تعلیم و تعلم زبان عربی سهل گردید و مذهب و تمدن اسلام دوش بدوش زبان و ادبیات عرب در ممالک عالم پیش رفت و بسرعتی عجیب همه جهان را فرو گرفت. اینجا باز بطور جمله معترضه عرض میکنم که این خدمت بزرگ را در ردیف دیگر خدمتهای علمی و ادبی و مذهبی هم ایرانیان بزبان عربی و مذهب اسلام کردند و اینکه عنصر ایرانی را رکن عمده و اساس تمدن جهانگیر اسلام شمرده اند (حقیقت هم جز این نیست) برای همین خدمتهاست.

این بود شمه‌یی از نتایج سودمند و گرانبهای تدوین قواعد يك زبان که از برکت هوش و ذوق ایرانیان نصیب ملت تازی گردید.

از روی این مثال قیاس کنید و ملاحظه بفرمائید که زبان فارسی تا چه حد احتیاج بتدوین قواعد دارد و متأسفانه تا کنون در اثر غفلت و مسامحه و بی اعتنائی و علل و اسباب دیگر که پاره‌ئی را در ضمن مطالب اشاره کرده‌ایم، و بالجمله بسبب

ضبط نشدن قواعد مسلم و منظم چه اندازه فوائد مهم و نتایج سودمند را از دست داده‌ایم سهل است چه قدر خسارت و زیانهای جبران ناپذیر بر زبان و ادبیات و ملیت و کشور ما وارد گشته است.

تدوین قواعد زبان برای هر قومی چند ثمره مهم و نتیجه مسلم دارد. از جمله اینکه زبان و ادبیات او را از نفوذ و تصرف بیگانگان حفظ میکند. دیگر اینکه وسیله سهولت تعلم و تعلیم زبان، و در نتیجه سبب رواج و پیشرفت سریع آن در کشورها و ملل و اقوام دیگر میگردد.

گمان میکنم دقت در اطراف همین قضیه برای تذکر و توجه ما باین حساب کافی و بسنده باشد که تا کنون چه مقدار سود از دست داده و چه اندازه زبان برده‌ایم. و این نتیجه درست در حکم عکس متوی یا عکس نقیض قضیه است که بقول منطقی‌ها از لوازم، و بتعبیر اصولیان داخل در مفهوم مخالف آن قضیه است. از زبانهای فارسی پیش از اسلام از قبیل زبان اوستائی و پهلوی که اکنون در جزو زبانهای زنده بشمار نمی‌روند گفتگو نمی‌کنیم. تنها بزبان فارسی بعد از اسلام تا عهد حاضر می‌پردازیم.

وقتی که تمام دوره هارا از ظهور اسلام تا حال حاضر از مد نظر بگذرانیم می‌بینیم که دانشمندان ما از قدیم تا کنون متأسفانه بیشتر سعی و کوشش خود را در زبانهای بیگانه صرف کرده، سهل است که پاره‌یی از کوته اندیشگان اصلاً زبان و ادبیات فارسی را خوار و بی مقدار شمرده‌اند.

دانشمندان حاضر بیشتر در زبانهای اروپائی کار میکنند. علمای قدیم تمام هم خود را در تدوین و تکمیل زبان و ادبیات عرب مبذول داشتند و بزبان فارسی چندان اعتنا نکردند. در صورتیکه اگر عشر آنهمه زحمت و رنج را برای قواعد فارسی متحمل شده بودند، صرف و نحو و معانی و بیان و لغت فارسی نیز بحد کمال میرسید.

شاید بگوئید همه آن علل و اسباب که برای تدوین قواعد زبان عربی فراهم و منتهی بداشتن کتب صرف و نحو و اشتقاق و معانی و بیان کاملی شد که در السنه

زنده دنیا بی نظیر است، برای زبان فارسی هیچگاه دست نداد زیرا زبان فارسی بعد از اسلام در هیچ دوره زبان مذهبی و علمی و از همه بالاتر زبان عمومی نشد که ملل مختلف بیاد گرفتن آن نیازمند باشند. و اگر برای زبان عربی هم این موجبات فراهم نشده بود هرگز باین پایه از کمال نمی رسید. زبانهای زنده دیگر از قبیل فرانسه و انگلیسی هم اگر در اثر استعمار یا علل دیگر در خارج حوزه اهل زبان رواج و شیوع نمی یافت، دارای گرامر منظم باین وسعت که امروز دیده میشود نبود. اندک مایه توجهی که بقواعد زبان فارسی شده و مقدار کمی سرا یا نقص و عیب که از کتب لغت و صرف و اشتقاق برای زبان فارسی مدون گشته، از برکت رواج این زبان در میان ملل غیر فارسی زبان از قبیل هندیها و ترکها بوده است. از این جهت می بینیم که بیشتر این کتابها در هندوستان و بخش کمی هم در ممالک ترکی زبان تألیف شده است (۱).

میگویم راست است هم‌این موجبات در کار نبود اما دست کم چند سبب مهم از قبیل حفظ زبان و تسهیل آموزش و پیشرفت و نفوذ فارسی در ممالک غیر فارسی زبان و امثال این علل و اسباب، پیوسته در کار و همه وقت موجود بوده و همین جهات کافی است که علاقه مندان بزبان و ادبیات را که اساس ملیت و قومیت است بتدوین قواعد و ادار ساخته باشد.

بعضی میگویند فارسی زبان علمی نیست. چرا نیست؟ برای اینکه بدان

---

(۱) زبان فارسی بعد از اسلام از نیه اول سده پنجم هجری یعنی زمان سلطان محمود غزنوی متوفی ۴۲۱ در هندوستان راه یافت و در پرتو سنی بعضی سلسله های سلاطین بعد و همت و ذوق گویندگان و نویسندگان ایرانی که بآن سرزمین مهاجرت یافت و آمد میکردند بتدریج پیشرفت حاصل کرد تا جایی که دربار اکبر شاه و همایون شاه و بعضی پادشاهان دیگر هندوستان بزرگترین پناهگاه اهل ذوق و ادب فارسی گردید. در قرون اخیره روز بروز از نفوذ زبان فارسی در آن کشور کاسته شد تا بحال حاضر رسیده که شرحش از هر حیث غم انگیز و ملال آور است.

از قرن هشتم هجری بعد هم زبان فارسی در مملکت عثمانی رواج گرفت تا جایی که در میان ترک زبانان شعرا و نویسندگان فارسی ظهور کردند و بک چند مراسلات رسمی در آن مملکت بزبان فارسی نوشته میشد.

توجه نداشته و در این زمینه کارنکرده و تحمل رنج و زحمت را بر خود هموارناخته و در واقع نخواستہ ایم که آنرا زبان علمی سازیم. فرق است میان نخواستن و نشدن. در این باره سخن بسیار است.

همین اندازه عرض میکنم که من در میان گذشتگان جماعتی را واقعاً در خور تمجید و ستایش میدانم که خواستند راه باز کنند و بعضی کتب علمی را بفارسی نوشتند. سردفتر آنها استاد ابوریحان بیرونی است متوفی ۴۴۰ که کتاب التفهیم را بسال ۴۲۰ در هندسه و حساب و جبر و مقابله و هیئت و اسطرلاب و احکام نجوم بفارسی تصنیف کرد و برخی هم از وی پیروی کردند. معاصرش شیخ ابوعلی سینا متوفی ۴۲۷ دانشنامه علائی را در منطق و حکمت بفارسی نوشت. ناصر خسرو متوفی ۴۸۱ زادالمسافرین را در فلسفه و امام محمد غزالی ۴۵۰-۵۰۵ کتاب کیمیای سعادت را که از کتب علم اخلاق توان شمرد بفارسی تألیف کردند. سید اسمعیل جرجانی متوفی ۵۳۱ کتاب ذخیره خوارزمشاهی را که از ذخائر کرامت‌های زبان فارسی است در سال ۵۰۴ در فنون طب نوشت.

این دسته از بزرگان جاده را تا حدی هموار ساختند اما دیگران دنباله کار و فکر آنها را چنانکه باید نکرقتند و گرنه زبان فارسی باین فقر و تهیدستی که امروز تصور میشود نمی افتاد.

باری من برآنم که اگر در-ت درباره این قضایا کنجکاوی و موشکافی کنیم که چرا زبان فارسی دستخوش زبانهای بیگانه مخصوصاً زبان عربی گردید، چرا زبان و ادبیات فارسی دچار تنزل و انحطاط یا توقف بریک حال شد و باینکه پس از اسلام تا کنون چندبار فرصت بدست آمد و وسائل فراهم گردید چرا در ممالک غیر فارسی زبان سرعت زبان عربی پیشرفت پیدا نکرد، سهل است نفوذی را که بدست آورده بود کم کم از دست داد و میدهد و بالاخره چه شد که زبان و ادبیات فارسی باین روز سیاه افتاد که همه می بینیم و افسوس میخوریم؟ البته علل و اسباب بسیار دارد، اما یکی از علل عمده این قضایا همین است که دانشمندان ایرانی نسبت بزبان خود چنانکه باید و شاید توجه نکرده و بتدوین قواعد جامع و کامل کم استثنای آن نپرداخته‌اند.

فتنه شوم ناهنجار مفلول را که سرچشمه همه بدبختی های ما شده و مخصوصاً برای علوم و ادبیات ایرانی حکم سیل بنیان کن و طاعون جارف داشته است هم در این قضایا فراموش نباید کرد که واقعا هر قدر در تاریخ ادبی و ملی خود بیشتر باریک میشویم عظمت این مصیبت و تاثیر آن در سراسر شؤون سیاسی و اجتماعی و ادبی ما آشکارتر میشود.

### نمونه بعضی قواعد صرف و نحو فارسی که باید مورد توجه و تحقیق قرار گیرد

قواعد و اصول يك زبان درست در حکم قوانین يك کشور است. از کشوری که قانون در آن حکمفرما نیست جز هرج و مرج چه انتظار باید داشت؟ همه این آشفتگی ها و هرج و مرجها که از دیرباز در زبان فارسی راه یافته و روز بروز رو با افزایش میرود بی شک در اثر اینست که دانشمندان ما چنانکه در بایست بوده قواعد زبان خود را ضبط و تدوین نکرده اند. ( ضمناً عرض کنم از مختصات زبان فارسی اینست که قواعدش کم استثناء و نسبتاً بی عیب و نقص است ) زبان فارسی در نتیجه این که قواعدش کاملاً مدوّن نگشته درست بشکل کشور بی صاحب نا منظم بی حد و مرزی درآمده است که هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو. الفاظ بیگانه عیناً مثل افراد خوش نشین بیگانه اند که مملکتی را اشغال کرده خودسر در آنجا زندگانی میکنند اگر این کلمات در تحت تصرف شعرا و نویسندگان و ادبا و دانشمندان با ذوق درآمدند و محل استعمالی بجا و بمورد و ممکنى مناسب بدانها داده شد ( مثل کلمات عربی که امثال غزالی و سعدی در ثرو نظم آورده اند ) و با الفاظ نژاده فارسی هم آهنگی داشت یا در اثر تصرف و استعمال سازگاری پیدا کرد و بالجمله اگر در تحت ضوابط و اصول مقرر زبان داخل شد عیناً مثل اینست که تذکره تابعیت گرفته و آداب و رسوم آن کشور را پذیرفته و در حکم افراد اصیل آن مملکت شده باشند.

نگارش آقای پور داود

## کلمه « فرهنگستان »

مقصود از نگارش این چند سطر نمودن معنی اصلی فرهنگستان و ترکیب این واژه است.<sup>۱</sup>

فرهنگستان از سه جزء ترکیب یافته: فر + sta + stan.

(۱) فر یا فرا در فرس هخامنشی واوستا (فر fra و فرا fra) از پرفیکسها (prefixes) است بمعنی پیش. در سانکریت پر pra و در لاتینی پرو pro بهمین معنی است و در زبانهای کنونی اروپا بهیستهای گوناگون بجای مانده است. در فارسی هم گذشته از فرهنگ، در بسیاری از واژه ها فرامیآید چون فرارفتن و فراخواندن یا فر، بفتح فاء و کسرفاء دیده میشود چون فرمودن و فرزند و فرزانه و فرستادن و جزاینها<sup>۲</sup>

(۲) هنگ جداگانه در فارسی بمعنی قصد و نیت گرفته شده، آهنگ با پرفیکس «آ» در زبان ما رایج تر است<sup>۳</sup>. ناگزیر هنگ (= آهنگ) از فرس هخامنشی بمانده، اگر از زبان آن روزگاران این واژه بجای مانده بود بایستی تهنگ thanga باشد. اینکه حرف «ته» از فرس هخامنشی واوستائی در فارسی به هاء تبدیل میگردد نظایر بسیار دارد چون میتهر mithra = مهر؛ چیتهر tchithra = چهر و جز اینها.

اگر در میان چهارصد و اندی واژه های فرس هخامنشی که از لهجه های ایران جنوبی است ریشه و بن واژه هنگ دیده نمیشود، اوستا که بلهجه ایران غربی

(۱) واژه بمعنی لغت و کلمه که در این سالهای اخیر رواج یافته درست است، مشتقات آن در فرس هخامنشی و اوستا و پهلوی و فارسی و لهجه های کنونی ایران و در زبانهای هند و اروپائی بسیار است. اگر کسی بدرستی آن ایرادی داشته باشد آن ایراد بنگارنده وارد است نه بفرهنگستان ایران.

(۲) فرمودن: فرا + ma + fra، فرزند: فر + zanti + fra، فرزانه (= فرزانه): فر + zan + fra، فرستادن: فر + sta + fra، زن: zan + fra، آهنگ که در لغت فرس اسدی چاپ تهران بکسر دال یادگردیده و بمعنی نحوف و تند و صعب و بدخو گرفته شده باید بضم دال باشد بمعنی سوء قصد یا نیت بد.

نوشته شده آن را جبران میکنند و بنیان هنگ را بدست میدهد. در این نامه فعل *تهنگ* *thang* بمعنی کشیدن بسیار بکار رفته و از این مصدر چندین واژه در فارسی بجامانده از آنهاست *هنگ* (= *آهنگ*) ؛ *هنجیدن* ؛ با پرفیکس «آ» *آهنجیدن* . هیئت دیگر آن *هختن* (= *هیختن*) با پرفیکس «آ» *آهختن* (= *آهیختن*) ؛ با پرفیکس «فر» *فرهختن* ؛ با پرفیکس «بر» *برهختن* ؛ با پرفیکس «فرو» *فروهختن* و جز اینها از همین بنیاد، *آختن* با پرفیکس «آ» بسیار معمولی است. از برای هر یک از این واژه ها در ادبیات فارسی شواهد داریم، از یاد کردن آنها در اینجا خودداری میکنیم. چنانکه میدانیم این واژه ها با پرفیکسهای گوناگون در فارسی بمعنی کشیدن و پیش کشیدن و پایین کشیدن و تربیت یافتن است در اوستا هم بهمین معانی بکار رفته. از آنجمله کشیدن گردونه با اسب، کشیدن شمیر از نیام؛ کشیدن تیر از چله (زه) کمان، و جز اینها. *هنگ* با پرفیکس «فر» بمعنی دانش و ادب است در نوشتههای پهلوی هم بهمین معنی بسیار دیده میشود چنانکه در *کارنامه* ارتخشیر *پاپکان* و *پند نامه* و *مینو خرد* و جز اینها. فرهنگ و *فرهختن* درست مطابق است در مفهوم با *educatio* و *educare* لاتینی که بمعنی کشش و کشیدن و بمعنی آموزش و پرورش و تعلیم دادن و تربیت کردن است و در زبانهای اروپائی از آنجمله فرانسه *education* و *eduquer* شده است. همچنین در زبان آلمانی *ziehen* که بمعنی کشیدن است با پرفیکس *erziehung* و *erziehen* شده بمعنی آموزش و آموزاندن یا تربیت کردن و تعلیم دادن.

۳) *ستان* در فرس *هخامنشی* و اوستاستان *stāna* و در سانسکریت *sthāna* بمعنی جایگاه و پایگاه و نشیمنگاه، بهمین معنی در فرس *هخامنشی* جدا گانه بکار رفته و یکبار در سنگ نوشته (کتیبه) *خشیارشا* در *وان* *van* دیده میشود. در اوستا چندین بار با واژه های دیگر ترکیب یافته چون اسپوستان *aspō - stāna* ؛ اشترستان *ushtrō - stāna* ؛ گئوستان *gāo - stāna* ° مطابق است با *asvathāna* و *thāna*

(۱) فرهنگ، ادب گرفته بود. دقیقی گوید :

ای شن آهسته باش زان بت بدخو کان بت فرهنگته نیست، هست نو آموز (لفت اسدی)

(۵) نگاه به فرگرد (= فصل) بانزدهم و نصداد فقرات ۳۱-۲۳

gosthāna و ushtras در سانکریت یعنی اسبستان و شترستان و گاوستان. ستان stāna از مصدر ستا stā درآمده که در فرس هخامنشی و اوستا بمعنی ستادن یا ایستادن است در زبان پهلوی غالباً بنامهای سرزمینها و کشورها پیوسته چون چینستان و سورستان (سوریه) و زاوولستان و جز اینها<sup>۶</sup>.

اینک که دانستیم واژه فرهنگستان از چه اجزائی ترکیب یافته، به بینیم این ترکیب درست است یا نه. برخی پنداشته اند که فرهنگ اسم معنی است و ستان با اسم معنی ملحق نمیشود بنا بر این فرهنگستان ترکیب غلطی است. این اشتباه از اینجا برخاسته که معمولاً ستان را بنام شهرستانها و کشورهایی پیوسته دیده اند چون هندوستان و سیستان (= سگستان) یا با اسم ذات چون فغانستان<sup>۷</sup> و از این چند مثال خواسته اند یک قاعده کلی بسازند در صورتی که در ادبیات و زبان معمولی ما شواهد فراوان موجود است که ستان بدون امتیاز بهر اسمی پیوسته چه اسم ذات و چه اسم معنی. اگر زبان پهلوی بپردازیم، زبانی که فارسی ما از آن درآمده، باندازه ای مثال فراوان است که مجال ایراد بکسی نمیدهد از برای نمونه چند مثال یاد میکنیم. خود واژه فرهنگستان frabangastān بی کم و بیش بهمین هیئت در زبان پهلوی رایج بوده و در کار نامک ارتخشیر پاپکان در فصل ۲ در فقرات ۲۰-۲۱ بکار رفته اینچنین: «اردوان، اردشیر را باخور ستوران فرستاد و باو فرمود، هشدار که هیچگاه، نه در روز و نه در شب از نزدیک ستوران دور نگشته به نخچیر و چوگان بازی و فرهنگستان نروی»<sup>۸</sup> چنانکه پیداست در اینجا فرهنگستان بمعنی دانشگاه یادستان است. گویا خود لغت دبستان از ادب و ستان ترکیب یافته است. ادب در زبان عربی مطابق میافتد با فرهنگ فارسی،

(۶) نگاه به بندهش فصل ۱۵ فقره ۲۹ و فصل ۲۰ فقره ۱۰ و فصل ۲۲ فقره ۵

و فصل ۳۲ فقره ۸.

(۷) فغانستان باید بفتح فاء باشد نه بضم چنانکه در فرهنگها یاد شده. فتح معرب بفتح

(- بروردگار) است مانند بقیور که فففور شده است.

(۸) نگاه به Kārnāmak-i Artakhsir Pāpakūn by E. K. Antia

Bombay 1900 p:9

و به اردشیر پاپکان چاپ بمبئی ۱۸۹۶ باهنام سنجانا Sanjana سر ۹ فصل ۱ فقره ۳۹



میتوان گفت دبستان که مصفر ادبستان است بجای فرهنگستان آورده شده است ؟ دیگر از اینگونه اسماء ذات که باستان ترکیب یافته نیرنگستان و اثریتستان (= هیریدستان) است که نام دو کتاب پهلوی است . نیرنگ و اثریت aerpāt بمعنی دعا و تعلیم دینی است<sup>۹</sup> . دانستان دینیک که یکی از کتابهای معروف پهلوی - است با واژه دات (= قانون) وستان ترکیب یافته یعنی احکام دینی ، ماتیکان هزار دانستان نام کتابی است بسیار گرانبها ، در حقوق مدنی روزگارساسانیان . این نام یعنی کتاب هزار قانون<sup>۱۰</sup> . در کتاب پهلوی دینکرد در سخن از نکهای ( کتابها ) قانونی اوستا که متأسفانه از دست رفته برخی از فصول آن در پهلوی چنین خوانده شده : پتکار رستان : قوانینی بوده در حکمیت ؛ زتنیستان : قوانینی بوده در زنت با ضربت ؛ هم مالیستان : قوانینی بوده در موضوع ادعا ؛ وختستان : قوانینی بوده در ربیح ؛ و رستان : قوانینی بوده در سوگند و جز اینها<sup>۱۱</sup> .

اگر باز نسنجیده گفته شود که این کلمات پهلوی است و ربطی بفارسی ندارد ، مثالهایی در فارسی داریم که ستان با اسماء معنی پیوسته و هرگونه شبهه را از میان برآیدارد . از کارستان و شکارستان گذشته ، شبستان در ادبیات ما بمعنی حرمسرای یا حرمانه آمده . فردوسی گوید :

شبستان مر اورا برون از صد است      شهنشاه زن باره باشد بد است  
در مثنوی جلال الدین واژه داد که ذکرش گذشت و کلمات حیات و غیب و عیب  
با ستان ترکیب یافته اینچنین :

من شکتم حرمت ایمان او      پس بیمم برد دادستان او  
چون بود آن چون که از چونی رهد      در حیانتستان بیچونی رسد

(۹) نگاه کنید به خرده اوستا گزارش (= تفسیر) نگارنده ص ۷۷-۷۵

(۱۰) رجوع بقالة نگارنده « حقوق در ایران باستان » در نخستین شماره مجله سخن .

(۱۱) نگاه کنید بقالة نگارنده « سوگند » در مجله مهر شماره ۵ و ۶ بهمن و اسفند -

زانکه نیم او زعیستان بده است و آن دگرنیمش زعیستان بده است<sup>۱۲</sup> در انجام دو مثال دیگر را که همیشه در سر زبانهای ماست یاد آور می‌شویم. تابستان و زمستان، در این دو واژه هم ستان با اسماء معنی گرما و سرما پیوسته است. تاب از مصدر تابیدن بمنی گرم کردن است. تب tap در اوستا و مشتقات آن تفت tafta (تبدار) و تفتنو tufnu (تب) در این نامه مینوی بسیار است. در فارسی ناخوشی تب و جزء دومی واژه آفتاب و تابه و تابش و تافتن و تافته و تفتیدن و تفتیدن و جز اینها از همین بنیاد است چنانکه زم در زمستان نیز در زبانهای ایران باستان مشتقات بسیار دارد و در شاهنامه جدا گانه بدون ستان بمعنی باد سخت زمستانی بکار رفته است.



(۱۲) این سه شعر مولوی را دوست فاضل آقای فروزانفر استاد دانشگاه بنگارنده داده اند.

# وقایع فرهنگستان

ساعت پنج بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۳ اسفندماه ۱۳۲۱ اعضا، بیوسه فرهنگستان در کاخ مرمر بحضور مبارک اعلیحضرت هایون شاهنشاهی شرفیاب و مورد تفقدات ملوکانه واقع شدند.

در پاسخ خطابه‌ای که جناب آقای حسین سمیعی رئیس فرهنگستان بعرض رساندند اعلیحضرت هایونی بیاناتی مبنی برعلاقه و توجه مخصوص بفرهنگستان ووظایفی را که فرهنگستان باید انجام دهد ایراد فرمودند.

## خطابه جناب آقای سمیعی

اعلیحضرتنا امروز برای فرهنگستان يك روز مبارك و آغاز يك زندگانی نوینی است که در پیشگاه مبارک شاهنشاهی بار تشرف یافته و مظهر مکارم و عواطف خسرwane واقع شده است.

بطوریکه بر خاطر خطیر مبارک مشهود است اکادمیهای کنور های متمدن و مترقی جهان که در طی قرنهای متمادی بوجود آمده اند دستگاہهای بزرگ علمی و ادبی و صنعتی هستند که بمناسبت وظایف بزرگی که بر عهده دارند و نقش مهمی که در صحنه دانش و تمدن بازی میکنند در همه جا مقامی شامخ و پایگاهی بلند دارند و منشأ اثرهای شایان و برجسته میشوند.

فرهنگستان ایران که در سال ۱۳۱۴ صورت تأسیس یافته وبموجب اساسنامه خود وظایفی بس مهم بر عهده گرفته است با آنکه هنوز در سالهای نخستین زندگانیت و از پیدایش آن دیر زمانی نگذشته است خوشبختانه توانسته است بانداشتن هیچگونه استطاعت مالی و اعتبار کافی در راه انجام وظایف خود که قسمت مهم آن عبارت از جمع آوری و نشر کتابهای سودمند علمی و ادبی و ترجمه و تألیف رساله های مفید و نشریات عام المنفعه و هدایت افکار عمومی بحقیقت ادبیات و شناسانیدن و ارتباط دادن فرهنگ ایران بمجامع علمی جهان و تهیه و تکمیل دستورهای ادبی و آموختن

طرز نویسندگی و آئین سخنگوئی و آراستن و پیراستن زبان پارسی و کرد آوردن واژه‌ها و اصطلاحهای علمی پیشه وری و صنعتگری و آهنگها و ترانه‌های مختلف محلی از تمام اقطار و اکناف کشور شاهنشاهی است قدمهایی برداشته و در بعضی از این قسمت‌ها کارهایی کرده و از جمله موفق گردیده که يك عده از فضلاء نامی و دانشمندان نامور را که در حقیقت زبده و نخبهٔ علما و ادبای صاحب‌نظر ایران و همه بخوبی در پیشگاه مبارک معروفتند گرد آورده و از افکار و آراء ایشان برای افادهٔ مرام و انجام برنامهٔ خود کمکهای شایان و سودمند فرا گیرد.

اعلیحضرتا این نکته را نیز نمیتوان در پیشگاه مبارک نامعروض گذاشت که فرهنگستان ایران مدتی بود بسبب اینکه از یکطرف اسباب و وسایل کار چنانکه فراخور وظایفی باشد در دست نداشت و از طرف دیگر چیزی که مایهٔ تشویق او باشد در میان نبود بالطبع فعالیت خود را از دست داده در گوشهٔ خمول و خاموشی افتاده بود اما بفضل الله تعالی

سحرش دولت بیدار بیالین آمد گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد.  
 عنایات و توجهات گرانمایه و بی‌نظیری که از ذات مقدس شاهنشاهی نسبت بتمام شئون و احوال اجتماعی این کشور بویژه بسوی فرهنگ و فرهنگیان و بالاخص بفرهنگستان ایران مبذول افتاده است در کالبد افسردهٔ فرهنگستان يك روان تازه دمیده و کارمندان آن از چندی باین طرف با يك شور و شوق و گرمی و علاقمندی بانجام وظایف خود پرداخته و صرف وقت و همتی هرچه کاملتر میکنند.

اینک چاکر پس از تقدیم دعا‌های صادقانه و اهداء سپاسهای بیکرانه میتواند مساعی جمیل آنان را در پایهٔ سریر اعلی بوجه احسن معروض داشته و امیدوار باشد که خدمات صادقانهٔ این دانشمندان و فرزانتگان در پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مورد قبول و عنایت مخصوص خواهد یافت و این افتخارات که بفرهنگستان ایران اعطاء میفرمایند این بنگاه علمی و ادبی را طوری بزرگ و با ابهت و اهمیت خواهد کرد که بتواند با اکادمیهای بزرگ دنیا برابری کرده و بخدمات خیلی شایسته و برجسته موفق و کامیاب گردد.  
 زنده باد شاهنشاه ایران

### بیانات اعلیحضرت همایونی

بسیار خوشوقتم از اینکه امروز اعضاء فرهنگستان زاملاقات میکنم. واضح است که یکی از نگاههای مفید فرهنگی ما که در این سالهای اخیر تأسیس شده فرهنگستان بوده است که اعضاء آن همه از دانشمندان و ادبای معروف هستند و هر یک برای حفظ آثار ادبی و علمی ایران زحمات فراوان کشیده و عمر خود را صرف زنده کردن آثار علمی و ادبی کشور خود نموده اند و با وجود اینکه وسایل کار برای آنها فراهم نبوده تا آنجا که توانسته اند وظایف خود را انجام داده اند و امیدواریم که از این بعد وسایل پیشرفت کار آنان بیشتر و بهتر فراهم شود که در انجام خدمات خود بهتر موفق شوند و بتوانند علاوه بر زنده کردن آثار گذشتگان خودشان نیز پیشرفتهای بیشتر بنمایند. فرهنگستان در همه کشورهای متمدن نگاه مهمی است و مخصوصاً برای ایران اهمیتش بیشتر است زیرا باید ارزش حقیقی خدمات علمی و ادبی کشور ما را بدیگران بشناساند. یکی از کارهایی که فرهنگستان شروع کرده بود ایجاد روابط فرهنگی با کشورهای خارجی بود و تصور میکنم در این اواخر بیشتر متوجه شده اند که روابط فرهنگی را با کشورهای خارجی مخصوصاً با کشورهای همسایه و مشرق زمین باید بیشتر برقرار نمایند و این خود یکی از وسایل پیشرفت و شناساندن آثار ایران بدانشمندان خارجی و دانشمندانی است که بایران آمده و میآیند دیگر آنکه یکی از کارهای لازم فرهنگستان تهیه فرهنگ نویسی (دائرة المعارف) بزبان فارسی است که نیازمندیهای مردم را از رجوع بکتاب مختلف دفع نماید و شاید در این موضوع کارهای مقدماتی شده باشد ولی باید اقدامات کامل شود و چنین فرهنگی تهیه گردد و در دسترس عموم قرار گیرد.

حالا خوب است با فرد فرد اعضاء فرهنگستان آشنائی پیدا کنیم.

...

### روابط فرهنگی ایران و اتحاد جماهیر شوروی

بمناسبت آغاز روابط فرهنگی ایران و اتحاد جماهیر شوروی روز پنجشنبه ۱۱ فروردین ۱۳۲۲ از طرف فرهنگستان ایران از جناب آقای اسمیرنوف سفیر کبیر

اتحاد جواهر شوروی و آقای کمینوف رئیس انجمن روابط بین‌المللی و آقای کمیسارف نماینده مطبوعات شوروی و جناب آقای ساعد وزیر امور خارجه در مهمانخانه در بند مجلس پذیرائی دوستانه‌ای تشکیل یافته عده‌ای از پیوستگان فرهنگستان در آن مجلس حضور داشتند.

نخست جناب آقای سمیعی رئیس فرهنگستان ایجاد شعبه روابط فرهنگی را میان ایران و اتحاد جواهر شوروی بدین مضمون بیان کردند :

« پس از تشکر از آقایان محترم که دعوت فرهنگستان ایران را پذیرفته و مجلس ما را لطفاً بحضور خودشان زیب‌وزینت بخشیده اند از ورود دانشمند گرامی آقای کمینوف رئیس انجمن روابط فرهنگی شوروی با مجامع فرهنگی بین‌المللی بایران ر آشنائی و شناسائی ایشان با فرهنگستان ایران اظهار کمال مرت کرده و مقدم ایشانرا بس گرامی داشته و امیدوارم که این مسافرت ایشان وسیله و مقدمه بسیار خوبی برای معارفه دانشمندان طرفین و علاقمندان بفرهنگ هر دو کشور باشد .

مخصوصاً این نکته را بفال نیک میگیرم که مسافرت آقای کمینف بایران در موقعی پیش آمده است که روابط فرهنگی فرهنگستان ایران با مجامع علمی و فرهنگی جواهر شوروی صورت تأسیس یافته و مطالعات انجمن روابط بین‌المللی فرهنگستان تکمیل شده و آئین نامه و برنامه‌ای که برای شعبه روابط فرهنگی با مجامع علمی شوروی تنظیم شده خاتمه یافته است و در مقام عمل و اجرا برآمده ایم .

موقع را مفتنم شمرده دوام و پایداری این پیوستگی علمی و ارتباط فرهنگی را صمیمانه آرزو کرده و امیدوارم که با همت و جدیت دانشمندان دو کشور در خدمات ادبی و فرهنگی موفقیت‌های بزرگ و کامیابیهای شایان حاصل گردد و از مسائل جمیل آنان درعالم علم و ادب طرفین اثرهای نیکو و جاودانی باقی بماند . »

سپس آقای کمینوف بدین مضمون پاسخ دادند :

« از پذیرائی دوستانه و بسیار گرم و بیانات جناب آقای سمیعی بسیار تشکر

میکنم و عقیده دارم که روابط فرهنگی ما بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی قابل آن - است که بسیار توسعه داده شود امیدوارم که در ضمن سایر اقدامات روابط فرهنگی کار کمیسیون مخصوصی که در فرهنگستان ایران ایجاد شده است به نتایج بسیار مفید و مهم برسد و بیشتر موجب استحکام همکاری و معاضدت فرهنگی ما بین کشورهای ما بشود .



# فرهنگستان نامه

سال اول      « خرداد و تیر ۱۳۲۲ »      شماره دوم

## آئین نامه داخلی فرهنگستان<sup>۱</sup>

ماده اول - فرهنگستان ماهی دو بار بطور مقرر و در مواقع لزوم بطور فوق العاده منعقد میشود .

ماده دوم - جلسات فرهنگستان با حضور اکثریت تام پیوستگان حاضر در طهران منعقد میشود ولی گرفتن رأی موکول بحضور اکثریت تام عموم پیوستگان است .

ماده سوم - دو نایب رئیس و دو منشی فرهنگستان در جلسه رسمی از میان پیوستگان با رأی مخفی و اکثریت نسبی برای مدت دو سال انتخاب میشوند و در انقضای مدت تجدید انتخاب آنان جایز است .

ماده سوم مکرر - رئیس فرهنگستان برای مدت دو سال در جلسه عمومی با رأی مخفی و با اکثریت تام از میان پیوستگان انتخاب میشود . هرگاه در دفعه اول و دوم

۱- این آئین نامه در آغاز تأسیس فرهنگستان تنظیم و تصویب شده و بعدها بموجب

ماده ۱۹ تغییراتی مختصر در آن راه یافته است .



اکثریت تام حاصل نشد در دفعه سوم اکثریت نسبی قاطع خواهد بود. در صورت تساوی آراء، منتخب بحکم قرعه معین میگردد. در صورتی که قبل از انقضاء مدت دو سال رئیس فرهنگستان مستعفی گردد یا فوت کند و یا بمأموریت خارج از مرکز منصوب گردد برای بقیه مدت دو سال جانشین او را فرهنگستان انتخاب خواهد کرد. در انقضاء مدت تجدید انتخاب رئیس ممکن خواهد بود.

**ماده چهارم.** پذیرفتن عضو پیوسته جدید برای فرهنگستان چنان خواهد بود که لااقل ده نفر از پیوستگان عضویت او را پیشنهاد کنند. پیشنهاد عضویت توسط وزارت فرهنگ برای تصویب بهیئت دولت تقدیم و پس از تصویب هیئت دولت رئیس فرهنگستان نام عضو جدید را اعلام نموده پس از ایراد خطابه مطابق ماده ۵ این آئین نامه کارمند پیوسته رسمی شناخته خواهد شد.

**ماده پنجم.** هر عضو تازه در بدو ورود خطابه علمی یا ادبی در بک جلسه تشریفاتی ایراد خواهد کرد. موضوع خطابه و موقع ایراد آن با موافقت نظر خود آن عضو معین میشود (آئین نامه خاص این قبیل جلسات بعداً معین و ضمیمه نظامنامه داخلی خواهد شد).

**ماده ششم.** رئیس دار الانشاء فرهنگستان برای انجام وظایف مقرر در جلسات حضور خواهد داشت.

**ماده هفتم.** وظایف رئیس بقرار ذیل است:

الف - منعقد کردن جلسات فرهنگستان و طرح مطالب و حفظ نظم و اجازه نطق و اعلام ختم جلسات.

ب - تنظیم بودجه فرهنگستان.

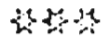
ج - نظارت در مؤسسات فرهنگستان.

د - تعیین و تغییر اعضاء اداری و رؤسای مؤسسات فرهنگستان و پیشنهاد تعیین یا تغییر اعضاء دار الانشاء.

ه - مراقبت در اجرای نظامنامه ها و تصمیمات فرهنگستان.

و - مراقبت در حفظ اموال خاصه فرهنگستان از منقول و غیر منقول.

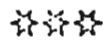
- ز - اجازه پرداخت مخارج برطبق بودجه .  
 ح - امضاء مراسلات صادره بنام فرهنگستان .  
 ماده هشتم - در غیاب رئیس فرهنگستان یکی از نایبان رئیس وظایف را عهده دار خواهد بود .  
 ماده نهم - تهیه صورت جلسه و قراءت آن از وظایف منشیان می باشد .



### کمیونها

- ماده دهم - فرهنگستان کمیونهای ذیل را از اعضاء پیوسته برای انجام وظایف مقرر در ماده ۲۰ اساسنامه تعیین میکند .
- ۱ - کمیون لغت برای وظایف بند ۱ و ۲ و ۳ از ماده دوم اساسنامه .
  - ۲ - کمیون دستور ، بند ۴ از ماده دوم اساسنامه .
  - ۳ - کمیون اصطلاحات پیشه وران ، بند ۵ از ماده دوم اساسنامه .
  - ۴ - کمیون کتب قدیم ، بند ۶ و ۸ از ماده دوم اساسنامه .
  - ۵ - کمیون اصطلاحات ولایتی ، بند ۷ از ماده دوم اساسنامه .
  - ۶ - کمیون راهنما ، بند ۹ و ۱۰ و ۱۱ از ماده دوم اساسنامه .
  - ۷ - کمیون خط ، بند ۱۲ از ماده دوم اساسنامه .
- فرهنگستان میتواند هرگاه لازم بداند کمیونهای دیگر برای وظایف خاص تشکیل و یا عده اعضاء و وظایف کمیونهای فوق را تغییر بدهد . هر يك از کمیونها میتوانند در موقع ضرورت اشخاص خارج را برای مشورت و معاونت دعوت نمایند .
- ماده یازدهم - هر کمیون يك رئیس و يك منشی که مخبر کمیون نیز خواهد بود از اعضاء خود انتخاب و بفرهنگستان معرفی خواهد کرد . مسئولیت تشکیل و اداره جلسات هر کمیون بر عهده رئیس آن است .
- ماده دوازدهم - کمیونها روش کار خود را بفرهنگستان پیشنهاد خواهند نمود تا پس از تصویب بر طبق آن عمل نمایند .
- ماده سیزدهم - کمیونها برای انجام وظایف خود بمنابع لازمه مراجعه

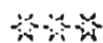
و نتیجه مطالعات و تصمیم خود را بفرهنگستان پیشنهاد مینمایند. هیچیک از تصمیمات کمیسیونها بدون تصویب فرهنگستان رسمیت پیدا نخواهد کرد .



### دار الانشاء و کتابخانه

- ماده چهاردهم - وظایف دار الانشاء فرهنگستان بقرار ذیل است :
- ا - ترتیب و ضبط اوراق و مصوبات جلسه های فرهنگستان و کمیسیونها .
  - ب - دریافت و صادر کردن مراسلات که بعنوان فرهنگستان میرسد و یا بنام فرهنگستان فرستاده میشود .
  - ج - اجرای دستور رئیس برای دعوت جلسات مقرر یا فوق العاده .
  - د - فراهم کردن وسایل کار و ارتباط کمیسیونها با یکدیگر با نظر رؤسای آنها .
  - ه - نگاهداری محاسبات و حساب جوایز و حق الزحمه ها و تنظیم صورت اموال فرهنگستان .
  - و - استنساخ و توزیع لوایحی که باید در فرهنگستان مطرح شود میان پیوستگان .
  - ز - طبع و نشر مجله مخصوص فرهنگستان .
  - ح - تشکیل دوسیه مخصوص برای هر يك از اعضاء پیوسته و وابسته .
  - ط - تهیه ملزومات و اثاثیه فرهنگستان .
  - ی - اجرای اوامر صادره رئیس فرهنگستان در امور مربوطه بدان .
- ماده پانزدهم - فرهنگستان دارای کتابخانه مخصوصی خواهد بود که در عمارت فرهنگستان دایر خواهد شد .

ماده شانزدهم - نظامنامه داخلی دار الانشاء و کتابخانه با نظر هیئت رئیسه فرهنگستان تهیه و بتصویب خواهد رسید .



### امور مالی

ماده هفدهم - مقررات مالی فرهنگستان و ترتیب اعطاء جوایز بموجب نظامنامه جداگانه معین خواهد شد .

ماده هیجدهم - محل هر گونه مخارج باید قبلاً در بودجه فرهنگستان منظور شده باشد .

ماده نوزدهم - مواد این نظامنامه ممکن است با پیشنهاد پنج نفر از هیئت‌مدیره و موافقت دو نایب از آنان جرح و تعدیل یا حذف و اضافه شده با تصویب وزارت معارف بموقع اجرا گذاشته شود .

نظامنامه داخلی فرهنگستان که بتاريخ سیزدهم مرداد ۱۳۱۴ بتصویب فرهنگستان رسیده صحیح است بموقع اجرا گذارده شود .

وزیر فرهنگ      رئیس فرهنگستان ایران

بقلم آقای سعید تقیسی

## فرهنگستان فرانسه

در آغاز قرن هفدهم میلادی در فرانسه رغبت و توجه خاصی نسبت به ادبیات در میان بود. نجبای کشور یکی از مفاخر خود را شرکت در ادبیات یا لامحاله تشویق و قدردانی از نویسندگان و سراینندگان می دانستند. در بسیاری از خانهای اعیان پاریس زن و مرد پذیرائی های منظم در روزهای معینی از هفته از نویسندگان و گویندگان نامی یا کمنام زمان خود می کردند. درین پذیرائی ها که آنها را «سالن» می گفتند میهمانان که بیشتر شماره آنها محدود بوده معینی بود و از آنها تجاوز نمی کرد و دیگری را بخود راه نمی دادند آثار نظم و نثر خویش را در حضور جمع می خواندند و شنوندگان در آنها اظهار نظر می کردند و اگر هم کسی چیزی نداشت که بخواند مسائل مختلف علمی و ادبی را پیش می کشیدند و در آن بحث می کردند.

این جنبش ادبی را در آن زمان باصطلاح خاص آن دوره «جامعه مؤدب» Société polie می نامیدند. بیشتر این سالنها و محافل ادبی بریاست خانمی ازنجبای کشور تشکیل می شد وزن و مرد در مسائل جدی گفتگو می کردند و گاهی بنتایج قطعی می رسیدند و آن نتیجه را نویسندگان و گویندگان در آثار خویش بمیان می آوردند. نردیدی نیست که نویسندگان آن زمان ازین محافل بسیار بهره مند شده اند و تا دوپست سال پس از آن هم آثار سودبخش این جنبش معنوی در ادبیات فرانسه دیده می شود. گاهی نیز گفتگوهای که درین محافل می شد شنوندگان را کمراه می کرد و آثار بد خود را در نظم و نثر ایشان منعکس می ساخت.

کاخ رامبویه - یکی از معروف ترین و مهم ترین محافل ادبی پاریس در کاخ رامبویه در خانه مارکیز دورامبویه Marquise de Rambouillet در کوچه سن تماردولور Saint-Thomas-du-Louvre تشکیل می شد. مارکیز دورامبویه در ۱۵۸۸ ولادت یافت و در ۱۶۶۵ درگذشت و کاخی که بدستور او در پاریس ساخته بودند یکی از زیباترین ساختمانهای پای تخت فرانسه در آن زمان بود.

درین کاخ اطاقی برای پذیرائی بود که دیوارهای آن رنگ آبی داشت و چون در آن زمان صنعت قلب *anagramme* در میان شعرای فرانسه بسیار رواج داشت کلمه کاترین *Catherine* نام مارکیز دورامبویه را قلب کرده و از آن کلمه آرتنیس *Arthénice* بیرون آورده بود و آن اطاق را بکنایه ادبی معمول آن زمان « اطاق آبی آرتنیس » *Chambre bleue d'Arthénice* می نامیدند. درین اطاق چهار و پنج سال از ۱۶۲۰ تا ۱۶۶۵ هفته ای یک بار عده ای از ادیبان زمانه با هم می نشستند و بنیاد یکی از وسیع ترین ادبیات جهان را می ریختند. مارکیز دو رامبویه زن دانای با ذوقی بود و برترین مزیت او این بود که هیچ جنبه دانش فروشی نداشت و شاید بهمین جهت که چیزی ننوشته و آنچه از او مانده چند نامه کوچکیست که ارزشی ندارد. از جنبه ادبی که بگذریم این زن بسیار یا کدامن و پرهیزگار و دارای طبعی معتدل و میانه رو و کدبانوی کارآمد و میزبان خوشروی مهربان فروتن بود که این محافل ادبی را اداره می کرد ولی هرگز بر آن نشد که اندک خود فروشی و خود ستائی را با این همه میهمان نوازی توأم کند.

در میان کسانی که در محفل ادبی کاخ رامبویه شرکت منظم داشتند تاریخ ادبیات فرانسه چند تن را بیادگار دارد. در میان خانمها نخست دختر مہتر صاحب خانه ژولی دانژن *Julie d'Angennes* را باید نام برد که آرایش حقیقی آن محفل باو بود و بهترین معرف روح آن جمع بشمار می رفت.

پس از او خواهر کهنترش آنژلیک *Angélique* بود که اندکی حس خود نمائی و طنازی داشت. مهم ترین زنانی که درین محفل حاضر می شدند نخست مادموازل پوله *Paulet* یکی از دوستان دختران مادام رامبویه بود که ادبای زمانه بواسطه کیسوان حنائی رنگش او را « شیر ماده » *la Lionne* لقب داده بودند و پس از آن مادموازل دو بوربن *de Bourbon* که بعدها بنام دوشس دولنگویل *Duchesse de-Longueville* خوانده شد و مادموازل دو کولینی *De Coligny* که بعد ها بنام کنس دو لاسوز *Comtesse de la Saze* معروف گشت.

اما سرایندگان و نویسندگان بزرگی که در آن اطاق آبی گرد می آمدند مالرب Malherbe و راکان Racan شعرای معروف و گومبو Gombaud شاعر درجه دوم نخستین کسانی بودند که شریک جمع بودند، پس از آن بالزاک Balzac و شاپلن Chapelain و مره Mairet و سارازن Sarrazin و بنراد Benserade و گودو Godeau که پس از آن اسقف شهر وانس Vence شد و کرنی Corneille و روترو Rotrou و اسکارن Scarron بایشان پیوستند و سپس نویسنده معروف وواتور Voiture را نیز بخود پذیرفتند و از آن روزی که وی بدان جمع پذیرفته شد آنرا ترك نکرد و بهمین جهت او را «روح جمع» می نامیدند.

در سال ۱۶۲۰ محفل ادبی کاخ رامبویه اهمیت خاصی بخود گرفت اما این جمع نیز مانند هر جمع دیگری پست و بلند داشت. هنگامیکه زولی دختر مپتر صاحب خانه همسر دوک دو مونتوزیه Duc de Montausier (پیشکار یسرلوی چهاردهم شد و با شوهرش بمقر حکمرانی او رفت فترتی در آن محفل روی داد. سخت ترین لطمه ای که بآن خورد مرگ وواتور بود که در سال ۱۶۴۸ درگذشت ولی کاری ترین ضربه واقعه معروف «فروند» l'ronde یعنی زد و خوردی بود که در پاریس در میان هواخواهان سلطنت و طرفداران پارلمان در گرفت و از ۱۶۴۸ تا ۱۶۵۳ دوام داشت. نفاقی که در میان نجبا و اعیان فرانسه افتاده بود باعضای این محفل هم سرایت کرد و نقاری در میان ایشان پیش آمد و دو دسته شدند.

خاصیت عمده محفل ادبی کاخ رامبویه تبا نیست که در میان اعضای آن بوده است و بهمین جهت هیچ گونه سازش سیاسی در میان آنها نبوده. مارکیز دو رامبویه زن بسیار بی طرف و بی غرضی بود و همین خصلت طبیعی او سبب شد که از دسته بندیها خودداری کرد و حتی می نویسد هنگامی که ریشلیو Richelieu وزیر معروف لوی سیزدهم ازو پرسید که اعضای آن محفل در باره او بچه لحنی سخن می رانند وی از بیان مطلب نحاشی کرد. البته چون اعضای محفل هم زنان بودند و هم مردان بیشتر گفتگوها در باره زنان بود. مارکیز دو رامبویه پیش از آن از دربار هنری چهارم

پادشاه فرانسه بواسطه سخنان نیش داری که در آنجا بزبان می آوردند بتعرض بیرون رفته بود و البته چنین کسی روا نمی داشت در مجلس او در گفتارهای عاشقانه اعتدال را از دست دهند .

نویسندگان آن زمان در باره لطف طبعی که درین زمینه در آن محفل رواج داشته است راه گزاف را پیموده اند و آنهم بواسطه منظومه ایست که در باره عشق ژولی نسبت بکنت دو موتوزیه در آن زمان سروده شده و بسیار معروف بوده است و این نکته را باید در نظر داشت که اگر موتوزیه سیزده سال در انتظار زفاف ژولی بوده بواسطه اینست که وی پرستان و از پیروان طریقه کالون Calvin بوده و ژولی بنکاح با وی تن در نمی داده و همان سالی که وی بطریقه کاتولیک گرویده ژولی هم بهمسری او رضا داده است . نکته مهم در باره این محفل اینجاست که گاهی نویسندگان و گویندگان بزرگ آثار معروف خویش را در آن خوانده یا عقاید خاص خود را در آن طرح کرده اند چنانکه کرنی تراژدی معروف خود را که « پولیوکت » Polyucte نام دارد در آن جمع خوانده و بالزاک در باب فضایل رومیان قدیم در آنجا خطابه ای ایراد کرده . با این همه ادبیات در کاخ رامبویه موضوع فرعی بود . مارکیز دورامبویه جدی داشت که بهروسیله میهمانان خود را سرگرم کند و بهمین جهت پی در پی وسایل تفریحی مانند جشن و شب نشینی با لباس مبدل و حتی تفریحات نامرتقب فراهم می ساخت .

از اینجا می توان پی برد که محفل کاخ رامبویه اثر مستقیم در ادبیات آن زمان نداشته و بجز وواتور هیچ نویسنده دیگری را نیروورده است . وواتور هم بیشتر جنبه شیرین سخنی داشته و جنبه نویسندگی او کمتر بوده است . اما اهمیت اجتماعی این محفل بسیار بوده زیرا که رابطه اعیان و نجبارا با نویسندگان و سرایندگان زمانه فراهم ساخته بدین معنی که اعیان فرانسه را بگفتگو و بحث در مطالب جدی و مسائل ذوقی خو داده و نویسندگان را بآداب و رسوم نجیب زادگان که تا آن زمان از آن بی بهره بوده اند آشنا کرده است . مهم ترین کاری که این محفل از پیش برده اینست



که زبان را تصفیه کرده و زبان ادبی کاملی فراهم آورده است. چنانکه می بینیم در زمانهای پیشین نویسندگان و گویندگان توجهی درانتخاب الفاظ نداشته و از استعمال الفاظ ناروا خودداری نمی کرده اند ولی از آن پس متوجه شده اند که باید آثارشان پسندیده زنان هم باشد و بهمین جهت پرده ای بر روی الفاظ و معانی خود کشیده اند.

روزهای شبیه مادموازل دوسکودری - در همان زمان در خانه مادموازل

دوسکودری de Scudéry در کوچه بوس Beauce روزهای شبیه محفل ادبی دیگری برپا بود. این زن معروف که یکی از بهترین نویسندگان زمان خود بوده و در ۱۶۰۷ بجهان آمده و در ۱۷۰۱ درگذشته است نویسنده هنرمندی بوده و چندین رمان نوشته که آئینه زدوده ای از آداب و رسوم زمان اوست و با آنکه در دوره های بعد همین که موضوع آنها کهنه شد از رواج افتاد هنوز ارزش ادبی آنها از میان نرفته است. بدخواهان می گفتند در محفل ادبی که در خانه او تشکیل می شد بجز قواعد شعر و مسائل عجیب حکمت در چیز دیگری بحث نمی کنند ولی وی باین گفته پر خاش کرده است. معروفست که این زن بسیار دانشمند بود ولی دعوی دانش نداشت و خود در یکی از آثار خویشتن درجه دانش زنان را چنین معلوم کرده است: « آنچه من مخصوصاً می خواهم بزنان بیاموزم اینست که از آنچه خوب می دانند هیچ دم نزنند و از آنچه هیچ نمی دانند هرگز سخن نگویند و فرزانه وار لب بکشایند. می خواهم که نه بسیار دانا باشند و نه بسیار نادان ».

درین گونه محافل ادبی که در آن زمان دایر بود خطری که بود این بود که در میان آداب و رسوم معمول زمان و اصول ادب رعایت تناسب را نکنند باین معنی که ادبیات را تحت الشعاع رسوم و آداب زمانه قرار ندهند و همین عیب در محفلی که روزهای شبیه در خانه این خانم برپا بود دیده می شد.

با این همه مادموازل دوسکودری نویسنده زبردستی بود و سلیقه او در ادب بهترین راهنمای مجامع آن زمان بشمار می رفت. نجیبی درجه اول مانند دوک دو مونتوزیه، مادام دو سابله de Sable و کنس دو مور Comtesse de Maure گاهی روزهای

شنبه در آن جمع حاضر می‌شدند اما دوستان نزدیک صاحب‌خانه بیشتر از مردم طبقه دوم بودند مانند مادام کورنول Cornuel و مادموازل روینو Robineau و مادام آراگونه Arragonais و مادموازل بوکه Boquet و از نویسندگان معروف آن زمان: کنرار Conrart و شاپلن Chapelain و سارازن Sarrazin و پلیسون Pellisson که در ضمن از اعضای محفل ادبی کاخ رامبویه هم بودند و گاهی مطالبی را که در آنجا طرح می‌شد درین محفل نیز در میان می‌نهادند. توجه آنها در شعر بیشتر معطوف بقطعات کوچکی در مضمونهای عاشقانه بود. شرح مذاکرات یکی از آن روزهای شنبه باقی مانده و از اینجا معلوم می‌شود که مباحثات را یادداشت می‌کرده‌اند و بیشتر مطالبی که بحث می‌شده موضوعهای ادبی بوده است. از همین مباحث بر می‌آید که ذوقها رو بانحطاط می‌رفته و کم‌کم از آداب و رسوم اعیانی منحرف می‌شده‌اند و اندک اندک رو بدانش فروشی و مبالغه در کنایه و استعاره می‌رفته‌اند.

**محافل ادبی دیگر** - گذشته ازین دو محفل معروف در خانهای دیگر پاریس بعضی محافل ادبی دایر بود از آن جمله در خانه مادموازل دوگورنه de Gournay ' در خانه کولته Colletet ' در خانه شوو Chauveau حکاک معروف و در اداره کارگشائی که رنودو Renaudot دایر کرده بود.

در میان محافل ادبی مردانه از همه مهم‌تر که بنیاد فرهنگستان فرانسه در آنجا گذاشته شد محفلی بود که در خانه والانتن کنرار Valentin Conrart از ادبای معروف آن زمان تشکیل می‌شد. کنرار در پاریس بسال ۱۶۰۳ ولادت یافت و در ۱۶۷۵ در گذشت و هنگامی که فرهنگستان فرانسه تشکیل شد وی نخستین منشی دائمی آن شد و آثاری که از او مانده منشآت و یادداشت‌هایی و مجموعه ایست که در ۲۴ جلد تألیف کرده و چاپ نشده است. این محفل در سال ۱۶۲۶ افتتاح یافت و چنانکه معاصرین وی گفته‌اند نه تن «از ادبائی که از درجه معمول هم پست‌تر بودند» در آنجا با هم می‌نشستند و در مسائل ادبی بحث می‌کردند. معروف‌ترین آنها: گودو Godeau و گومبو Gombaud و شاپلن Chapelain و ژیری Giry و آبر Habert و سرریزه Serizay و سرریزی Ceriezy کشیش برادر آبر و دماره Desmarets و دو مالویل de Male-

ville بودند که بیشتر جنبه دوستی با يك ديگر داشتند و در خانه كنرار جمع می شدند و از هر دری سخن می راندند و در معاملات و اخبار و ادبیات گفتگو می کردند و افکار و آثار خود را بيك ديگر می رساندند و با هم مشورت می کردند. چندین سال این محفل برپا بود و از حدود انسی و یگانگی تجاوز نکرد.

ریشلیو چون از این محفل خبر یافت در صدد برآمد آنرا بانجمن ادبی که بعدها فرهنگستان فرانسه نامیده شده تبدیل کند. كنرار هر چند پیرو طریقه پرتستان بود ولی چون مرد متبع و با ذوق و مالدار بشمار می رفت و از منشیان دستگاه سلطنت بود نفوذ بسیار داشت و همین نفوذ وی سبب شد که محفل ادبی او سرانجام سر نوشت ادبیات فرانسه را بدست بگیرد.

پلیسون از اعضای محفل ادبی خانه مادموازل دوسکودری که یکی از نخستین اعضای فرهنگستان فرانسه بوده در کتابی که در تاریخ فرهنگستان فرانسه نوشته در باره این محفل ادبی خانه كنرار می نویسد: « در آنجا چنانکه در دید و بازدید های معمولی متداولست دوستانه با يك ديگر گفتگو می کردند. اگر چنانکه بیشتر اتفاق می افتاد، یکی از آن جمع کتابی نوشته بود بخوشروئی آنرا بدیگران می داد و آنها نیز آزادانه عقاید خود را باو می گفتند ».

هنگامی که بواروبر Boisrobert را بعضویت این جمع پذیرفتند وی باریشلیو درین زمینه سخن گفت و ریشلیو را ب فکر آن انداخت که بجای این محفل ادبی دوستانه انجمن ادبی بزرگتری تأسیس کند.

**تأسیس فرهنگستان فرانسه** - تشکیل انجمنی از دانشمندان سرپرستی دولت کاری بود که پیش از آن در کشورهای دیگر و حتی در فرانسه سابقه داشت. در ایتالیا فرهنگستانهایی برپا بود که معروف شده بودند. در فرانسه در زمان شارل نهم وهانری سوم پادشاهان آن کشور در کاخ معروف لوور Louvre که جایگاه پادشاهان فرانسه بود سرپرستی پادشاه فرهنگستانی تشکیل یافته و جلساتی دایر شده بود.

پیش از آنکه بواروبر بعضویت محفل ادبی خانه كنرار برگزیده شود اعضای

آن محفل جلسات خود را از دیگران پنهان می‌کردند، اما همین که بواروبر در آن جمع وارد شد این راز را با ریشلیو در میان نهاد. این کیش دانشمند که هم شاعر و هم نویسنده و در ضمن همه‌کاره دستگاره ریشلیو بود مخدوم خویش را باین اندیشه انداخت که سرپرست رسمی ادبای زمانه گردد. نویسندگان زمان در باره ریشلیو می‌نویسند که طبعاً مایل بکارهای بزرگ بود و مخصوصاً دلبستگی خاص بزبان فرانسه داشت و خود نویسنده قابل‌ی بود. شاید بیشتر می‌خواست ازین راه همان فرمانروائی را که در سیاست کشور داشت در ادبیات هم بدست آورد.

بهین جهت بتوسط بواروبر جويا شد که آیا اعضای آن محفل حاضرند جمعیتی تشکیل دهند و بریاست دولت جلسات منظمی داشته باشند؟ دوستانی که در خانه کنرار کرد می‌آمدند می‌خواستند این پیشنهاد را بپذیرند زیرا می‌دانستند که اگر جلسات آنها رسمیتی بخود بگیرد لطف و جاذبه‌ای که در آنها هست از میان می‌رود و آنکه برخی از ایشان دست‌نشانده اشراقی بودند که دشمنان وزیر بشمار می‌رفتند. با این همه سرانجام ناچار شدند پیشنهاد وی را بپذیرند زیرا می‌دانستند با کسی سر و کار دارند که هر چه بخواهد از پیش می‌برد. ریشلیو هم ایشان را در تشکیل آن انجمن و طرح اساسنامه آن آزاد گذاشت.

با وجود آنکه در سال ۱۶۲۹ ریشلیو باین اندیشه افتاده بود نخستین جلسه رسمی فرهنگستان فرانسه در روز ۱۳ مارس ۱۶۳۴ تشکیل یافت ولی فرمانی که میبایست بامضای لوی سیزدهم برسد و فرهنگستان را رسمیت دهد در ماه ژانویه ۱۶۳۵ صادر شد و پارلمان فرانسه تنها در ۱۰ ژوئیه ۱۶۳۷ آنرا تصویب کرد. اما در همان جلسه نخست اعضای فرهنگستان مذاکرات خود را در دفتری ثبت کردند و با وجود آنکه فرهنگستان هنوز رسماً تشکیل نشده بود حاضران در آن جلسه سریزه را بریاست و دماره را بمهرداری و کنرار را بسمت منشی دائمی برگزیدند.

در آغاز اعضای انجمن در انتخاب نام محفل خویش دو دل بودند و چندین نام مانند «فرهنگستان ذوقیات» و «فرهنگستان فصاحت» و «فرهنگستان محترم»

در نظر گرفتند و پس از چندی تردید سرانجام عنوان «فرهنگستان فرانسه» را اختیار کردند. در فرمانی که بامضای پادشاه رسید برتری‌هایی برای اعضای این انجمن قائل شدند. در همان آغاز کار دانشگاه پاریس و پارلمان فرانسه ازین برتریها برشک آمدند و همین سبب شد که پارلمان چندی در تصویب فرمان پادشاهی درنگ میکرد.

فرهنگستان نخست ۲۷ تن عضو داشت و چندی نگذشت که هفت تن دیگر بر آنها افزودند و از آن جمله بالزاک و وواتورو و کلا Vaugelas را بعضویت پذیرفتند. در ۱۶۳۵ و ۱۶۳۶ عده اعضا را بچهل تن رساندند و تا کنون ازین شماره تجاوز نکرده‌اند.

در میان اعضای نخستین چند تن شاعر مانند راکان و منار Maynard و مالویل Malleville و شاپان و کودو و چند تن تئاتر نویس مانند بواروبر و دماره و سنت آمان Saint-Amand و لسوال l'Estoile و چند تن منشی مانند وواتورو بالزاک و چند تن تاریخ نویس از آن جمله مزره و چند تن اهل تتبع از آن جمله کنرارو و کلا و چند وکیل دادگتری مانند ژبری و حتی چند تن از مردان سیاسی مانند سکیه Séguier و زبر دادگتری و سرویر Servièrre معاون وزارت جنگ و چند تن یزشک مانند کورو دولا شامبر Cureaude la Chambre و آبردومن لور Hubert de Montmort بوده‌اند.

فرهنگستان فرانسه نخست بسرپرستی ریشلیو اداره میشد و چون او در ۱۶۴۲ درگذشت سرپرستی را بسکیه وزیر دادگتری و پس از مرگ او در ۱۶۷۲ بیادشاه وا گذاشتند. جلسات نخست در خانه یکی از اعضا و پس از آن در وزارت دادگتری و سرانجام در کاخ لوور تشکیل میشد و تا انقلاب فرانسه در همانجا بود.

در آغاز فرهنگستان فرانسه تنها توجه بادییات نداشت بلکه می خواست انجمنی از ذوقیات و هواخواهان ادب باشد و این تمایل مدتهای مدید در میان آن جمع باقی بود. از روز نخست قرار گذاشتند که عضویت آن مادام العمر باشد و جانشین هر کس را پس از مرگش با کثرت برگزینند. در آغاز کار خواندن خطابه‌های ورودی

هنوز معمول نبود و در سال ۱۶۴۰ چون پاترو Patru را عضویت پذیرفتند وی این قاعده را مؤسس شد.

در آن زمان فرهنگستان رئیسی انتخاب میکرد که جلسات را او تشکیل میداد و مهرداری که مکاتبات بمهدد او بود و منشی دائمی که دفترها و صورت جلسات را که هر روز دوشنبه تشکیل میشد می نوشت. چیزی که در آغاز کار سبب تردید شد این بود که جلسات خود را وقف چه کارهایی کنند. نخست قرار گذاشتند که هر يك خطابه‌ای در یکی از مسائل ذوقی ایراد کنند بهمین جهت گودو خطابه‌ای «در رد اصول فصاحت» و شاپلن خطابه‌ای «در رد عشق» و راکان خطابه‌ای «در رد علوم» و مزیریاک Meziriac خطابه‌ای «در باره ترجمه» و گومبو خطابه‌ای «در باره نمی دانم چه» ایراد کردند. سپس بدرخواست ریشلیو و با رضایت کرنی تراژدی معروف را که «سید» Cid نام داشت مورد بحث قرار دادند و شاپلن بمهدد گرفت گزارشی درین زمینه تهیه کند و آنرا در ۱۶۳۷ بعنوان «احساسات فرهنگستان فرانسه درباره سید» انتشار داد. نخستین خطابه و رودی که پاترو ایراد کرد شامل ستایشی از ریشلیو و سکیه و پادشاه و عضو متوفی بود که وی جانشین اومی شد و این سنت هم چنان برقرار ماند. سرانجام فرهنگستان بمهدد گرفت فرهنگی برای زبان فرانسه بنویسد و شاپلن طرح تألیف آن فرهنگ را فراهم ساخت و درین طرح این نکته را پیش بینی کرده بود: «می‌بایست انتخابی از همه مؤلفینی که در گذشته اند و زبان ما را از همه پا کتر بکار برده‌اند بشود و آنها را در میان همه اعضا تقسیم کنند تا اینکه هر کسی هر چه را که سهم او شده است بدقت بخواند و مفردات و مرکباتی را که فرانسه اصل میداند بترتیب حروف هجا بر اوراق مختلف یادداشت کند». انتخابی که از نویسندگان و سرایندگان کردند دامنه بسیار داشت و همه بزرگان بجز رابله Rabelais نویسنده مشهور را در نظر گرفتند و بدین گونه فرهنگی بترتیب دادند که نخستین چاپ آن در ۱۶۹۴ انتشار یافت و از آن پس چاپهای دیگر در ۱۷۱۸ و ۱۷۴۰ و ۱۷۶۲ و ۱۷۹۸ و ۱۸۳۵ و ۱۸۷۸ منتشر شد. چاپ نخست تنها شامل کلماتی بود که آنها را فصیح می‌شمردند و بترتیب اشتقاق لغات جا

داده بودند ولی در چاپ ۱۷۱۸ ترتیب حروف هجارا اختیار کردند. پیش از آنکه فرهنگستان فرانسه فرهنگ خود را پیاپیان رساند فوریتیر Furetière که از اعضای آن جمع بود زودتر فرهنگی تألیف کرده بود که کامل تر و درضمن شامل اصطلاحات فنی و بترتیب حروف هجا بود ولی همین کار سبب خشم فرهنگستان شد و او را در ۱۶۸۵ از آن جمع اخراج کردند و فرهنگ وی تنها پس از مرگ او در ۱۶۹۰ در کشور هلاند انتشار یافت.

ماده ۲۶ اساسنامه فرهنگستان تألیف فرهنگ و دستور زبان و اصول معانی و بیان و عروض را پیش بینی کرده بود اما فرهنگستان جز تألیف فرهنگ بکار دیگری دست نزد و تنها در ۱۶۴۷ و وگلا کتابی به عنوان « یادداشت هائی در باره زبان فرانسه » تألیف کرد که در آن استعمالات فصحا را میزان صرف و نحو زبان قرارداد بود و مدتهای مدید همان کتاب سرمشق دستور زبان بشمار می رفت تا اینکه درین اواخر فرهنگستان کتاب دستور زبان خود را هم انتشار داد.

برای اینکه نمونه‌ای از کند کاری این فرهنگستان در دست باشد این نکته بسنده است که چون بتألیف فرهنگ دست زدند در ماه ژون ۱۶۳۹ هنوز در حرف « آ » بودند و این کتاب ۵۵ سال پس از آن بدست مردم افتاد.

در ضمن گاهگاهی فرهنگستان بکارهای ادبی دیگر می پرداخت از آن جمله بعضی اشعاره‌الرب Malherbe شاعر معروف را که در ۱۶۲۸ در گذشته بود مورد بحث و انتقاد قرار دادند و اگر کار اساسی اعضای آن شرکت در تدوین فرهنگ شد برای آن بود که پس از مدتها تردید دیدند یگانه کاری که چهل تن میتوانند در آن شرکت کنند همینست.

اساسنامه فرهنگستان را نخستین اعضای آن با اشتراك يك ديگر تدوین کردند و ریشلیو بی درنگ آنرا تصویب کرد تنها ماده‌ای را که در آن قید کرده بودند که هر يك از اعضای فرهنگستان « باید خصال مؤسس آنرا محترم شمرد » و مراد از آن مؤسس ریشلیو بود خط کشید ولی اعضا آن سنت را رعایت کردند و تا مدتهای مدید ستایش

وی در خطابه‌های ورودی اعضا معمول بود. پس از آنکه سگیه وزیر دادگتری که در تأسیس فرهنگستان با ریشلیو دستیاری کرده و پس از مرگ او سرپرست فرهنگستان شده بود در ۱۶۷۲ در گذشت لوی چهاردهم این افتخار را بخویشتن و جانشینان خود انحصار داد. اما اینک یگانه اثری که ازین سنت باقی مانده اینست که هر عضو تازه واردی باید با هیئت رئیسه فرهنگستان دیدنی از رئیس دولت فرانسه بکند. گاهی برخی از اعضای فرهنگستان ازین کار هم خودداری کرده‌اند چنانکه شاتوبریان Chateaubriand نویسنده معروف از رفتن بحضور ناپلیون اول و بریه Berryer از رفتن بحضور ناپلیون سوم خودداری کردند.

در آغاز رئیس و مهرداد فرهنگستان را دو ماه بدو ماه بحکم قرعه انتخاب می‌کردند ولی مدتهای مدیدست که رئیس و مهرداد را هر سه ماه يك بار با کثرت برمی‌گزینند. اما منشی دائمی همواره مادام‌العمر انتخاب می‌شود. کسانی که درین مدت بدین سمت انتخاب شده‌اند بترتیب تاریخ ازین قرارند: کنرار، مزره، رنیه دماره Regnier-Desmarais، داسیه Ducier، دوبوس Dubos، اوتویل Houtteville، میرابو Mirabaud، دوکلو Duclos، دالامبر d'Alembert، مارمونتل Marmontel، سوار Suard، رنوار Raynouard، اوژه Auger، آندریو Andrieux، آرنو Arnault، ویلمن Villemain پاتن Patin، کامیل دوسه Camille Doucet، گاستون بواسیه Gaston Boissier، رنه دومیک René Dounic.

در زمان کنونی منشی دائمی شش هزار فرانک حقوق ثابت می‌گیرد و در عمارت «انستیتو» Institut منزل دارد و اعضای معمولی هر يك ۱۵۰۰ فرانک میگیرند.

طرز انتخاب اعضای فرهنگستان چندین بار تغییر کرده است و اکنون معمول اینست که پس از مرگ يك تن از اعضا کسی که داوطلب جانشینی اوست خود را معرفی میکند و ناگزیرست که از همه اعضا دیدن کند و سپس رأی میگیرند و باید با کثرت مطلق انتخاب شود. بیشتر پیش میآید که سه بار رأی میگیرند و اکثریت بدست نمی‌آید و ناچار گرفتن رأی را ببعد موکول می‌کنند.



از ۱۸۶۹ معمول شده است که پیش از جلسه‌ای که باید در باره عضویت کسی رأی بگیرند در شایستگی کسی که داوطلب یکی از کرسیهای فرهنگستان بحث می‌کنند. در ۱۸۸۰ پیشنهاد کارو Caro و دزیره نیزار Désiré Nisard و آلکساندر دومایسر Alexandre Dumas fils این بحث را ترك کردند ولی در ۱۸۹۶ دو باره رأی دادند و برقرار شد.

در زمانهای پیش از انقلاب پادشاهان فرانسه می‌بایست بانتخاب کسی که فرهنگستان وی را عضویت پذیرفته بود رضا دهند و گاه میشد که پادشاه موافقت نمیکرد چنانکه پیرون Piron شاعر متولد در ۱۶۸۹ و متوفی در ۱۷۷۳ پس از آنکه چند بار داوطلب عضویت شده بود باوجود آنکه قطعاتی در استهزای فرهنگستان سروده بود سرانجام عضویت انتخاب شد ولی لوی پانزدهم با این انتخاب موافقت نکرد و برای اینکه از شاعر مزبور دلجوئی کند هزار لیره حقوق در باره او مقرر داشت و پیرون درین موقع بیتی ساخته که برسنگ قبر او بنویسند و آن بیت معروف این است: « اینجا پیرون را بخاک سپرده‌اند که هیچ حتی عضو فرهنگستان هم نبود. »  
*Ci-git Piron, qui ne fut rein.  
 Pas même académicien.*

نکته جالب توجه در انتخاب اعضای فرهنگستان اینست که همیشه بزرگترین شاعر و نویسنده زمان عضویت انتخاب نمی‌شود و بسا شده است که اعضای فرهنگستان کسی را که کمتر شایستگی داشته ترجیح داده باشند یا اینکه نویسنده و گوینده بزرگی که خود داوطلب نشده وی را در جمع خود پذیرفته‌اند و چون فرهنگستان بیش از چهل کرسی ندارد آرسن اوسه Arsène Houssaye نویسنده معروف متولد در ۱۸۱۵ و متوفی در ۱۸۹۶ کرسی چهل و یکمی برای فرهنگستان قائل شده و کسانی را که ازین حق بی بهره‌اند بر آن کرسی نشانده و کتابی معروف بنام « کرسی چهل و یکم فرهنگستان فرانسه » *Le 41e fauteuil de l'Académie Française* نوشته و احوال کسانی را که ازین حق شناسی برخوردار نگشته‌اند در آن کتاب گرد آورده و معروف ترین کسان از میان آنها پاسکال Pascal و مولییر Molière و بالزاک Balzac و آلکساندر دوما Alexandre Dumas بوده‌اند.

سنت دیگری که در فرهنگستان فرانسه از قدیم باقیست اینست که چند کرسی آنرا بمردان سیاسی معروف کشور و سردارهای نامی اختصاص داده‌اند چنانکه معمولاً سه تن از مردان سیاسی و سه تن از سرداران بزرگ در آنجا با نویسندگان و سرایندگان هم‌نشین‌اند.

با وجود آنکه عضویت فرهنگستان مادام‌العمرست و بهمین جهت اعضای آنرا بعنوان «جاویدان» Immortels می‌نامند اکثریت مطلق آرای فرهنگستان میتواند کسی را از عضویت خلع کند ولی فرهنگستان تا کنون این حق قانونی خود را کمتر بکار برده و تا کنون سه تن از اعضای خود را از عضویت خلع کرده: نخست اوژه دو مولئون دو گارنیه Auger de Mauléon de Garnier کیش گم‌نامی بود که عضویت انتخاب شده بود و در ۱۶۳۶ چون ثابت شد از پس دادن پولی که دوستی باو امانت سپرده‌بود امتناع کرده‌است او را از عضویت خلع کردند و پس از آن همان فورتر سابق‌الذکر بود که بعنوان رقابت با فرهنگستان در انتشار فرهنگ خود در ۱۶۸۵ او را خلع کردند و پس از آن آبه دوسن پیر Abbede Saint-Pierre بود که در ۱۷۱۸ بعنوان اینکه در اشعار خود بروح پادشاه متوفی یعنی لوی چهاردهم توهین کرده است وی را نیز خلع کردند. در ۱۸۱۵ و ۱۸۱۶ نیز دو تن از اعضای فرهنگستان را از حق خود محروم کرده‌اند ولی این کار جنبه سیاسی داشته و فرهنگستان درین باب رأی نداده و دولت فرانسه آنها را خلع کرده است.

یکی از نخستین نتایجی که فرهنگستان فرانسه از کارهای خود بیرون داده همان رای اعضای آن در باره سید تراژدی معروف کرنی است و آنهم بیشتر بواسطه بد خواهیست که ریشلیو نسبت بکرنی داشت و فرهنگستان را باین کار وا داشت و خواهی نخواهی آنرا بیابان رساند. مطالب کتابی را که درین زمینه انتشار یافت در جلدات مورد بحث قرار دادند و شاپلن نتیجه آن مباحث را نوشت. با وجود آنکه درین کتاب حق کرنی را ادا کرده‌اند در هر صورت نخستین کتاب خوبیست که در انتقاد ادبی بزبان فرانسه انتشار یافته است. پس از آن کار عمده فرهنگستان تدوین فرهنگ زبان فرانسه بوده است و تأخیری را که درین کار روا داشته‌کراراً مورد استهزاء قرار داده‌اند.

مدتهای مدید فرهنگستان فرانسه جایگاه معینی برای جلسات خود نداشت و جلسات را نخست در خانه کنرار و سپس در خانه دمازه و شاپلن و گمبرویل Gomberville و پس از آن در خانه سکیه تشکیل می دادند. در ۱۶۷۲ پس از مرگ سکیه لوی چهاردهم یکی از اطالارهای کاخ لوور را بجلسات فرهنگستان اختصاص داد و تا ۶ ماه تر میدور Thermidor سال دوم جمهوری فرانسه جلسات در آنجا تشکیل می شد و درین تاریخ حکومت کونوانسیون Convention فرهنگستان فرانسه و «فرهنگستان کتیه ها و ادبیات» را منحل کرد. در زمانی که لوی چهاردهم فرهنگستان را در کاخ لوور پذیرفت ۶۰۶ جلد کتاب بآن انجمن هدیه داد و همین مقدمه کتاب خانه معروف انستیتوی فرانسه شد.

نخستین جلسات عمومی که تماشاگران را نیز بدان حق حضور دادند در سال ۱۶۷۱ تشکیل شد. اکنون فرهنگستان چهل کرسی معین دارد که هر يك از آنها را بنام نخستین کسی که بر آن نشسته است می نامند و البته هر کرسی که مردان معروف تری بر آن نشسته اند بیشتر داوطلبان را بخود جلب می کند و این ترتیب را در پایان قرن هفدهم دادند.

پس از آنکه حکومت کونوانسیون فرهنگستان را منحل کرد چندی در انحلال بود تا اینکه در سال ۱۸۰۳ که انستیتوی فرانسه را تشکیل دادند و آنرا بچهار شعبه منقسم کردند یکی از شعب چهارگانه آن شد و با سه شعبه دیگر در مدرسه چهار ملت Collège des Quatre-Nations تشکیل می شد و درین موقع آنرا «شعبه زبان و ادبیات فرانسه» می نامیدند. حکومت رستوراسیون Restauration دو باره همان نام و مقام پیشین را بفرهنگستان فرانسه داد و در ضمن بعنوان تصفیه آن برخی از اعضای آن را خارج کرد که چندتن از آنها مردان بزرگی نبودند مانند کامباسرس Cambacérès و لوسین بناپارت Lucien Bonaparte ورنیو دورسن ژان دانترلی Duc de Bassano و ماره Regnaud de Saint Jean d'Angely و دوک دوباسانو Duc de Bassano ولی در عوض چندتن از مردمان بزرگ زمانه از عضویت محروم شدند مانند

سییس Sieyès و گارا Garat و رودرر Roederer و اتین Etienne و آرنو Arnault و کاردینال موری Maury. اتین و آرنورا دو باره در ۱۸۲۹ عضویت بر گزیدند.

از آن زمان مهم ترین وقایعی که در تاریخ فرهنگستان فرانسه ضبط کرده‌اند بدین گونه است: در ۱۸۱۲ شاتوبریان نویسنده معروف از جلوس بر کرسی که برای آن وی را انتخاب کرده بودند خود داری کرد زیرا که می‌بایست مطابق سنت فرهنگستان ستایشی از ژ. م. شنیه J. M. Chénier انقلابی معروف که وی جانشین او می‌شد بکند و حاضر شود او را بناپلیون اول معرفی کنند و ازین هر دو کار نحاشی داشت و بهمین جهت عضو فرهنگستان بود ولی هرگز خطابه ای ایراد نکرد. پس از آن هنگامی که امیل اولیویه Emile Ollivier نویسنده مشهور را عضویت انتخاب کردند چون در خطابه خود ستایشی نسبت بناپلیون سوم درج کرده بود و اعضای فرهنگستان با خواندن آن موافق نبودند وی هم نخواست آنرا حذف کند ناچار شدند جلسه پذیرائی او را عقب بیندازند و ناچار تنها در سال ۱۸۷۴ اجازه حضور باو دادند وی هم خطابه ای ایراد نکرد. درین مدت یگانه کسی که از عضویت فرهنگستان استعفا داده دوپانلو Dupanloup اسقف شهر ارلئان Orléans بوده که چون در ۱۸۷۱ لیتره Littré دانشمند معروف صاحب فرهنگ مشهور را عضویت انتخاب کردند بواسطه اختلاف عقیده ای که با او داشت از حضور فرهنگستان خودداری کرد و استعفا داد. آخرین کسی که نسبت بفرهنگستان روی خوش نشان نداده ژرژ کلمانو Georges Clemenceau نخست وزیر و مرد سیاسی معروف فرانسه است در ۱۹۱۸ او را عضویت پذیرفتند و از حضور در فرهنگستان امتناع کرد.

گذشته از تدوین فرهنگ کار عمده فرهنگستان فرانسه دادن جایز های متعدد ادبی و اخلاقیست که چه دولت و چه اشخاص پولهای و درآمدهای اوقافی را برای این کار با اختیار فرهنگستان گذاشته‌اند. جلسات عمومی فرهنگستان می‌بایست روزهای پنجشنبه ساعت ۳ بعد از ظهر تشکیل یابد.

درین مدت ۳۰۹ سال که از نخستین جلسه فرهنگستان فرانسه می‌گذرد ۵۸۹ تن از دانشمندان و ادبا و مردان سیاسی و سرداران و روحانیان معروف فرانسه بر کرسی‌های چهل‌گانه آن بسمت عضویت نشسته‌اند. تا پیش از جنگ کنونی یک کرسی آن خالی بوده و اعضای که بر سی و نه کرسی دیگر می‌نشستند ازین قرار بودند: بودریار Baudrillard، ژ. بدیه Bédier، ل. بلور Bellessort، پیر بنوا Pierre Benoit، ل. برار L. Bérard، هانری برگون Henri Bergson، لوی برتران Louis Bertrand، آبل بونارد Abel Bonnard، هانری بورردو Henry Bordeaux، دوک موریس دو بروکلی Duc Maurice de Broglie، آ. شومکس A. Chaumeix، آ. شوربون A. Chevillon، موریس دونه Maurice Donnay، رنه دومیک René Dounic، ژرژ دوآمل George Duhamel، ادوار استونیه Edward Estaunié، کلودفارد Claude Farrère، دوک دولافورس Duc de la Force، مارشال فرانسه دپره Franchet d'Esperey، لوی ژبله Louis Gillet، ژ. گوبو G. Goyau، من‌سنیور گرانٹ Monseigneur Grente، کابریل آنوتو Gabriel Hanotaux، آبل ارمان Abel Hermant، ادمون ژالو Edmond Jaloux، دریا سالارلاکاز Vice-Amiral Lacaze، ژ. دولاکرتل G. de Laetelle، هانری لآودان Henri Lavedan، ژ. لوکوت G. Lecomte، ل. مادلن L. Madelin، امیل مال Emile Mâle، فرانسواموریاک François Mauriac، آندره موروا André Maurois، م. پالئولوگ M. Paléologue، مارشال پتن Pétain، ا. پیکار E. Picard، مارسل پروو Marcel Prévost، پول و المری Paul Valéry، ژنرال وگان Weygand، از میان این عده قدیم‌ترین اعضای کنونی فرهنگستان کابریل آنوتو مورخ معروف است که در سال ۱۸۹۷ به عضویت انتخاب شده و در میان این جمع کسی که درین اواخر خبر مرگ او به‌مارسیده حکیم نامور هانری برگون مؤسس طریقه معروف در فلسفه که بنام او بطریقه «برگونیم» نامیده می‌شود و در سال گذشته بحال فجیعی که عظمت و بزرگواری او را در زندگی و مرگ در تاریخ خواهد گذاشت در پاریس روی ازین جهان در کشید. آخرین

کی که از ایشان در گذشته لوی ژیله نویسنده معروفست و اینک فرهنگستان ده کرسی خالی دارد.

از جمله یادگار های ادبی معروف فرهنگستان فرانسه رساله کوچکیست بنام «نامه بفرهنگستان فرانسه» از فنلون l'énelon نویسنده بسیار معروف متولد در ۱۶۵۱ و متوفی در ۱۷۱۵ که آخرین تألیف اوست و در سال ۱۷۱۶ یکسال پس از مرگ وی انتشار یافته است. چون فرهنگستان رای او را درباره کارهایی که میبایست بپایان رساند یا آغاز کند خواستار شده بود وی این رساله را در آن زمینه نوشته و در آن پی در پی در باب تألیف فرهنگ و دستور زبان و تألیف کتابهایی در باره اصول معانی و بیان و عروض و سه کتاب درباره تراژدی و کمدی و تاریخ بحث کرده و در ضمن ایراداتی را که ممکن بوده است درین زمینه هابکنند رد کرده و در پایان مباحث خود عقایدی در باره نویسندگان قدیم و جدید بمیان آورده است و مخصوصاً حسن سلیقه خود و تبحر تامی را که در ادبیات قدیم داشته با استادی کامل بیان کرده. این رساله گذشته از آنکه یکی از سرمشقای نویسندگان هنوز مطالب آن برای بسیاری از نویسندگان و بسیاری از کشورهای جهان تازگی دارد و جزو شاهکار های زبان فرانسه بشمار می رود.

**انستیتوی فرانسه - بجز فرهنگستان فرانسه که عالی ترین مجمع از مردان نامی آن کشور در هرفست و با آنکه از آغاز برای سرپرستی ادبیات تشکیل یافته اندک اندک انجمنی شده است که عضویت آن بالاترین افتخارات مردان بزرگ کشور بشمار می رود در فرانسه چهار فرهنگستان دیگر هست که با فرهنگستان فرانسه روی هم رفته آنها را در انقلاب فرانسه در ۱۷۹۵ تشکیل داده و «انستیتوی فرانسه» Institut de France نامیده اند و آن چهار فرهنگستان دیگر ازین قرار است:**

۱) فرهنگستان هنر های زیبا که در ۱۷۹۵ تأسیس شده و جانشین دو فرهنگستان دیگری شد، است که پیش از آن بوده و «فرهنگستان شاهی نقاشی و حجاری» و «فرهنگستان شاهی معماری» نام داشته اند و شامل ۵۰ تن عضو پیوسته است که ده تن از آنها «اعضای آزاد» و چهل تن دیگر «پنج شعبه بدین ترتیب منقسم می شوند:

شعبه نقاشی چهارده عضو، شعبه حجاری هشت عضو، شعبه معماری هشت عضو، شعبه حکاک‌گی (کراور) چهار عضو، شعبه موسیقی شش عضو.

۲) فرهنگستان علوم اخلاقی و سیاسی و آن نیز در ۱۷۹۵ در انقلاب فرانسه تأسیس شده و آن هم شامل پنجاه تن عضو پیوسته است که ده تن از آنها اعضای آزاد و چهار تن دیگر پنج شعبه منقسم می‌شوند: شعبه فلسفه هشت عضو، شعبه اخلاق هشت عضو، شعبه قوانین هشت عضو، شعبه اقتصاد سیاسی (ثروت) هشت عضو، شعبه تاریخ و جغرافیا هشت عضو.

۳) فرهنگستان کتیبه‌ها و ادبیات که در ۱۶۶۳ کلبر Colbert وزیر معروف آنرا تأسیس کرده و در زمان تأسیس نام آنرا «فرهنگستان کوچک» گذاشته است و در آغاز شامل چهارتن عضو بوده که وزیر خود از میان اعضای فرهنگستان فرانسه برمی‌گزیده است و اینک شامل پنجاه و چهار عضو پیوسته است که پانزده تن از آنها اعضای آزادند.

۴) فرهنگستان علوم که آنرا نیز در ۱۶۶۶ کلبر تأسیس کرده و در ۱۶۶۹ لوی چهاردهم تأسیس آنرا تصویب کرده است و در آغاز تنها شامل شعب هندسه و نجوم و جر اتقال و تشریح و شیمی و گیاه‌شناسی بود و اینک شامل هشتاد و دو تن عضو است که شش و شش تن آنها اعضای پیوسته و ده تن آنها اعضای آزاد و شش تن آنها اعضای خارج از پای تخت‌اند. شش و شش تن اعضای اصلی آن بیازده شعبه منقسم می‌شوند که هر شعبه شامل شش عضو است: شعبه هندسه، شعبه جر اتقال، شعبه نجوم، شعبه جغرافیا و کشتی‌رانی، شعبه فیزیک عمومی، شعبه شیمی، شعبه معدن‌شناسی، شعبه گیاه‌شناسی، شعبه اقتصاد روستائی، شعبه تشریح و حیوان‌شناسی، شعبه پزشکی و جراحی و دومنشی دائمی یکی برای علوم طبیعی و یکی برای علوم ریاضی دارد.

گذشته از این پنج فرهنگستان که روی هم رفته انستیتوی فرانسه را تشکیل می‌دهند در آن کشور يك انجمن عالی از پزشکان نیز بنام «فرهنگستان پزشکی» هست که در ۱۸۲۰ تأسیس کرده‌اند و جانشین دو انجمن دیگری شده است که پیش از آن بوده‌اند یعنی «انجمن پزشکی» و «فرهنگستان جراحی» که هر دو را در ۱۷۹۳ منحل کرده‌اند.

این فرهنگستان بجز اعضای وابسته چهل تن عضو پیوسته دارد که یازده شعبه تشکیل می دهند: شعبه تشریح و وظایف الاعضاء، شعبه بیماریهای طبی، شعبه بیماریهای جراحی، شعبه درمان شناسی و تاریخ طبیعی طبی، شعبه طب عملی، شعبه تشریح مرضی، شعبه قابلگی، شعبه بهداشت عمومی و طب قانونی و پلیس طبی، شعبه بیطارى، شعبه فیزیک و شیمی طبی، شعبه دارو سازی.

در ادبیات بجز فرهنگستانهای رسمی که سرپرستی دولت تأسیس شده و اداره می شود انجمن های بسیار در فرانسه هست که گاهی يك تن از ادبا و گاهی جمعی از ایشان آنها را تأسیس کرده اند و آنکه پس از فرهنگستان فرانسه معروف ترست و عضویت آن بیشتر جلب مفاخر می کند انجمنیت بنام «آکادمی گونکور» . ادمون دو گونکور Edmond de Goncourt که در ۱۸۲۲ در نانی Nancy ولادت یافت و در ۱۸۹۶ درگذشت و برادرش ژول دو گونکور که در ۱۸۳۰ در پاریس ولادت یافت و در ۱۸۷۰ درگذشت بیشتر با اشتراك کتابهای معروفی نوشته و از نویسندگان نامی نیمه دوم قرن نوزدهم بوده اند و چون فرهنگستان فرانسه هیچ يك ازین دو برادر را عضویت نپذیرفت و همواره نویسندگان زبردستی بوده اند که از عضویت فرهنگستان فرانسه محروم مانده اند و این دو برادر از راه نویسندگی دارائی سرشاری بهم زده بودند وصیت کرده اند که دارائی آنها را صرف تأسیس فرهنگستانی بنام آنها بکنند و کسانی را که سزاوار عضویت فرهنگستانند و بجهت سیاسی و مملکتی و مانند آن فرهنگستان فرانسه بخود نمی پذیرد عضویت این انجمن اختیار کنند و از عایدات اوقافی که گذاشته اند هزینه این فرهنگستان را بپردازند شگفت اینست که چون حق عضویت فرهنگستان گونکور بیشتر از حق عضویت فرهنگستان فرانسه است همیشه کرسی های خالی آن بیشتر از کرسیهای فرهنگستان فرانسه داوطلب دارد.



بقیه از شماره ۱۷

## گفتار در صرف و نحو فارسی

پس ما باید در اولین قدم و نخستین فرصت قواعد و قوانین زبان خود را مسلم و محرز کنیم و میزانی ثابت و درست بدست بدهیم که کدام کلمه اصیل است و کدام دخیل، چه قسم الفاظ بیگانه را میتوان پذیرفت و چه قسم شایسته قبول نیست چگونه کلمات را میتوان وضع یا با یکدیگر ترکیب کرد، کجا استعمال و ترکیب قیاسی است و کجا سماعی و امثال اینها (مثلاً کلمات: مند، کین، ناک، گر، ور، در دانشمند و سهمگین و سهمناک و ستمگر و هنرور کجا باید استعمال شوند و با یکدیگر چه تفاوت دارند). سپس برایش و برایش زبان خود بپردازیم.

بدیهی است وقتی که يك مطلب بصورت ضابطه و قاعده کلی در آمد شامل افراد بی شمار میشود دیگر محتاج نیستیم که کلمه بکلمه بحث کنیم. اینجا یاره بی از قواعد را که تا کنون مسلم و منقح نشده و کاملاً مورد احتیاج نویسندگان است یاد آور میشوم.

۱ - آوردن یا و تاء مصدری که آن را مصدر جعلی یا عنوانی شاید نامید با کلمات فارسی از قبیل «دوئیت» و «زینت» و «مردیت» و «منیت» و «خودیت» و همچنین در کلمات عربی از قبیل «وضعیت» و «موقعیت» و «جدیت» و امثال آنها صحیح است یا غلط.

غالباً معتقدند که آوردن یا و تاء مصدری با کلمات فارسی مطلقاً صحیح نیست مگر در امثال کلمه «ایرانیت» که علم مخصوص و در حکم کلمه بین المللی است که فارسی و عربی آن تفاوتی ندارد. و همچنین امثال کلمه «وضعیت» و «موقعیت» و «جدیت» را غلط میدانند. شاید این عقیده تا حدی صحیح باشد اما بطور کلی این حکم را نمیتوان تصدیق کرد زیرا اولاً یا و تاء مصدری با کلمات فارسی در استعمالات فصیحی قدیم دیده میشود. از جمله در تذکرة الاولیاء شیخ عطار در مناجات

بایزید بسطامی مینویسد: « بار خدایا تا کی میان من و تو منی و توئی بود منی از میان بردار تا منیت من بتو باشد. » ص ۱۷۶ جزو اول.

و نیز یا و تاء مصدری با پاره بی از کلمات عربی از قبیل « اکثریت » و « افضلیت » و « قابلیت » و « مسئولیت » و « انسانیت » و « آدمیت » و « جمعیت » و « شأنت » و « رجولیت » و « تبعیت » در نظم و نثر فصحای فارسی از قبیل غزالی و سعدی و مولوی فراوان استعمال شده. در باره این یا و تاء ضابطه‌یی بنظر بنده رسیده است که در یادداشتهای کتاب قواعد فارسی خود بتفصیل با امثله و شواهد نوشته‌ام چون شرحر طولانی است عجاله تصدیع نمیدهم.

مقصودم این است که باید برای اینگونه استعمالات قاعده کلی بدست داد تا همه کس از روی ضابطه، صواب را از غلط تشخیص بدهد و بفهمد که مثلاً استعمال « انسانیت » و « آدمیت » و « اقلیت » و « اکثریت » و « افضلیت » و « کمیت » و « کیفیت » و « انیت » و امثال آنها صحیح است اما امثال « شمولیت » و « اکرامیت » و « اکتسابیت » بمعنی مصدری باین طریق که مصدر را با علامت مصدری بیاورند صحیح نیست نه اینکه مثلاً یکنفر در انشاء خود یا در روز نامه کلمه « دوئیت » بنویسد آنرا غلط بگیریم فردا هم که « زناشوئیت » نوشت دو باره غلط بگیریم و این غلطها را تک تک برخ او بکشیم و هیچوقت يك ضابطه کلی بدست آورده‌ایم که برای همیشه میزان صواب و خطا در دست داشته باشد.

ملاحظه کنید چه اندازه عمرها بیهوده تلف میشود تا یکنفر درست چیز بنویسد و درست حرف بزنند. بسیار دیده‌ایم که یکنفر شخص با ذوق کنجکاو بعد از ده سال که در زبان و ادبیات فارسی کار کرده است باز بخود اطمینان ندارد که درست حرف میزند و درست چیز مینویسد یا خیر بلکه چون قواعد فارسی کاملاً مدوّن نیست روز بروز باستعمال تازه و لغت تازه برمیخورد که وی را در آنچه یاد گرفته است مردد میسازد و بالاخره هرچه بیشتر کار میکند تردید و اضطرابش بیشتر میشود. پس تدوین قواعد این فائده را نیز دارد که از تضييع عمر جلوگیری میکند و این خود از برکت تسهیل تعلیم و تعلم است که پیش گفتیم.

۲ - جمع جمع باینطور که صیغه های جمع عربی را بالف و تا یا با علامت جمع فارسی یعنی «ها» و «ان» جمع بیندند از قبیل «امورات» و «لوازمات» و «مخارجات» و «بیوتات» و امثال آن - یا «لوازمها» و «مخارجها» و «احوالها» و «عجایبها» و امثال آن: قاعده اینگونه کلمات در کتبی که برای دستور فارسی نوشته اند تحقیق نشده که مطلقاً صحیح است یا غلط یا در بعض موارد صحیح و در بعضی غلط است.

کسانی که در زبان فارسی و نظم و نثر فصیحای قدیم تتبع ندارند توهم میکنند که اصلاً اینگونه جمعها غلط است با اینکه نمونه اش در نظم و نثر قدیم فراوان یافته میشود. در حکمت علائیه معروف بدانش نامه علائی ابوعلی سینا مینویسد: «در روشن کردن ماهیت نفس و احوال آن از بقا و فنا و سعادت و شقاوت در آخرت و دیگر احوالها چنانکه یاد کرده آید». ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم نظیر این کلمات را «اجزایها» و «احوالها» و «منازلها» و «ازمانها» و «عجایبها» و «مراتبها» و «بروجها» و «اوتادها» و «ارباعها» زیاد استعمال کرده و گاهی «کواکبان» آورده است (رجوع شود بمقدمه نگارنده بر کتاب التفهیم: ص ۳۱)

از شعرای بزرگ نیز منوچهری میگوید:

بیابان در نورد و کوه بگزار  
منازلها بکوب و راه بگسل

جمال الدین اصفهانی میگوید:

در همه اطرافهاش عصمت و عدل است

در همه اقطارهاش امن و امان است

کمال الدین اصفهانی میگوید:

بدان تا دو سه خرقه آرد بهم  
بسر میدویدی باطرافها

آوردن جمع جمع بصیغه «لوازمات» بیوتات» در عربی سمعی است و اتفاقاً

کلمه «بیوتات» صحیح است.

اما در فارسی باید تحقیق کرد و ضابطه صحیح بدست داد تا موارد صواب

از غلط تمیز داده شود و اینگونه تحقیقات برعهده صرف و نحو فارسی است. نگارنده در مقدمه کتاب التفهیم این قاعده را متعرض شده و اشارتی کرده‌ام که چرا این نوع استعمال در زبان فارسی راه یافته است. نوشته های سابق خود را برای شنوندگان محترم تکرار نمی‌کنم.

۳ - قاعده حذف و ذکر فعل. این قاعده بی اندازه مورد احتیاج است. شاگردان مدارس و مؤلفین کتب و نویسندگان جرائد و مجلات بدانستن این قاعده بی نهایت نیازمندند از اینرو شرح مختصری عرض میکنم.

هرگاه چند جمله متوالی بیک فعل تمام شده باشند از قدیم تا کنون سه حال پیدا کرده است: در نثر قدیم مثل سده پنجم و ششم مرسوم این بوده که تمام افعال را تکرار میکرده و از این نوع تکرار پرهیز نداشته‌اند.

در نوشته های غزالی و عنصر المعالی و سیاستنامه و همچنین شیخ عطار نمونه های این تکرار فراوان است. مثلاً در تذکرة اولیاء در ذکر بابزید بسطامی گوید: « اکبر مشایخ واعظم اولیاء بود و حجت خدای بود و خلیفه بحق بود ». و در ذکر امام ابوحنیفه: « در فراست و سیاست و کیاست یگانه بود و در مروت و قنوت اعجوبه بود ». غزالی در نصیحة الملوك مینویسد: « هر پادشاهی که او را بردشمن ظفر خواهد بود علامت ظفر وی آن بود که بتن خویش قوی بود و بزبان خاموش بود و بدل بارای و تدبیر بود و با خرد بود و اندر ملک با شرف بود و در دل مردمان دوست بود و از روزگار گذشته با تجربه بود و اندر چشم دشمنان باهنر بود ».

این رسم تا قرن هفتم هجری معمول بود. از قرن هفتم بعد مخصوصاً بعد از آنکه گلستان شیخ بعنوان برگزیده ترین آثار نثر فارسی سر مشق نویسندگان شد مرسوم بیشتر نویسندگان این بود که فعل را در جمله اول ذکر و در جمله بعد بقرینه اول حذف میکردند چنانکه سعدی خود در گلستان مینویسد: « بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار » یعنی خدمتکار داشت. و نیز در همین حکایت مینویسد: « شنیدم که بدریای مغرب اندر راه مصر برگرفته بود

و خیال فرعونى در سر « يعنى در سر گرفته بود . و همچنين در جمله ديگر ميفرمايد : « سفر کرد و پريشاني او درمن اثر » . اما امروز مرسوم غالب نويسندگان اين است که فعل را در جمله آخر ذکر و از جمله های پيش حذف ميکنند . مثلاً مينويسند : « فلان کس راه وکالت در پيش رسوداي وزارت در سر گرفته است » پس بجای اينکه فعل را در همه جمله ها تکرار يا در جمله اول فقط ذکر کنند در جمله آخر ميا ورنند .  
پس حذف کردن فعل از جمله های اول مشروط است باينکه فعل در همه جمله ها یکی باشد .

اما اگر فعل متحد نباشد حذف جائز نيست ، مثلاً نظير اين عبارت که در جرائد و مجلات فراوان ديده ميشود غلط است : « فلانکس روز شنبه بطهران وارد و پس از دو روز اقامت در مرکز بشيراز مراجعت کرد » يعنى بطهران وارد کرد . يا « فلانکس مدتی بمرض ضعف اعصاب و حمله قلبی دچار و ديروز برحمت ايزدی ييوست » يعنى حمله قلبی دچار ييوست . « آقای فلان وکیل امروز خدمت فلان وزير شرفياب و مدتی در اطراف گرانی خواربار مذاکره کردند » يعنى شرفياب کردند . در جرائد و کتبی که امروز تأليف و زيور مطبوعات ميشود (!) غالباً نمونه های مضحك از اين نوع جمله ها که فعل خاص بدون قرينه حذف شده است ديده ميشود . از آنچه گفتيم يك قاعده بدست ميآيد که حذف فعل خاص بدون قرينه جائز نيست و اين خود یکی از قواعد نحو مربوط بجملة بندی فارسی است . چون مقصود امثال است بهمين اندازه قناعت کردم و گرنه در باره حذف اجزاء جمله بطور کلی خواه با قرينه و خواه بقرينه ( حذف اختصاری و اقتصاری ) پيش از اين مطالب گفتنی دارم که جدا گانه در قواعد فارسی نوشته ام و عجايبه حال و مقام مقتضی پيش از اين گفتگو نيست . مثلاً حذف فعل بعد از کلمات « اگر نه » ، « و گرنه » ، « ورنه » ، « يانه » ، در زبان فارسی قياسی است مانند « بخواهی يانه فلان کار واقع خواهد شد » يعنى بخواهی يا نخواهی که فعل منفي بقرينه حذف شده است .

فردوسی ميفرمايد :

گر او را فرستی بنزد يك من      و گرنه بين شورش انجمن

و گاه باشد که فعل منفی بقرینه مقام حذف شود و قرینه لفظی در کار نباشد چنانکه سعدی فرماید :

از دو بیرون نه ، یادلت سنگست      یا بگوشت نمیرسد سخنی

و همچنین حذف رابطه بعد از صیغه تفضیل خواه باعلامت « تر » باشد و خواه نباشد شایع است. مانند « بنام نیکو مردن به که بنام بد زیستن - قابوسنامه » و نیز « بنزدیک من صلح بهتر که جنگ - سعدی » و « عنایت ظاهر بهتر از کینه پنهان - نصیحة الملوك غزالی » و « يك ساعت اندیشه از نیستی خویش بهتر از یکساله عبادت باندیشه هستی خویش - اسرار التوحید » .

۴ - آوردن فعل وصفی مثل « فلانکس برخاسته رفت و وارد شده بکار اشتغال یافت » و امثال آن که در آثار فصحای قدیم یافته نمیشود و اگر احیاناً استعمال شده باشد نادر و در حکم معدوم است .

ظاهراً این نوع استعمال از حدود قرن هشتم و نهم هجری در نثر فارسی پیدا شده و امروز بیحد شایع و متداول است در صورتی که اصلاً این نوع ترکیب را صحیح بدانیم ( و باید صحیح بدانیم بدلائلی که شرحش از موضوع خارج است ) قاعده منظم و کم استثنائی دارد که در غالب نوشته های امروزی رعایت نمیشود .

در دستور های فعلی که معمول مدارس میباشد اتحاد فاعل و زمان را مأخذ قرار داده و گفته اند که مورد استعمال فعل وصفی بیشتر در ماضی مطلق است مانند « فلانکس برخاسته رفت » و حال آنکه در بعض موارد دیگر نیز استعمال میشود و صحیح میدانند . و بالجمله باید قاعده مسلم آنرا بدست داد تا موارد صحیح از غلط متمایز شود . و بر فرض صحت آیا آوردن و او عطف ( برخاسته و رفت ) صحیح است یا غلط . ضمناً عرض کنم که در دستور های فعلی میگویند در مورد فعل وصفی آوردن و او عطف غلط است زیرا آوردن این نوع فعل اصلاً برای احتراز از تکرار و او عطف بوده است .

۵ - مطابقه صفت و موصوف در مذکر و مؤنث که در کتب قدیم بندرت یافته میشود و بعداً در زبان فارسی شایع شده است .

در آثار نثر فارسی قرن ششم که بعد ها سرمشق نویسندگان شده کتاب کلیله و دمنه است که این نوع استعمال فراوان دارد و ظاهراً از حدود قرن هفتم هجری کم کم مطابقه دادن مذکور مؤث در آثار فارسی شیوع پیدا کرده و روز افزون شده است.

۶ - استعمال بعضی کلمات بهیئت و معنی مصادر عربی که در زبان عربی هم نیست از قبیل فراغت و خجالت و قضاوت و نظامت و دخالت و هلاکت و امثال آنها که اتفاقاً فصحای ما که آثارشان سند زبان فارسی است پاره‌ئی ازین کلمات را بکار برده‌اند مثل فراغت در چهار مقاله نظامی عروضی ( ازین هم فراغتی دارند ) و در شعر سعدی ( فراغت از تو میسر نمیشود مارا ) و همچنین خجالت در گلستان سعدی ( دیده‌یأس از پشت پای خجالت بر ندارد ) - و همچنین هلاکت در کلیله و دمنه ( و خاتمت بهلاکت و ندامت انجامد ).

۷ - آوردن یاء نسبت در اوصاف مثل قدیمی و صمیمی که بمعنی مصدری حتماً صحیح و بصیغه نسبت مورد تردید است و غالباً قدیمی و صمیمی با یاء نسبت را غلط میدانند.

۸ - استعمال جمعهای عربی از قبیل « کتب - رسائل - تصانیف - شهداء - سعداء » و همانند های آنها که در نوشته های قدیم شیوع نداشته و غالباً بصیغه جمع فارسی یعنی « کتابها - رساله ها - تألیفها - تصنیفها - شهیدان - سعیدان » نوشته میشده و در دوره های بعد بی حد شیوع یافته است.

باری برای اینگونه قواعد که گفتیم و این نوع استعمالات باید غور و تأمل کرد و قاعده صحیح بدست داد تا طرز استعمال و حد استعمال معلوم شود.

در اینجا يك نکته را گوشزد میکنم که اصلاح زبان فارسی باید بتدریج و بطوری که نزدیک بسیر طبیعی باشد انجام بگیرد و عجله اگر امروز در نوشتن فارسی چند قاعده را رعایت کنیم نوشته های ما رنگ فارسی کامل بخود میگیرد و دیگر اصلاحات زیاد لازم ندارد:

- ۱ - مطابقت صفت و موصوف را در مذکر و مؤنث چندان رعایت نباید کرد و این تقلید را که از زبان عربی شده است کم کم منسوخ باید ساخت .
  - ۲ - از استعمال جمعهای عربی مخصوصاً هیئتهای نامأنوس بقدر امکان باید احتراز کرد .
  - ۳ - در آوردن فعل وصفی احتیاط کنند که بمورد استعمال شود .
  - ۴ - از کلمات نوظهور که احتیاج بآنها نداریم مثل اینکه يك نفر عربی دان بدون ضرورت کلمات و عبارات عربی بیاورد یا يك نفر فرانسه دان و انگلیسی دان برای فضل فروشی و بی اطلاعی از زبان فارسی کلمات خارجی بیاورد کاملاً احتراز باید نمود و از آوردن لغاتی که مرادف آنها در فارسی مطبوع و مأنوس باقیته میشود سخت پرهیز باید کرد .
- اگر همین چهار قاعده کوچک را اصل و اساس فارسی نویسی قرار بدهیم خدمت بزرگی باصلاح زبان فارسی انجام داده ایم .
- باز هم تکرار میکنم که تدوین صرف و نحو فارسی امروز، هم تازگی دارد و هم اهمیت و لزوم .
- غلط هائی که در زبان فارسی راه پیدا میکند امروز بوسیله چاپ روزنامه و کتاب بسرعت برق همنه جا شایع و مشهور میگردد . از طرف دیگر تعلیم عمومی میخواهد اجرا شود و با نداشتن کتاب دستور کامل و صحیح نه مردم زودبأسواد میشوند و نه از غلط کاری و هرج و مرج زبان فارسی جلوگیری میتوان کرد .
- صریحاً عرض میکنم امروز خطر زبان فارسی بیشتر از هر دوره ایست زیرا وفور ترجمه کتب بیگانه از قبیل فرانسه و انگلیسی مخصوصاً بدست کسانی که زبان فارسی را درست و کامل نمیدانند و برخی هم شاید بزبان فارسی چندان علاقه ندارند، اصلاً اسلوب زبان فارسی را دارد عوض میکنند نه تنها لغات و کلمات را .
- هجوم لغات عربی در زبان فارسی بیشتر ضررش بمفردات زبان فارسی واقع شد . ترجمه کتب عربی هم نزدیک بود که اسلوب فارسی را تغییر دهد شاید تا اندازه



هم تغییر داد. اما دانشمندان قدیم بجهاتی که شرحش از موضوع خارج است بسی بهتر و بالاتر از مردم امروز فارسی میدانستند. و اگر در عصر سامانیان نثر فارسی همان نثری که ترجمه از کتب عربی بود صیغه عربی بخود گرفت چیزی نگذشت که در عهد سلجوقیان سبک نویسندگی برنک حقیقی فارسی بیرون آمد و بتدریج جزالت و پختگی و بلاغتی پیدا کرد که در دوره های پیش نظیر نداشت و در دوره های بعد نیز نظیر پیدا نکرد.

پس از حمله عرب گویندگان و نویسندگانی مانند فردوسی و بیرونی و غزالی و عنصرالمعالی ظهور کردند، و بعد از حمله مغول هم نوابقی مثل سعدی و حافظ ظاهر شدند و زبان فارسی را نگاهداری کردند. این بزرگان خدمتهای بزرگ بزبان فارسی کردند اما نتوانستند چاره ئی پیشبینی کنند که زبان فارسی برای همیشه از هرج و مرج محفوظ بماند.

با این تجربه تلخ دیگر نباید فرصت را از دست داد. امروز ترجمه کتب بیگانه و هجوم لغات اجنبی دارد زبان فارسی را ریشه کن میسازد. ما نباید بغفلت و مسامحه بگذرانیم بامید اینکه بعد ازین هم فردوسی و غزالی و سعدی و حافظی ظهور و زبان ما را حفظ خواهند کرد.

باید بکوشیم و کاری کنیم که زبان فارسی اصلاح شود و دست کم نگذاریم بیش ازین هرج و مرج در زبان ملی ما راه پیدا کند. اما ازین نکته غافل نباید بود که تدوین صرف و نحو کامل رنج و زحمت فراوان لازم دارد. اطلاعات عمیق و تتبع و تصفح بسیار و امانت و تقوای ادبی و از همه بالاتر ذوق سلیم و سلیقه مستقیم و از خود گذشتگی کامل میخواهد (هزاران نکته میباید بغیر از حسن و زیبایی)

در اینکار عجله و شتاب از یکطرف و تعصب از طرف دیگر کاملاً بر ضرر ادبیات ماست و اگر چیزی خوب فراهم گردد مایه آبرومندی و سرافرازی همگان خواهد بود. انشاء الله تعالی و هوالموفق.

## دانشمندان گذشته که قواعد فارسی را ضبط کرده اند نخستین مؤلف دستور و قواعد صرف و نحو فارسی در قرن اخیر کتابهای معروف دستور فارسی

گفتم دانشمندان گذشته ما بیشتر توجهشان بزبان عربی بوده و بسی جای افسوس است که بتدوین قواعدفارسی چندان توجه نکرده و در این باره اثری از خود نگذاشته با اگر آثاری داشته‌اند بدست ما نرسیده است. اگر عشرآن همه رنج و زحمت را که در وضع و تدوین و تکمیل علوم عربیه کشیده‌اند در قواعد زبان فارسی متحمل شده بودند صرف و نحو فارسی بحد کمال میرسید. و اینکه می بینید در این اواخر اندکی بصرف و اشتقاق توجه شده از برکت لغت است که احتیاج شدید بدان داشتند بلکه این صرف و اشتقاق هم از قبل توجه به عربی است.

نویسندگان پیشین مخصوصاً در دورهٔ سامانی و غزنوی چون قواعد زبان و سرمشق و نمونهٔ کاملی از نثر صحیح فصیح فارسی در دست نداشته‌اند هر کس بسلیقهٔ خود چیز نوشته و این خود یکی از علل آنست که در نثر فارسی اسلوب‌ها و طرزهای گوناگون پیدا شده و بیشتر این اسلوبها از محاورات محلی با ازدوی ترجمهٔ کتابهای عربی گرفته شده است.

### قواعد فارسی و کتاب المعجم

قدیمترین کتاب فارسی که متضمن پاره‌ئی از مطالب مربوط بصرف و اشتقاق فارسی است و خوشبختانه از دست حوادث گریخته و بدست ما رسیده کتاب المعجم فی معانی اشعارالعجم تألیف شمس‌الدین محمدبن قیس رازی است که در اوائل قرن هفتم هجری تألیف شده و نخستین بار بتصحیح حضرت استاد علامه جناب علم‌الاعلام آقای میرزا محمدخان قزوینی ادام‌الله ایام افاضاته و برکاته‌العالیه در بیروت زیور طبع یافته و بار دیگر در طهران بتصحیح و مقابلهٔ دقیق فاضل ارجمند آقای مدرّس رضوی و فقه‌الله تعالی بچاپ رسیده‌است. این کتاب اصلاً برای صرف و نحو و اشتقاق وضع و تألیف نشده و موضوع آن فن عروض و قافیه و بدیع و نقدالشعر است، اما در ضمن مباحث فن قافیه فصلی راجع بادوات و حروف معانی دارد از قبیل علامت مصدر

و صفات فاعلی و مفعولی و صیغه تفضیل و حروف رابطه و اثبات و ادوات لیاقت و اُتصاف و مشابَهت و حرف تصغیر و ضمیر و علامت دعا و حرف مضارع و حرف تعجب و تعظیم و امثال آنها که از روی طبقه بندی علوم مربوط بفن صرف و اشتقاق میشود<sup>۱</sup>.

اتفاقاً خود شمس قیس باین مطلب تصریح میکند و مینویسد: «در این فصل از حروف نهجی بر ترتیب اب ت ث هر آنچه در لغت دزی مستعمل است بر شمارم و زوائد مفرد و مرکب آن را که باو آخر کلمات لاحق گردد و در این لغت بمنزلات حروف تصریف و کلمات ادوات باشد بیان کنم»<sup>۲</sup>.

وضع و تصنیف این کتاب چنانکه گفتم اصلاً برای مقصود دیگری است اما جسته جسته بعض نکات و دقائق در ضمن مطالب مینویسد که بی اندازه درخور اهمیت است خاصه از این نظر که حالی قدیمترین مأخذ دستور فارسی است. بد نیست که بعض نکات و اشارات مهم این کتاب را یادآور شوم:

۱ - در حرف الف مینویسد: «حرف فاعل و صفت و آن الفی است که در اواخر اصول معنی فاعلیت دهد چنانک دانا و بینا و شنوا و گویا و در آخر نعوت معنی اُتصاف دهد بدان صفت چنانک زیبا و شکبیا»<sup>۳</sup>.

این تعبیر که در اواخر اصول معنی فاعلیت دهد درخور دقت و غوررسی است. با احتمال ظاهر استنباط میشود که عقیده شمس قیس یا دیگر دانشمندان قدیم فارسی هم این بوده که اصل و ریشه مشتقات فارسی هیئت امر است<sup>۴</sup>. و بنابراین

(۱) حکمای یونان از زمان ارسطو بیعد و همچنین حکماء و دانشمندان اسلام در طبقه بندی علوم معتقد بودند که علوم و فنون بحسب موضوعات تقسیم میشود و گروهی عقیده داشتند که قسمت بندی علوم بحسب مقاصد و غایات است<sup>۱</sup> اما فلاسفه غرب که در قرون متأخر ظهور کرده اند در طبقه بندی علوم عقاید مختلف دارند که در کتب فلسفه جدید نوشته شده است.

(۲) ص ۱۷۵ چاپ بیروت و ص ۱۵۵ چاپ تهران.

(۳) ص ۱۷۶ چاپ بیروت و ص ۱۵۵ چاپ تهران.

(۴) مراد این است که ریشه مشتقات بهیئت صیغه امر در می آید نه اینکه بمعنی امر

باشد. تفصیل این مطلب از وضع مقاله خارج است.

هیئت «دان» و «بین» و «شنو» و «گو» را اصول و ریشه های مشتقات شمرده است<sup>۱</sup>

۲ - و نیز در حرف الف جای دیگر می‌ویسد: «در صحیح لغت دری بین و دان و شنو و گوی او امر صحیحه نیست الا که چیز دیگر باول آن درآرند چنانک بین و بدان و بگو یا گویند میدان و میبین و میشنو»<sup>۲</sup> این نکته هم شاید مؤید نکته پیش باشد که این صیغه ها آنکاه امر صحیح اند که با حرف با یا کلمه می در اول آنها استعمال شوند و گرنه جزء اصول و ریشه ها شمرده میشوند.

۳ - در حرف تی گوید: «زوائد این جنس دو حرف است حرف اضافه و ضمیر و آن تائی است که در اواخر اسماء معنی اضافه بحاضر دهد چنانک اسبت و غلامت و در اواخر افعال معنی ضمیر حاضر دهد چنانکه میدهدت و میگویدت. حرف رابطه و اثبات و آن کلمه است باشد که در اواخر کلمات فائده اثبات صفت کند در موصوف و ربط صفات کند بموصوف چنانک فلانکس آمده است و نشسته است<sup>۳</sup> و این از اختصاصات لغت پارسی است و سخن در اکثر مواضع بی آن تمام نباشد<sup>۴</sup>.

۴ - در حرف ذال که امروز دال تلفظ میکنیم و می‌نویسیم میگوید: «حرف مضارع و آن ذالی مفرد است که در اواخر کلمات فعل را صیغه مضارع گرداند چنانک آید و ر و ذ و میگوید و میشوند». در همه جا نوع کلمه بی را که حرف مفرد مثل دال و تاء یا ادوات<sup>۵</sup> از قبیل مند و گر و ناک باحرشان ملحق میشود معین می کند که فعل است یا صفت یا اسم. اما در اینجا عبارت «کلمات» آورده است.

(۱) جناب استاد معظم آقای ملك الشعراء بهار دامت افاضاته العالیه ظاهراً دنبال همین اصل را گرفته و طریقه صرف و اشتقاق افعال فارسی را بشکل تازه و مبسوط طرح کرده اند.

(۲) ص ۱۷۸ - ۱۷۹ چاپ بیروت.

(۳) در چاپ بیروت نشسته بدون کلمه (است) نوشته.

(۴) ص ۱۸۰ چاپ بیروت و ص ۱۶۱ چاپ تهران.

(۵) بجای لفظ ادوات امروز کلمه بساوند اصطلاح شده و در زبانها افتاده است و با

معنی اصلی بساوند که در فرهنگها ضبط شده بی مناسبت نیست. این بیت از لیبی است:

همه باوه همه خام و همه ست معانی از چکاته تا بساوند

شاید نکته اش این باشد که این کلمات را ریشه فعل و صفت میدانند و از این جهت از نوع افعال و صفات و نعوت نمی‌شمرند.

راجع بکیفیت تقسیم کلمات فارسی باصول و نعوت و اسماء و افعال و حروف معانی و ادوات و غیره هم ازین کتاب مطالبی استخراج میشود که من جداگانه یادداشت کرده ام و فعلاً از شرحش می‌گذرم.

از روی اصطلاحات و مواضعائیکه صاحب کتاب المعجم بطور اصل مسلم و اصطلاح متداول در کتاب خود بکار برده است معلوم میشود که پیش از او هم در قواعد فارسی خاصه در قسمت صرف و اشتقاق بحث و گفتگو بوده و ازین جهت بعض اصطلاحات مخصوص فارسی میان ادبا رواج داشته است از قبیل اصول (یعنی ریشه کلمات) و همچنین علامت مضارع و مصدر فارسی و غیره عیره.

از روی این قرینه میتوان حدس زد که قواعد و اصطلاحات کتاب المعجم از مواریث عهد قدیمتر و بیشتر از اوایل قرن هفتم هجری است که شمس قیس کتاب المعجم را نوشته است.

## قواعد فارسی در سده هشتم هجری

تألیف ابو حیان نحوی ۶۵۴-۷۴۵

از جمله اطلاعات مهمی که در باره تألیف کتاب راجع بقواعد زبان فارسی بعد از کتاب المعجم داریم این است که در کتاب فوات الوفیات ابن شاکر کتبی (ج ۲ ص ۲۸۲ - ۲۸۵) در ترجمه حال ابو حیان نحوی (محمد بن یوسف غرناطی متولد سال ۶۵۴ متوفی در مصر اوایل سنه ۷۴۵) در جزو تألیفات او کتبی مینویسد بنام منطق الخرس فی لسان الفرس که بزبان عربی در قواعد زبان فارسی نوشته بوده اما نسخه این کتاب متأسفانه بنظر ما نرسیده است.

ابو حیان در قواعد نحو زبان ترکی هم کتاب نوشته است بنام زهو الملک فی نحو الترك.

تألیفات او در نحو و صرف عربی هم بسیار است.

### کتاب حلیة الانسان فی حلیة اللسان

در قواعد سه زبان عربی و ترکی و فارسی تألیف ابن مهنا در عهد مغول

یکنفر دیگر که در قواعد فارسی و عربی کتاب نوشته و خوشبختانه نسخه آن موجود میباشد شخصی است بنام ابن مهنا که برای سه زبان عربی و ترکی مغولی و زبان فارسی قواعد صرف و نحو نوشته و تألیف او موسوم است بحلیة الانسان فی حلیة اللسان. مؤلف این کتاب خود در دوره مغول میزیسته و گفته است که چون در این عهد یعنی دوره حکومت مغولان دانستن سه زبان عربی و ترکی و فارسی لازم است من برای هر سه زبان کتاب نوشتم.

این کتاب هم چنانکه گفتیم مثل کتاب ابوحیان عربی نوشته شده است<sup>۱</sup>

### قواعد فارسی در مقدمه فرهنگهای فارسی

که از سده یازدهم هجری بعد تألیف شده است

در بعض کتب لغت و فرهنگ فارسی که در سده یازدهم هجری بعد تألیف شده از قبیل فرهنگ جهانگیری تألیف جمال الدین حسین اینجوی شیرازی که بفرمان جلال الدین محمد اکبر شاه بابلی هند (۹۶۳-۱۰۱۴ هجری) شروع بتألیف کرده و در زمان پسرش جهانگیر شاه (۱۰۱۴-۱۰۳۷) کتاب را پایان برده و آن را فرهنگ جهانگیری نامیده است و همچنین فرهنگ برهان قاطع که محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص برهان در سال ۱۰۶۲ هجری قمری (درست سیصد سال پیش) در هندوستان برای سلطان عبدالله قطب شاه تألیف کرده مختصری بر سبیل مقدمه راجع بدستور زبان فارسی مطالبی نوشته اند که فقط راجع بصرف و اشتقاق است و در باره نحو یعنی قواعد جمله بندی فارسی هیچکدام چیزی ننوشته و اصلاً وارد این مبحث نشده اند.

(۱) اطلاع این بنده ازین کتاب رهین اشارت و افادت حضرت علامه زمان جناب آقای میرزا محمدخان قزوینی است دامت ابام افاضاته العالیه که پس از ایراد خطابه در فرهنگستان منت این آگاهی را برگردن بنده ثابت و لازم فرمودند نسخه این کتاب بنظر ایشان رسیده اما این بنده از آن بی اطلاع است.

در مقدمه فرهنگ انجمن آرای ناصری که در ۱۲۸۶ هجری قمری تألیف و در ۱۲۸۸ چاپ شده تألیف رضا قلیخان هدایت الله باشی صاحب مجمع الفصحاء که از فضلالی نامدار سده سیزدهم هجری است هم بتقلید برهان قاطع و جهانگیری و غیره قسمتی از قواعد زبان فارسی نوشته شده که مفصل تر و جامعتر از فرهنگهای پیش است و آنچه نوشته واقعاً درخور قدردانی است.

### کتاب قواعد و دستور فارسی در عهد اخیر

در عصر اخیر برخی از متفکرین متوجه شدند که زبان فارسی هم باید باستقلال صرف و نحو مدون داشته باشد. اما چون همها رو پستی داشت چندان رنج تحمل نکردند. از قدهما هم نمونه کاملی جز کتب صرف و نحو عربی نبود ازین جهت بهمین مقدار قناعت کردند که کتب صرف و نحو عربی را ترجمه ناقص کنند و نام آن را صرف و نحو فارسی بگذارند با اینکه صرف و نحو و معانی بیان و بدیع فارسی بطور وصف غیر از اضافه است. و ما نحو متعلق بزبان فارسی میخواستیم نه اینکه نحو و صرف زبانهای دیگر را بفارسی بنویسیم اما این دسته از مؤلفین و عبارت صحیحتر مترجمین کتب- زبانهای دیگر را بفارسی ترجمه کرده اند. یا اگر قدمی بالاتر گذاردند بتقلید عربی یا ترکی با زبانهای اروپائی چیزی نوشتند. اتفاقاً دائره این تألیفات هم بیشتر از صرف و اشتقاق تجاوز نمیکنند و شاید بعضی این پندار را داشتند که فارسی اصلاً نحو ندارد یا نحو لازم ندارد غافل از اینکه این پندار غلط محض است و زبان خاصه زبان ادبی مانند فارسی بدون داشتن نحو یعنی قواعد جمله بندی اصلاً تصور نمیشود. در باره نحو فارسی بعد ازین هم گفتگو خواهیم کرد. باری از مقدمه فرهنگها که بگذریم میرسیم بکتبی که مستقلاً برای قواعد زبان فارسی تألیف شده و تاریخ تألیف آنها از سده سیزدهم هجری است.

کسانی که در جستجوی اولین مؤلف دستور و قواعد فارسی بطرز تازه در عهد اخیر بوده و در این مقصود کنجکاوی کرده اند تا آنجا که این بنده اطلاع دارم از

مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی بالاتر نرفته‌اند. منہم مدنی بر این عقیدت بودم و نخستین مؤلف را آن بزرگ مرد میدانستم تا اتفاقاً برخوردیم بکتابی که در تبریز چاپ شده و تاریخ تألیفش پیش از کتاب مرحوم حاج محمد کریم خان است. از این جهت عجالتاً تا اینجا که اطلاع به‌م‌رسانیده‌ام نخستین کتاب دستور فارسی را که در عصر متأخر تدوین شده است این کتاب می‌شمارم و آن را بعنوان نخستین تألیف در قواعد فارسی معرفی می‌کنم. اینک کتب مشهوری را که در قواعد زبان فارسی در قرن سیزدهم هجری تألیف شده است با ذکر نخستین مؤلف بترتیب بسم آقابان محترم می‌رسانم.

## نخستین کتاب و پاره‌ئی از کتب دیگر در قواعد

زبان فارسی که در قرن سیزدهم هجری تألیف شده است

۱- قواعد صرف و نحو فارسی تألیف عبدالکریم بن ابی‌القاسم ایروانی نخستین کتابی است که در موضوع قواعد زبان فارسی در قرن سیزدهم هجری تألیف و در تبریز چاپ شده است.

این کتاب را در زمان سلطنت محمد شاه و حکومت بهمن میرزا در آذربایجان تألیف کرده و در مقدمه نوشته است که چون فرزند ارجمند میرزا محمد علی را در تحصیل مراقب بودم در صدد برآدم که برای او این کتاب را تألیف کنم. از آنچه پیش از او نوشته‌اند یادآوری می‌کنم و می‌گویم در مقدمه فرهنگ قسمتی ازین مطالب نوشته شده اما ناقص است و عشری از اعشار این کتاب نیست.

مطالب کتاب را در چهارده فائده تقسیم کرده و برای نوشته‌های خود گاهی باشعار فارسی استشهاد نموده است. این کتاب بخط نستعلیق چاپ سنگی شده و در آخر کتاب رقم ۱۲۶۲ (یکهزار و دوست و شصت و دو) نوشته است اما معلوم نیست که تاریخ تألیف است یا تاریخ طبع هرچه باشد بر تاریخ تألیف کتاب مرحوم حاج محمد کریم خان مقدم است.



۲ - صرف و نحو فارسی تألیف مرحوم حاج محمد کریم خان بن ابراهیم خان کرمانی رئیس و پیشوای سلسله شیخیه کرمان و بعض بلاد ایران. این کتاب بعد از کتاب ایروانی مقدم بر دیگر کتبی است که در قواعد و دستور زبان فارسی در عصر اخیر تألیف شده و در مقدمه میگوید که چون فرزند ارجمند محمد بن تحصیل صرف و نحو مشغول بود من بتألیف این کتاب پرداختم و چون از سابقین کتابی در این باب ندیدم احتمال می‌رود که بسیاری از مسائل صرف و نحو زبان فارسی از من فوت شود و همه آنها بخاطرم نرسد و بدیهی است که این علم مبسوط شده از فکر يك نفر و ده نفر و صد نفر نیست و افکار عدیده بر آنها توارد کرده هر کس کلماتی معدود بر آنها افزوده تا حال باین بسط شده پس اگر کسی ببیند که بعض مسائل از من فوت شده و بخاطر او می‌رسد بر من نکته نگیرد. الحق انصاف داده که نوشته های خود را وحی منزل و مصداق لا تبدل لکلمات الله شمرده است.

مقصود اصلی مرحوم حاج محمد کریم خان از تألیف این کتاب یاد دادن صرف و نحو عربی بوده اما ضمناً صرف و نحوی از فارسی هم نوشته است.

تاریخ تألیف این کتاب سنه یکهزار و دوست و هفتاد و پنج هجری قمری (۱۲۷۵) درست یازده سال بعد از کتاب ایروانی میشود چه خود در آخر کتاب بتاریخ تألیف تصریح میکند « قدم علی يد مؤلفه کریم بن ابراهیم فی ثالث عشر شهر ذی القعدة من شهر سنه خمس و سبعین من المائة الثالثة عشرة حامداً مصلياً »

از جمله مطالب ابتکاری حاج محمد کریم خان این است که بجای فاعل و نائب فاعل که در اصطلاح نحو عربی متداول است میگوید فاعل دو قسم میشود یکی فاعل فعلی و دیگر فاعل انفعالی و فعل مجهول فاعل انفعالی و فعل معلوم فاعل فعلی دارد.

۳ - تنبيه الصبيان : کتاب مختصری است در قواعد فارسی که در اواخر قرن سیزدهم هجری تألیف شده و در مقدمه آن نوشته است: « بنده درگاه اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار محمد حسین بن مسعود بن عبدالرحیم انصاری در سنه ۱۲۹۸ (یکهزار و دوست و نود و هشت) که بشغل کاربرد داری دولت علیه ایران در طرابزون

اقامت داشت در زمان بیکاری ضمناً بتکمیل زبان فرانسه پرداخت دانست که قواعد فرانسه و عربی بدون فارسی میرنیدست لهذا شروع بترتیب قواعد زبان فارسی نموده پاره‌ئی از آنرا برشته تحریر درآوردم و این رساله را تنبیه الصبیان نام نهادم .

در خاتمه کتاب قسمتی از اغلاط مشهوره را با فصلی که در سال ۱۲۹۶ در اسلامبول راجع بعیوب خط حالیه عموم اهل اسلام و پیشنهاد اصلاح آن نوشته است ذکر میکند . این کتاب بسیار مختصر و کوچک است و برای معانی ادوات و قیود فارسی شواهد شعری هم آورده و بچاپ رسیده است .

این سه کتاب که نام بردم بهترین نمونه بود از کتبی که برای قواعد فارسی در قرن سیزدهم هجری تألیف شده است .

### کتابهای مشهور قواعد و دستور فارسی

که در سده چهاردهم هجری تألیف شده است

کتابها که در قرن سیزدهم تألیف شد اگر چه کم و بیش مفید و سودمند بود اما هیچکدام رنگ و صبغه زبان خالص فارسی نداشت بلکه غالب تقلید و ترجمه قواعد عربی بوده اکنون میپردازیم بکتبی که در قرن چهاردهم هجری تألیف شده و بزبان فارسی سرمایه داده و کم کم زمینه را برای آیندگان هموار و آماده ساخته است .

#### ۱ - دستور سخن و دبستان فارسی میرزا حبیب اصفهانی

در اواخر قرن سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم هجری نابغه ذوق و فضل و ادب مرحوم میرزا حبیب اصفهانی ظهور کرد و بتصنیف دستور فارسی برای فارسی دست یازید و الحق گوی فضیلت از همه کس ربود . اگر درست دقت کنیم و انصاف بدهیم سنگ بنای طرز قواعد و دستور زبان فارسی بدست مرحوم میرزا حبیب گذارده شده و از هر جهت شایسته و در بایست است که او را یکی از نوابغ و بزرگان فضل و ادب و از خدمتگذاران حقیقی فضل و ادب بشماریم . بسی جای افسوس است که هنوز بیشتر اشخاص این مرد بزرگ را نمی شناسند و اصلاً اسم او را نشنیده و از

خدمات برجسته او آگاهی ندارند آنانهم که او را می‌شناسند تا کنون در حق شناسی و تعظیم و تجلیل او کوتاهی ورزیده‌اند بر ذمه ماست که ازین مرد بزرگ که خداوند ذوق و ابتکار بوده و عمر خود را در خدمت بزبان و ترویج ادبیات فارسی صرف کرده و تا آنجا که ما اطلاع داریم پیوسته دزبیر شکنجه و دانشمند آزاری روزگار سفله نواز بسر برده است در این محضر شریف و این انجمن بزرگ که از حامیان علم و ادب تشکیل یافته است قدردانی و سپاسگزاری کنیم. روان اینگونه رادمردان شاد و تربیتشان برحمت الهی سیراب باد.

نخستین کسی که کلمه دستور را برای نام کتاب قواعد زبان پارسی اختیار کرده و قواعد فارسی را از عربی جدا ساخته و از دائره ترجمه و تقلید عرب قدم بیرون نهاده و بالجمله برای زبان فارسی مستقلاً تا آنجا که میتوانسته اصول و قواعدی مرتب نموده میرزا حبیب اصفهانی است.

در دیباچه کتاب دستور فارسی که بنام دبستان پارسی نامیده است مینویسد: « من بنده شرمنده حبیب اصفهانی پس از نوشتن کتاب دستور سخن و چاپ کردن آن با اهتمام بندگان جناب مستطاب اجل اکرم حسنعلی خان امیر نظام مد ظلّه العالی چون دیدم که نسخه آن در کار انجام پذیرفتن است و بنظر پاره‌ئی نسخه آن قدری مطوّل مینماید خواستم تا جزو قواعد پارسی آن را با همان زبان باز کتابچه سازم که پارسی زبانان عموماً از آن بهره اندوزند و کودکان کتاب و دبستان از آن دستور زبان خویش آموزند. در عبارت قدری از نسخه پیش مختصر ترولی در معنی بسیار مکمل تر نوشتم و جزو عربی آن را طرح کردم و این محصول چندین ساله تعلیم خود را مسمی باسم دبستان پارسی گردانیدم ».

میرزا حبیب سالیان دراز در اسلامبول معلم زبان و ادبیات فارسی بوده و چون دور از وطن خود میزیسته و در کشور غیر فارسی زبان بسر میبرده احتیاج فارسی را بتدوین قواعد خوب احساس کرده است. میرزا حبیب دارای ذوقی سرشار و سلیقه‌ئی بسیار مستقیم بوده، زبان فارسی و ترکی و عربی و بعض السنه اروپائی

را هم خوب میدانسته و از آنها در تدوین قواعد فارسی استفاده کرده<sup>۱</sup> - قدمت بیشتر عمر خود را در تعلیم و تألیف و تصنیف و تتبع و تمرین زبان و ادبیات فارسی گذرانده و از همه بالاتر درد و عشق کار داشته و فارسی را برای فارسی دوست میداشته. پس محصول چندین سال رنج و کار و کوشش خود را بنام دستور سخن و دبستان فارسی در دسترس همگان گذارده است.

کتاب دبستان پارسی که برای نوآموزان و شاگردان مدارس نوشته در سال ۱۳۰۸ (هزار و سیصد و هشت) در استامبول بطبع رسیده و بدبختانه در ایران که وطن اصلی اوست نه خود چندان مشهور و شناخته شده و نه کتابش مورد استفاده همه کس قرار گرفته است. اتفاقاً نسخه این کتاب در ایران فراوان نیست و کتاب اول یعنی دستور سخن او را که مفصل تر بوده اصلاً کمتر کسی از فضیلاب ایران دیده است تا بطبقات دیگر چه رسد. میرزا حبیب کلمات فارسی را بده قسم تقسیم کرده است: اسم - صفت - ضمیر - کنایات - فعل - فرع فعل - متعلقات فعل - حروف - ادوات - اصوات. خود را مبتکر این تقسیم نمیشمارد بلکه میگوید دیگران اینطور تقسیم کردند ما نیز همین شیوه را اختیار کرده ایم. مرحوم میرزا حبیب مصدر را اصل فعل میداند و شش قسم مصدر تصویر میکند بدین طریق:

- ۱ - مصدر اصلی مانند دانستن و جستن و ترسیدن و تاختن.
- ۲ - مصدر جعلی از قبیل فهمیدن و طلبیدن و غارتیدن و هراسیدن.
- ۳ - مصدر بسیط همچون گفتن و شنیدن و رفتن و آمدن.
- ۴ - مصدر مرکب مثل پیام آوردن و برخاستن و بگناه رفتن.
- ۵ - مصدر تخفیفی که آن را مصدر مرآخم نیز گویند از قبیل گفت و شنید و رفت و آمد.

---

(۱) اگر بخواهیم دستور کاملی برای زبان فارسی بنویسیم امروز همه باید از زبان عربی و زبانهای اروپایی و همچنین از زبانهای فارسی پیش از اسلام و شعبه های بومی و ولایتی و همچنین از زبان سانسکریت استفاده و استمداد کنیم.

۶ - مصدر دوّمی . درباره این مصدر میگوید : قاعده کلی است که در بیشتر افعال امر حاضر را بگیرند و با افزودن « بدن » در آخر آن مصدری دیگر سازند و بیشتر افعال اینگونه مصادر را معنی تعدیه باشد مانند (بازیدن و تازیدن و خوابیدن و جهیدن) در باختن و تاختن و خفتن و جستن . و این قاعده را در حقیقت از برای وسعت زبان نهاده اند .

و در وجوه اشتقاق گوید جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق است یا از امر و آنچه از امر مشتق باشد پاره بی غیر قیاسی است .

این بنده درباره مصدر و مشتقات و وجوه اشتقاق فارسی عقیده دیگر دارم که در جای خود بتفصیل نوشته‌ام اینجا خواستم عقیده و طرز فکر مرحوم میرزا حبیب را بیان کرده باشم .

۲ - کتاب لسان العجم . این کتاب در اوائل قرن ۱۴ هجری در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار و وزارت علوم علیقلی خان مخبرالدوله برای کلاسهای دارالفنون در سنه ۱۳۰۵ قمری تألیف شده و در سال ۱۳۱۶ هجری قمری بطبع رسیده و در آنوقت جمفر قلیخان نیرالملک ناظم دارالفنون بوده است . مؤلف این کتاب مرحوم میرزا حسن بن محمد تقی طالقانی است و تاریخ اتمام تألیف در آخر کتاب عبری مغلوط نوشته ( وکان الفراغ فی عشر الثانی من شهر رمضان المبارک سنه خمس و ثلاثائه بعدالالف من الهجرة النبویة علیه وعلی آله آلاف التحية ) کتاب لسان العجم ترجمه و تقلید گونه بی از کتب نحو و صرف عربی است . بعض قواعد و اصطلاحات مخصوص بفارسی هم دارد اما هیچوجه همسنگ دستور میرزا حبیب نیست .

کلمات فارسی را بتقلید عربی سه قسم : اسم و فعل و صرف تقسیم کرده و در وجوه اشتقاق درست مثل عربی ماضی را از مصدر و مضارع را از ماضی گرفته و از این جهت خود را سخت بزحمت انداخته و بقلب و تبدیل بسیار قائل شده است . این صیغه سازی در عربی هم واقعاً مضحک است . ببینید يك نوآموز عربی مطابق ترتیب شرح امثله چقدر زحمت میکشد تا « ضربتن » را بسازد حال اگر بخواهند این

اصول را در فارسی اعمال کنند فهم مشتقات برای نوآموزان بی اندازه دشوار خواهد بود. صاحب‌الان‌العجم پنج‌قسم ماضی در فارسی تصور کرده است بنام: ۱ - ماضی محدود (فروختم و گفتم). ۲ - ماضی مؤخر (رفته ام و گفته ام) ۳ - ماضی سابق (گفته بودم و رفته بودم) ۴ - ماضی اسبق (گفته بوده ام و رفته بوده ام). ۵ - ماضی مستمر (میگفتم و میرفتم). و مضارع را سه قسم کرده است: ۱ - مضارع مخلوط (میگویم) ۲ - مضارع قریب (میخواهم بگویم) ۳ - مضارع بعید (خواهم گفت).

۳ - دستور کاشف تألیف غلامحسین کاشف از دستورهای مفصل معروف است که در قرن ۱۴ هجری تألیف شده. مؤلف این کتاب قواعد فارسی را درست از روی زبان ترکی گرفته و برای فارسی صیغه‌ها و افعال مخصوص قائل شده و اصطلاحات وضع کرده است. چون این دستور مطابق روح فارسی زبانان وضع نشده است پیش ارباب ادب رونق و اعتباری ندارد و ازین جهت کمتر بدان رجوع میکنند اما صاحب این دستور هم زحمتی کشیده است و نوشته‌های او خالی از فوائد نیست.

۴ - زبان آموز فارسی تألیف مرحوم میرزا علی اکبر خان ناظم‌الاطباء پدر فاضل ارجمند عالی‌مقدار آقای سعید نفیسی حاضر دامت توفیقاته‌العالیه که از اطبای بزرگ و فضیله‌ای واقعی دوره ناصرالدین شاه بوده و بزبان فارسی خدمت‌های قابل ستایش انجام داده است از قبیل تألیف فرهنگ و دستور زبان فارسی و نوشتن پزشکی نامه که واقعاً از کتب مهم و باقیمت عهد ناصری است. مرحوم ناظم‌الاطباء ظاهراً خواسته است دنباله کار مرحوم حاج محمد کریم خان را بگیرد و آن را تکمیل کند. کتاب مرحوم حاج محمد کریم خان چنانکه گفتم اصلاً برای یاد دادن صرف و نحو عربی تألیف شده و در ضمن قواعدی راجع به فارسی نوشته است اما مرحوم ناظم‌الاطباء قواعد فارسی را از عربی مجزا ساخته و کتاب خود را بدستور زبان فارسی اختصاص داده. تألیف این دستور در سال ۱۳۱۶ قمری هجری است.

۵ - دستور فارسی آقای قریب یکی از دستور نویسان بزرگ و معروف

عصر حاضر جناب ادیب ارباب استاد معظم آقای میرزا عبدالعظیم خان قریب گرکانی دانشمند مکرم حیّ و حاضرند که فضائل و مناقب ایشان بر همه شنوگان کالشمس فی رابعة النهار واضح و آشکار است و بی نیاز از اعاده و تکرار .

سه دوره دستور زبان فارسی که ایشان برای سه کلاس متوسطه تألیف کرده‌اند و سالیان دراز است که در مدارس ایران خوانده میشود شاید همه آقایان دیده و شنیده‌اید تألیفات هیچیک از دستور نویسان باندازه دستور فارسی آقای قریب شهرت نگرفت و باین اندازه ( بیست بار یا متجاوز ) در زمان حیات مؤلف چاپ نشد. استاد عالی مقدار ازین جهت گوی اشتها را از همه مؤلفان دستور فارسی ربوده‌اند .

آقای قریب کتب دستور فارسی را از نظر گذرانیده و دنباله کار مرحوم میرزا حبیب را گرفته و از گرامرهای اروپائی هم استفاده کرده‌اند آنچه بنظر ایشان در دستور میرزا حبیب درست آمده پذیرفته و نادرست را رها کرده و بالجمله بنقد و تزییف و جدا کردن سره از ناسره کتابی نوشتند که اکنون مشهورترین کتب دستور فارسی در آموزشگاههای ایران است .

مثلاً مرحوم میرزا حبیب اقسام کلمات فارسی را چنانکه گفتیم ده قسم برشمرده و آقای قریب پیروی از گرامر فرانسه نه قسم کرده‌اند ( اسم - صفت - کنایه - عدد فعل - قید - حرف اضافه - حرف ربط - اصوات . ) و در اینکه اصل فعل مصدر است پیروی از میرزا حبیب کرده‌اند. میرزا حبیب مینویسد: « بدانکه اصل فعل مصدر است ص ۵۷ چاپ اسلامبول » و آقای قریب هم مینویسند: « اصل فعل مصدر است - دستور دوم و سوم ». در فعل التزامی میرزا حبیب میگوید: « التزامی آنست که در وی معنی لزوم و ایجاب باشد چون » رفتیم و ماندیم ص ۶۲ « و آقای قریب مینویسند: « وجه التزامی با وابسته و تبعی آنست که کار را بطریق شك و تردید و دو دلی و مانند آن بیان کنند مانند خوبست بروید ، نباید دروغ گفت ». در فعل مضارع « میرود » را اخباری و « برود » را التزامی گرفته‌اند. دبری است که گفته‌اند در وضع اصطلاح مشاحه نیست اما کلمه التزام در اینمورد شاید اصطلاح مناسبی نباشد .

مرحوم میرزا حبیب اسماء عدد را پنج قسم کرده است :

- ۱- اصلی ( يك و دو سه ) .
  - ۲- كسری ( نیمه و سه يك و پنج يك و چهار يك ) .
  - ۳- ترتیبی ( دوم و سوم و چهارم ) .
  - ۴- توزیعی ( دو دو ، سه سه ، چهار چهار ) .
  - ۵- مجموعی یا همگانی ( یكانه و دو گانه ، نمازینج گانه ، بروج دوازده گانه )
- اما آقای قریب چهار نوع کرده اند : اصلی و ترتیبی و كسری و توزیعی .

### بخش دیگر از کتب قواعد و دستور فارسی

کتبی را که ذکر کردم برای این بود که رشته تاریخ دستورنویسی بهم پیوسته شود و کتابهای مهم و معروف را یاد آور شده باشم . مقصودم استقصای کامل نبود زیرا کتابهای دیگر هم تألیف و چاپ شده و همچنین نسخه های خطی از بعضی مؤلفات در دست داریم که چندان قابل ذکر نیست و شاید کتابهایی در این زمینه تألیف شده باشد که ما اطلاع نداریم .

مثلاً از جمله تألیفات قدیم که نسخه خطی آنها در دست میباشد و نظیر کتاب المعجم است ازین جهت که پاره بی از قواعد صرف و اشتقاق را از روی آن میتوان استخراج کرد کتابی است بنام *لسان القلم* در شرح الفاظ عجم تألیف عبدالقهار بن اسحق ملقب بشریف که در قرن نهم هجری بنام سلطان ابوالقاسم بابربهادر خان متوفی ۲۶ ربیع الثانی ۸۶۱ تألیف شده و نسخهی از آن بضمیمه کتاب میزان الاوزان در فن عروض و قافیه تألیف همین مؤلف و بنام همان پادشاه در تملك این جانب است که تاریخ کتابت نسخه ۱۰۱۲ ( هزار و دوازده هجری ) میباشد . در مقدمه کتاب *لسان القلم* از کتاب المعجم شمس قیس نام میبرد و رساله خود را مکمل و ملخص کتاب المعجم می شمارد ، ازین صنف تألیفات بسیار داریم که چون مستقلاً مربوط بدستور و صرف و نحو فارسی نیست نام بردن آنها لزومی ندارد .



و آنکه گفتیم راجع بخود ایرانیان بود که غالب برای نوآموزان دستور فارسی نوشته اند و در مدارس و پیش فضیلاب ایران معروف است از کتب فراوانی که در هندوستان راجع بصرف و نحو فارسی و همچنین قواعد املاء و خط و بدیع و معانی بیان بهمت خود هندیها یا ایرانیان مقیم هندوستان تألیف و طبع و نشر شده است چیزی نگفتم. چه این خود فصل مهمی است که باین مختصر حقش ادا نمیشود. در هندوستان کتابهای بسیار در این مواضع تألیف شده که احصاء و معرفی بک بیک آنها عجله در این مختصر برای بنده میسر نیست. این مطلب را بوقت و فرصت دیگر واگذار میکنم. اتفاقاً موضوع مهم جالب توجهی است. با اینهمه دریغ آمد که از تعریف و نام بردن مهمترین و بزرگترین کتبی که در صرف و نحو فارسی در هندوستان تألیف شده و بنظر اینجانب رسیده است صرف نظر کنم.

### کتاب نهج الادب

کتاب نهج الادب تألیف مولوی محمد نجم نجم الغنی خان رامپورست که در زمان حیات خود مؤلف در سال ۱۹۱۹ میلادی در مطبعه نول کشور واقع در لکهنو طبع شده و بخط نستعلیق نسبتاً ریز و بهم پیکیده در ۸۲۲ صفحه است. مؤلف این کتاب برآستی در تألیف رنجی برده و اثری بسیار بزرگ و عالی از خود بیاد کارگذارده است. بیش ازین مقدار تحقیق در زبان فارسی از یک نفر هندی انتظار نباید داشت.

مؤلف این کتاب عمده توجهش بصرف و نحو عربی بوده و غالب قواعد فارسی را از روی اصول عربی استخراج و با یکدیگر تطبیق کرده است این کتاب هم خالی از عیب و نقص نیست چه خوب بود که فارسی زبانان فاضل اگر بزبان و ادبیات و ملیت خویش علاقه مند میباشند عمل این گونه مردمان زحمتکش را سرمشق قرار بدهند و دستور کامل بی عیب و نقص بنویسند. حمل بر خودستانی نشود من خود در این باره بسیار زحمت کشیده و یادداشتهای فراوان جمع کرده ام و نیز میخونم که بعض دیگر از علاقه مندان بادیات و زبان فارسی هم در این باره کار میکنند اما از این زحمات قدردانی نمیشود و ازینرو غالب بی نتیجه میماند. اینجانب در سهم خود از هیچکس

مزد و اجری توقع و انتظار ندارم اما « الفین فی العلم اشجی محنة علمت » باری مؤلف کتاب نهج الادب مآخذ بسیار داشته و تتبع فراوان کرده است . در آخر کتاب قریب سه صفحه مآخذ خود را نوشته که در حدود سیصد کتاب میشود . بسیاری از این کتابها اصلاً در ایران نیامده و بنظر ما نرسیده است .

## معایب و نواقص کتب قواعد و دستور

فارسی که تا کنون نوشته شده است

مقصود کتابهایی است که نوشته شده و بنظر من رسیده است . در آنچه ندیده ام نمیتوانم حکم کنم .

بیشتر از اینکه وارد مطلب شوم بعنوان مقدمه عرض میکنم که قواعد یک زبان باید دارای چه خصوصیات باشد تا درست مقصود و منظور ما را برآورد و این نکات تا حدی مربوط است باینکه قواعد فارسی را چگونه باید تدوین و مرتب کرد .

۱ - قواعد زبان هر قدر شامل تر و مختصرتر باشد بهتر است و حتی الامکان باید قواعد و ضوابط را طوری ترتیب داد که بفهم نوآموزان خواه ایرانی و خواه غیر ایرانی ، خواه فارسی زبان و خواه غیر فارسی زبان نزدیکتر باشد تا سهولت تعلیم و تعلم را نتیجه بدهد .

۲ - قواعد و دستور یک زبان بیشتر بدست اهل همان زبان باید تدوین شود زیرا کسی که اهل زبان نباشد هر قدر هم که رنج متحمل شود باز از لطائف و دقائق آن زبان آگاه نیست و هر قدر خود داری کند باز هم دریافت های فطری او بی اختیار در فهم و نظم مطالب تأثیر خواهد کرد چنانکه فکر و ذوق ایرانی در فنون ادبیه عرب اثر کرد و چیزی بوجود آورد که ساخته و ریخته و پرورده ذوق و فکر ایرانی است .

۳ - دستور فارسی را اینطور تعریف میکنند که عبارت از قواعد کلی است

که بوسیله آنها بتوانند درست بگویند و درست بنویسند. با این مقدمات که عرض کردم دیگر محتاج نیستیم که معایب و نواقص دستورها که تا کنون تألیف شده است جزء بجز صورت بدهیم. بزرگترین عیب و نقص این دستورها این است که از روی آنها نه درست حرف زدن را میآموزند و نه درست نوشتن. بهترین دلیلش همین است که ملاحظه میفرمائید در مدارس ما همه شاگردان دستور فارسی میخوانند و قواعد آن را خوب یاد میگیرند اما در نوشتن انشاء هزار گونه دشواری دارند که از روی این دستورها حل نمیشود. بالجمله بزرگترین نقص و عیب این دستورها این است که هیچ فابده بی برخواندن آنها مترتب نیست و زبان فارسی فعلی با آنها درست تطبیق نمیشود و بسا جمل و عبارات که در تجزیه و ترکیب مورد اختلاف و حیرت است.

عیب این دستورها از آنجاست که قواعدش درست و صحیح مدون نشده و بزرگترین نقصش این است که مطالب ضروری و دانستنی را ندارد یا کم دارد. مثلاً قواعد جمله بندی که اساس درست نویسی است یا اصلاً ندارد تا باندازه بی کم است که در حکم معدوم میباشد. طرز استعمال افعال و مورد استعمال هر يك از آنها و همچنین محل و مورد استعمال فاعل و مفعول و قیود و حروف اضافه از روی این دستورها دانسته نمیشود. موارد تقدیم و تأخیر اجزاء جمله از روی این دستورها معلوم نمیشود. هرگاه در يك جمله چند قید داشته باشیم خواننده نمیداند که هر کدام از قیود را کجا و چگونه بکار ببرد، اینگونه قواعد را باید در دستور نوشت تا مردم یاد بگیرند و درست چیز بنویسند.

پاره بی از معایب و نقائص این دستورها را محض نمونه یاد آور میشویم:

### ۱. حروف تجهی فارسی

حروف هجای فارسی را بعضی ۲۴ و برخی ۲۵ نوشته اند. کسانی که بیست و پنج نوشته اند همزه و الف را دو حرف شمرده اند. و میگویند هشت حرف است آنکه اندر فارسی نباید همی یعنی «تا، حا، صاد، ضاد، طا، ظا، عین، قاف» و میگویند هرگاه یکی از این هشت حرف در کلمه بی دیده شود باید حکم کرد که

آن کلمه عربی است یا ترکی یا فارسی که از اصل خود تغییر یافته . اولاً باید دانست که آهنگها و حروف فارسی منحصر بیست و چهار یا بیست و پنج نیست چه بعضی آهنگها هم اکنون در زبان فارسی داریم که برای هر يك از آنها علامتی ممتاز لازم است .

مرحوم میرزا حبیب بعنوان تبصره مینویسد در مقدمه دستور اللغة ادیب نظری مسطور است که در زبان پارسی دو حرف دیگر بوده است بدین شکل « خو » ، « قو » که یکی را مانند « خ » و دیگری را مانند « ق » تلفظ مینمودند و اکنون هم در میان شیرازیان و لران و کردان تلفظ آنها باقی است .

ثانیاً اینکه همزه و الف را دو حرف شمرده اند باید دانست که الف در امثال کلمه « دانا ، شایا » و امثال آنها از حرف مصوته ( ویل *Voyelle* ) و در حقیقت جزء حروف اعراب کلمات فارسی است و با واو و با تفاوت دارد زیرا واو و باء گاهی غیر مصوته ( کنسن *Consonne* ) میباشند مانند واو در « هنرور » و یاء در « یابندان » و در بعضی موارد جزو حروف مصوته و در حقیقت جزء حروف اعراب کلمات فارسی اند مانند « یولاد ، بیدار » . اما همزه همه جا حرف بی صدا « کنسن » است .

ضمناً این نکته را یاد آور میشوم که همزه در کلمات فارسی جز در اول کلمه وجود ندارد و امثال کلمات « آیین ، آینه ، پایین » ، که تصور میکنند همزه در وسط کلمه واقع شده اشتباه است و صحیح این کلمات باء است نه همزه . و همچنین کلمه « موبذ » صحیح واو است نه همزه . و اینکه در رسم الخط های قدیم گاهی دیده میشود که روی یا علامت « همزه » بشکل « ء » گذارده اند در اصل یاء کوچک ابتری است که بشکل همزه نوشته میشود و این علامت برای تعیین آهنگ حرف بوده و تدریجاً اشتباه شده و کم کم باهنگ همزه عربی تلفظ کرده اند .

و نیز این نکته را متذکر میشوم برخلاف آنچه توهم میشود که کلمات فارسی حروف اعراب ندارد اتفاقاً اعراب بمعنی آهنگ تلفظ کلمه جزو کلمات فارسی است مثلاً کلمه « دانا » از دو آهنگ یا دوسیلاب ( *Syllabe* ) ترکیب شده ( دا + نا ) و همچنین « دارو » و « یاری » و امثال آنها . پس کلمه دانا در حقیقت دو حرف

دال و نون است با حرف اعراب یعنی الف که از حروف مصوته میباشد. اما اعراب بدان معنی که علمای نحو عرب گویند (اختلاف او آخر کلمه باختلاف عوامل) اصلاً در زبان فارسی مورد ندارد. و بالجمله کلمات فارسی هم عیناً مثل کلمات فرانسه از کنسن (Consonne) و وویل (Voyelle) تشکیل میشود.

ثالثاً اینکه میگویند هشت حرف در کلمات فارسی نیست معلوم نیست مأخذ این عقیده و مبدأ آن چه بوده است.

در مقدمه کتاب جمهره ابن درید<sup>۱</sup> شرحی راجع بحروف نوشته و حروف مخصوص و مشترك عرب و عجم را معین کرده است و عین عبارت او را چون طولانی است نمیخوانم خلاصه بی از آن بدینتقرر است. میگوید حروفی که عرب استعمال میکنند ۲۹ حرف است که برکشت آنها به ۲۸ حرف میشود از آنجمله دو حرف «ح» و «ظ» مختص بعرب است. و شش حرف «ع» «ص» «ض» «ق» «ط» «ث» مشترك میان عرب و اندکی از عجم است. و حروف دیگر مشترك میان عرب و عجم است جز اینکه همزه در کلام عجم جز در ابتدای کلمه نیاید<sup>۲</sup>.

۱ - ابوبکر محمد بن حسن بن درید از دی بصری تولدش در بصره ۲۲۳ و فانش در بغداد ۳۲۱ هجری قمری.

۲ - در مقدمه جمهره ابن درید (ج ۱ ص ۴ - ۵ چاپ حیدرآباد مینوید: اعلم ان الحروف التي استعملتها العرب في كلامها في الاسماء والانمال والحركات والاصوات تسعة وعشرون حرفاً مرجعها الى ثمانية وعشرين حرفاً. منها حرفان يختص بهما العرب دون الخلق وهما الحاء والظاء. و زعم آخرون ان الحاء في السريانية والبرانية والعشبية كثيرة وان الظاء وحدها مقصورة على العرب. و منها ستة اخرى للعرب ولقليل من العجم و هن العین والصاد والضاد والقاف والطاء والثاء و ماسوى ذلك فللخلق كلهم من العرب و العجم الا الهمزة لم تأت في كلام العجم الا في الابتداء. و هذه الحروف تزيد على هذا العدد اذا استعملت فيها حروف لا تتكلم بها العرب الا ضرورة فاذا اضطروا اليها حولوها عند التكلم بها الى اقرب الحروف من مضارجه. فمن تلك الحروف الحرف الذي بين الباء والفاء مثل (بور) اذا اضطروا اليه قالوا (فور) و مثل الحرف الذي بين القاف والكاف والجيم والكاف و هي لفة سائرة في اليمن مثل (جبل) اذا اضطروا اليه قالوا (كبل) بين الجيم والكاف و مثل الحرف الذي بين اليا و الجيم و بين الباء و الشين مثل غلامى فاذا اضطروا قالوا (غلامج) فاذا اضطروا التكلم قال (غلامش) و كذلك ما اشبه هذا من الحروف المرهوب عنها.... و مثل الحرف الذي بين اليا و الجيم اذا اضطروا قالوا (غلامج) و كذلك اليا المشددة تحول جيما فيقولون (بصرج) و (كوفج) ... الخ.

رابعاً باید دانست که در تغییر الفبای پهلوی بالفبای عربی بسیاری از آهنگهای مشترك که در زبان دشوار پهلوی بود واضح و نمایان گشت. اما بعضی مخارج حروف کم کم از میان رفت. شاید علت اینکه پاره‌یی از کلمات از قبیل اصفهان، طهران، طبرستان و امثال آنها را از قدیم بصاد و طاء نوشته‌اند این باشد که مخرجی و آهنگی مخصوص داشته که تلفظ آن نزدیک بمخرج صاد و طاء بوده است از این جهت است که ما معتقدیم املاء این کلمات را امروز هم محفوظ باید داشت.

برخی تصور میکنند که نوشتن امثال صد و شصت « عدد » و اصفهان و طهران و طبرستان بصاد و طاء از تصرف عربی زبانان باعرب ما بان بوده اما این تصور کاملاً خالی از دلیل است چه اگر تعریب علت این تغییر بود چرا کلمات ترشیز و نبریز و ساوه و ساری و امثال آنها را بصاد و طاء نوشته‌اند و فقط در بعضی کلمات این عمل را اجرا نمودند. وانگهی مگر « ت و س » در عربی نبود یا در زبان عربی ثقیل بود که آنرا بصاد و طاء بدل کنند و بعلاوه چه احتیاجی بتعریب کلمه صد و شصت داشتند با آنکه هیچ عربی زبانی بجای کلمه مائة و ستین صد و شصت استعمال نمیکند.

پس معلوم میشود که خصوص این کلمات در لهجه فارسی قدیم شاید آهنگی مخصوص داشته که میان صاد و سین و تا و طاء تلفظ میشده بطوری که بیشتر نزدیک بصاد و طاء بوده است و خواسته‌اند این آهنگ را نگاه داشته باشند. نظیر اینکه بعد از حروف خاء در پاره‌یی از کلمات و او معدوله مینویسم « خواستن - خواهش - خوار - خوش - خواب » که اکنون و او معدوله تلفظ نمیشود و برخی بهمین جهت شاید معتقد باشند که اصلاً و او معدوله را از کلمات فارسی برداریم و مثلاً « خوار » بمعنی ذلیل و زبون را « با خار » مقابل گل یک جور بنویسیم غافل از اینکه این کلمات را عیناً بهمین شکل که تا کنون سنت جاریه بوده است باید حفظ کرد زیرا این کلمات بخصوص که و او معدوله دارند در اصل فارسی تلفظ خاصی داشته‌اند باینگونه که حرف خاء پیش از و او معدوله حرکتی مابین ضمه و فتحه داشته و و او معدوله خود یکی از حروف اعراب و علائم آهنگهای فارسی است که جزو کلمه نوشته میشود.

تعجب میکنم از يك طرف میگویند املاء کلمات فارسی از این جهت ناقص است که حرکات و حروف ویل ندارد و از يك طرف و او معدوله را که یکی از حروف اعراب ویژه فارسی است میگویند باید در کتابت انداخت! باز از نظائر کلمات اصفهان و طهران که گفتیم آهنگ مخصوصی میان صاد و سین و تا و طاء داشته کلمه «توت» است که «توذ» و «توث» هم در عربی استعمال شده چنانکه شاعر گوید:

احلی واشهی لعینی ان مررت به      من کرخ بغداد ذی الرمان والتوت

اینکه توت را بشاء مثلث یعنی «توث» آورده اند بهمین علت است که حرف تاء در لهجه فارسی آهنگی نزدیک بشاء مثلثه داشته و ازین جهت بشاء تبدیل شده است و گرنه چنانکه گفتیم حرف «تا» در عربی کمیاب یا بر زبان سنگینی نیست تا تبدیل بحرف دیگر شده باشد.

معمولاً در تعریب کاف عربی را بجیم و کاف فارسی را بقاف مبدل کنند. مگر کاف عربی بالهجه عربی سازش نداشت که آن را بجیم تبدیل کردند؟ علت این تبدیل ناسازگاری نبود بلکه سبب اصلی این بود که مخارج این حروف را بهمین آهنگ که در لهجه فصیح صحیح فارسی بگوش می شنیدند مأخذ قرار میدادند و نزدیکترین حرف عربی را بجای آن میگذارند. بدین قیاس میتوان حدس زد که حرف کاف در اواخر کلمات «بنفشک» و «فیروزک» و «موزک» آهنگی نزدیک بجیم عربی داشته و ازین جهت تبدیل بجیم شده است و «بنفشج» و «فیروزج» و «موزج» نوشته و گفته اند اما کلمات «کاک» و «چک» را چون در لهجه فارسی کاف شنیده بصورت کاف ضبط کرده و در تعریب آنها «کهک» و «صک» گفته و نوشته اند. و کلمه «نیزک» و نظایر آنرا نیز باهنگ کاف شنیده و بهمین آهنگ پذیرفته و ضبط و استعمال کرده اند.

املاء کلمات اصفهان و طهران و امثال آنها شاید اصلاً مربوط بعربی زبانها نباشد بلکه خود فارسی زبانها موقعی که الفبای عربی را اختیار کرده برای آهنگها و لهجه های خود علائمی را انتخاب کردند که آهنگ آنها با عیناً آهنگ فارسی است یا نزدیکترین علامات و حروف الفبای عربی بفارسی باشد.

بیش ازین در این مورد مصدع نمی‌شوم اگر بخواهم در این موضوع یعنی در باره تأثیری که الفبای عربی در آهنگهای فارسی و تلفظ فارسی کرده است وارد شوم سخن بدرازا میکشد. ملالت خاطر شنوندگان محترم را بیش ازین جایز نمیدانم.

#### ۴. آهنگها و حروف گویای فارسی

بیشتر دستور نویسان میگویند که برای تلفظ حروف در زبان فارسی سه حرکت (زبر و زیر و پیش) و سه حرف داریم (و. ا. ی). مرحوم میرزا حبیب هاء بیان حرکت را نیز علاوه کرده و نوشته است که «الف و واو و یا گاهی بیان فتحه و ضمه و کسره را باشد و» «بیان فتحه و کسره هر دو را چون نگونار، سبکسار شمار، سپار، دو، تو، چو، غور، زور، نی، کی، چی، دبه، اهریمن، نه، نموده» بوده. در دستور آقای قریب مینویسد سه حرف عبارت است از «و ای» یعنی واو ماقبل مضموم و الف ماقبل مفتوح و باء ماقبل مکسور همچون «باغ» و «بود» و «بید». آهنگهای فارسی و حروف مصوتة بیش از سه یا چهارتاست. درست است که واو و یاء در کلمات فارسی گاهی برای بیان حرکت یعنی از حروف مصوتة است اما کیفیت آهنگ آن تفاوت دارد. مثلاً واو معروف در کلمات «نوروز» «فروز» «آموز» با واو مجهول در امثال «شور» «کور» «مور» و همچنین باء مجهول در کلمه «سیر» ضد کرسنگی و همچنین «شیر» درند با یاء معروف در «سیر» مرادف پیاز و «شیر» خوردنی در قدیم دو آهنگ داشته و هم اکنون هر دو آهنگ در بعضی لهجه های بومی از قبیل لهجه کرد ها باقی مانده است. بنابر این واو معروف و واو مجهول و همچنین یاء معروف و یاء مجهول دو آهنگ ممتاز است که از مختصات زبان فارسی شمرده میشود و باید در حروف مصوتة کاملاً شرح داد. و همچنین واو در کلمات «نو» «خسرو» «آهنگ مخصوصی است که با واو «بو» «مو» تفاوت دارد و بنابر این هم آن را یکی از آهنگهای مخصوص فارسی باید شمرد و همچنین آهنگ واو در امثال «دو» «نو» «چو» خود حرف مخصوص و آهنگ مخصوصی است و همچنین باء در کلمه «پیک» «کیک» با یا در امثال کلمه «باریک» «تاریک»



آهنکش تفاوت دارد. و همچنین تلفظ کلمه «دی» بمعنی ماه زمستانی و «می» بمعنی باده و شراب و «نی» بمعنی نای نواختن، آهنک و تلفظ مخصوصی دارد که با کلمه «دی» بمعنی دیروز و «می» در (همی) و «نی» بمعنی نیست کاملاً ممتاز است. و او معدوله را نیز پیش از این گفتم که از حروف مصوتة مخصوص فارسی میباشد. اینها که گفتم و جز اینها که این بنده در محل خود بقدر وسع استقصاء کرده ام همه جزو آهنکها و حروف مصوتة (ویل) زبان فارسی است که باید در دستور برای نوآموزان کاملاً تشریح شود.

#### ۴. تقسیمات کلمات

قسمت بندی کلمات اساس دستور است چه هر قدر تقسیم کلمات صحیحتر و روشنتر باشد فصول و ابواب و مطالب دستور منظمتر و فهم و ضبط آن برای نوآموزان آسانتر خواهد بود پس در قسمت بندی کلمات کاملاً دقت باید کرد.

پیش گفتیم که مرحوم میرزا حبیب اقسام کلمات فارسی را ده قسم برشمرده است (اسم، صفت، ضمیر، کنایات، فعل، فرع فعل، متعلقات فعل، حروف، ادوات، اصوات).

اسم عدد را داخل اقسام اسم شمرده و مقصودش از «فرع فعل» اسم فاعل و اسم مفعول و صفت مشبیه و صیغه مبالغه و اسم آلت و نظائر آنهاست. و غرض از «متعلقات فعل» نعت و توكید و حال و تمیز و ظرف زمان و ظرف مکان و قیود است و از حروف، حروف بسیطه و ساده یعنی حروف نهجی را از الف تا یاء اراده کرده و از ادوات امثال کلمه «از» و «تا» و «اندر» و «اگر» و نظائر آنها را خواسته. مرادش از اصوات کلمات «آه» و «آخ» و «وه» و «آوه» است.

در باره تقسیم کلمات گفتگوی بسیار داریم که تفصیل و شرح آنها موجب اطالۀ سخن و ملالت خاطر مستمعین میشود. همین اندازه عرض میکنم که قسم شیئی با قسم شیئی تفاوت دارد. و اقسام متداخله را نباید جدا جدا نوع متقل و قسم بکدیگر شمرد. مقصود از تقسیم کلمات تقسیم بحسب نوع است نه بحسب شخص

و اگر بخواهند تقسیم بحسب شخص و مورد کنند و طرز استعمالات هر کلمه‌یی را در نظر بگیرند و هر کدام را قسمی جدا گانه بشمارند اقسام کلمات فارسی از صد قسم هم متجاوز خواهد بود.

پس باید کلمات را بطور کلی در نظر گرفت و آنها را دسته بندی کرد بطوریکه کاملاً از یکدیگر جدا باشند آنکاه هر نوعی بخصوص را نامی مخصوص باید داد نه اینکه اقسام متداخله و احوال استعمال يك کلمه را اقسام و انواع کلمات قرار بدهند. مثلاً می‌بینیم که قید و صفت را با نعت نحوی دو نوع جدا گانه از اقسام کلمات قرار داده‌اند و کلمه خوب را در یکجا داخل نوع صفت و در یکجا داخل قید وصف شمرده و آنرا دو نوع از کلمات فارسی بحساب آورده‌اند.

با اینکه نعت نحوی که بیان چگونگی موصوف را میکند باقید وصف و حالت دو طرز استعمال است نه دو نوع مستقل کلمه مثال میزنم: کلمه خوب بحسب صرف و اشتقاق وصف صرفی است که گاهی در استعمال بصورت صفت و نعت نحوی در می‌آید مانند این جمله که گوئیم « علی کاری خوب کرد » و گاهی قید حالت واقع میشود چنانکه بگوئیم « علی خوب کار کرد ». بنابر این نمیتوان گفت که لفظ « خوب » دو نوع کلمه است و حال اینکه در دستورهای فعلی مراجعه کنید چگونه کلمه خوب و بد و زشت و زیبا و امثال آنها را یکجا داخل قسم صفت و در جای دیگر داخل قسم قید شمرده‌اند. نمونه دیگر از اشتباهات این تقسیم بندی که قسم شیئی را قسم آن شمرده‌اند این است که حرف اضافه و حرف ربط را دو نوع جدا گانه شمرده‌اند با اینکه هر دو قسم داخل نوع حرف‌اند و مطابق تقسیم طبیعی بایستی اینطور گفته باشند که یکی از انواع کلمه نوع حرف است آنکاه حرف را دو قسم کنند یکی حرف ربط و دیگر حرف اضافه.

اگر مقصود این است که معنی آنها و تعریف آنها فرق دارد و ازین جهت دو نوع شمرده شده است بنا بر این لازم بود که اسم عام و خاص و ذات و معنی و اسم معرفه و نکره و اسم مفرد و جمع و همچنین نظائر آنها را جدا گانه بشمارند

و اقسام حروف ربط مثل شرط و تعلیل و نظائر آنها را نیز هر کدام نوعی جداگانه بشمارند. وانگهی موصول و عدد هم بحسب حقیقت و هم بحسب تعریف منطقی داخل نوع اسمند با اینکه هر کدام جداگانه نوعی بخصوص شمرده شده اند. در مبحث اصوات کلمه « زینهار - مرحبا - آفرین » جزو اصوات شمرده شده با اینکه این کلمات در حقیقت اسم فعلند و اگر مناط این است که این کلمات از آهنگها تشکیل شده باید همه کلمات فارسی را جزو اصوات شمرد زیرا همه آنها در جنس صوت که از دهن گوینده خارج میشود مشترك اند.

بعضی بتقلید عربی کلمات فارسی را بر سه قسم اسم و فعل و حرف تقسیم کرده اند. این تقسیم اگر چه در محل خود کاملاً صحیح و منطقی است زیرا تقسیم عقلی است باین طریق که کلمه یا بخودی خود معنی دارد یا نه. آنکه بخودی خود معنی ندارد حرف است. و آنکه بخودی خود معنی دارد یا مقترن بزمان است و یا مقترن بزمان نیست - آنچه مقترن بزمان است فعل و آنچه مقترن بزمان نیست اسم گویند. این تقسیم چون دائر میان نفی و اثبات میشود تقسیم عقلی است - اما این نوع تقسیم برای کلمات فارسی خوب نیست و باید کلمات فارسی را با روح زبان فارسی تقسیم کرد.

بنظر این بنده ممکن است کلمات فارسی را شش قسم کنند: اسم، صفت، فعل، حرف، صوت، اسم فعل.

کتابیات و قیود و عدد بحسب موارد استعمال و طرز استعمال داخل نوع اسم یا صفت خواهند شد. و حروف ربط (پیوند) و حروف اضافه (بهر این است که بجای حروف اضافه حروف صله بگویند زیرا مناسبت کلمه صله در این مورد بیشتر از اضافه است) داخل نوع حرف میشوند.

مقصود از اسم فعل کلماتی است از قبیل آفرین، دریغ، زینهار و نظائر آنها و اینکه اسم فعل را يك نوع جداگانه شمرده ایم از این نظر است که این کلمات در حقیقت برزخی است میان اسم و فعل، و چون از حیث خاصیت نه کاملاً داخل

اسماء و نه بتمام جهت داخل افعال میشوند باید نوعی جدا گانه شمرد و اگر اسم فعل را نوعی جدا گانه در مقابل اسم و فعل ندانیم نیز ممکن است که این نوع کلمات را داخل اقسام اسم یا فعل و انواع کلمات فارسی را پنج نوع قرار بدهیم .

هر يك از این انواع را که گفتیم نیز اقسامی است . مثلاً اسم و فعل هر کدام بجهانی چند قسمت بندی میشوند نظیر اسم عام و اسم خاص و معرفه و نکره و ماضی و مضارع و امثال آنها .

حرف نیز بيك نظر تقسیم میشود بحروف مبانی و حروف معانی . حروف مبانی حروف هجائی است که کلمات از آنها تشکیل میشود و بخودی خود معنی ندارند و حروف معانی حرفی است که چون بکلمه دیگر می پیوندند معنی و مفهوم می ایجاد میکنند مانند حرف « ب » در جمله « بدو گفتم » و حرف « الف » در « خوشا بسا - گویا - دانا - بینا » و امثال اینها . . و همچنین حرف « ی » در مورد تنکیر و نسبت و نظائر آنها .

حروف معانی ممکن است يك حرف از حروف مبانی باشند مانند « الف » و « ب » و « ی » که گفتیم . و ممکن است از چند حرف تشکیل شده باشند مانند « از » بر « اکر » آبا » و امثال آنها .

پس اوونها و پیش آورندها نیز هر کدام قسمی از اقسام حروف شمرده میشوند .

#### ۴ - اشتقاق کلمات فارسی

یکی از موارد مهم که در حقیقت جان دستور شمرده میشود مبحث اشتقاق و کیفیت مشتقات فارسی است اگر این مبحث درست بنیاد شود و طرحی که در آن میریزند خوب باشد در حقیقت رکن عمده دستور کامل شده است ، اینجاست که باید دقت کرد و هر قدر که ممکن است قواعد کم اشتباه و نزدیک بفهم طرح نمود تا اساس دستور بر بنیاد صحیحی استوار شود ، متأسفانه در دستورها که تا کنون نوشته شده بهیچوجه رعایت این نکته را نکرده اند آنچه در باره اشتقاق کلمات فارسی گفته اند هم بی دلیل است و هم دشوار و هم پراستثناء ، يك طفل نوآموز برای یاد گرفتن

افعال بیقاعده و با قاعده و سماعی و قیاسی و تبدیل حروف بیکدیگر با آنهمه بی انضباطی که در دستورها دیده میشود عمر خود را تباه میکند و عاقبت کیفیت اشتقاق کلمات فارسی را یاد نمیگیرد.

برخی بتقلید عربی اصل مشتقات فارسی را مصدر گرفته و همانطور که صیغه‌های عربی با آنهمه طول و تفصیل مضحك از مصدر ساخته میشود مشتقات فارسی را با حذف و ابدال و تغیر و تبدیل از مصدر میسازند و چون اساس را بفلط گذارده اند هر چه پیش میروند اشتباهات و دشواریها و بیقاعدهگیها بیشتر میشود. در دستور مرحوم میرزا حبیب و آقای قریب هم چنانکه پیش گفتیم اصل مشتقات فارسی را مصدر گرفته اند، اما برای تسهیل کیفیت اشتقاق قدمی برداشته و مبداء اشتقاق را با وجوه اشتقاق فرق گذاشته اند بدین معنی که اصل مشتقات را مصدر میدانند اما در وجوه اشتقاق مرحوم میرزا حبیب میگوید: جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق است یا از امر، و آنچه از امر مشتق است پاره بی غیر قیاسی است (ص ۷۰ چاپ استامبول) و آقای قریب مینویسد: جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق اند یا از اسم مفعول یا از فعل امر (ص ۱۲۹ دستور سوم چاپ ۱۷). اینکه مبداء اشتقاق را با کیفیت اشتقاق یعنی اصل مشتقات را با طریقه صیغه سازی فرق گذاشته اند بد نظری نیست اما بهیچوجه دردی را در آن نمیکند زیرا بنا بر هر دو طریقه باز افعال تام و با قاعده و بیقاعده و موارد استثناء در کیفیت اشتقاق بقدری است که زبان فارسی را از اعتبار میاندازد. مثلاً میگویند: حرف «خ» به «ز» تبدیل میشود مانند انداختن و بینداز و اندوختن و بیندوز، و در موارد استثناء گاهی به «سین» تبدیل شود مانند شناختن و بشناس، و گاهی به «شین» تبدیل میشود مانند فردختن و بفروش و گاهی در اصل کلمه تغیر حاصل میشود مثل کسیختن و بگسل و یختن و بپز.

و همچنین گویند واو بالف بدل شود و بعد از آن بیشتر یاء زیاد کنند مانند «سودن» و «بسای» و «پیمودن» و «بیمای» و موارد استثناء آن هم بسیار است مانند «بودن» و «باش» و «غنودن» و «بغنو» و «درودن» و «بدر» و «شنودن» و «بشنو».

و همچنین در ذیل هر قاعده بی چند مورد استثناء پیدا میشود با اینکه ممکن است وجوه اشتقاق و طرز صیغه سازی کلمات فارسی را طوری طرح کنند که هم نو آموز زودتر یاد بگیرد و هم قاعده کم استثناء باشد. مثلاً برای صیغه سازی مشتقات فارسی بگویند نو آموز دو صیغه را یاد بگیرد یکی فعل ماضی و دیگر فعل امر سپس همه مشتقات را باین دو صیغه برگرداند. مثلاً در فعل رفتن دو صیغه «رفت، رو» را یاد میدهند آنگاه میگویند کلمات «رفتن و رفتار و رفته» از «رفت» ساخته میشود و «رونده و میروود و روش» را از کلمه «رو» میسازند. و همچنین «دانست و دان» را یاد میدهند و میگویند «دانستن و دانسته» از هیئت «دانست» و «داننده و دانا و داند و دانش» از هیئت «دان» ساخته میشود.

اینکه گفتم نظرم بمبدء اشتقاق و ریشه مشتقات فارسی نیست زیرا این معنی خود مورد اختلاف عقاید است و دقت بسیار لازم دارد منظورم تنها کیفیت اشتقاق است که بقول صرفیان عرب صیغه سازی میگویند. و اینکه گفتم «دانا و داننده و داند و دانش» از «دان» ساخته میشود نه منظور این است که این کلمات از فعل امر بمعنی امری مشتق اند بلکه مقصود هیئت و ریخت کلمه است.

اگر بیان بنده در این موقع قاصر باشد بحمدالله فهم شنوندگان بلند است و مرا در ادای مقصود یاری میکند.

چون سخن بمبحث اشتقاق رسید بد نیست که باره بی از عقاید علمای ادب را در باره جامد و مشتق و کیفیت اشتقاق مخصوصاً در کلمات فارسی یادآور شویم.

### جامد و مشتق و ادوات مختلف در باب اشتقاق

معروف این است که لفظ را بجامد و مشتق قسمت میکنند. مثلاً در عربی گویند ناصر و منصور مشتق از «نصر» است اما اسد و رجل جامدند نه مشتق. و حروف همگی جامدند و در فارسی هم مثلاً نشسته و مینشینند را مشتق و «از، در، بر» و دیگر ادوات را همگی جامد می‌شمارند.

غالب نحویان عرب از قبیل خلیل و سیبویه و اصمعی و ابو عبیده و قطرب همگی قائل به همین تقسیم اند اما نفظویه که یکی از نحوات مشهور است منکر این تقسیم شده است و گوید تمام الفاظ جامدند، هیچ لفظی از لفظ دیگر مشتق نیست و هر کلمه بی خود وصفی خاص دارد. و برعکس زجاج و در ستویه که دوتن از نحو دانان و ادبای معروفند معتقدند که همه الفاظ مشتقاند و حتی حروف نیز هر کدام اصل و ریشه اشتقاق دارند. معروف است که زجاج در این باره تألیفی کرده و ابن جنی هم کتابی نوشته و اشتقاق حروف را در آن بیان کرده است کسانی که معتقد باصل اشتقاق میباشند درباره اشتقاق فعل و وصف از مصدر اختلاف دارند. کوفیان معتقدند که مصدر مشتق از فعل است زیرا مصدر فرع است و فعل اصل و مصدر از فعل انزاع میشود از این جهت میگویند «نصرته نصرأ و اعنته اعانة». اما بصریان میگویند فعل مشتق از مصدر است میان علمای نحو و ادب و فن اصول فقه عقیده بصریان شهرت دارد و عقیده کوفیان مهجور و متروک میباشد ازینرو این معنی تقریباً جزو اصول مسلم شمرده شده که فعل از مصدر مشتق است. در باره اشتقاق فعل از مصدر در مبحث الفاظ کتب اصول سخنها و قبل و قالهاست برخی میگویند که هیئت مصدر اصل مشتقات است یعنی مثلاً هیئت «نصر» بفتح نون و سکون صاد مبداء اشتقاق میباشد و همین مبداء بصور وصفیه های مختلف تصریف میشود. و گروهی معتقدند که هیئت مصدر مبداء اشتقاق نیست بلکه ماده مصدر یعنی مثلاً «ن ص ر» مبداء اشتقاق میباشد نه هیئت مصدر. بعضی گویند ریشه مشتقات مفهوم بسیط اسم مصدری است که بصور کونا کون درمیآید. عقاید دیگر نیز در این باره هست و برای هر عقیده دلائل و استحساناتی ذکر کرده اند که نقلش فعلاً لزومی ندارد.

### عقاید مختلف در اصل مشتقات فارسی

در اینکه اصل مشتقات فارسی چیست اینجانب تا کنون بهفت عقیده مختلف بر خورده ام که بطور فهرست نقل میکنم.

۱ - اصل مشتقات مصدر است و تمام مشتقات از مصدر باز میگردند عیناً

بطوری که در صرف عربی گفته اند.

این عقیده بهیچوجه درست نیست زیرا برای ارجاع مشتقات بمصدر آنقدر حذف و ابدال و قلب و احتیاج داریم که در تحت قاعده در نیاید، و انکهی هر قاعده که با این اصل طرح کنیم باندازه بی موارد استثناء دارد که مستثنیات بیش از مصادیق خود قاعده میشود.

۲ - اصل مشتقات مصدر است اما در کیفیت اشتقاق صیغه سازی بعض مشتقات از مصدر و برخی از فعل امر ساخته میشوند. بعضی اسم مفعول را هم علاوه کردند که پیش شرح دادیم.

۳ - اصل مشتقات فعل امر است. این عقیده اگرچه با روح زبان فارسی سازگارتر از عقیده اول است اما باز قاعده کم استثناء در این مورد نتوان یافت و باز در وجوه و کیفیت اشتقاق و صیغه سازی محتاج بحذف و ابدال و تغییرات خلاف قاعده خواهیم شد.

۴ - برخی گویند اصل مشتقات فارسی دو چیز است: مصدر و اسم مصدر و جمیع مشتقات یا از مصدر ساخته میشوند یا از اسم مصدر - مثلاً در فعل « رفتن » صیغه مصدر ( یعنی رفتن ) و اسم مصدر ( روش ) اصل است و بعض مشتقات مانند « رفت ، رفته » از مصدر و برخی از قبیل اسم فاعل ( رونده ) و فعل مضارع ( رود ) و فعل امر ( رو ) از اسم مصدر ساخته میشود.

این عقیده از عقیده های پیش صحیحتر و بهتر است اما یک عیب بزرگ دارد و آن این است که همه افعال فارسی مصدر و اسم مصدر ندارند مثلاً اسم مصدر بردن و بستن و نشستن استعمال نشده و ازین جهت یاد دادن این قاعده بنوآموزان دشوار میشود و اگر این عقیده مطابق روح زبان درست باشد از جنبه تعلیمی و شمول ضابطه که در آغاز این مبحث شرح دادیم ناقص است.

بعض کسانی که دارای این عقیده میباشند میگویند که مصدر پاره‌یی از افعال فراموش شده و متروک و مهجور مانده است و ازین مصادر مهجور گاه هیچ کجا در محاوره و نظم و نثر فعلی اثری یافته نمیشود و گاه هست که نمونه‌یی از استعمال



آنها در بعضی زبانهای محلی یافته میشود مانند اسم مصدر آمدن بصیغه «آیش» که در نظم و نثر فصیح فعلی استعمال ندارد اما در بعضی زبانهای محلی (نواحی اصفهان و کرمان و غیره) متداول است.

۵ - بعضی گویند که اصل مشتقات فارسی دو چیز است: ماضی و فعل امر صیغه مصدر را نیز مشتق از فعل دانند و گویند پاره‌یی از مشتقات از قبیل اسم مفعول و صیغه مبالغه و صیغه مصدر از فعل ماضی ساخته میشود. و بعضی مشتقات از قبیل اسم مصدر و اسم فاعل و فعل مضارع از فعل امر مشتق اند.

۶ - بعضی معتقدند که هر فعلی ریشه‌یی دارد که آن ریشه گاهی بصورت هیئت امر در میآید نه بمعنی فعل امر. مثلاً ریشه فعل رفتن و گرفتن کلمه «رو» و «گیر» است که در ترکیب «گبراکبر» و «روارو» ظاهر میشود. و این صیغه معنی امر ندارد بلکه بهیئت امر درآمده و ریشه مشتقات فارسی است.

این عقیده از روی گفتار صاحب المعجم استنباط شده است که پیش گفتیم و برای صرف و اشتقاق افعال بهیچ وجه از جنبه تعلیمی و تهییل مناسب نیست زیرا بنابراین فرض نیز ناچاریم که معتقد بحذف و ابدال و قلب و تغییرات و استنناهای بی قاعده بشویم.

۷ - برخی قائل بدو قسم مصدر شده‌اند یکی «مصدر معمول» و دیگر «مصدر مهجور». پس در مشتقات هر کجا که مناسب با مصدر معمول استعمال نشده است گویند از مصدر مهجور مشتق است. مثلاً در فعل «گفتن» گویند صیغه های «گفت» گفته، گفتار «از مصدر معمول یعنی «گفتن» مشتق است. و صیغه های «گوینده» گوید، گویا «از مصدر مهجور یعنی «گویدن» مشتق شده است. و همچنین از فعل «زدن» گویند مصدر مهجور و فراموش شده‌اش «زیدن» است که «زند» و «زنده» از آن مشتق است.

گاهی هست که برای يك فعل بیش از دو مصدر داریم مثلاً «گیختن» و «گستن» و «کلیدن» که مهجور است. اما غالب افعال دارای دو مصدرند یکی

مصدر دالی و دیگر مصدر تائی از قبیل « خفتن ، خوابیدن » و « شنفتن ، ستودن » و « هشتن ، هلبیدن ». صاحب نهج الادب مصدر را بمتصرف و غیر متصرف و کامل و مقتضب تقسیم کرده و مصدر معمول را بنام « مصادر متداوله » و مصدر مهجور را « مصادر اصلیه » نامیده است .

این عقیده هم قطع نظر از اینکه واقعاً فرض صحیحی است یا نه از نظر تعلیمی چندان مناسب نیست . زیرا فرض کردن و فهمیدن مصادر مهجوره برای نوآموزان تا حدی دشوار است . این بود خلاصه بی از عقاید مختلف در باره مشتقات فارسی که باختصار عرض کردم هر کدام از این عقاید توضیح فراوان دارد اما فعلاً چاره بی جز خلاصه گوئی ندارم .

بنظر بنده درباره مشتقات و کیفیت اشتقاق کلمات فارسی و همچنین در دیگر قواعد بطوری که عرض کردم باید همواره سه اصل را در نظر داشته باشیم :

۱ - ناممکن است دقت و غوررسی کنیم که فرض و قاعده مابصواب و حقیقت نزدیک باشد نه اینکه بحدس و تخمین عاری از حقیقت و خالی از دلیل ریشه تراشی و اشتقاق سازی کنیم .

۲ - بقدر امکان در تسهیل بکوشیم و از دشواریها بکاهیم تا تعلیم و تعلم زبان آسان گردد .

۳ - قواعد را طوری طرح کنیم که بحد امکان تعمیم و اطراد داشته باشد نه اینکه احیاناً موارد استثناء بیشتر از مصادیق اصل قاعده درآید .

با این مقدمات بنظر بنده اینطور میرسد که در باره مشتقات فارسی جنبه فقه اللغه و ریشه شناسی را از جنبه تعلیم و تعلم دستور جدا کنیم .

از جنبه فقه اللغه و ریشه شناسی ، شکی نیست که هر دسته از مشتقات عموماً از اصل و مبدأ واحدی اشتقاق یافته اند . و این ریشه گاهی بصورت اصلی خود در مشتقات باقی مانده و گاه در تحت قانون تحول و تبدل که لازمه هر زبان زنده است و نیز در اثر اختلاف لهجه ها و آهنگها بمرور زمان تغییر و تبدیل یافته و بصور

کونا کون درآمده است. آنچه را که بنام مصدر و اسم مصدر مینامیم هم یکی از مشتقات آن اصل واحدند. اگر از نظر تقدم و تأخر وجودی بنگریم باید گفت که نخست مبدأ و ریشه اشتقاق وجود گرفته پس مصدر و اسم مصدر و سپس دیگر مشتقات از مصدر و اسم مصدر یا مستقیماً از خود مبدأ اصلی بنا شده‌اند. مثلاً فرض میکنیم که کلمه « جنگ » ریشه اشتقاق است که « جنگیدن » از آن مشتق شده و مشتقات فعلی و اسمی نیز از همان ریشه یا از مصدر جنگیدن ساخته شده‌اند و بالاخره بازگشت همه مشتقات بر ریشه اصلی است. این طرز اشتقاق از روی کلمات دخیله که در اصل از عربی گرفته و مشتقات از آن ساخته شده است خوب واضح میشود. مثلاً لفظ « فهم » و « طلب » را از عربی گرفته و نخست مصدر « فهمیدن » و « طلبیدن » و سپس افعال و مشتقات دیگر را از آن ساخته‌ایم.

باری از نظر فقه‌اللفه و ریشه شناسی درست این است که بگوئیم مشتقات يك فعل عموماً از يك ریشه آمده‌اند. و این ریشه خود گاهی استعمال دارد مثل « جنگك » و « پیچ » در جنگیدن و پیچیدن و گاه از استعمال افتاده و کم کم فراموش شده اما در ضمن مشتقاتش موجود است.

مثل مبدأ اشتقاق نسبت بمشتقات عیناً مثل وحدت و کثرت و واحد و کثیر است در این جهت که مبدأ وحدت بیط عددی در تمام مراتب اعداد هر کجا بشکل و گونه‌بی موجود است. از اینرو میگوییم که اعداد همگی مظاهر واحد مطلق‌اند پس ریشه اشتقاق بمنزله واحد مطلق است که در سلسله مراتب اعداد هر کجا بصورت و هیئت خاصی وجود دارد. بقیه دارد

# فرهنگستان نامه

سال اول      مرداد و شهریور ۱۳۲۲      شماره سوم

## طرح نظامنامه بازیابی در اصطلاحات علمی

برای اجرای ماده دوم اساسنامه فرهنگستان ایران

مصوب بهمن ماه ۱۳۱۵

ماده اول - فرهنگستان ایران برای اجرای بند های ۲ و ۳ و ۵ و ۶ از ماده دوم اساسنامه خود باصلاح و تهذیب و بازیابی و قبول و وضع اصطلاحات علمی بنا بر مندرجات این نظامنامه اقدام میکنند .

ماده دوم - از میان علمی که اصطلاحات آنها محتاج بازیابی باشد در وهله اول اصطلاحات علمی که بیش از همه مورد حاجت است و در دبستانها تدریس میکنند مانند ریاضیات و فیزیک و شیمی و علوم طبیعی و تاریخ و جغرافیا و ادبیات فارسی مقدم خواهد بود و در وهله دوم اصطلاحات علمی که در دبیرستانها تدریس میشود مانند روان شناسی و مقدمات فلسفه و هیئت و جراثقال و غیره و در وهله سوم اصطلاحات علوم عالی مانند طب و حقوق و ثروت و غیره که در دانشکده ها تدریس میشود مورد بازیابی قرار خواهد گرفت .

**ماده سوم -** برای اصطلاحات هر علمی يك تن عضو فنی که دارای شرایط ذیل باشد انتخاب و در دبیرخانه فرهنگستان استخدام میشود و شماره اعضای فنی در آغاز کار کمتر از شش نخواهد بود :

الف - پایه معلومات آنها باید لا اقل معادل لیسانس در همان فن باشد .  
 ب - باید یکی از زبانهای فرانسه یا انگلیسی را علاوه بر زبان فارسی و مخصوصاً اصطلاحات علمی فن خود را خوب بداند و از عهده ترجمه کتاب از زبان خارجی بفارسی برآید .

ج - شش تن عضو فنی مزبور که در وهله اول بکار گمارده میشوند باید هر يك در یکی از این شش رشته تخصص داشته باشند . ۱ - ریاضیات . ۲ - فیزیک و شیمی و علوم فنی . ۳ - علوم طبیعی . ۴ - تاریخ و جغرافیا . ۵ و ۶ - ادبیات فارسی و عربی و فلسفه .

**ماده چهارم -** برای هر يك از علوم سابق الذکر يك تن از پیوستگان فرهنگستان که در آن فن تخصص داشته باشد داوطلب میشود که مابین هیئت عمومی فرهنگستان و اعضاء فنی دبیرخانه رابط بوده و اعضای فنی را از مقاصد و نظریات فرهنگستان مستحضر ساخته و با آنها در ادای وظایف شرکت و مساعدت کند و ممکن است که برای چند فقره از علوم مزبور يك نفر از پیوستگان معین شود .

**ماده پنجم -** عضو فنی با موافقت عضو رابط صورت کاملی از تمام کتابهایی که در قدیم و جدید در آن فن تألیف یافته و اعتبار کاملی برای اخذ اصطلاحات دارد ترتیب خواهد داد و خود مکلف خواهد بود که از کتابهای مزبور معادلی در قدیم یا در زمان حاضر برای اصطلاحات علمی فن خود بیابد و رئیس دبیرخانه فرهنگستان تمام وسایل کار عضو فنی را از کتابهای قدیم و جدید و غیره فراهم خواهد ساخت و در کاری که عضو فنی میکند حق نظارت و رسیدگی خواهد داشت .

**ماده ششم -** اعضاء فنی مکلفند با موافقت عضو رابط نخست صورت کاملی از تمام اصطلاحات فنی خود بزبان فرانسه یا انگلیسی ترتیب دهند و در يك ستون اصل

آن اصطلاح را بنویسند سپس در ستون دوم اصطلاح معمول امروزی آنرا که در کتابهای درسی و مدارس متداول است ثبت کنند و در ستون سوم اگر اصطلاح قدیمی در کتابهای سابق فارسی و عربی معمول در ایران بوده است بنویسند و در ستون چهارم اگر خودشان پیشنهادی در تغییر و تهذیب و اصلاح آن اصطلاحات قدیم یا کنونی دارند یا عقیده خود را در باره مواد هر يك از ستونهای قبل ذکر کنند و اگر آن اصطلاح اروپائی بهیچوجه معادلی در ایران نداشته است خود پیشنهادی در آن باب بکنند .

**ماده هفتم -** از صورت مذکور در ماده ۶ نسخه های متعدد بوسیله دبیرخانه فرهنگستان فراهم و برای هر کس که در آن فن اطلاعی داشته باشد فرستاده خواهد شد که نظر خود را در باره هر يك از آنها نوشته بدبیرخانه فرهنگستان پس فرستد و چنانچه لازم باشد ممکن است آن صورت در مطبوعات برای جلب توجه تمام کسانی که ممکن است در این کاریاری بکنند انتشار یابد و توجه داده شود که دبیرخانه فرهنگستان مدت دو ماه منتظر رسیدن پیشنهاد ها خواهد بود .

**ماده هشتم -** عضوفنی باتفاق عضو رابط هرگونه پیشنهادی را که از خارج برای تهذیب و اصلاح و تغییر اصطلاح قدیمی یا کنونی و یا برای وضع کلمه جدیدی در برابر اصطلاحی که تا کنون بزبان فارسی نیامده است برسد با نظر خود در آن باب در صورت مذکور در ماده ۶ ضمیمه نموده برای جلب موافقت پیوستگان بهر يك نسخه ای خواهد فرستاد که موافقت خود را با آن پیشنهاد بدبیرخانه فرهنگستان بفرستند یا اگر پیشنهاد و نظری در آن داشته باشند در محل مخصوص آن ورقه یادداشت کنند و این عمل را در ظرف یکماه انجام دهند و هر يك از پیوستگان که در این مدت نظری اظهار نکرد سکوت او موافقت با پیشنهاد دبیرخانه تلقی خواهد شد .

**ماده نهم -** پس از انقضای مدت یکماه که ورقه های مزبور مشتمل بر موافقت پیوستگان یا پیشنهاد تازه ای از جانب ایشان بدبیرخانه فرهنگستان برگشت دبیرخانه فرهنگستان باتفاق اعضاء رابط در آن باب اتخاذ نظر نموده نتیجه را باختصار در جلسه

عمومی فرهنگستان اطلاع خواهد داد. و هرگاه فرهنگستان رای مخالفی اظهار نکرد استعمال این اصطلاحات از طرف فرهنگستان توصیه خواهد شد.

ماده دهم - در قبول یا اصلاح و یا وضع اصطلاحات جدید این ترتیب باید رعایت شود که اگر در برابر هر اصطلاحی لفظ فارسی مانوسی که متداول و مسلم و معتبر و ریشه آن معلوم و اشتقاق آن درست باشد بیابند بر هر لفظ دیگر ترجیح دهند و گرنه برای معانی نزدیک بذهن الفاظ مانوس یا مصطلح عربی یا الفاظ مرکب از عربی و فارسی را و برای معانی دور از ذهن کلمات فارسی مهجوری بهمان معنی یا بمعنی نزدیک آن که در کتابهای لغت یا در استعمالات زبان عمومی مردم کشور یا در یکی از نواحی فارسی زبان ایران و خارج از ایران بکار رفته است بیابند ترجیح دهند و در درجه سوم اگر بدین وسائل هم چیزی بدست نیامد از ریشه فارسی مطابق قواعد قطعی و حتمی زبان فارسی اشتقاق تازه‌ای بسیط یا مرکب که موافق طبع مردم ایران باشد بسازند چنانکه آن مفهوم از آن لفظ بیرون آید در صورتیکه معنی منظور چیز مادی باشد، و بالاخره اگر از این وسیله هم چیزی فراهم نشد همان اصطلاح خارجی را بشرط آنکه اصطلاح بین‌المللی بوده و بزبان خاصی منحصر نباشد اختیار کنند.

ماده یازدهم - ورقه‌های اصطلاحات که بنا بر مواد این نظامنامه برای پیوستگان فرستاده میشود دو نسخه خواهد داشت یک نسخه بدبیرخانه فرهنگستان بر میگردد و نسخه دیگر نزد پیوستگان میماند.

ماده دوازدهم - دبیرخانه فرهنگستان نمونه‌هایی از صورت و ورقه‌ای که در ماده ۶ این نظامنامه پیش‌بینی شده است ترتیب خواهد داد و باعضاء فنی میدهد که آن صورتها و ورقه‌ها برای اصطلاحات تمام علوم یکسان باشد.

ماده سیزدهم - صورتها و ورقه‌ها و تمام اسناد و مدارک که برای اصطلاحات علمی فراهم میشود در دبیرخانه فرهنگستان در بایگانی مخصوص خواهد ماند ولی کتابها و رسائلی که برای اخذ اصطلاحات تهیه شده پس از پایان کار بکتابخانه فرهنگستان داده میشود.

ماده چهاردهم - اعضاء فنی از بودجه فرهنگستان دست مزدی بمیزان وطریقی که هیئت رئیسه فرهنگستان تشخیص داده و بااطلاع فرهنگستان برساند دریافت خواهند داشت .

ماده پانزدهم - طبع و انتشار اوراق و بابگانی و توزیع مطالب و اسناد و مدارك و تهیه وسائل کار و هرگونه امور اداری که در اجرای مواد این نظامنامه فراهم میشود بمهده دبیرخانه فرهنگستان خواهد بود و اعضاء فنی گذشته از تحقیقات علمی هر يك متصدی امور اداری فن مخصوص بخود خواهند بود و در اینگونه کارها در تحت اختیار رئیس دبیرخانه فرهنگستان اند .

اثر جناب آقای سمیعی ( عطا )

### نالۀ نی

فقیهی گذشت از در هیفروش	خروش نیی آمد او را بگوش
بر آشت کابین ناله از نای کیست	چومن هتم این ناپسندیده چیست
مگر دست من بسته باشد بیند	که گردد ز شهر این صداها بلند
شنیدم نی زار با زیر و بم	جوابش چنین داد کای محتم
میندار کز مردم این دیار	صدائی برآید که آید بکار
نفس ها همه بسته لبها خموش	دگر ناید از کس خروشی بگوش
همین نالۀ من بجا ماند و بس	که که که بدان تازه سازم نفس
تو خواهی که این نالۀ زار نیز	برون ناید از حلق اهل تمیز
ترسی که يك نالۀ دردناك	ز حلق شبی برکشد جان پاك



خطابه و رودی آقای دکتر رعدی استاد دانشگاه  
در فرهنگستان (جله دهم اسفند ماه ۱۳۴۳)

## رستاخیز ادبی ایران

کنتم ای بخت بخسیدی و خورشید دمید  
گفت با اینمه از سابقه نومید مشو  
« حافظ »

- ۱ -

### هنگامه تحول فکری و ادبی

این همان چشمه خورشید دانشمندان کرامی در ایران امروز مانند ایران هزاران سال  
جهان امروز است ...  
پیش آفتاب از مشرق می تابد و در مغرب ناپدید می شود .

ابر و باد و مه و خورشید و زمستان و تابستان و بهار و خزان نیز همچنان در کار است .  
دماوندی که کاوه و ضحاک و سیمرغ و زال را دید اکنون هم با همان برز و بالا در  
برابر ما ایستاده است و با سپهر راز میگوید و از ماه و مهر راز میجوید . البرز همان  
البرز است و کارون همان کارون .

ولی ملتی که از دیر باز این سرزمین را مسکن و مأوای خود ساخت بگواهی تاریخ  
کهن سال ، مانند همه ملل ، بارها دچار تحولات کونا کون گردید و در هر تحولی اوضاع  
زندگانی ظاهری و معنوی او بنسبت شدت و ضعف علل و وقایع ، کما بیش دیگر کون شد .

تایک قرن پیش ، غالب این تغییرات و تبدلات و بلکه تمام آنها توأم بالشکر کشی  
و خونریزی و پیروزی ها و شکست های نظامی و حتی نتیجه و ثمره آنها بود . مثلاً  
در هنگامه انقراض شاهنشاهی هخامنشیان و ساسانیان و خوارزمشاهیان و در کشمکش  
میان تمدن ایران و یونان و در مبارزه آئین زردتشی و اسلامی شمشیر و نیزه خونفشان  
سپاهیان اسکندر و سعد و قاص و چنگیز و تیمور از میان کرد و غبار تاریخ میدرخشد

و در مسیر هرتحول عظیمی که در نتیجه تأثیر عوامل خارجی در اوضاع اجتماعی ایران پدید آمده است آثار جنگها وصف آرائی ها بکثرت دیده میشود.

..... اما ایرانی امروز با این همه در این صد سال اخیر بی آنکه میان کشور ایران با ایرانی صدسال و هزار سال پیش فرقا دارد و يك کشور بیگانه جنگی درگیرد که منتهی بشکستی مانند شکست داریوش از اسکندر شود بانفوذ تدریجی و ملایم تمدن و آداب و رسوم اروپائی انقلابی در طرز زندگانی ملت ایران آغاز شده است که شاید از حیث اهمیت نظیر آنرا در تاریخ این کشور نمیتوان پیدا کرد.

البته هنوز صد يك نتایجی که این تغییر وضع در پی دارد آشکار نگردیده است ولی اگر بدقت بنگریم آنچه نیز تا کنون واقع شده در جای خود بی نهایت مهم و قابل توجه میباشد تا آنجا که میتوان گفت: فرق بین ایرانی امروز با ایرانی صد سال پیش بمراتب بیشتر از تفاوتی است که ایرانی قرن سیزدهم هجری با ایرانی قرن سوم داشت.

در تحول مادی و معنوی خود فرمانبر قواعد طبیعی و قوانین اجتماعی هستیم درست است که اروپائیان بملاحظات کوشیده و میکوشند که تمدن خود را در همه اقطار کیتی منتشر سازند و ایرانیان نیز در غالب موارد بطوع و رغبت میخواهند که مغرب زمین را سرمشق خود قرار دهند ولیکن از این نکته غافل نتوان بود که در عصر ما پیشرفت علوم و ترقی صنایع و ازدیاد و تکمیل وسائل حمل و نقل و مخابره و توسعه دائره احتیاجات مادی و معنوی انسان ضرورتی پدید آورده است که ایرانیان و اروپائیان چه بخواهند و چه نخواهند تحولی که در زندگانی ظاهری و باطنی ملت ایران آغاز شده است همچنان ادامه خواهد یافت.

مردم این سرزمین نیز در این تبدیل و تغییر بیش از هر چیز محکوم حکم قواعد طبیعی و قوانین اجتماعی خواهند بود.

بهمان دلیل که در این کشور مرد لشکری پس از آشنائی با توپ و تفنگ، نیزه و شمشیر و کمرز و کمان را بیکسو نهاد و خط جاده های « با قلم پانوشته » و شبیه به متون و حواشی چم اندرچم جنگهای قدیم بشاهراه های عربضتر و طوبلتر و مستقیم تر از ستونهای جرابد مبدل گردید، بهمان دلیل، دبستان جای مکتب و سینما و کافه

جای چارسو و قهوه خانه را گرفت. دختران و زنان نیز پرده از رخ برافکندند و بازار سخنگوی رادیو گرمتر از نفس معرکه گیران و قصه پردازان چرب زبان شد. دبیری نخواهد کشید که پنجه آهنین ماشین خود کار کشت و درو نیز کیوان طلائی خرمنهای گندم را از کف ابزار باستانی کشا ورزی خواهد ربود و مثلاً روستائی خرد سال هنگامی که معنی کلمه داس را از پدر خواهد پرسید دهقان سالخورده نقش ماه نو را در مزرع سبز فلک بوی نشان خواهد داد\*

بعضی چنان میپندارند که در این صد سال اخیر تنها صورت ظاهر زندگانی ایرانی کما بیش دگرگون شده ولی در افکار و عقاید وی هیچگونه تغییری روی نداده است. البته این تصور بحکم منطق واهی و باطل است زیرا از طرفی تأثیر اوضاع و احوال مادی انسان در حیات معنوی وی امری مسلم می باشد و از طرف دیگر همچونکه « میان مسجد و میخانه راهی است » در عوالم اجتماعی نیز میان صور و معانی و مبادی و غایات روابط متعددی از قبیل رابطه لازم و ملزوم و علت و معلول و مقدمه و نتیجه وجود دارد. گاهی تبدلات ظاهری نشانه دواعی باطنی و هنگامی استحاله های درونی مؤید و محرک نمایشهای خارجی است.

در مرزهای جبر و اختیار  
البته ایرانی صد در صد اروپائی نشده و نخواهد شد و نباید بشود ولیکن هیچ قومی چه آسیائی و چه اروپائی از پذیرفتن تصرفاتی که دست روزگار بمدد کیمیا گران علم و تجربه و ذوق و صنعت و احتیاج و اختلاط، در احوال و اوضاع جسمانی و روحانی فرزندان آدم میکند گریز و گریزی ندارد.

با این همه، اختیاری با این اجبار آمیخته است و ملل هوشمند آنهاست هستند که مرزهای جبر و تفویض را بزودی تشخیص دهند و در هر رشته از شئون حیاتی در فرا گرفتن و پدید آوردن آنچه فرا گرفتنی و پدید آوردنی است تأخیر و تأمل روا ندارند و در نگاهداشتن آنچه نگاهداشتنی است بجان بکوشند.

\* - مزرع سبز فلک دادم و داس « نو بادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

تحولات و جریانهای گوناگونی که در چنین مواقع بحرانی در ادبیات ملل ایجاد میشود دلکش‌ترین و گاهی دشوارترین مباحث را برای اهل تحقیق فراهم می‌سازد.

امروز ادبیات ایران نیز در نتیجه عللی که بدانها اشارت رفت دچار چنین تحولی است و اگرچه هنوز در سطح درباری افکار و ذوقیات فارسی‌زبانان طوفانی برخاسته است ولی در اعماق این لجه بیکران سیل‌ها روان است و برفراز آسمانش توده‌های ابر در جولان و نگران.

ادبیات ما هم ناگزیر  
دیگرگون میشود

یکی از مشخصات این دوره تحول افراط و تفریطی است که غالباً در امور ذوقی و داوریه‌های ادبی خودنمایی میکند. گروهی از مردم این کشور ادبیات پرمایه ایران دیروز را مورد طعن و طنز قرار داده‌اند و تنها آسمان مغرب زمین را مطلع خورشید هنرهای زیبا میدانند. جمعی نیز با اعتراف بلزوم پیروی از اروپائیان در صنایع و علوم جدید، مختصر عدول از طرز فکر و بیان پیشینیان و اندک توجه بسلیقه‌ها و طریقه‌های ادبی امروز را جرمی عظیم و کاری بیهوده می‌شمارند.

در فاصله بین این دو گروه افراطی دسته‌های متعددی نیز جا گرفته‌اند که گاهی مانند خطوط سایه و روشن و زبیق میزان الحرارة از حدی بحد دیگر می‌لغزند و زمانی چون شاخه پرکار از نقطه‌ای بنقطه دیگر گریخته و در جستجوی راه راست و در بیچ و خم سرگردانی کرد خود می‌چرخند.

از انصاف نباید گذشت و هیچکدام از این طبقات را نباید سرگردانی را با واقع ابهام  
چاره باید کرد

بسختی سرزنش و ملامت کرد زیرا همگی عنری دارند و چون در طاس گردان و لغزان تحول افتاده‌اند هر کدام فراخور دانش و تجربه خود از گوشه‌ای بگوشه دیگر میدوند و از شاخی بشاخی می‌پروند.

از همین تشتت و تنوع عقاید بخوبی میتوان دریافت که در افکار ایرانیان تغییراتی پدید آمده است و هر کسی در سلوک ادبی روی بمقصد نویسی دارد ولی چون باریک است و افق تاریک، بیراهه‌های پر خار و خس و سنکلاخهای انحراف غالباً نیروها را

تلف و کوششها را هدر میکند. با اینهمه چون از رسیدن بسر منزل گزیری نیست و عاقبت « جمال کعبه عنبر رهروان را خواهد خواست » باید دامن همت بر کمر زد و در اول کار با احتیاط تمام راه از چاه باز شناخت و سپس در شاهراه صواب دو اسبه بسوی مقصد شتافت.

پیدا است که بزرگترین علت این سرگردانی و افراط و تفریط همان وضع مبهمی است که در تعریف ادبیات و تشخیص مقاصد و وظائف امروزی آن و از مقایسه نادرست ادبیات ایران با ادبیات خارجه و از عدم توجه به مقتضیات زمان و مکان در افکار و اذهان ایجاد شده است. باید هر چه زودتر این پرده ابهام را درید و ادبیات را آنچنانکه بوده و هست و باید باشد وصف و تعریف کرد و سازگار بودن ادبیات گذشته را با احتیاجات ادوار گذشته و لزوم هم آهنگی ادبیات امروز را با زندگی و نیازمندیهای امروزی باز نمود.

- ۲ -

## دفاع از ادبیات گذشته ایران

البته در این هیاهو و بازار آشفته از زمزمه های مخالف نباید اره باهو نباید ترسید هر اسید و حتی قصور کانی را که بسبب غافل بودن از معنی حقیقی ادبیات، شعر و شاعری را بیهوده میپندارند و بر سعدی و حافظ عیب میگیرند و اعتراض بر اسرار علم غیب میکنند باید هم بزبان حافظ عنرنهاد و یقین داشت که در باب شعر و ادب در اشتباهند و هنوز بتفاوت طرز فکر و بیان شاعرانه با روش و گفتار فلسفی و دینی و اخلاقی و علمی پی نبرده اند و چون نبینند حقیقت ره افسانه زنند.

شاید اگر امروز بلبلان سخنگوی شیراز هم زنده میشدند و همه همه مخالفان را میشدند بجای آنکه خشمگین شوند بر کمرهای آنان دروغ میخوردند و از راه شفقت در هدایت گمشدگانی که دعوی پیشوائی دارند میکوشیدند.

سنائی هم اگر سر از خاک برمیآورد و بعضی از فرزندان ایران را میدید  
که از آسیب تند باد انقلاب و گرم و سرد دوره تحول اعتدال ذوقی خود را از دست  
داده و از درك لذات معنوی محروم شده اند بامهربانی آهسته در گوش آنان میگفت:  
جان پدر

### چه شوی با کلاه بر منبر چه روی بازگام در گلزار!

منهم در این گفتار قصد معارضه با آنان ندارم و اگر احتیاجی  
باحتجاج و استدلال باشد این کار را بموقع دیگر میگذارم  
ولی چون از دردشان آگاهم فقط بنام غمگساری و بانهایت ادب بآنها میگویم که اگر  
واقعا هم نیت پاک و قصد اصلاح دارید در انتخاب وسیله بخطا میروید زیرا ایرانیان  
و بیگانگان چند تن مرد نامی را از نوابغ و مفاخر ادبی ایران می‌شمارند و کسیکه  
در انتقاد آثار و افکار آنان حد ادب و انصاف و احترام را نگاه ندارد مردم حتی  
بشنیدن سخنان حق او رغبتی نخواهند داشت. آیا جایز است که در مقام نصیحت  
پسری سخن خود را بادشنام و ناسزا در باره پدر او آغاز کنید؟ بهوش باشید و در  
این هوای مه آلود باچشم نزدیک بین و بازوی لرزان قلب مادر و یا پیشانی فرزندان  
خود را آماج تیر خطا قرار ندهید.

اگر خدای نخواسته با وسوسه اهریمن خودپرستی چنان می‌پندارید که تاریخ  
جهان افتخار این مخالفت و شهرت را برای اولین بار بنام شما ثبت خواهد کرد بدانید  
که در دفتر کهنه روزگار این بحث تازه نیست و میتوانید سرگذشت و سرنوشت اینگونه  
طفیانها و عصیانهای ادبی را از تاریخ ادبیات هر کشوری بی‌رسید و جواب بشنوید و  
آنگاه در باره خود نیز داوری کنید.

دانشمندان گرامی دو باره روی سخن را بشما که در این  
مجلس حاضرید بر میگرددانم و تمنی میکنم با توجه به سوالی که خواهم  
کرد بر من منت بگذارید. آیا گوینده و نویسنده عقاید و عباراتی را که اینک نقل  
میکنم میشناسید:

سرمدت  
دو همراه

« شاعری مکتب بد اخلاقی است »<sup>۱</sup> شعر با خرد سازگار نیست «<sup>۲</sup> من از کار خنده آور مردمی در شکستم که عمداً دست بشیوه‌ای زده‌اند که نتوانند مقاصد خود را بدرستی و آسانی بیان کنند.»

سروران من امروزها گوش شما بحدی با اینگونه عبارات آشنا شده است که شاید فوراً گمان برید من آنها را از مقالات بعضی از روزنامه‌ها و مجلات تهران در این چند سال و چند ماه اخیر استخراج کرده‌ام. ولی چنین نیست.

جمله اول که شنیدید خلاصه عقاید مردی است انگلیسی بنام «استفن گاسن»<sup>۱</sup> که چهار قرن پیش و بسال ۱۵۷۹ میلادی در باره شعر و شاعری لب بناسزا گشود. و دو عبارت دیگر از «آنتوان هودار دولاموت»<sup>۲</sup> فرانسوی است که در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هیجدهم میلادی میزیست. امیدوارم در باره این دویاغی انکار پیشه نیز که دیربست لب از گفتار فرو بسته‌اند باشتاب و بیرحمی داوری نفرمایید و اوضاع زمان و محرومی آنها را از سرهائیه ذوق و هنرمندی عذرخواه آنان بدانید. استفن گاسن از کسانی بود که در تاریخ انگلستان بنام «پوریتن» خوانده میشوند و عقاید آنان از حیث خشکی و پای بندی. بظاهر احکام دینی و مخالفت با امور ذوقی بافکار کسانی شبیه بود که در ایران بنامهای مختلف از قبیل قسری و متعصب و زاهد ظاهر پرست و مدعی غافل از اسرار عشق و مستی و غیره معروف بودند. زبانهای نیز که با نشر عقاید این طایفه بر شعر و هنر انگلستان وارد آمد مشهور است. گذشته از این در سده شانزدهم و هفدهم که عهد رستاخیز معنوی و دوره تحول عظیم ادبیات انگلیس بود شعر و شاعری مورد توجه خاص قرار گرفته و این افتخار دیگک حسد مخالفان و مدعیان حمایت از اخلاق حسنه و خاصه بیخبران از رموز هنرهای زیبا را بجوش آورده بود.

نغمه مخالفی نیز که يك قرن بعد در طبله ساز بد آواز «لاموت» فرانسوی بیچید ظاهراً با انگشت آن بیچاره ولیکن با مضراب حوادث و علل اجتماعی و در

بزم افسرده شعر آن روز فرانسه نواخته میشد. زیرا دیرگاهی بود که بین پیروان ادباء قدیم یونان و روم و طرفداران برتری معاصرین برقدما و همچنین میان اهل ذوق و ارباب علم نزاع بزرگی در گرفته و کرد و غبار اعتراض و انتقاد وطنز پهنه پهناور سخن را تیره ساخته بود. از سوئی در نتیجه رواج فلسفه « دکارت »<sup>۱</sup> فرانسویان در هر مقوله ای بجستجوی برهان عقلی افتاده بودند و مزاجهای افراطی این بحث را تا سرحد لطیفه های نهانی « که شعر از آن خیزد » میکشاندند\* از سوی دیگر شعل پرفروغ آثار و هنرهای یونان و روم قدیم هنوز بر دل و جان شیفتگان زیبایی پرتو فشانی میکرد و با آنکه منطق و تجربه در اثبات تفوق متأخران بر پیشینان میکوشید ولی در دیده اغلب هنردوستان هنوز سحر فرانسوی با معجزه یونانی یارای پهلوی زدن نداشت. در این کشمکش پهلوانان نام آوری مانند « راسین »<sup>۲</sup> و « بوالو »<sup>۳</sup> و « لافونتین »<sup>۴</sup> از طرفی و « پروالت »<sup>۵</sup> و « فونتئل »<sup>۶</sup> و « سنت او رموند »<sup>۷</sup> از طرف دیگر دست و پنجه نرم کرده و بجائی نرسیده جان بجان آفرین سپرده بودند.

در چنین گیروداری که هنوز تند باد انقلاب فکر و ذوق در دامنه های آلپ بسختی میوزید و چند صباحی میدان از حریر قوی دست خالی بود لاموت اسب دعوی میناخت و سر سرسام گرفته را بر در و دیوار میزد و اشتهام میکرد. اما این کشمکش دبری نپائید. عاقبت حق مطلب ادا شد و هر دو گروه سر بفرمان داور انصاف نهادند. شعر و شاعری نیز پایدار ماند بزودی « ولتر »<sup>۸</sup> پدید آمد و شعر فرانسه رونق نوینی بخشید و لاموت از زبان « روسو »<sup>۹</sup> جوابها و هجوها شنید. از آن روز تا کنون نیز چشمه زاینده ادبیات فرانسه خشک نشده است و گویندگانی

۱ - Descartes ۲ - Racine ( Jean ) 1639 ۳ - Boileau ( Nicolas ) 1639 - 1711 ۴ - La Fontaine ( Jean de ) 1621 - 1695 ۵ - Perrault ( Charles ) 1628 - 1703 ۶ - Fontenelle 1657 - 1757 ۷ - Saint - Evremont 1610 - 1703 ۸ - Voltaire 1694 - 1778 ۹ - Rousseau ( Jean-Jaques ) 1712 - 1778

\* - لطیفه ایست نهانی که عشق از آن خیزد که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری است



مانند «لامارتین<sup>۱</sup>» و «هوگو<sup>۲</sup>» و «وینی<sup>۳</sup>» «بودلر<sup>۴</sup>» و «رمبو<sup>۵</sup>» و «پوال والر<sup>۶</sup>» و «کلودل<sup>۷</sup>» آتش آسمانی شعر را در سینه خود و هم میهنان فروزان نگاه داشته‌اند.

امروز هم فرانسویان هنگام یاد از لاموت روان آزرده او را با عذرهای مقبولی شاد میکنند و میگویند: بر او رحمت آرید زیرا گذشته از اینکه یکی از فرزندان نفرین کرده دوره تحول بود و با آنکه خودش در اوایل حال شعر میگفت از موهبت ذوق سلیم نصیبی نداشت و درست مانند مرد نایبانی که در باره رنگ گلها اظهار عقیده کند او هم از رموز شعر سخن میراند.

در باب شکست و رسوائی همکار انگلیسی لاموت یعنی «استفن گاسن» نیز که ذکرش گذشت همین بس که بگوئیم آن بیچاره هم تالب با اعتراض کشود خامه توانای «سیدنی<sup>۸</sup>» در رساله دفاع از شعر مشتم بر دهانش کوفت و «اسپنر<sup>۹</sup>» در کتاب موسوم به «شاعر انگلیسی» شاعری را هم پایه بیغمبری و برتر از همه علوم شمرده<sup>\*</sup> خدای انگلستان نیز خاموش نشست زیرا در همان روزها آتش فشان طبع «شکسپیر<sup>۱۰</sup>» بزرگ خروشیدن گرفت و پس از وی نیز تا امروز ملت انگلیس با شکسپیر و شعرای بزرگ دیگر مانند «شلی<sup>۱۱</sup>» و «تورد بایرون<sup>۱۲</sup>» و «کیپلینگ<sup>۱۳</sup>» همچنان نرد ارادت میبازد.

ناگفته نگذارم که منظور من از اشاره باین دو مثال تطبیق کامل اوضاع ادبی انگلیس و فرانسه قرون ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ با اوضاع امروزی ایران نیست بلکه

۱ - Lamartine (Alphonse de) 1790-1869    ۲ - Hugo (Victor) 1802-1885  
 ۳ - Vigny (Alfred de) 1797-1863    ۴ - Baudelaire (Charles) 1821-1867  
 ۵ - Rimbaud (Arthur) 1854-1891.  
 ۶ - Valéry (Paul) 1871    ۷ - Claudel (Paul) 1868    ۸ - Sidney (Philip) 1554-1586  
 ۹ - Spencer (Edmond) 1552-1599  
 ۱۰ - Shakespeare (William) 1554-1616    ۱۱ - Shelley 1792-1822  
 ۱۲ - Byron 1788-1824    ۱۳ - Kipling (Rudyard) 1865.

یش و بستی بست صف کبریا      بس شعرا آمد و پیش انبیا

مقصود نشان دادن نمونه‌ای از انحرافهای ذوقی و طغیانهای فکری در ادوار تحول و اشاره بسرنوشت رقت انگیز مظاهر این انحراف میباشد .  
در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است آتش کرا بسوزد گر بولهب نباشد



پس اگر در ایران فقط گاهگاهی سخن از بهبودی شعر و شاعری  
آینده ادبیات  
می‌رود دور نیست که فردا در بارهٔ بهبودی بودن ادبیات و همهٔ  
هنرهای زیبا نیز زمزمه‌هایی بگوش برسد زیرا دامنهٔ این بحث که تازه آغاز شده  
است دراز است . ولیکن شکی نیست که تا جهان برجا و تاهنگامهٔ هتی پیاست آدمیزاد  
برای بیان دردها و آرزوها و امیدها و شادی‌ها و غمهای خود با هنر و ادب سروکار  
خواهد داشت و این چنگ دلاویز و تسلی بخش را هرگز از کف نخواهد هشت .  
البته ممکن است که با دیگرگون شدن اوضاع زندگی آرزوهای دیرین برآورده  
و دردهای کهن فراموش شوند ولی بی درنگ رنجها و خوشیهای دیگری جای آنها را  
خواهد گرفت و اگر دست حوادث و سائل امروزی بیان لذت و الم را از ما بگیرد  
و سائل دیگری را جانشین آنها خواهد کرد .

کسانیکه خیال میکنند با پیشرفت علوم طبیعی و ریاضی ادبیات و هنرهای  
زیبا از گیتی رخت بر خواهد بست بخطا می‌روند زیرا حکمتی که در نهاد آدمیزاد  
خودپرست مهرپدزی و مادری را وسیلهٔ بقاء نسل انسانی کرد آرزوهای دور و دراز  
هنرمندان و شوق رسیدن بکمال و جمال را مقدمه و محرك پیدایش هر پیشرفتی در علم  
و صنعت قرار داد و اگر چنین نبود هیچ مخترع و کاشفی آرام و آسایش خود را که  
عقل و اعتدال بر آن حکم میکند برهم نمیزد و در آرزوی درک نکته‌ای و یا کشف  
محمولی خور و خواب را بر خود حرام نمیساخت . در اینجاست که عقل و عشق و  
علم و هنر بهم میرسند و روابط محکم بین خیال و عمل و خواهش و کوشش  
پدیدار میگردد و هنرمند و عالم در کار یکدیگر بدیدهٔ احترام و آشنائی و  
یگانگی مینگرند .

آشکارا باید گفت که امروز غالب ایرانیانی که پی‌بیاطن تمدن  
و فرهنگ اروپائی نبرده‌اند در این اشتباهند که اروپائیان طومار

زهر و باد زهر

معنویات و تفکرات و تخیلات را یکباره درهم پیچیده و صرفاً در دریای مادیات و زندگانی بهیمی غوطه میخورند. از اینرو گروهی بیم آن دارند که ملت ایران با توجه با ادبیات دنیای معاصر از اوج روحانیت بحضیض حیات پست حیوانی بگراید، غافل از اینکه بر فرض محقق بودن چنین وضعی در اروپا با بزرگترین عاملی که امروز در مغرب زمین بنفع معنویات با مادیات درجنگ است همان ادبیات میباشد و ایران که امروز ناگزیر ظواهر تمدن اروپا را فرا میگیرد اگر از توجه بفرهنگ اروپائی سرباز زند برنوشت کسی دچار خواهد شد که جام زهر را بی تأمل بر کشیده و از خوردن پاد زهر خودداری کند.

البته در این تمثیل جای مناقشه نیست و بی شک هرگونه عقیده زهریاشی که در شاهراه مدنیت جدید دست و پای ما را دچار تشنج کند بمراتب کشنده تر و جانکزاتر از زهریست که داروگر تازه کار علم و صنعت در شربت آسایش اروپائیان فرو چکانده است.

اکنون باید دید ملت ایران در این دوره تحول چه وظائفی دارد و چگونه میتواند در چنین برزخ پر آشوبی اجبار را با اختیار و اقتباس را با ابتکار بیامیزد تا در ضمن همرنگی با جمعیت ملل شخصیت فکری و ادبی و خصوصیات قومی خود را از دست ندهد.

هزار نکته باریکتر  
زمو اینجاست

در اینجا دشوارترین بحثها میان میآید و از مختصر لغزش افراط زیان مقایسه های غلط و یا تعصب بیجایانهای بی شمار میزاید. چنانکه در پیش گفته شد بزرگترین خطری که امروز ارکان فکر و ذوق ایرانیان را می لرزاند همان داوری های سطحی در خصوص ادبیات ایران و اروپا و عقاید ناسنجیده است که در پیرامون آن دو و با بعنوان دفاع و انتقاد از آنها برزبانها میگذرد.

غالباً کسانی که آثار ادبی زبان فارسی و زبانهای خارجی را میسنجند لزوم توجه بکیفیات زمانی و مکانی را فراموش میکنند مثلاً هنگامیکه از خواندن آثار گویندگان و نویسندگان نامی قرن نوزدهم و بیستم اروپا لذت میبرند در صدد مقایسه آنها با گویندگان و نویسندگان بزرگ ایرانی که لااقل شش هفت قرن پیش از این میزیسته اند

برمیآیند و چون احساسات و عواطف حاکی از روحیات قرون جدیده را در آثار خارجی بیشتر و در آثار قدماء خودمان کمتر میبینند لب بنکوهش قریحه ادبی ملت ایران میکشایند زیرا از رودکی قرن چهارم هجری توقع دارند که مانند «پول وورلن»<sup>۱</sup> قرن نوزدهم میلادی مغالزه کند و از بیهقی چشم دارند که مانند «میشله»<sup>۲</sup> تاریخ بنویسد. میخواهند محمد عوفی در نوشتن شرح حال شاعران از حیث تحقیق و تتبع و تحلیل و تجزیه و انتقاد روش «سنت بوو»<sup>۳</sup> و «بیلینسکی»<sup>۴</sup> و «برونتیر»<sup>۵</sup> و «لانس»<sup>۶</sup> را بکار بندد و عیید زاکان در انتقادهای اجتماعی با «آنا تول فرانس»<sup>۷</sup> و «برنارد شاو»<sup>۸</sup> برابری کند همه این توقعات نابجا ناشی از این است که مقتضیات گوناگون ادوار مختلف ادبی و رابطه مقدمه و نتیجه را در ادبیات فراموش میکنند و بعبارت دیگر در همه حال و در همه جا از همه کسی همه چیز میخواهند.

البته برای مقایسه صحیح کافی نیست که کسی آثار ادبی ملتی را در زمان معینی با آثار ادبی ملت دیگر در همان زمان بسنجد زیرا اصل عمده در چنین سنجشی برابر بودن و یا نزدیک بودن و یا مربوط بودن اوضاع و احوال و طرز زندگانی و طرز فکر دو قوم با یکدیگر است و دو ملت ممکن است از این جهات در زمان واحد فرسنگها از هم دور باشند.

بسیاری از اعتراضاتی که امروز بادیات ایران میشود از این غفلت ها و اهمالها آب میخورد و البته غالباً عدم معرفت کافی بحقیقت ادبیات ایران و بیگانه و بفرموده مولوی «آفت ناشناخت»<sup>\*</sup> هم مزید بر علت میگردد.

آیا تنها ایرانی مثلاً عیب جویانی که مدیحه سرائی را مخصوص شاعران ایران دانسته مدیحه سرالی میکرد؟<sup>۹</sup> و ادبیات ایران را از این جهت مورد ملامت قرار میدهند فراموش میکنند که نه تنها در میان اغلب ملل قدیم و بلکه در اروپای آزاد منش نیز تازمانی که

۱ — Verlaine (Paul) 1844 — 1896 ۲ — Michelet (Jules) 1798 — 1874  
 ۳ — Sainte — Beuve 1804 — 1869 ۴ — Bieliniski ۵ — Bruntiere  
 ۶ — Lanson ۷ — Anatole France ۸ — Bernard Shaw

\* تو بر بار و ندانی عشق باخت / آفتی نبود بتر از ناشناخت

دربار های پادشاهان و امرا تنها یناهکاه علم و هنر بود شاعران و نویسندگان برای تأمین آسایش و یا بمنظور دفع شر از مدیحه پردازان خود داری نمیکردند.

نه تنها شکسپیر بزرگ و اسپنسر و «کورنی»<sup>۱</sup> و راسین در باره پادشاهان نام آوری مانند الیزابت و لوئی چهاردهم مدیحه های پرداختند بلکه با صرف نظر از مثالهای معدود و نادر چه در فرانسه و چه در آلمان و روسیه و انگلستان و ایتالیا هنرنویسندگان و متفکر و شاعر و فیلسوفی با مدح و یا خوش آمد گوئی و یا اهداء و تقدیم آثار خود راه تقریبی بدربار پادشاه و یا مجلس شاهزاده و بزرگی میجست و حتی اگر میخواست خود را از حمایت دربار مستغنی سازد دست توسل بدامان پاپ و یارو حانیان با نفوذ میزد.

گذشته از این نه در مشرق و نه در مغرب زمین مدح و تملق تنها عادت شاعران و نویسندگان نبود. هنگامی که مرد توانائی روز را شب میگفت همه مردم و همه درباریان در نشان دادن ماه و بر وین بر یکدیگر پیشی میگرفتند ولی گفته های آنان برخلاف نوشته های گویندگان و نویسندگان بر صحائف کارنامه روزگار ثبت نمیشد و مدرک و سندی برجای نمی ماند. تاریخ ادبیات ملل گواه است که فقط از آن روزیکه تشویق و عنایت جامعه نسبت به ارباب فضل و هنر جانشین حمایت ارباب قدرت شد مدح سلاطین و بزرگان منسوخ گردید و شاعران و نویسندگان که در هر حال نیازمند به مشوق و مدافعند روی سخن را از ارباب دولت با افراد ملت متوجه ساختند.

نمونه دیگری از اعتراضات اینست که میگویند شاعران ایران شکوه  
آیا شکایت از روزگار  
مخصوص هنرمندان  
ایران است؟  
و ناله را شعار خود ساخته بانگ کوهش روزگار و اشاره به بیوفائی  
و ناپایداری آن مردم را بستنی و تنبلی و بدبینی و هوسرانی و باده کاری

کشانده اند.

این هتراضین شاید چنان پنداشته اند که گویندگان و نویسندگان اروپا دنیا را بهشت موعود و اهل دنیا را فرشتگان بی عیب و نقص خوانده زندگانی را جاودانی و حیات انسانی را فارغ از دغدغه نگرانی و پیریشانی و پشیمانی شمرده اند

چنین تصویری و چنان ادعائی پایه‌ای جز عدم معرفت بروحیات و افکار و عواطف بشری اعم از آسیائی و اروپائی نتواند داشت.

آدمیزاد از روز نخست فراخور تصورات و نیازمندیهای خود کمال مطلوبی فرض کرد و چون خود را همواره از آن دور دید متناسب ساختمان بدنی و روحی خود احساساتی حاکی از امیدواری یا نومیدی، صبر و یا بی‌تابی خوشبینی و یابدبینی ظاهر ساخت و غالباً نفرینها و نکوهشها بیش از ستایشها و آفرینها فرزندان آدم را بنقائص موجود و لزوم رفع آنها متوجه کرد. البته در چنین جهانی ارباب ذوق و هنر که حساسترین و باریک بین ترین افراد خانواده بشری هستند عیب‌ها و زشتی‌ها و زبونیها را مانند زیباییها و هنرها و لطافت‌ها زودتر و بهتر از دیگران در می‌یابند و بگردار آئینه روشن نقش خوب و بد را در برابر بینندگان می‌نهند چه با ناله‌های جانگداز و حتی فریادهای یأس و یزاری نویسنده‌گان و شاعران هر دان کار را بچاره جویی بر انگیزنده و بدین طریق معنی «در نومیدی بسی امید است» آشکار گردیده است.

صاحب نظران دانند که در ادبیات دنیا از قدیمترین آثار تا جدیدترین <sup>بهر کجا که روی آسمان همین رنگ است</sup> آنها حزن و ملالی نهفته است که حاکی از شوق نهانی و وصول بکمال و مبنی بر مصلحت اجتماعی و فلسفی و ادبی خاصی میباشد. همچنانکه داروگر دانا تلخ و شیرین و زهر و تریاق را بهم می‌آمیزد و شربت‌ی علاج بخش می‌سازد دست طبیعت نیز برای گرداندن دستگاه عظیم اجتماع از دوی منفی و موجب که یکی بیزاری و ناخرسندی و مشکل پسندی هنرمندان آرزو پرست و دیگری خوشبینی و امیدواری و نشاط مردان عمل باشد بحد مساوی استفاده میکند.

در میان اقوام جهان عزم و اراده و کوشش ملل انگلیس و روس و آلمان سرمشق و ضرب المثل است با اینهمه شاید در ادبیات هیچ ملتی باندازه ادبیات این ملل افکار حزن‌آمیز پیدا نشود. مگر در آثار شکسپیر و «گوته»<sup>۱</sup> جانگدازترین فریادهای روح انسانی بگوش نمیرسد؟ مگر انگلستان و آلمان مهد پیدایش ادبیات «رومانتیک»

با آنهمه سرمایه درد و اندوه و وصف و برانه ها و گورستانها و نا کامیها و نومیدیهاییست؟ مگر نمره های وحشت زا و نفرین های زهریبار « هاملت »<sup>۱</sup> شکسپیر مانع از این شد که انگلستان «عاصر شکسپیر در نبرد دریائی»<sup>۲</sup> «آرمادا»<sup>۳</sup> پیروزمند شود و سیطره خود را بر جهان بگستراند یا مگر وصف نا کامی « ورتر »<sup>۴</sup> و حیرت و عصیان روحانی «فاوست»<sup>۵</sup> گونه سد راه تشکیل وحدت ملی آلمان گردید؟

حس رحم و شفقت بی مانندای که مایه افتخار و امتیاز ادبیات روسیه است بیش از هر چیز مرهون ناله های اندوهباری است که نویسندگان و گویندگان روسی هنگام توصیف بدبختیها و تیره روزیهای بیچارگان از دل دردمند بر آورده اند. شاعر نامدار روسی «پوشکین»<sup>۶</sup> با آنکه خوش بینی را شعار خود ساخته بود می گفت: «سرودهای شاعران بزرگ و دختران نو خاسته ما آمیخته بانده است اما شنیدن این نغمات حزن انگیز برای مالذتی بی پایان دارد...»

در آن روزگار نیز که سپاهیان فرانسه زیر فرمان «ناپلئون اول» از پیرنه تا مسکو و از وادی نیل تا بلژیک و هلند می تاختند «شاتو بریان»<sup>۷</sup> در داستان «رنه»<sup>۸</sup> می نوشت: «در هر کشوری ترانه های طبیعی انسان غم انگیز است - قلب ما بسان سازی ناقص و مانند چنگیست که چند تار آن گسیخته است و چون بنخواهیم از این چنگ نغمه شادی برآوریم باید زخمه بر تارهای مخصوص بیان غم و اندوه بزنیم.»

شاتو بریان چنان میگفت و پیش از او «گورنی» و «راسین» و سایر پیشوایان سبک کلاسیک نیز با آنکه رعایت وقار و اعتدال در بیان احساسات را خمیر مایه صنعت میدانستند غالباً داستانها را که حاکی از سرگذشت غم انگیز پهلوانان عشق و وظیفه بود موضوع نمایشنامه های خود قرار میدادند و با ایجاد حزن و رقت در قلوب تماشاگران بتهدیب و تزکیه نفوس میکوشیدند. مولیر هم که جهانی را می خنداند با تازیانه هائی که

۱ - Hamlet ۲ - Armada ۳ - Faust ۴ - Pouchkine  
 ( Alexandre ) 1799-1837 ۵ - Chataubriand 1768 - 1847  
 ۶ - René

در نمایشنامه های فکاهی بر سروروی خود خواهی و آرزو و دروغ و رشک و دورویی  
میزد زهر خندها در گفتار خود نهفته داشت .

مگر در ادبیات عهد جاهلیت عرب که وصف مردانگی و دلاوری پهلوانان موی  
بر تن شنوندگان راست میکرد رثاء و ندبه و زاری بر ریع و اطلال و دمن تاب و توان  
از دلها نمیربود ؟

پس شاعران و نویسندگان ایران که با داشتن طبع حساس و قلب ازبرگ گل  
نازکتر شاهد آنهمه مصائب تاریخی و آلام اجتماعی بودند چگونه میتوانند از بیان  
درد ها و غم ها خاموش باشند و دم در کشند ؟ با این همه کسانی که در آثار سعدی  
و حافظ جز فریاد و فغان و نومیدی نمی بینند چرا آنهمه پندهای راجع به کوشش  
و پایداری و گذشت و وفاداری را فراموش میکنند ؟

مثال را انصاف بدهید آیا در بجهوه خونریزی مغول و ماتمزدگی و مایوسی  
ملت ایران کدام وحی آسمانی نسلی بخشی بهتر از این چند بیت حافظ میتواندست  
در دلهای افسرده آتش امید برافروزد :

یوسف کماشته باز آید بکنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

هان مشونومید چون واقف نه ای زاسرار غیب

باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور

در بیابان گربشوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنشها گر کند خار مفیلان غم مخور

گرچه منزل بس خطرناکت و مقصد ناپدید

هیچ راهی نیست کورانیست یابان غم مخور

در مقام مقایسه ایراد های دیگری نیز بر ادبیات ایران میکنند  
مثلاً میگویند در آثار ادبی فارسی تنوع از حیث شکل و معنی  
بسیار کم است و تقلید بر تصرف و اغراق بر تناسب و تکلف

آیا ایراد های دیگری  
نیز بر ادبیات ما وارد  
است ؟



و تصنع بر ساده گوئی و عشق مجازی و ساختگی بر عشق طبیعی و حقیقی و زیور و پیرایه بر زیبایی و لطف واقعی غلبه دارد.

همچنین گفته میشود که شاعران و نویسندگان ایران بوصف مناظر طبیعی و دقایق مربوط بعواطف انسانی از لحاظ روانشناسی آنچنانکه باید توجه نکرده‌اند و از اهمیت تمثیل و تجسم وقایع و فن نمایش غافل بوده‌اند. گروهی نیز از مشرب عرفانی غالب ارباب ذوق ایرانی سخت برآشفته‌اند.

شماره کسانی هم که بگمان خود ادبیات فارسی را از حیث ضعف جنبه اجتماعی و ندرت اشارات راجع بمیهن پرستی و مناعت و غرور ملی نمی دست می‌بندد و نکوهش میکنند کم نیست.

اغلب این ایرادات ناشی از عدم اطلاع و معرفت کافی بتاریخ و حقیقت ادبیات و کاملاً غیر وارد است. بعضی از آنها که از مقایسه سطحی و نادرست بین ادبیات ایران و خارجه حاصل شده است پس از تأمل شایان و آشنائی با سابقه سیر و تحول ادبیات خارجی از میان میرود زیرا همان کیفیاتی که خاصه و یا عیب منحصر ادبیات ایران شمرده میشود در ادبیات کشورهای بیگانه نیز مشهود میگردد. پس از تجزیه و محاکمه صحیح مطالبی باقی میماند که صحت آنها را منکر نمیتوان شد ولی اگر در چگونگی و دلایل وجود آنها نیز دقت شود معلوم میگردد که اگر در ادبیات گذشته ما نواقصی از حیث دور افتادن از کمال ممکن و نگاهل نسبی موجود است مسئول آن تاریخ ایران است نه ادبیات ایران.

مثلاً انکار نمیتوان کرد که فن نمایش بمنظور تقلید حوادث واقعی و یا خلق و تصور وقایع در عالم خیال و تصویر آنها در خارج جز در مراحل ابتدائی و کاملاً عامیانه در ایران رواجی نداشته است لیکن پس از درك موجبات ترقی این فن در اروپای پیش از قرون وسطی و بعد از آن و باتوجه بموانع پیشرفت آن در ایران خاصه بعد از اسلام بخوبی ثابت میشود که در اینگونه مباحث هم ادبیات گذشته ایران را باسانی مقصر نمیتوان شناخت.

اعتراضاتی که بعضی از آنها را شمردم باید هر يك در جای خود مورد بحث و مطالعه کامل قرار گیرد و پس از تحقیق کافی جواب آنها داده شود و اگر من بیم آنرا نداشتم که شما در این محضر شریف همه آن اعتراضات را کنار گذاشته و اطناب مرا مورد اعتراض قرار دهید عقاید و دلالتی را که در باره هر کدام از آنها دارم بیان می‌کردم و اگر در آینده مجال باشد قیام باین واجب را از وظائف خود خواهم دانست زیرا معتقدم که یکی از جهات سرشکستگی ادبیات کنونی ایران و بزرگترین علت حس تحقیر و انکاری که در بعضی از کوته نظران نسبت بمواهب ادبی قوم ایرانی پدید آمده است اینگونه ایرادات کور کورانه است.

نا گفته نماند کسانی هم که بی محابا در طریق انکار قدم می‌زنند باید هر چه زودتر خود و دیگران را بشناسیم و باسانی اظهار عقیده میکنند آنها هم هستند که ادبیات ایران را بخوبی نمی‌شناسند و در باره ادبیات اروپا نیز جز نمونه های شکسته بسته و یادگار های جسته گریخته ای از معاشرتهای زمان توقف در فرنگ و یا تماشاخانه های مخصوص بیگانگان در پس کوچه های پایتخت های مغرب زمین چیزی بدست ندارند و یا کسانی میباشند که بعضی از ترجمه های نارساو پیریشان و یا مطالعات و یادداشت های نفنن آمیز بی نظم و ترتیب را اساس دعاوی ست خود قرار داده اند.

پس اگر معرفت اولین شرط احراز حقیقت است ملت ایران هر چه زودتر باید در صدد شناختن خود و دیگران بر آید و تا این مهم انجام نگیرد ادبیات ما مانند سایر امور بازیچه عقاید افراطی و تفریطی از قبیل حقیر شمردن خود یا دیگران و یا غلو در حق یکی از این دو خواهد بود. بدیهی است که اگر در جاده معرفت با چشم باز و فکر بیدار قدم زنیم خود شناسی و بیگانه شناسی هر دو مؤید یکدیگر خواهند شد و با شناختن خود بوسیله دقت در احوال دیگران و با شناختن دیگران در ضمن رجوع باحوال خود بحقیقت مطلق انسانی نیز که ادبیات همه ملل پرتوی از آن است پی خواهیم برد.

-۳-

## بسیوی آینده

بجمل آنچه در پیش گفته شد این است که خواه در مقام قضاوت  
 تنها افتخارات ادبی گذشته برای ما کافی نیست  
 نفس الامری و خواه در ضمن مقایسه نقص مهمی که حاکی از ضعف  
 قریحه ادبی و استعداد فکری و ذوقی ملت ایران در روزگار گذشته  
 باشد مشهود و نمیکردد اگر ادبیات دیروزی ما از پدید آوردن بعضی از انواع و آثار  
 محروم مانده سبب آن وجود موانع و فراهم نبودن مقتضیات بوده است، حتی میتوان  
 گفت که ادبیات ایران چون احتیاجات روحی پدران ما را بخوبی بر میآورد و کاملاً  
 متناسب با اخلاق و عقاید و طرز زندگانی آنان بوده هیچگونه بحثی بر آن وارد نیست.  
 همچنین نباید فراموش کنیم که قسمت بزرگی از این آثار چون سر و کار با عوالم جاودانی  
 و عواطف و حالات تغییر ناپذیر انسانی دارد مانند غزلیات حافظ و رباعیات خیام همواره  
 ورد زبان و زبان حال ایرانیان و جهانیان خواهد بود.

ولیکن با همه این افتخارات نمیتوانیم ادعا کنیم که ادبیات دیروزی  
 صد در صد برای بیان افکار و آرزو ها و تصویر حیات امروزی ما کافی  
 و وافی می باشد.

در ادوار گذشته هر فرد فارسی زبان که با ادبیات آشنائی داشت فراخور مسلك  
 و مشرب و آئین زندگانی بانوع مخصوصی از آثار ادبی مأوس میشد و غالباً نمونه و مثال  
 خارجی توصیفاتی را که شعراء و نویسندگان از نشأ های گوناگون اجتماعی و اخلاقی  
 میکردند بچشم میدید.

مثلاً کسی که در عالم طریقت قدم میزد همینکه در غزلهای مولوی از پای کوبی  
 و دست افشانی و خروش های مستانه اشارتی می شنید بیشتر از يك تن ایرانی عرفان  
 دوست امروزی منقلب و متوجه میشد زیرا خود او بقول اروپائیان در عوالم عرفانی  
 « زیسته » و بارهادر مجالس ورود و سماع صوفیان راه یافته « نمره ها زده » و « وقتها  
 خوش داشته » بود. برای چنین کسی هر غزل و هر بیت و هر کلمه ای معنی دیگر

داشت و حکایت از سرگذشتی و اشاره بیک امر واقعی میکرد. چنانکه از روحانیان مسیحی نیز کسانی که دم از تهذیب نفس و تعذیب جسم میزدند و باین گفتار عمل میکردند معنی سخنان و چگونگی حالات پاسکال را در این مورد بهتر از ناز پروردگان درباری در می یافتند زیرا خود آنان نیز سالها در دیرهای تاریک معتکف شده و جامه های خشن پوشیده بودند و اگر می شنیدند که پاسکال در راه ریاضت زنجیر سرد آهنین برپیکر برهنه می بست بآسانی باور میکردند.

همچنین وصفی که فردوسی از صف آرائی ها و جنگهای تن بتن و نبرد همگروه و نیزه بازیها میکرد در مرد لشکری دیروز هیجان خاصی ایجاد مینمود زیرا خود آن مرد منظره میدان نبرد را آنچنانکه فردوسی نشان میدهد بارها بچشم دیده و تماشاگر و بابازبگر این میدان شده بود.

بزم هائی هم که نظامی در منظومه های عاشقانه میآزاست و طرز گفت و شنود و پیغام و رفتاری که برای دلدادگان می اندیشید با صرف نظر از اغراق ها و شاخ و برگهای شاعرانه چندان دور از عادات و آداب زمانهای گذشته نبود خلاصه آنکه ادبیات گذشته ما بازندگانی پیشین هم آهنگی داشت.

ولی ایرانی امروز بهمان اندازه که باشنائی با طرز فکر و چگونگی ادبیات معاصر ما باید بازلدگالی حاضر ما احوال پدران خود نیازمنداست، حتی بیشتر از آن، بوصف حالات هم آهنگی کند و تصویر اوضاع و بیان روحیات کنونی خود احتیاج دارد.

این تکتکه مسلم است که در برابر چشم و روح ما زندگانی مادی و معنوی رنگ و معنی دیگر گرفته است و آثار این تغییر ناگزیر باید در عالم ادبی و هنری ما ظاهر شود. اگر بخواهیم به هنر و ادب گذشته خود اکتفا کنیم غالب لذتها و آرزوهائی که برای پیشینیان ما کاملاً طبیعی و حقیقی بود برای مامصنوعی و مجازی خواهد شد.

اگر خواستاریم که ایرانی امروز بادیات راغب ترو از برکات و نوازش های خداوند فیض و الهام و امید و تسلی بهره مندتر شود باید کودالی را که بین عواطف و افکار دیروزی و امروزی دهن باز کرده است هرچه زودتر پرکنیم. ادبیات معاصر

ما باید آئینه زندگانی حاضر ما باشد تا اگر نقش زیبایی در آن دیدیم شادمان شویم و اگر تصویر ناپسندیده‌ای مشاهده کردیم بجای شکستن آئینه در صدد اصلاح وضع خود برآئیم .

در زمانهای پیشین ادبیات مانند علوم اختصاص بصنف معینی داشت که طبقه ممتاز و یا خواص قوم نامیده میشدند و چون سر نوشت آثار ادبی بسته برد و قبول و مخالفت و با حمایت آنان بود نویسندگان و شاعران غالباً در خور مشرب و مرام و فکر و سلیقه آنان سخن میگفتند . ولی از روزی که بیرکت معجزه « گوتنبرگ »<sup>۱</sup> باران علم و ادب در شهرها و دهکده‌ها بیدریغ بر کاخهای با شکوه و کلبه‌های محقر بیکسان باریدن گرفت و بتدریج خواندن و نوشتن حق و تکلیف همگانی شد ورق برگشت و ادبیات مورد احتیاج و استفاده همه افراد ملت واقع گردید . گویندگان و نویسندگان نیز ناگزیر شدند در گفتار خود با آمیختن سادگی بیان و لطف معنی چنان هنرنمایی کنند که هر خواننده با ذوقی از هر طبقه و صنفی باشد بتواند از آن لذتی ببرد و بهره‌ای برگیرد .

باید احتیاج زمان  
و احتیاج زبان را  
دریابیم

در اینجا بود که آسان نویسی دشوارترین کارها شد و راز صنعت سهل و ممتنع بوجهی دیگر آشکار گردید بعضی از گویندگان پیشین ما هم که سعدی سرآمد آنان میباشد با آنکه الزامی نداشته‌اند این نکته را بخوبی دریافته و بکار بسته‌اند و بهمین جهت آثار خود را ورد زبان خاص و عام ساخته و سرمشق گرانبهایی بدست آیندگان داده‌اند .

ادبیات کنونی ایران نیز چنین وظیفه دشواری در پیش دارد و تنها با انجام آن خواهد توانست شایسته عنوان ادبیات ملی بمعنی حقیقی و معاصر شود .

البته نمیخواهم بگویم که نویسندگان و گویندگان امروز با استقبال غزلهای سعدی و تقلید از گلستان و بوستان او بر مشکلات چیره خواهند شد بلکه منظور

اینست که اگر مانند سعدی اقتضای و احتیاج زمان و زبان را دریابند درد جدائی بین مردم و ادبیات را چاره خواهند کرد و مرغان رمیده را بار دیگر بشاخسار ذوق و هنر خواهند کشاند.

نکته باریک و جان کلام در اینجاست که چگونه میتوان نظریه همکاری ادبی بین المللی و فوآلد آن با حفظ افتخارات دیرین، ادبیات نوی پدید آورد و با کدامین هنجار دلپسندی ممکن است نغمه‌های دیروز و امروز و فردا را در بزم جاودانی جهان هم‌آهنک ساخت؛ البته کسانی که در این باب فکر کرده اند هر کدام در خور سلیقه و مشرب خود جوابی برای این سؤال آماده ساخته‌اند. مثلاً شاید یکی از آن جوابها این باشد که ایرانی باید بحساب دارائی گذشته و امروزی خود رسیدگی کند و شاهکارهای ادبی گذشته را مانند آثار عتیقه گرانبها در کیسه برمه‌ری بگنجینه افتخارات بسپارد و برای امروز و فردا ادبیاتی مطابق احتیاجات جدید پدید آرد.

همچنین ممکن است گفته شود که چون امروز اروپائیان در علم و ادب برجهانیان پیشی گرفته‌اند مردم ایران در امور ادبی و سایر شئون زندگی باید صرفاً از کشورهای مغرب زمین پیروی کنند و از افکار و آثار گذشته خود تنها آنچه را که اروپائیان می‌پسندند نگاهداشته‌نی و باقی‌را فراموش کردنی بدانند. جوابهای دیگری نیز میتوان فرض و یا نقل کرد که از حیث معنی کمابیش در زمینه یکی از دو جواب مذکور باشد.

عیب بزرگ چنین جوابهایی این است که با وجود اشاره بیعضی از حقایق خطاهائی در بردارند و از لحاظ روانشناسی ادبی و اجتماعی هرگز صلاح نیست روح ملتی را با چنین تعبیراتی آزرده و افزوده ساخت. هیچ فرد و جماعتی راضی و قادر نیست که گذشته خود را یکباره فراموش نماید و یا اختیار قضاوت در باره آنرا بدیگری واگذار کند یا اینکه در عرصه آزادی فکر و جولانگاه خیال و اندیشه طوق تقلید از دیگران را برگردن نهد.

پس شاید مناسب‌ترین جواب این باشد که در زندگانی جدید جهانی که آسیا و خاصه ایران کهن سال باندازه اروپای جوان در فراهم آوردن آن

سهیم بوده اند ایرانی امروز نیز باید با چشم و گوش باز شرکت و با جهانیان همکاری کند.

اگر این قاعده کلی که ناظر به همه اوضاع اجتماعی و فردی است در مورد ادبیات نیز رعایت شود نتایج و فوایدی که ذیلاً بعضی از آنها اشاره می‌رود حاصل خواهد شد.

فرهنگ جهانی از آن همه جهانیان است  
اول - ملت ایران با هیچگونه تجدد و تنوعی که اوضاع دنیای معاصر ایجاب کند مخالفت نخواهد کرد و تمدن جهانی را دارائی مشترکی خواهد دید که هر قومی از دیرباز در راه فراهم آوردن آن رنجی برعهده گرفته است و معتقد خواهد شد که هر ملتی در حال حاضر و آینده باید برای حفظ و آسایش این ثروت دنیائی صرف همت کند.

آینده و گذشته ما  
بازمند یکدیگرند  
دوم - چون در هیچ حال آینده از گذشته بی نیاز نیست بر شیفتگان ادبیات پیشین ایران مسلم خواهد شد که فارسی زبانان تنها با شرکت در جریانهای فکری و ادبی کنونی دنیا خواهند توانست که قدر و منزلت و فوائد پایدار معنویات ایران دیروز را بج جهانیان باز نمایند. مثلاً هنگامی که ایرانیان از میزان عشق و علاقه ملل بیگانه نسبت بادبیات قدیم و حتی اساطیر و افسانه های باستانی آگاه شوند تنها حکایات و روایات بعد از اسلام و بلکه ادبیات و داستانهای مذهبی قبل از اسلام را مانند تازه ترین آثار مورد بحث و تحقیق قرار خواهند داد و بهمان اندازه که توجه بآثار یونان و روم قدیم و قرون وسطی در تقویت و تحریک قریحه ادبی اروپای جدید سودمند افتاد ادبیات پر مایه و گرانبهای ایران قبل از اسلام نیز برای فکرهای جوان و ذوق های مستعد بهترین زمینه دست نخورده هنر نمائی و زاینده ترین چشمه الهامات ادبی خواهد گردید.

معجزه خوردید  
« جنبه های ملی »  
« و بین المللی ادبیات »  
سوم - کسانی که میترسند قوم ایرانی در این گیر و دار خصوصیات ذوقی و اصالت فکری خود را از دست بدهد بهانه‌ای برای نگرانی نخواهند داشت زیرا وحدت مقصود هیچگاه مخالف با تعدد طرق و وسائل نیست و بلکه در غالب موارد مؤید و حتی مستلزم آن

است. تمدن حقیقی بشری مانند نور آفتاب مرکب از رنگهای مستقل و اجزاء مختلف میباشد و کمال هر قومی در این است که همواره رنگ و مایه اصلی و نابت خود را بتمام معنی دارا باشد و در همان حال با دیگران چنان هم رنگی و هم آهنگی کند که در آسمان ذوق و هنر جهانی معجزه خورشید مکرر شود.

در چنین آسمانی رنگ و بیرنگی و یا رنگ و هم رنگی اسیر یکدیگر نخواهند بود و روح یاک مولوی بر این شاهکار آفرین خواهد خواند. گونه آلمانی نیز که در ۱۸۲۷ هنگام گفتگو با دوست خود «اکرمان»<sup>۱</sup> ادبیات دنیائی را مجموعی از ادبیات ملل مختلف میخواند و شرط اصلی آنرا رعایت اعتدال در آمیزش عناصر ملی و بین المللی میدانست این آرزوی خود را برآورده خواهد دید.

چهارم - روزی که فرزندان ایران چشم و گوش خود را باز کرده و با وسعت نظر و علو خیال در عوالم ذوقی و معنوی ترجمه شاهکارهای خارجی واجب فوری است بنگرند افق بینش آنها پهناورتر خواهد شد و در سایه حس بگانگی نوجه بادیات سایر ملل را از مقوله تفنن و یا الزام اکراه آمیز خارج دانسته کاری سودمند و واجبی فوری خواهند شمرد. برای این منظور با کوششی فراوان دست بترجمه آثار بی شمار ادبی و فلسفی و علمی اقوام مختلف خواهند زد و بزودی عصر ترجمه را که مرحله ای بینهایت مهم و مقدمه ای بسیار واجب است در نور دیده وارد مرحله تصرف و ایجاد خواهند شد. در ضمن آشنائی با تاریخ فرهنگ و ادبیات کشورهای دور و نزدیک خواهند دید که ترجمه شاهکارهای ادبی چگونه حس رقابت مدوح و غبطه مطلوب خوانندگان کنجکار و مستعد را برانگیخته است.

همچنین باین نکته معترف خواهند شد که عصرهای ترجمه پیش آهنگ تمدنهای یونانی و لاتینی و ساسانی و اسلامی و مسیحی بوده و مخصوصاً در دو قرن اخیر دو ملت بزرگ روس و ژاپن با زبردستی بیمانندی از خیزگاه ترجمه برخاسته و در دریای افتخارات علمی و ادبی غوطه زده اند تا آنجا که سایر ملل بسیار متمدن امروزی نیز با آنها سرفرازی خود را از این کار هنوز بی نیاز نمیدانند.



تازه بتازه در ایران امروز غالباً این سؤال بخاطر هر شاعر و ادیب و نویسنده و محقق نو میگذرد که چگونه میتوان در طرز فکر و بیان تنوع و تجدیدی پدید آورد که متناسب با احتیاجات و روحیات زمان و موافق با سابق و سنن ادبی باشد و جالب توجه ایرانیان و بیگانگان گردد.

روزی ملت آلمان نیز چنین سؤالی میکرد و از «گوتفرید هردر<sup>۱</sup>» این جواب را میشنید:

« آنچه را که بیگانگان پدید آورده اند فرا نگیرید ولی از آنان صنعت ابداع معانی و شیوه ابتکار دریان رایاموزید ».

آلمانیهای این سخن بر معنی را بکوش هوش شنیدند و پیاداش آن دامان خود را از درهای شاهواری مانند آثار گوته و «شیلر<sup>۲</sup>» و «کلوپستوک<sup>۳</sup>» و «لاینگ<sup>۴</sup>» پر کردند. مردم هوشمند ایران نیز اگر در آثار ادبی نیاکان نامدار خود و همچنین در شاهکارهای زبانهای بیگانه جستجوی این معنی پردازند و رمز ابداع و تصرف را دریابند هر چه بسازند نوین و هر چه بنویسند تازه بتازه خواهد بود. ازین رو سزاوار است که مخصوصاً در ترجمه و قرائت کتب خارجی گذشته از لذت مطالعه در صدد کسب و یا تمرین ملکه ابتکار بر آئیم. زیرا در همه موارد خاصه در امور ذوقی تنها آشنائی با قواعد و شناختن اصول سبکها کفایت نمیکند و غالباً يك صدم فائده ای که خواننده با ذوق از خواندن چند نمونه دلکش و از الفت باچند سر مشق عالی میبرد با فرا گرفتن صدها قاعده بدست نمی آرد.

شاعر و نویسنده روزی که چنین نمونه هائی بدست فارسی زبانان بیفتد خواهند امروز دید که چگونه شاعر و نویسنده امروز در همه اوضاع جهانی از ساده ترین عوالم حیات ناپیچیده ترین مباحث معنوی بچشم دقت مینگرد و از همه آنها برای هنرنمایی و لذت بخشی و تنبه و تسلی مایه میگیرد.

۱ - Johan Gottfried Herder 1744 - 1803    ۲ - Schiller (Frédéric)  
1759 - 1805    ۳ - Klopstock (Frédéric) 1724 - 1803    ۴ - Lessing  
1729 - 1881

در چنان روزی دانشمندان ما توجه بزندگانی عادی و وصف روحیات و عواطف مردم دهکده و بازار را عیب و عار نخواهند شمرد و مطالعه در ترانه های زیبای دهقانی و حکایات دلکش عامیانه را از حیث قدر و قیمت با عالیترین تحقیقات تاریخی و تتبعات ادبی برابر خواهند گرفت.

مقام داستان نویسی در آن روز منزلت عظیم فن داستان نویسی معاصر که گرامی ترین «رومان» در ادبیات جدید شاهکار ادبیات جدید و بلیغ ترین زبان عواطف گوناگون بشری است آشکار خواهد شد و کلمه «رومان» که امروز حتی اغلب خواص ما با شنیدن آن روتوش میکنند و ابرو درهم می کشند فردا ورد زبان خاص و عام خواهد بود زیرا اقوامی که دارای عالیترین ادبیات هستند باین نکته پی برده اند که داستان نویسی میتواند مردم را از حقایق اجتماعی آگاه کند. دست توانا و ذوق آفریننده داستان نویسی هر زیبایی و هر اطف و حقیقتی را که از خامه خداوندان شعر و نمایش و تاریخ و اخلاق و فلسفه و علوم اجتماعی و طبیعی تراوریده است گرد می آورد و در جامه ساده و بی پیرایه داستان بر همه اصناف جامعه از دانشمند تا دانشجو و از کارگر تا کارفرما و پیر و جوان و مرد و زن عرضه میکند. داستان امروز عظمی حقیقی افکار و عقاید و عواطف ملل و تاریخ زنده و جامع و موşkاف و خالی از ریا و غرض روح انسانی است.

در اینجا است که هر کسی خود را در همه و همه را در خود می بیند. باز در همین جا است که فقیر و غنی و توانا و ناتوان بهم میرسند و زمینه کامل آشنائی میان طبقات مختلف افراد بشر فراهم میشود و یکی از وظایف و مقاصد مهم ادبیات انجام میگیرد. البته در آن روز منکرین این فن شریف اقرار میکنند که بزرگترین قریحه های ادبی قرون اخیر از قبیل «بالزاک»<sup>۱</sup> و «دیکنس»<sup>۲</sup> و «تولستوی»<sup>۳</sup> و «داستانه یوسکی»<sup>۴</sup> و «توماس مان»<sup>۵</sup> عمر خود را بیهوده صرف داستان نویسی نکرده اند و صاحب نظرانی

۱ - Balzac ( Honoré de ) 1799 - 1850    ۲ - Dickens ( Charles ) 1812-1870  
 ۳ - Tolstoï ( Léon ) 1828    ۴ - Dostoiewski ( Fédor ) 1821 - 1881  
 ۵ - Thomas-mann

مانند « ادمون ژالو<sup>۱</sup> » بی‌جهت افسانه‌ها را و یکسب را یکی از بزرگترین یادگارهای ادبیات مشرق زمین نشمده اند.

در منگفتار جلال الدین مولوی هم در آن روز آشکار تر خواهد شد. آنجا که فرماید:

ای برادر قصه چون پیمانه است      معنی اندر وی بسان دانه است  
دانه معنی بگیرد مرد عقل      ننگرد پیمانه را کر گشت نقل

بمجاهدان دوره      امیدوارم این « حدیث آرزومندی » که بر زبان من گذشت موجب تحول آن نشود که تصور فرمائید زنج‌های گرانبهای کسانی را که چندیست در این راه کوشش میکنند ضایع میکنم و نابوده و نابدیده می‌انگارم و باکمان برید که منکر فضائل شاعران و نویسندگان و استادان هنرمندی هستم که از چندین سال پیش خواسته‌اند روح تازه‌ای در پیکر ادبیات فارسی بدمند و مقدمات بر آوردن آرزوها را فراهم فرمایند. منظور من از بسط مقال این بود که همه ارباب ذوق و قریحه شیوه‌پسندیده این مجاهدان دوره تحول را پیروی کنند و نهال نوحاسته معانی آنان را بشمر برسانند.

البته تاریخ ادبیات ایران هم قدر زحمات آنان را خواهد شناخت و فراموش نخواهد کرد که در زمان ما برداشتن يك قدم دشوار تر از پیمودن فرسنگها راه در جاده‌های کوبیده‌آینده بوده است. در همین دوره مشروطیت که غالباً با چشم بی‌اعتنائی در آن می‌نگریم کویندگان و نویسندگانی پیدا شده‌اند که مسلماً تاریخ قرون اخیر این کشور نظیر آنها را بیاد ندارد ولی دنیا و ایران امروز انتظار بیشتری از فرزندان فردوسی و مولوی و حافظ دارد و چشم امید و آرزوی همه بنوابغی دوخته است که شاید هنوز در شکم مادر و پشت پدرند.

یقین دارم فضلاء نامدار و محققین بلند پایه نیز از اشاراتی که در باب اهمیت ابداع و ابتکار کردم برآشفته نخواهند شد زیرا خود آنها بهتر از هر کسی واقفند که « جناب عشق را در که بسی بالاتر از عقل است »

حیف است که  
هنرمندان بگیرند  
و هنر و هستان جای  
آنان را بگیرند

و میدانند که « بر بسته دگر باشد و بر رسته دگر ». بی شک مقام تحقیق و تتبع هر چه شامخ و والا باشد بازبیبای هنر بمعنی اخص که جلوه ای از ایجاد و نمونه ای از آفرینش است نمیرسد.

بر محققین واقعی و باانصاف نیز فرض است که در بحث تعریف و تمیز و بیان شرائط هنرمندی و هنر دوستی وارد شوند و حق این دو مطلب جدا گانه را ادا فرمایند تا کسانیکه از موهبت ابداع بی بهره اند بیپوده در این راه نکوشند و آنهایی هم که دارای قریحه خلاق و طبع سخن آفرین هستند ناگزیر نشوند که برای اظهار وجود و جلب توجه و بدست آوردن حق حیات دست بدامن کنیت و نام و لقب و سال ولادت و وفات مؤلفان گمنام بزنند یعنی مشعل فروزان استعداد خود را خاموش کنند و در روشنائی لرزان چراغی نیم مرده بخود نمائی پردازند

چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا !



بقیه از شماره های پیش

## گفتار در صرف و نحو فارسی

اینکه گفتیم از نظر ریشه شناسی بود . اما از جنبه تعلیم و تعلم با رعایت اصل تسهیل و تعمیم هیچ ضرری ندارد که بگوئیم همه مشتقات از دو صیغه ماضی و امر ساخته میشوند . یعنی بشا کرد نو آموز نخست از هر فعلی دو صیغه ماضی و امر را یاد بدهیم آنگاه بگوئیم که همه جا مصدر از ماضی ساخته میشود بعلاوه کردن نون ماقبل مفتوح در آخر ماضی ( رفت - رفتن ) . و اسم مفعول و ماضی نقلی ساخته میشود بعلاوه کردن هاء غیر ملفوظه در آخر ماضی مطلق ( رفت - رفته ) . و ماضی استمراری ساخته میشود بعلاوه کردن لفظ « می » در اول ماضی مطلق ( رفت - میرفت ) . پس همه جا صیغه مصدر و اسم مفعول و صیغه مبالغه محتوم به « ار » و اسم مصدر رانی ( گفتار و کردار ) و ماضی نقلی و استمراری و غیره از هیأت ماضی مطلق بنا میشوند . و همچنین میگوئیم همه جا فعل مضارع و اسم فاعل و صفت مشبیه و اسم مصدر شینی از صیغه امر ساخته میشود .

خود فعل ماضی و امر نیز بیک اصل واحد برمی گردند چنانکه در قسمت ریشه سازی گفتیم بنا بر این همه جا اشتقاق افعال و اسماء در تحت يك ضابطه منظم بی استثناء و لا اقل کم استثناء داخل میشود و نو آموزان بیچاره بزحمت حفظ کردن افعال با قاعده و بی قاعده و تغییر و تبدیلهای بی انضباط گرفتار نمی شوند . و نیز در این حال سادگی و متانت قواعد فارسی که یکی از مزایای برجسته آن است از دست نمیرود و يك قسمت بی فایده از دستور های بیمورد حذف و بجای آن قواعد مهمتر و لازمتر نوشته میشود .

باز این نکته را اعاده میکنم : اینکه گفتیم مشتقات را از دو فعل ماضی و امر میسازند مقصود هیأت ماضی و امر است نه معنی آنها و غرض کیفیت اشتقاق و صیغه سازی است با رعایت سهولت در تعلیم و تعلم .

در پایان این مبحث عرض می‌کنم یکی از معایب مترتب بر کتب فعلی که بنام دستور و قواعد زبان فارسی در مدارس خوانده میشود این است که هر کجا قواعد زبان بطرز و نوعی خاص تدریس میشود. مثلاً شاگردان يك شهر میخوانند که کلمات فارسی سه قسم و اصل و ریشه مشتقات مصدر است. در شهر دیگر می‌گویند کلمات نه قسم است و اصل مشتقات فعل امر حاضر است. مشتقات فارسی را هر کس موافق سلیقه خود بشکلی مخصوص صیغه سازی می‌کند. و هر معلمی بذوق و سلیقه و اندازه تبحر و تتبع خویش قواعدی شفاهاً بشاگردان یاد میدهد و چون این قواعد درجائی ثبت نشده است هم فراموش میشود و هم آن را تحریف می‌کنند. وانگهی در مدارس اعتنا بدرس انشاء و املاء و قواعد فارسی نمیشود. در این ایام هم روابط ولایات بیشتر است و بواسطه اختلاف لهجه ها دارد اسالیب فارسی بهم آمیخته میشود. از طرف دیگر ترجمه کتب خارجی روزافزون است و غالباً می‌بینیم که مترجمان از صحت و عدم صحت جمله بی سؤال میکنند و از دست نداشتن کتاب قواعد فارسی مینالند. اینها همه از علل بدبختی و اسباب ضعف و انحطاط ادبی ماست. ما تا کنون دستور کامل جامعی که مورد قبول و اتفاق باشد در دسترس همگان نگذارده ایم. پس باید هر چه زودتر و بیشتر کوشش کنیم و بی ربا کار کنیم تا باین هرج و مرجها که در زبان فارسی راه بافته است انشاء الله خاتمه داده شود و این کار خود یکی از وظایف مهم فرهنگستان است که باید صرف و نحو کامل جامعی بتوسط فضیلتی عالی مقدار این مجمع علمی تهیه شود. علما و فضیلتی دیگر نیز در خارج فرهنگستان داریم که باید از آنها استفاده کرد و از زحماتشان قدردانی نمود. فضیلت از هر کسی است که در این باره بیشتر کار کند و کتابی بهتر و جامعتر تهیه نماید اما فرهنگستان نباید از وظیفه خود غفلت داشته باشد و چنانکه اشاره کردم در این کار عجله از یکطرف و تعصب از طرف دیگر بی اندازه خطرناک است باید همه یکدله در راه زبان و ملیت خویش خدمت کنیم.

## نحو فارسی و نمونه پارسی از قواعد که این بنده در دست تألیف دارد

بعضی اشخاص که انس کامل بزبان عربی دارند و صرف و نحو را فقط از روی عربی یاد گرفته اند شاید اینطور توهم کنند که چون در زبان فارسی مثل عربی مبحث مرفوعات و منصوبات و مجرورات نیست پس فارسی اصلاً نحو ندارد. غافل از اینکه نحو و صرف هر زبانی متناسب با همان زبان است و هر چیزی که در يك زبان دیده میشود عين آن را از زبانهای دیگر توقع نباید داشت چه هر زبان دارای مزایا و مختصات است که در زبانهای دیگر یافته نمیشود.

عمده اساس نحو قواعد جمله بندی است که در فارسی بحد کامل وجود دارد اما متأسفانه هنوز تدوین نشده است و تمام سخن ما بر سر تدوین همین قواعد است و آنکه اگر بنای تطبیق هم باشد بیشتر مطالبی که در نحو عربی و زبانهای دیگر نوشته اند از فعل و فاعل و مبتدا و خبر و حال و تمیز و توابع و غیره در زبان فارسی هم موجود است.

در اینجا مثالی عرض می کنم: یکی از مباحثی که در نحو عربی میخوانند و مبتدیان غالباً دیر میفهمند باب تنازع است که آنرا توارد دو عامل بر معمول واحد یا باب (اعمال فعلین) میگویند و یکی از موارد مهم اختلاف نحویان بصره و کوفه می باشد.

گاهی که در باره نحو فارسی و عربی گفتگو شده است از بعضی عربی دانان شنیده ام که میگویند زبان فارسی مانند عربی نحو ندارد و بیاب تنازع مثال میزنند که در فارسی کجا باب تنازع وجود دارد؟ من تعجب میکنم زیرا اتفاقاً بچیزی مثال میزنند که اصل و ریشه اش در زبان فارسی است و بعقیده من اصلاً ایرانیان قدیم که برای زبان عربی نحو و صرف و دیگر علوم ادبیه را ساخته اند بتقلید فارسی خواسته اند باب تنازع را در عربی بیاورند.

باب تنازع یعنی توارد دو عامل بربك معمول در استعمال فصحا و بلغای عربی چندان زیاد نیست با اینکه در زبان فارسی باندازه بی شیوع و وفور دارد که موارد استعمال آن را شماره نتوان کرد و این نوع استعمال در زبان فارسی بی حد متداول است که برای دو فعل یا سه فعل و بیشتر يك معمول می‌آورند .

مثلاً در این دو بیت سعدی :

گر بگریبی رود از شهر خویش	سختی و محنت نبرد پاره دوز
ور بخرابی فتد از مملکت	گر سینه خسبدملك نيمروز

در هر دو بیت همان باب تنازع است که در عربی میگویند چه لفظ « پاره دوز » در بیت اول فاعل و مسند الیه دو فعل است ( رود - محنت نبرد ) . و همچنین در بیت دوم « ملك نيمروز » فاعل دو فعل است ( فتد - خسب ) و در این بیت : آمد و بنشت و لب گشود و سخن گفت آن بت شکر دهان شیرین گفتار يك مسند الیه برای چهار مسند آمده است .

اگر بخواهیم نظیر اعراب و بنای عربی را در فارسی پیدا کنیم هم ممکن است از جمله کسره اضافه ( کتاب من ) و کسره وصف ( کتاب خوب ) و کسره اخباری که در کتب منطق مثال میزنند ( زید دبیر ) . این کسره درست مانند علامت جر است در مضاف الیه و صفت و موصوف عربی در حالت جر .

مبحث هاء بیان حرکت یکی از مباحث معرب و مبنی عربی است . سیبویه در الكتاب ( جلد دوم صفحه ۲۷۷ ) فصلی دارد در الحاق هاء در وقف برای حرکت آخر کلمات ( اِخْشَه - لَمْ يَقْضِه - لَمْ يَغْزُه ) و نیز در صفحه ۲۷۸ در تحت عنوان « ما تلحقه الهاء لتبيين الحركة » فصلی در باره هاء بیان حرکت دارد از قبیل : مسلمونه و آبنه و هلمه در شعر راجز ( يا أَيُّهَا النَّاسُ الْإِلَهْلُمَه ) - و همچنین « آتِه » در این بیت :

وَيَغْلَنَ شَيْبٌ قَدْ عَلَكَ      وقد كَبُرَتْ فَقُلْتُ يَا آتِه



هائ بیان حرکت در فارسی نیز فصل مخصوص و نمونه های بسیار دارد (برزویه کا کویه سیبویه - بابویه و نظائر آنها) و همچنین لاله - ژاله - خامه - نامه بیض احتمالات .

در مبحث اعراب و بنای عربی میگویند ماقبل تاء تانیث و پیش از نون تا کید در مفرد مضارع غایب همه جا مفتوح است، یا فلان کلمه در فلان حالت مبنی بر کر یا مبنی بر فتح میشود .

در فارسی نیز نظیر آنرا داریم چنانکه آخر کلمه پیش از کاف تصغیر و نسبت مفتوح میشود ( پسرک - دخترک - لبک - دندانک - ) .

و همچنین آخر کلمه پیش از شین مصدری و شین ضمیر مطابق تلفظ و استعمال قدیم صحیح همه جا مکسور است چنانکه در این ابیات :

خورشید و گل گرفته در آغوش	هر شب بر آید از در بنا گوش
آنک همی برد دو سیه پوش	رخسار او ز باغ سمن دزدید
با چرخ بر شده که کند گوش	باعشق او صبوری که تواند

گریان شدم از هجر تو و جایش بود	در شب همه درد در افزایش بود
با نسبت شبها شب آسایش بود <sup>۱</sup>	و بنظر فیه که با اینهمه محنت شب دوش

شاید بیشتر نوآموزان هنوز ندانند که پیش از شین ضمیر در کلام فصیح قدیم همه جا مکسور بوده است . این نکات را باید در دستورها نوشت .

اینکه گفتیم راجع بحرکت آخر کلمات بود اما حرکت حروفی که در اول و وسط کلمات فارسی میآیند غالباً بوسیله حروف حرکت یا حروف اعراب یعنی حروف مصوتة از قبیل « وای » مشخص میشوند . و اتفاقاً حروف صدا دار فارسی چنانکه گفتیم مانند زبانهای اروپائی جزو کلمه نوشته میشوند مثلاً کلمه « آزادی »

از سه سیلاب تشکیل یافته است (آ+زا+دی) و این خود یکی از امتیازات و مزایای زبان فارسی است نسبت به زبان عربی.

پس اعراب و بنا بدان معنی (در تعریف اعراب گویند که اختلاف او آخر کلمات است باختلاف عوامل) و بدان وسعت که در زبان عربی وجود دارد در زبان فارسی نیست. اما آنطور هم نیست که اصلاً و ابداً نظیر نداشته باشد.

صاحب نهج الادب زبان عربی را مقیاس و مأخذ اصلی قرار داده و گفته است: «نحویان فارسی را احتیاج معتد به بیعت از اعراب و بنای کلمات نیست چه کلمات فارسی همه مبنی اند مگر آنکه مضاف باشند با موصوف در آن صورت بحرکت کسره اعراب خواهند گرفت چون اسپ من و اسپ خوب یا آنکه حروف مبانی و حروف معانی و جلگی افعال در فارسی مبنی اند و باقی جمله اسماء در حالت ترکیب معرب الا آنکه مضاف و موصوف اعراب لفظی دارد و بواقی اعراب تقدیری مثلاً در عبارت «زدزید» زید فاعل است پس مرفوع است و صلاحیت آن دارد که اگر شرط لحوق حرکت متحقق شود متحرك گردد و شرط آن اضافه یا صفت اوست پس در اصطلاح نحاة عرب فعل ماضی و امر حاضر و حروف را مبنی اصل گویند و در فارسی جمیع افعال و حروف مبنی الاصل خواهند بود.»

این مؤلف بواسطه انس کامل به زبان عربی گوئی چنان پندارد که اعراب و بنا جز مطابق اصول عربی نباید باشد و هر جا کلمه مسند الیه و فاعل دیدیم قطعاً باید مرفوع باشد و اگر در لفظ مرفوع نبود باید اعراب او را مقدر دانست و معتقد با اعراب تقدیری شد.

این نوع قیاسها در دستور نویسی درست نیست. چه قواعد هر زبانی متناسب با خصوصیات و مزایای همان زبان است. صرف و نحو هر زبانی را باید با روح همان زبان نوشت نه بقیاس و تطبیق با صرف و نحوهای زبانهای دیگر. منشأ بیشتر اشتباهات از همین جااست که میخواهند نحو و صرف عربی یا ترکی یا فرانسه و یا زبان دیگر را عیناً در فارسی بیآورند و چون همه این قواعد کاملاً همه جا قابل تطبیق نیست (البته

در بعضی قواعد مطابقت دارد) به مشکلات و دشواریها بر خورد میکنند و مطالب بی قاعده نا هنجار مینویسند .

نمونه دیگر از این قیاسهای نابجا که صاحب نهج الادب کرده این است که جمله های فارسی را بهمان قیاس و مأخذی که در عربی جمله را بفعلیه و اسمیه تقسیم می کنند قسمت کرده و مثلاً جمله « هوا گرم است » را جمله اسمیه و « هوا گرم شد » را جمله فعلیه شمرده است . با اینکه با مأخذ تقییمی که او در دست دارد در زبان فارسی جز جمله فعلیه نداریم زیرا علامت رابطه فارسی یعنی کلمه « است » خود فعلی است از افعال عموم مانند فعل بودن و شدن که قائم مقام رابطه میشوند .

پس جمله های فارسی را بمأخذ و مقیاس عربی تقسیم نباید کرد و اگر بنای تقسیم باشد مأخذ و مناط دیگر باید بدست داد .

## نمونه بعضی قواعد که این بنده در دست تألیف دارد

این بنده سالهاست که در طی تدریس و مطالعه قسمتی از قواعد زبان فارسی را التقاط و یادداشت کرده ام . خواندن همه این یادداشتها در يك جمله و دو جمله ممکن نیست این است که نمونه بی ازین یادداشتها را بعرض آقایان میرسانم . نکته بی را که در آغاز گفتار خود عرض کردم اینجا باز تکرار می کنم که این بنده خود را از سهو و خطا و نسیان که ملازم وجود ناقص بشری است مبرا نمی دانم .

عمده در نحو فارسی قواعد جمله بندی است و گرنه معرب و مبنی و اقسام اعراب و بنا که در عربی دیده میشود هرگز گو مباحث .

زبان فارسی در حقیقت سه نوع است که هر کدام خاصیت و احکامی جدا گانه دارند : یکی زبان محاوره که در مکالمات فارسی متداول است . دیگر نظم . سه دیگر نثر فصیح که کتب قدیم بدان نوشته شده است .

قواعد و قوانین این سه نوع هم از حیث لغت و ترکیب کلمات و هم از حیث

قواعد نحو و جمله‌بندی تفاوت دارد. چه بسا کلمات و استعمالات که در محاورات فارسی وجود دارد اما در نظم و نثر فصیح استعمال نمیشود. این خود یکی از امتیازات زبان مکالمه است نسبت به نظم و نثر.

پاره‌بی از قواعد نظم و نثر نیز با یکدیگر مختلف است. مثلاً در ترکیب فعل و فعل در نثر فصیح آزاد غالب است که فاعل را بر فعل مقدم دارند مانند: استاد آمد، شاگرد رفت، مرغ آواز داد، پلنگ نا بیکاهای نشست. اما در نظم بسیار باشد که فعل را بر فاعل مقدم دارند مانند: «آمد بانگ خروس مؤذن میخوارگان» و «نماز شام که پنهان شد آتش اندر آب» و

آمد نسیم سنبل با مشک و با قرنفل و آورد نامه گل باد صبا بصها

پس در تدوین قواعد فارسی باید این نکات را کاملاً توجه کرد و در تقدیم و تأخیر اجزاء جمله شرح داد که مطلب از چه قرار است.

**ترکیب و نظم جمله** - ترتیب طبیعی جمله در نثر آزاد فارسی است که مسند الیه پیش از مفعول، و مفعول صریح پیش از مفعول بواسطه باشد و فعل در آخر جمله ذکر شود. این مصراع نمونه خوبی برای نظم و پیوند طبیعی جمله است: «پادشاهی پسر بمکتب داد».

مثال: «بخشایش آلهی گمشده بی را در مناهی چراغ توفیق فرا راه داشت» و «یکی از رفیقان شکایت روزگار نامساعد بنزد من آورد» و «حکیمی پسر را با اندرز گفت». اما قیود و دیگر متعلقات فعل نسبت به بارکان جمله گاهی مقدم شوند و گاه مؤخر مثلاً ظرف زمان و ظرف مکان گاه پیش از مسند الیه در آیند و گاه بعد از مسند الیه مانند: امروز منوچهر وارد مدرسه شد، و «منوچهر امروز وارد مدرسه شد» و «آنجا زرنداشتم اینجا زردارم» (چهارمقاله) و «تو اینجا آمدی» (نصیحة الملوك) و «همانجا که هستی میباش - من فلانجای متواری نشسته ام» (قابوسنامه)

تنبیه: در نظم فارسی بسیار باشد که فعل را بر فاعل مقدم دارند و در اجزاء دیگر جمله نیز تقدیم و تأخیر بسیار واقع شود.

اینک پاره‌یی از قواعد مربوط بنظم و ترکیب جمله را در نظم و نثر برسبیل نمونه ذکر میکنم :

۱ - هرگاه مسند الیه ضمیر متصل بفاعل باشد تقدیم مسند بر مسند الیه واجب است مانند: « سرهنک زاده بی را بر در سرای اغلشر دیدم » (گلستان) و « عهد کردیم که بیدوست بصحرا نرویم » (سعدی) .

۲ - هرگاه فاعل و مفعول هر دو ضمیر متصل بفاعل باشند تقدیم فعل بر فاعل و تقدیم فاعل بر مفعول لازم است مانند: « گفتم حکایت آن روبراه مناسب حال تست که دیدندش گریزان و بیخویشتن افتان و خیزان » .

دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست  
و اندر آن آینه صد گونه تماشا میکرد  
گفتمش سلسله زلف بتان از بی چیست  
گفت حافظ کله بی از شب یلدا میکند

۳ - هرگاه مسند فعل سوم شخص غایب و مفعول ضمیر متصل باشد تقدیم فعل بر مفعول لازم است چنانکه سعدی گوید :

یکی گفتش ابن خاق نیست که چیزی دهندت ، بشوخی مایست

۴ - در موقع حصر واجب است که محصور فیه مؤخر از محصور باشد . مثلاً هرگاه مقصود گوینده منحصر ساختن کسی بصفتی باشد باید صفت را بعد از ادوات حصر بیاورد مانند: « فلانکس جز شاعر نیست » یعنی هنر او منحصر بشاعری است . و در صورتی که مقصود منحصر ساختن صفتی بکسی باشد باید شخص را بعد از ادوات حصر آورد مانند: « شاعر مگر فلانکس نیست » یعنی شعر و شاعری منحصر باوست . این قاعده اختصاص بمسند و مسند الیه ندارد بلکه در همه ارکان و اجزاء کلام جاری است چنانکه حافظ فرماید :

حدیث دوست نکویم مگر بحضرت دوست که آشنا سخن آشنا نگهدارد

تبصره ۱: ادوات حصر کلمانی است که معنی انحصار و اختصاص از آنها معلوم شود از قبیل 'جز - مگر - الا' و نظائر آنها.

تبصره ۲: تقدیم و تأخیر گاهی مفید حصر و اختصاص باشد چنانکه گوئیم 'سعدی شاعر است' یا 'شاعر سعدی است'.

تبصره ۳: گاهی تقدیم و تأخیر در اجزاء کلام محض ضرورت شعر یا رعایت صنعتی از صنایع ادبی مخصوصاً صنعت - جمع و ترسیع است پس اجزاء کلام را مقدم و مؤخر دارند تا اثر - جمع و کلام مرصع گردد.

۵ - ظروف زمان را از قبیل 'روزی - بکروز - امروز - در روزگار - وقتی - در عهد' و امثال آنها در نثر فصیح قدیم غالباً پیش از مسند و مسندالیه میآورده اند: سالی در خدمت پادشاه روزگار گذاشتم (چهار مقاله) 'در روزگار عیسی سه مرد بر راهی میرفتند (نصیحة الملوك) ' روزی بقیستان جمعی از باران نشسته بودند (قابوسنامه) ' وقتی دو صوفی بهم میرفتند (قابوسنامه) ' در عهد ملک‌کشاه و بعضی از عهد سنجر فیلسوفی بود بهرات (چهار مقاله) ' بکروز ابوعثمان خادم خود را گفت (تذکره الاولیاء) ' روزی شیخ ابوسعید و شیخ ابوالقاسم گرگانی در شهر طوس بهم نشسته بودند (اسرار التوحید) ' در آن وقت که شیخ ما ابوسعید از ریاضت و مجاهدت فارغ شد (اسرار التوحید) ' امروز بزه که آن بگذرانم (کلیله و دمنه) ' امروز چون از قوت باز ماندم بنای کار خود بر حیلت باید نهاد (کلیله و دمنه) ' در این روزها دزدی بصورت درویشان برآمد (گلستان) ' وقتی در بیابانی مانده بودم (گلستان) '.

اینکه گفتیم در نثر قدیم فصیح بود اما امروز در دستورها مینویسند که ظرف زمان گاهی مقدم بر مسند الیه و گاهی بعد از آن درآید.

۶ - قیود وصف و حالت و چگونگی را هر قدر نزدیکتر بفعل بیاورند جمله فصیحتر و شیواتر میشود. مثلاً 'نیریزی خوب مینوشت' و 'چنگیز بد کرد' و 'فرخی از سیستان بود طبعی بغایت نیکو داشت و شعر خوش گفتی و چنگ تر زدی (چهارمقاله)

هرگاه فعل مرکب باشد و قید وصف و حالت نیز داشته باشد بهتر این است که قید را پیش از فعل مرکب در آوریم: علی مردانه جنگ میکند - حسن خوب کار میکند - محمد عاقلانه رفتار کرد. ممکن است که جزء فعل را پیش از قید بیاوریم و در اینصورت قید مبدل بوصف و جزء اول فعل مبدل بمفعول میشود: علی جنگی مردانه کرد - حسن کاری خوب میکند - محمد رفتاری عاقلانه دارد.

۷ - ممکن است که يك کلمه در يك جمله چنان واقع شود که نسبت بيك قسمت از جمله مسندالیه و نسبت بقسمت دیگر مفعول باشد و بعبارت دیگر يك لفظ هم بحالت مفعول باشد و هم بحالت مسندالیه و اینگونه ترکیب از خواص جمله بندی فارسی است و آن را « مسندالیه مفعولی » یا « مبتدای مفعولی » توان نامید مانند « آنرا که خدای خوار کرد ارچند نشود ». کلمه « آنرا » نسبت به ارچند نشود فاعل و مسندالیه و نسبت به خوار کرد مفعول صریح است.

در اینصورت ممکن است علامت مفعول صریح ذکر شود چنانکه مثال زدیم و نیز مانند « آنرا که بگور باید خفت بخانه توان خفت ». و ممکن است که علامت مفعول صریح نباشد مانند « کسی که تو دیدی امروز رفت ».

احتمال اینکه در این جمله ها مسندالیه یا مفعول بقرینه حذف شده تکلفی است بدون حاجت و بی دلیل.

۸ - اجزاء فعل مرکب را هر قدر نزدیکتر بهم آورند جمله روانتر و شیواتر است مثلاً جمله « بازرگان در معامله سود برد » و « فلان کس در تجارت زبان کرد » و « فلانکس خانه خود را بیاغ تبدیل کرد » بهتر و فصیح تر است از « بازرگان سود در معامله برد » و « فلانکس زبان در تجارت کرد » و « فلانکس خانه خود را تبدیل بیاغ کرد ».

۹ - در مرکب وصفی اگر بیا نکره در آخر موصوف زیاد شود در بسیاری از موارد بهتر از آنست که در آخر صفت بیفزایند (مردی دانا - مرد دانائی).

۱۰ - مسند الیه تبدیل بمفعول شود در جائی که جمله بفعل « داشتن » تمام شده باشد و آن را بفعل بودن و استن تبدیل کنیم در این صورت مسند الیه مبدل بمفعول صریح گردد و فعل داشتن بفعل بودن و استن تبدیل شود . مثلاً در این عبارت : « عنصری اشعار بسیار داشت » گوئیم « عنصری را اشعار بسیار بود » - و در این جمله : « جهان سختی و سستی فراوان دارد » گوئیم « جهان را سختی و سستی فراوان است » و در صورتی که عمل مذکور را عکس کنیم مثلاً هرگاه جمله بفعل « بودن » تمام شده و فعل دارای مفعول باشد و بخواهیم فعل « بودن » را بفعل « داشتن » مبدل کنیم مفعول مبدل بمسند الیه گردد . پس در جمله « او را بر من حق استادی بود » می گوئیم « او بر من حق استادی داشت » . این قاعده را در دستور های فعلی نیز نوشته اند .

۱۱ - ممکن است که يك کلمه در صورت مفعول صریح و در معنی مسند الیه باشد و این ترکیب مخصوص جایی است که مفعول ضمیر باشد مانند :

ساربان گو - و خبر از دوست بیاور که مرا

خبر از دشمن و اندیشه ز بدگویان نیست

یعنی من خبر از دشمن و اندیشه از بدگویان ندارم . ممکن است این قاعده را از فروع قاعده پیش شمرد .

۱۲ - هرگاه بخواهیم مضمون جمله بی را بکسی یا چیزی نسبت بدهیم ممکن است آن کس و آن چیز را بصورت مسند الیه بیاوریم چنانکه : « مللمان جان و مالش محترم است » و « آدمی عمرش عزیز است » و ممکن است بصورت مفعول بیاوریم و در این صورت مرسوم نویسندگان این است که ضمیر را از جمله مسند حذف کنند و علامت مفعول صریح را بر مسند الیه فزایند « مللمان را جان و مال محترم است - آدمی را عمر عزیز است » این تعبیر شیوا تر و فصیح تر از عبارت اول است .

۱۳ - هرگاه مسند متعدد باشد علامت رابطه را در آخر باید آورد در صورتی که ممکن است که رابطه در میان چند مسند ذکر شود مانند :

ترك دنیا و شهوت است و هوس      یارسائی نه ترك جامه و بس



۱۴ - هرگاه مسندالیه در اقتضای ضمیر مختلف باشد ضمیر را تابع اخص باید آورد (متکلم اخص از مخاطب و مخاطب اخص از غایب است) مثلاً میگوئیم: «من و او اینکار را کردیم» و «تو و او اینکار را کردید»

من و تو غافلیم و ماه و خورشید بر این کردون گردان نیست غافل

۱۵ - مفعول غیر صریح که با علامت «را» اختصاص ذکر شود غالب در صدر جمله و پیش از مسند و مسندالیه درآید مانند: «اندرز را پدر پسر چنین گفت - اتفاق را اندر بن میانه صاحب را عارضه بی پدید آمد - اتفاق را طراری از پس این مرد همی آمد تا بگرما به رود.»

۱۶ - ممکن است که جواب شرط در جمله حذف شود مانند شعر سعدی:  
اگر بشرط وفا دوستی بجای آرد و گرنه دوست نباشد تونیز دست بدار  
و عبارت کلیله و دمنه «اگر ما را بصلاح اجابت کنند و گرنه در شهرها پیرا کنیم» .  
۱۷ - ممکن است يك کلمه مسندالیه یا فاعل چند فعل باشد نظیر باب تنازع که در نحو عربی است و پیش مثال زدیم .

در اینصورت مسندالیه را بعد از مسندها یا پیش از آن آورند .

و ممکن است يك کلمه مفعول دو فعل باشد خواه مفعول بواسطه مانند:

بساط سبزه لگد کوب شد بیای نشاط زبسکه عارف و عامی برقص برجستند

«بیای نشاط» هم متعلق است به «لگد کوب شد» و هم متعلق است به «برقص برجستند»

در اینصورت قاعده این است که مفعول بواسطه میان دو فعل ذکر شود .

و خواه مفعول بیواسطه مانند:

مرا يك درم بود برداشتند بکشتی و درویش بگذاشتند

تبصره: ممکن است يك کلمه جزو در جمله شمرده شود مانند:

و گرنه ترابسته در چاه یای برخش اندر آرم شوم باز جای

این نوع استعمال و همچنین مسندالیه مفعولی را میتوان از فروع باب تنازع

و نوار دو عامل بر معمول واحد شمرده. این بیت نیز ممکن است از قبیل مسندالیه مفعولی باشد:  
 بکارهای جهان مرد کار دیده فرست که شیر شرزه در آرد بزیر خم کمند  
 باین احتمال که بگوئیم « مرد کار دیده » مفعول است برای فعل « فرست » و فاعل است  
 و مسندالیه برای فعل « در آرد ».

۱۸ - رابطه جمله را ممکن است باقرینه یا بدون قرینه حذف کنند.

مثال حذف رابطه باقرینه: پرویز دانشمند است و فریدون هنرمند. یعنی فریدون  
 هنرمند است. کلمه « است » از جمله دوم بقرینه جمله اول حذف شده است.  
 اما حذف رابطه بدون قرینه در چند مورد قیاسی است و در باقی موارد سماعی  
 از جمله موارد قیاسی:

الف - بعد از علامت اختصار. مانند: گفتم سپاس و منت خدایرا عز وجل که  
 از برکت درویشان محروم نماندم (گلستان).

منت خدایرا که ز تیر خدایگان من بنده بی گنه نشدم کشته رایگان

ب - بعد از صیغه تفضیل مخصوصاً کلمات بهتر، مهتر، کهتر، به، مه، که. مانند:  
 نه هر که بقامت مهتر بقیمت بهتر (گلستان)، اندر آب مردن به که از ملاح حقیر  
 زینهار خواستن (قابوسنامه)، مرگ به از آن که نیاز بهم چون خودی برداشتن  
 (قابوسنامه)، يك ساعت اندیشه از نیستی خویش بهتر از یکساله عبادت باندیشه هتی  
 خویش (اسرار التوحید)، بنزدیک من صلح بهتر که جنگ،

سنگی و گیاهی که در او خاصیتی هست از آدمی به که در او خاصیتی نیست.

ج - بعد از کلمه « نه هر که » مانند: نه هر که در مجادله چست در معامله درست

نصره: بعد از حرف نفی (نه) رابطه و همچنین افعال دیگر قیاسی حذف میشوند  
 مانند: نمک بقیمت بستان نه بقوت.

اما حذف رابطه در غیر موارد قیاسی مانند: جمله بگذشت و تو غافل

( نصيحة الملوك ) ، یعنی تو غافل هستی . فردوسی فرماید :

وی اندر شتاب و من اندر درنگ ز کردارها تا چه آید بچنگ .

در کلیله و دمنه مینویسد : « روباه گفت مخلص و مهرب مهیا بچه ضرورت این محنت اختیار کردی » یعنی مهیاست .

۱۹ - در موقع فك اضافه گاه مضاف الیه مقدم بر مضاف و مبدل بصورت مفعول گردد چنانکه جمله « عمر آدمی عزیز است » را مبدل کنیم باین جمله « آدمی را عمر عزیز است » . جمله « بامکس را پای بندد یاعسل را سر بیوشد » هم ممکن است داخل این مقوله باشد .

گاه باشد که مضاف الیه را بر مضاف مقدم ندارند اما در صورت فك اضافه علامت مفعول در آخر مضاف الیه بیاورند . شعر حافظ شاید ازین مقوله باشد .

صوفی بیا که آینه صاف است جامرا تا بنگری صفای می لعل فامرا  
یعنی آینه جام صاف است .

مقصود از فك اضافه این است که دو کلمه را از حالت اضافه خارج کنیم و بصورت دیگر درآوریم .

۲۰ - کلمه « را » بمعنی اختصاص با « از برای » و « از بهر » و امثال آن از نثر و نظم قدیم استعمال میشود مانند : از بهر توالدرا ( حدود العالم ) ، و بیت انوری :  
هر آن مثال که توفیق تو بر آن نبود زمانه طی نکند جز برای حنی را

اما امروز در نثر متداول فارسی این نوع استعمال متروک است .

نظیر اینگونه استعمال آنست که علامت مفعول صریح را گاهی با ضمیر هردو می آوردند مانند : هر سالی را طالع او بیرون آرند هر یکی را اندر فلک تدویرش دو گونه عرض افتد ( کتاب التفهیم ) .

و نیز در قدیم مرسوم بود که جمله شرط و جزا را بصیغه خاص استمراری ناقص می‌آوردند و اکنون این نوع استعمال در نثر فارسی متداول نیست. مثالش:

اگر شمشیر و قلم نیستی این جهان بیای نیستی (نصیحة الملوك). اگر این می‌نبایدی گفتن بهترستی (اسرار التوحید). اگر تمامی مرغان نامدار هلاک شدند و طائوس و باز و غیره مفقود گشته واجب بودی (کلیله و دمنه). این بیت را بفردوسی یا دقیقی نسبت داده ایم:

شبی در برت گر برآ-ودمی      سر فخر بر آسمان سودمی  
و این بیت از مسعود سعد سلمان است:

اگر مملکت را زبان باشدی      ثنا گوی شاه جهان باشدی

از اینگونه استعمالات که از خواص جمله بندی قدیم میباشد بسیار است. محض نمونه چند مورد را یاد آور شدم.

۲۱ - گاه در چند جمله متوالی ادوات شرط را تکرار کنند و بعد از آنها يك جمله جواب آورند. در این صورت شرط دوم یا جزاء مجموعاً جواب شرط اول است مانند:

اگر خشم گیرد ز کردار زشت      چو باز آمدی ماجرا! در نوشت

حافظ فرماید:

من اگر نیکم اگر بد نوبر و خود را باش      هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت  
قواعدی را که در ضمن مطالب پیش اشاره کردم دیگر تکرار نمی‌کنم و فعلاً چون حال و فرصت مقتضی نیست بهمین مقدار قناعت میکنم و بمطالب دیگر میپردازم.

## فحو و صرف و دیگر علوم ادبیه عرب ساخته و پرورده دست ایرانیان است - اگر نحو بصری و اخوذ از سریانی باشند نحو کوفی و اخوذ از قواعد فارسی است

علما و مورخان اسلامی که در قضا یا انصاف دارند همگی در این مطلب اتفاق دارند که علوم و فنون ادبیه عرب از لغت و نحو و صرف و معانی و بیان و غیره ' عموماً ساخته و پرورده دست ایرانیان است . امثال سیویه و کسائی و عبدالرحمن ابن هرمن و معاذ هراء و ابن سکیت اهوازی متوفی ۲۴۴ و محمد بن عمران سرزبانی خراسانی متوفی ۳۸۴ و عبدالقادر جرجانی متوفی ۴۷۱ و امثال اینگونه دانشمندان که فنون ادبیه عرب را ایجاد یا تدوین و تکمیل کردند همان ایرانیان بودند که در سده های اول اسلام بنام موالی خوانده میشدند و نبوغ همین موالی و امثال آنها علوم و ادبیات و فرهنگ اسلامی را بوجود آورد و آنرا بجائی رسانید که در ملل دنیا نظیر نداشت .

مداخله ایرانیان سبب شد که زبان و ادبیات عرب از وضع خشن و ناهنجار جاهلی بیرون آمد و بشکل و گونه مطبوع دایمندی جلوه گر شد که در میان ادبیات جهان ممتاز است .

تأثیر ذوق سرشار و سلیقه بی مثال ایرانیان ، هم مایه لطف و ظرافت و حکمت و معرفت بادیات عربی داد و هم زبان عربی را از حیث لغت و تعبیرات گوناگون توانگر ساخت .

نه تنها صرف و نحو و دیگر فنون ادبیه بلکه اسلوب و طرز نگارش عربی نیز ساخته روح و طبع ایرانی است . و از این جهت اسلوب ابن مقفع از اوائل قرن دوم هجری بحدی تازه و دلپذیر افتاد که سرمشق نویسندگان عربی گردید . بعد از اوهم بسیاری از شعرا و نویسندگان بزرگ که سبک آنها را شعرا و مترسلان پیروی و تقلید کرده اند از قبیل بشار و ابونواس و مهیار دیلمی و صاحب بن عباد

و قابوس و شمسیر و ابوبکر خوارزمی و امثال آنها همه ایرانی بودند و باطبع و ذوق ایرانی چیز می نوشتند و شعر می ساختند .

اینجا ممکن است يك نکته را حدس زد و آن این است که ترجمه های قدیم که از روی کتب عربی ایرانیان فارسی زبان بعمل آمده است شاید نزدیکترین سبکها بزبان فارسی قدیم باشد چرا که نویسنده با روح فارسی فکر کرده و کتاب نوشته عبارت دیگر طرز فکر و اسلوب جمله بندی را موافق طبع و اقتضای فکر اصلی خود ترتیب داده ، آنگاه جامه الفاظ نازی بدان پوشانیده است . پس اگر جامه را عوض کنیم و قالب الفاظ را کنار بگذاریم جان مطالب و مغز افکارش نماینده روح و فکر ایرانی است .

در این باره که ترجمه های قدیم نزدیکترین یا دورترین اسلوبها بزبان فارسی است سخن بسیار است . چون بحث ما برسر این موضوع نیست و از تحقیق در این مسأله نمی شویم .

مطالبی را که در بالا ذکر کردم همه درجای خود مسلم است . اما باین نکته باید متوجه باشیم و خوب دقت کنیم که زبان عربی پیش از اسلام بهیچوجه دارای کتاب قواعد نحو و صرف نبوده سهل است که اصلاً مردم با سواد که از عهد خواندن و نوشتن ساده برآیند در سراسر جزیره عربستان انگشت شمار بود . کتبی که بعد از اسلام برای زبان عربی نوشته شد بهیچوجه در زبان عرب سابقه نداشت . مثلاً در صرف و نحو عربی تا پیش از اسلام حتی يك سطر نوشته و يك قاعده هم مطرح نبود چه جای اینکه مدون شده باشد . از طرف دیگر ملاحظه فرمائید زبانهای زنده دنیا که متعلق بممل راقیه است با اینکه اکثر مردمش با سوادند و فضلا و دانشمندانش شب و روز کار میکنند و در تدوین قواعد زبان خود فوق العاده کوشش و اهتمام دارند و از ملل دیگر نیز سرمشقها در دست آنهاست چند قرن طول می کشد تا يك زمان دارای گرامر کامل و منظم شود .

حال درست دقت کنید بعد از اسلام در مدت قلیلی کمتر از یک قرن که هنوز

علوم و فنون یونانی و هندی و ایرانی بزبان عربی نقل و ترجمه نشده و در دست مسلمین نیفتاده و هنوز دولت دانش پرور فرهنگ گستری مثل دولت هارون و مأمون و برامکه روی کار نیامده بود، چه شد که زبان عربی دارای صرف و نحو و قواعد مدونی شد که هنوز هم اساس ثابت و پایدار است؟

ملاحظه کنید یکنفر جوان ایرانی از مردم فارس یعنی سیبویه که وفات او را در حدود ۱۸۰ و کمتر یا بیشتر ضبط کرده اند ( رجوع شود باین خلکان ) و بنوشته این جوی سی و دو سال بیشتر نداشت و دست بالا بقول بعضی چهل و اندی سال داشت و جز زبان فارسی و عربی هم زبان دیگر نمیدانست چگونه توانست در اندک زمانی در صرف و نحو عربی کتابی بآن خوبی و جامعیت تألیف کند ( مقصود الکتاب سیبویه است که در دو جلد بچاپ رسیده و شروع و تعلیقات بسیار بر آن نوشته شده است ) که از زمان تألیفش تا کنون حدود دوازده قرن میگذرد و علما و ادبا و فضیلابسیار در این مدت آمده و در صرف و نحو کتاب نوشته اند و هنوز الکتاب سیبویه بزرگترین مأخذ صرف و نحو عربی است؟

معروف است که هر کس میخواست الکتاب سیبویه را بخواند ابو العباس میرد می گفت ( هل رکت البحر ) و این تعبیر را برای تجلیل و تعظیم کتاب و دشواری فهم آن برای مبتدیان میگفت .

جاحظ میگفت که هیچکس نتوانست مانند سیبویه کتابی در صرف و نحو تألیف کند کسانی که بعد از او کتاب نوشته اند همه ریزه خواران خوان وی میباشند . ابو عثمان مازنی میگفت « من اراد ان يعمل کتاباً کبیراً فی النحو بعد کتاب سیبویه فلیستح » یعنی هر که بخوهد پس از سیبویه کتابی بزرگ در نحو بپردازد گو شرم کند . ابن خلکان در قرن ۷ هجری میگوید تا کنون کتابی همسنگ کتاب سیبویه تألیف نشده است .

من در این باره بسیار فکر کردم و احتمالاتی بخاطرم آمده است از جمله اینکه : ایرانیان از زبان فارسی قدیم نمونه ها و سرمشقها برای قواعد در دست داشته و از روی

این سرمشقها صرف و نحو عربی را ساخته‌اند؛ این سرمشقها یا بصورت کتاب مدون بوده که از میان رفته یا سینه بسینه و زبان بزبان بدانها رسیده بوده است. درست است که سیبویه واقعاً یکی از نوابع ایرانی بود، نبوغ او را بهیچوجه انکار نتوان کرد اما ترتیب کتاب قواعد طوری نیست که از روی حدس و احتمال بتوان انجام داد اگر سرمشقی در دست نبود ممکن نبود که صرف و نحو بدان تفصیل و اتقان که در الکتاب سیبویه دیده میشود برای زبان عربی که نسبت بایرانیان کاملاً اجنبی و بیگانه بود نوشته شود. ملاحظه کنید امروز اگر یکنفر ایرانی بخواهد بی سابقه وبدون هیچگونه سرمشقی برای زبان فرانسه صرف و نحو بنویسد چه خواهد نوشت! بالجمله بنده در این باره حدس میزنم که ایرانیان از روی سرمشقها که برای زبان خود داشته صرف و نحو عربی را تدوین و تکمیل کرده اند. و بر فرض اینکه سرمشق کتابی یا شفاهی در دست نبوده قدر مسلم این است که باقتضای ذوق و سلیقه و روح فارسی فکر کرده و آنچه از قواعد زبان خود بفطرت و غریزه فارسی زبانی در می‌یافته در قالب قواعد و ضوابط عربی میریخته اند. چه این نکته محقق است که خواص جبلی و دریافتهای فطری که در نهاد هر کس نهفته است خواه و ناخواه در فهم و ترتیب مسائل ادبی بروز میکند و آنچه در اذهان مرکوز است خود بخود ظاهر میشود. مثلاً شخص فارسی زبان چون بخواهد عربی بنویسد طبق فارسی فکر میکند و دریافتهای معنوی و فطری او بدون اینکه خودش هم متوجه باشد ناگزیر در عربی نویسی وی اثر میگذارد، از این جهت است که میگویند ادبیات مطلقاً نماینده روح ملی است و خواص روحی و فطری هر کسی را از روی آثار ادبی و تألیفات او میتوان کشف کرد. بالجمله هرچه در روح شخص متفکر مرکوز است خواه و ناخواه در مظاهر فکری و ذوقی او اثر خواهد داشت. (از کوزه همان برون تراود که در اوست).

سیبویه و کسائی و مرزبانی و جرجانی و امثال آنها که نحو و صرف و معانی و بیان عربی را درست کردند ایرانی و فارسی زبان بودند و طبعاً ایرانی و فارسی زبانی اثر



داشته و ازین جهت است که من عرض میکنم در قواعد نحو عربی بویژه نحو کوفی روح دستور فارسی نهفته است .

نمودار این معنی از اصطلاحاتی که وضع شده و کاملاً ترجمه لغات و مفاهیم فارسی است خوب محسوس میشود و از روی این اصطلاحات مطالب تازه لغوی و ادبی را میتوان استنباط کرد .

باری اگر درست پی جوئی کنیم و دنباله دستور و قواعد فارسی را بگیریم و بیش بزویم و ببخواهیم بدانیم که زبان فارسی نزد ایرانیان قدیم که در صدر اسلام میزیستند چه نوع قواعد و ضابطه ها و اصطلاحاتی داشته است ، اثر این مقصود و بقول معروف رد پای آن را در نحو و صرف عربی پیدا می کنیم که ایرانیان مطابق روح زبان فارسی فکر کرده و زبان عربی را با زبان فارسی مطابقت داده و بیشتر قواعدی را که در زبان فارسی در می یافته اند با چاشنی زبان عربی بخورد زبان عرب داده اند .

بر فرض که صرف و نحو عربی را بطور کلی مأخذ قرار ندهیم قدر مسلم این است که نحو کوفی اثری از آثار دستور زبان فارسی است زیرا پیشوایان فن نحو کوفی غالباً ایرانی بودند . و شاید یکی از علل مهاجرت شدن نحو کوفی و رواج گرفتن نحو بصری همان باشد که نحو کوفی چون از روح ایرانی و سرچشمه قواعد فارسی تراوش کرده بود کاملاً مطابق زبان عربی در نیامد .

البته منظورم همه قواعد نحو عربی نیست بلکه مقصود قسمتی ازین قواعد است که پیاره بی از آنها بعد ازین اشاره خواهیم کرد .

آنچه عرض کردم هیچ منافات ندارد با اینکه واضح نحو عربی حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام بود زیرا آنچه مسلم است آنحضرت مفتاحی بدست ابوالاسود دؤلی دادند اما تکمیل و تدوین نحو و صرف بدست ایرانیان انجام گرفت .

### نحو بصری و کوفی

ریشه قواعد فارسی در نحو کوفی

ابن قتیبه در کتاب المعارف مینویسد که بصره از سال ۱۳ هجری و کوفه در سه سال بعد یعنی از سال ۱۷ هجری رو بآبادی و اهمیت گذاشت و کم کم از بلاد معظم اسلامی گشت .

در عهد خلفای راشدین مکه و مدینه عاصمهٔ مسلمانان و مرکز علما و فضلاى آنوقت یعنی قرآء و حفاظ صحابه بود .

در عهد بنی امیه پایتخت اسلامی بدمشق منتقل شد اما مرکز علمی و ادبی آنوقت شهر بصره و کوفه بود . مکه و مدینه بواسطهٔ وجود کعبه و قبر پیغمبر صلوات الله علیه چنان مورد توجه مسلمانان بود که شهر دیگری نمی توانست قائم مقام آنها باشد اما از جهات دیگر بصره و کوفه جانشین مکه و مدینه گردید . عبدالملک مروان مخصوصاً بصره توجه داشت و آنجا را دار العلم آن زمان ساخت .

بالجمله بصره و کوفه در عهد اموی بزرگترین مراکز علم و ادب و سیاست شد بویژه بصره که مجمع شعرا و ادبا و قرآء و حفاظ آن عهد بود . مرید بصره که معروف بسوق الابل است جانشین سوق عکاظ گردید . فحول شعرا در این شهر انجمنها و مجامع شعری و ادبی داشتند از آنجمله فرزذق و راعی الابل که در اغانی بتفصیل نوشته شده است .

در زمان بنی عباس و وزارت برامکه برعکس توجه بکوفه بیشتر شد باین سبب که در آن دوره عنصر ایرانی زمامدار دولت گشت و کوفیان بیشتر ایرانی و طرفدار ایران بودند .

بصره در عهد اموی بر کوفه تقدم داشت و از اینرو فضلاى بصره در وضع فن نحو بر کوفیان پیشقدم شدند .

ابو الاسود دؤلی که واضع معروف علم نحو شمرده میشود و مفتاح وضع این علم را حضرت علی بن ایطاب علیه السلام بدست او داد از مردم بصره بود .

ابو الاسود دؤلی بتلقین حضرت علی بن ایطاب علیه السلام قواعد مختصری تأسیس کرد این قواعد بدون ذکر علل و اسباب بود و طالبان آن زمان بتقلید و تلقین آنها از یکدیگر فرا میگرفتند .

نخستین کسی که علل و اسباب اعراب را بیان کرد عبد الله بن ابی اسحق حضرمی است متوفی ۱۱۲ - و نخستین کس از فضلاى بصره که در نحو کتاب

مستقل نوشت عیسی بن عمر ثقفی بود متوفی ۱۴۹ - و نخستین کس که ضبط قواعد کرد هرون بن موسی است - و نخستین کس که حق تألیف صرف و نحو را ادا کرد سیبویه فارسی است. پیش از سیبویه کتاب مهمی که قابل اعتماد و مرجع همه فضلا باشد در این فن تألیف نشده بود فضلا و ادبا که بعد از سیبویه ظهور کردند غالب متوجه الکتاب او بودند و بتدریس و حفظ و نوشتن شرح و تعلیقات بر آن کتاب میپرداختند آنچه کردند در حقیقت دنباله کار سیبویه بود که الکتاب را مآخذ قرار داده قواعد آن را کامل کردند کمتر ابداع و اختراعی از خود بروز دادند.

از جمله نحّات معروف پس از سیبویه ابو عثمان مازنی است (متوفی ۲۴۹) و ثعلب نحوی صاحب کتاب الفصیح (متوفی ۲۹۱) و ابواسحق زجاج (متوفی ۳۱۱) و ابوبکر سراج (متوفی ۳۱۶) و ابن انباری (متوفی ۳۲۸) و ابن ولاد (متوفی ۳۳۲) و ابوالقاسم زجاجی (متوفی ۳۳۹)<sup>۱</sup>

سیبویه بزرگترین نحوبان بصره بود و نحوی که او تدوین کرد بمنوان نحو بصری معروف است.

پس از بصریان فضلی کوفه دنبال نحو را گرفتند. سیاست عباسیان و برامکه هم این بود که از کوفه و کوفیان طرف گیری و جانب داری میکردند. چیزی نگذشت که فضلی کوفه در نحو و صرف عربی ملك تازه بی اختیار کردند که با طریقه بصریان اختلاف داشت و از اینرو دو ملك مختلف در نحو و صرف عربی وجود گرفت یکی عقیده بصری و دیگر عقیده کوفی.

اولین کس از ادبا و فضلی کوفه که نحو کوفی را وضع و مطابق این ملك کتابی بنام فیصل تألیف کرد ابوجعفر رؤاسی<sup>۲</sup> است که استاد کسائی و فراء و

۱ - رجوع شود بطبقات النحاة و طبقات الادباء و ابن خالکان و الفهرست ابن الندیم و معجم الادباء و تاریخ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان.

۲ - ابوجعفر محمد بن ابی ساره معروف به ابوجعفر رؤاسی. در کتاب الزهر سیوطی ج ۲ ص ۲۴۸ مینویسد: > هوارل من وضع من الکوفیین کتاباً فی النحو و کان رجلاً صالحاً و بقیة باورفی در صفحه ۵۷

پسر برادر معاذ هراء متوفی ۱۸۷ اولین واضع فن تصریف بود. و کتاب فیصل پیش از الکتاب سیبویه تألیف شد.

گروهی از فضلاء ایرانی نژاد مقیم کوفه از قبیل کسائی<sup>۱</sup> متوفی ۱۸۹ و مفضل ضبی متوفی ۱۶۸ و شرقی بن قطامی و ابو عمرو شیبانی متوفی ۲۰۶ و فراء دیلمی متوفی ۲۰۷ و ابوبکر احمد بن حسن بن فرج متوفی ۳۱۷ و بقولی ۳۱۵ از بزرگان مسلک کوفی بودند که غالب در دستگاه خلفا و امرای عباسی سمت معلمی و مؤدبی داشتند.

پیش عرض کردم که جرجی زیدان حدس میزند و در حدس خود اصرار میورزد که نحو عربی از سربانی اقتباس شده و ابوالاسود دؤلی لغت سربانی را یاد گرفته یا بقواعد آن راه یافته و نحو عربی را از روی قواعد نحو سربانی ترتیب داده است.

درباره شکل یعنی حرکات و علائم فتحه و کسره و ضمه که در ابتدا بصورت نقطه گذاری معمول شده و بنا بر مشهور آنها نیز ابوالاسود وضع کرده است نیز میگوید ارجح این است که این کار را نیز از سربانیها و کلدانیها اقتباس کرد. اما اعجاب یعنی نقطه گذاری برای امتیاز حروف مشبیه از قبیل سین و شین دو ال و ذال در زمان حجاج مرسوم شد که از طرف عبدالملک بن مروان والی عراق بود. و ابن خلکان میگوید که نصر بن عاصم در زمان حجاج نقطه گذاری را وضع کرد (تاریخ آداب اللغة العربیه ج ۱ ص ۲۲۹).

اصرار جرجی زیدان ناشی از بی اطلاعی است یا تعصب خام که نمی خواهد حق را بصاحب حق برگرداند. جرجی زیدان در اثر تعصب زیر این بار نمی رود که

قیل ان کل ما فی کتاب سیبویه و قال الکوئی کذا انما عنی به الرؤاسی و کتابه یقال له الفیصل > و درطبقات الادباء ابن انباری از ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب نقل میکند > ان اول من وضع من الکوئین کتاباً فی النحو الرؤاسی > . و در وجه تسمیه رؤاسی میگوید بسبب بزرگی سرش باین نام معروف شد. در صحاح منویسد: > الاراس الرجل العظیم الرأس و کذا الرؤاسی > .  
۱ - در اللهمست ابن الندیم میگوید: تلی بن حمزة بن عبدالله بن عثمان و قیل بهمن

اقتخار وضع نحو عربی را برواضع حقیقی یعنی حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مسلم دارد و مداخله ایرانیان را نیز در ابداع و تکمیل قواعد نحو و صرف عربی روا نمیدارد. نمیخواهد بیک حقیقت مسلم تاریخی اعتراف کند که مجاورت و آمیزش ایرانیان با عرب در تمام رسوم و آداب و علوم و معارف اسلامی اثر کرد از آن جمله هم وضع قواعد نحو و صرف عربی بود که قواعد و اصول زبان فارسی در آن اثر نمایان گذاشت.

نحو عربی بچه علت وضع شد و مرکز رواج این علم کجا بود و پیشوایان و استادان این فن از کدام ملت بودند؟

باتفاق سبب وضع نحو این شد که اسلام میان عجمان رواج یافت و فارسی زبانان که در قلمرو اسلام داخل شدند زبان عربی نمی دانستند و قرآن و احادیث ماثوره را غلط میخواندند از این جهت حضرت علی علیه السلام راهنمای وضع نحو عربی گردید و مرکز رواج و نضج این علم قلمرو عراق بود میان اقوام مجاور سربانی و کلدانی و ایرانی و بیشتر استادان و پیشوایان این فن ایرانیان بودند.

پس اگر حدس جرجی زبدان صائب باشد که نحو بصری از سربانی گرفته شده باشد این حدس بصواب نزدیکتر است که نحو کوفی از فارسی مأخوذ است و نحویان کوفه که غالب ایرانی بودند قواعد نحو را از فارسی گرفته اند و قدر مسلم این است که ابداع و نظم و ترتیب این قواعد از سرچشمه روح و ذوق ایرانی تراویده و بی شبهه آثاری از طرز فکر و نوع ذوق و سلیقه فارسی زبان در آن بجا مانده است. و کل اناء بالذی فیه برشح.

مشاجرات و مناظرات نحات بصری و کوفی که نمونه‌یی از آنها قصه زنبوریه سیبویه و کسائی است و در باب اول از کتاب مغنی اللیب درمبحث «اذا» بتفصیل نقل شده و همین واقعه بقول بعضی باعث آوارگی و مرگ سیبویه گردید، همگی روی این اساس است که نحویان بصره و کوفه در نوع فکر و سبک و اسلوب قواعد صرف و نحو بایکدیگر اختلاف داشته و همین اختلاف باعث مشاجرات و مناظرات بوده است.

## مسائل اختلافی نحو بصری و کوفی

در نحو و صرف عربی دو مسلک ممتاز شهرت دارد: یکی بصری و دیگری کوفی. نحویان بصره و کوفه در موارد بسیاری از مسائل صرف و نحو با یکدیگر اختلاف دارند که بعنوان **خلافیات بصری و کوفی** معروفست. مسائل خلافی نحو و صرف مانند خلافیات فقه شافعی و حنفی یا فقه شیعه و سنی خود فن خاصی بوده که علمای قدیم تحصیل میکرده و بر سر هر مسأله بی قیل و قالها و اجتهادها داشته اند.

در میان قراء مشهور نیز دو مسلک کوفی و بصری از یکدیگر ممتاز است<sup>۱</sup>. در باره خلافیات نحو و صرف کتابها تألیف شده است. از جمله کتاب **الانصاف فی مسائل الخلاف** تألیف کمال الدین ابوالبرکات عبدالرحمن بن محمد انباری متوفی ۵۷۷ که بمقیده من بهترین کتاب جامع و نافع این موضوع است و خوشبختانه بهمت شرق شناسان در نهایت صحت و خوبی در لیدن بچاپ رسیده و نسخه بی از آن در کتابخانه مجلس شورای ملی است که مورد استفاده این بنده بوده و بیشتر مسائل

۱ - هفت قاری مشهور عبارتند از: ۱ - عبد الله بن کثیر که اصنش از ابناء فارس بود که از شیروان یمن گسیل داشت در مکه سال ۱۲۰ وفات یافت. ۲ - نافع بن عبدالرحمن اصنش از مردم اصفهان بود و در مدینه ساکن ۱۶۹ وفات کرد. ۳ - عاصم بن ابی النجود متوفی ۱۲۸ از موالی اهل کوفه. ۴ - حمزة بن حبيب زیات متوفی ۱۵۶ که او را نیز از موالی شمرده اند. ۵ - ابو عمرو بن علاء متوفی ۱۵۴ یا ۱۵۵. ۶ - عبد الله بن عامر که از طبقه اول تابعان بود در دمشق (متوفی ۱۱۸). ۷ - کائی علی بن حمزة بن عبد الله بن بهمن بن فیروز که ایرانی نژاد بود و بقولای در سال ۱۸۹ و بقولای در ۱۸۳ وفات یافت.

در اصطلاح نجويد و فن قرائت قرآن هر گاه «مدنی» گویند مراد نافع است. یزید بن فمقاع هم مدنی بود اما از هفت قاری مشهور نیست. و چون «مکی» گویند مراد عبدالله بن کثیر است. و چون «مدنیه» یا «حرمیه» گویند مراد نافع و ابن کثیر است. و چون «کوفی» گویند مراد عاصم و حمزه و کسائی است. خلف بن هشام هم کوفی بود اما در جزو قراء سبعة مشهور شمرده نمیشود. و هر گاه «بصری» گویند مقصود ابو عمرو بن علاء است و هر جا که کوفی و بصری متفق باشند «عراقی» گفته میشود. رجوع شود بکتاب الفهرست ابن ندیم و کتاب المعارف ابن قتیبه و مجمع البیان طبرسی.

خلافی در فهرستی که ملحق باین خطابه ساخته ام از همین کتاب نقل شده است . در این کتاب روی هم رفته یکصد و بیست و یک (۱۲۱) مسأله از مسائل اختلافی بصری و کوفی را آورده و دلائل دو طرف را کاملاً شرح داده و سپس خود ابن انباری میان آنها داوری کرده است .

دیگر کتاب التییین فی مسائل الخلاف بین البصریین و الکوفیین تألیف ابوالبقاء عکبری متوفی ۶۱۶ . سوم کتاب الاشباه والنظائر سیوطی قسمت نحو که در حیدرآباد دکن چاپ شده و در جلد دوم از ص ۱۴۰ تا ص ۱۴۶ مسائل خلافی را تا یکصد و دو (۱۰۲) مسأله باختصار برسیل فهرست برشمرده و دو مسأله هم از مستدرکات ابن ایاز را بر کتاب ابن انباری نقل کرده که مجموع ۱۰۴ مسأله میشود . این کتاب را نیز بنده در تملک دارم و تا آنجا که وسع و طاقت داشته کوشش کرده ام تا مسائل خلافی را تا یکصد و بیست و هفت مسأله ۱۲۷ برشمرده و برای مزید فائده در خاتمه گفتار خود آورده ام .

شرح و تفصیل همه این مسائل فعلاً ضرورت ندارد . فقط پاره بی از آنها را که بنظر بنده بسیار اهمیت دارد و کاملاً میفهماند که روح قواعد فارسی در نحو کوفی مندرج است بعرض میرسانم تا معلوم شود که در طرح قواعد صرف و نحو کوفی چه اندازه روح قواعد فارسی و فکر و غریزه و ذوق و سلیقه فارسی زبانان دخیل و مؤثر بوده است .

۱ - بصریان معتقدند که فعل مشتق از مصدر است . اما کوفیان گویند که مصدر مشتق از فعل است . دلیل کوفیان این است که مصدر از فعل انتزاع میشود و فعل اصل است و مصدر فرع .

ملاحظه کنید که این عقیده یعنی اشتقاق فعل از مصدر چطور کاملاً مطابق با روح اشتقاق فارسی است که مصدر را هیأت از فعل بنا کنند و هیأت فعل امر را مبدأ اشتقاق بگیرند چنانکه پیش بتفصیل در این باره گفتگو کردیم .

کسانی که دستور فارسی را از عربی تقلید کرده اند چون نحو بصری شایع تر است

آنها مأخذ قواعد فارسی قرار داده و از این نکته غفلت داشته‌اند که اگر بنای تقلید و اقتباس هم باشد نحو کوفی را هم در نظر باید داشت بلکه روح قواعد فارسی را در این ملک جستجو باید کرد.

ب. بصریان میگویند که کلمه ذا و ذی و هو و هی اسم است که از دو حرف تشکیل شده و کوفیان گویند که يك حرف بیشتر نیست.

این عقیده ظاهراً از روی حروف مصونه و آهنگهای فارسی برخاسته است که ذا و ذو و ذی در حقیقت يك حرف آهنگ دار یعنی يك سیلاب است.

ج. کوفیان میگویند که تقدیم حال بر عامل در جایی که عامل مقترن بضمیر باشد جایز است مانند را کبأ جئت و در صورتیکه فاعل فعل اسم ظاهر باشد تقدیم حال بر عامل جایز نیست مثل را کبأ جاء زید. کوئی درست موافق جمله بندی فارسی این عقیده را اظهار کرده‌اند. چه در فارسی جمله «سواره آمد» درست است اما «سواره آمد علی» معمول نیست بلکه میگویند «علی سواره آمد».

بصریان گویند تقدیم حال بر عامل در هر دو صورت جایز است.

د. کوفیان میگویند نکره قابل تأکید معنوی است مانند «قعدت یوماً کله» درست قیاس بفارسی است که «روز همه روز» «شب همه شب» صحیح است. اما بصریان گویند برای نکره تأکید معنوی نشاید آوردن.

ه. کوفیان میگویند خبر مبتدا بر مبتدا مقدم نمیشود و بصریان گویند مقدم میشود. عقیده بصریان موافق استعمالات عربی است اما عقیده کوفیان مطابق ترکیب جمله های فارسی است که در نثر آزاد بدون ضرورت نمیگوئیم «خوب آدمی است علی» بلکه میگوئیم «علی خوب آدمی است».

و. کلمه «من» بعقیده کوفیان هم در ابتداء غایت زمان استعمال میشود و هم در مکان درست مثل کلمه «از» در فارسی که هم میگوئیم «از بام تا شام» و هم میگوئیم «از اصفهان تا طهران». اما بصریان مطابق ذوق عربی یا سربانی میگویند من فقط در مکان استعمال میشود. (بقیه دارد)



# وقایع فرهنگستان

چون در خرداد ماه گذشته آقای دکتر رینالد نیکلسن خاور شناس معروف انگلیسی عضویت وابسته فرهنگستان پذیرفته شده بود برای اجرای تشریفات رسمی در روز پنجشنبه ۲۶ آبان ۱۳۲۲ از جناب آقای سرریدر بولارد وزیر مختار دولت انگلیس و چند نفر از دانشمندان انگلیس مقیم تهران دعوت و با حضور چند تن از آقایان وزیران پذیرائی بعمل آمد.

دانشمندان انگلیسی عبارت بودند از آقایان: ترات (Tratt) (نخست دبیر سفارت انگلیس)، بینکلی (Bingley) (نماینده شورای بریتانیا در ایران)، هورنبی (Hornby) (رئیس انجمن فرهنگی ایران و انگلیس)، گرینوود (Greenwood) (کارمند اداره انتشارات سفارت انگلیس)، الولستن (Elwell Suttan) (نویسنده و مؤلف کتاب «ایران نو»). نخست جناب آقای سمیعی رئیس فرهنگستان در باب اهمیت روابط فرهنگی ملل و سابقه ارتباط فرهنگی ایران و انگلیس شرحی فرمودند که بوسیله آقای دکتر رضا زاده شفق بزبان انگلیسی ترجمه شد. آنگاه جناب آقای دکتر عیسی صدیق نایب رئیس فرهنگستان شرح احوال و خدمات علمی دکتر نیکلسن را بیان نمودند. در پایان مجلس نامه عضویت دکتر نیکلسن که بخط خوش تحریر و با کمال نظافت و سلیقه تجلید شده بود با آقای وزیر مختار تسلیم گردید که برای دکتر نیکلسن ارسال نمایند.

## خطابه جناب آقای سمیعی

پس از تشکر از آقایان معظم که دعوت فرهنگستان را پذیرفته و این مجلس را بفر تقدوم خود مزین و مشرف فرموده اند اجازه میخوام که بمناسبت این محضر چند کلمه عرض کنم. فرهنگهای دنیا همیشه با هم يك ارتباطها و اتصالاتی حقیقی و معنوی داشته اند و گاهی نیز بواسطه همان روابط صورت هم بیکدیگر مربوط و نزدیک میشده اند و چون مبدأ و منشاء این اتصالات روح فرهنگی بوده است میتوان گفت که فرهنگ

عمومی جهان یک چشمه و آبشار بزرگ است که نهرها و جویهای بسیاری از آن منشعب گردیده در اطراف و جوانب عالم جاری و ساری شده است.

این معنی بخوبی روشن و آشکار میشود وقتی که با آثار دانشمندان بزرگ دنیا برمیخوریم و می بینیم که در میان آن آثار و افکار اگرچه بزبانهای مختلف ادا شده يك وجه اشتراك و وجه تشابهی وجود دارد و در حقیقت عروس زیبای فرهنگ و معرفت جمال دلربای خود را از آینه های مختلف نشان میدهد و بصورت های گوناگون جلوه گری میکند عشق در همه جا همان عشق است و عاشقان در هر جا که باشند دلی خسته دارند و سری پرشور و خاطری پریشان اما این يك حال عشق را بطرزی مخصوص بیان میکند و آن يك درد عاشقی را بنحوی جدا گانه شرح میدهد.

هر کس بزبانی سخن عشق سرايد      بلبل بفزاخوانی و مطرب بترانه

بنابر این نمیتوان اصول و حقایق فرهنگ عمومی را از یکدیگر جدا کرد منتها مجامع علمی و دانشمندان متفکر و صاحب نظر در هر جا وظیفه دارند که سر چشمه اصلی و حقیقی ارتباط هائی را که در میانه موجود است پیدا کرده و آن جویها و لهرهای منشعب و متفرق را بیکدیگر ربط و اتصال بدهند و لب تشنگان وادی معرفت را از شربت گوارای حقیقت سیراب سازند.

خوشبختانه فرهنگستان ایران از آغاز پیدایش خود همین معنی را در نظر گرفته و جزو وظایف اصلی خود قرار داده و به پیشرفت این منظور همت گماشته است چنانکه در این مدت يك عده از دانشمندان معروف ممالك مختلفه دنیا را بعضویت خود پذیرفته و بوسیله انجمن روابط فرهنگی بین المللی خود که از یکسال پیش تشکیل یافته با بعضی از مجامع علمی و ادبی دنیا راه ارتباط را باز کرده است و از آن جمله دانشمند عالیمقام دکتر رینالد نیکلسن انگلیسی را در جلسه ۳۰ خرداد ۱۳۲۲ خود بعضویت وابسته فرهنگستان انتخاب نموده است.

بنده خیلی خوشوقتم و از طرف خود و همکاران محترم خود اظهار مسرت میکنم که امروز در خدمت آقایان عظام و دانشمندان محترم برای استحکام اساس این رابطه

فرهنگی در این مجمع گرد آمده و با حضور جناب آقای سرریدر بولارد وزیر مختار دولت انگلیس و چند تن از دانشمندان کرامی که نماینده فرهنگی انگلستانند اتصالات فرهنگی و معنوی دو کشور دوست و متفق قدیم الارتباط را بهم نزدیک میکنم.

بدیهی است که انجمن روابط فرهنگی انگلیس و ایران نیز که از چندی باینطرف بریاست آقای بینگلی در تهران تشکیل یافته است میتواند کمکهای خیلی شایان باین منظور فرهنگستان ایران بکند و ما از وجود چنین انجمنی که مال مسرت و خوشوقتی را داریم، اینک بنده موقع را غنیمت شمرده بانهایت احترام نامه کارمندی آقای دکتر رینالد نیکلسن را که جناب آقای دکتر صدیق نایب رئیس فرهنگستان ایران مختصری از احوال ایشانرا بیان خواهند فرمود خدمت جناب آقای وزیر مختار تسلیم و از ایشان خواهش میکنم که این نامه را برای ایشان بفرستند و احساسات سرشار فرهنگستان ایران را بآن مرد عزیز تبلیغ فرمایند.

امیدوارم این رابطه فرهنگی طلعبه و مقدمه يك ارتباطات و مفاوضات وسیع و کامل در میان مجامع و بنگاههای علمی و ادبی ایران و انگلیس بوده و از برکات وجود دانشمندان هر دو کشور نتایج خیلی بزرگ و سودمند بدست آید.

### خطابه جناب آقای دکتر صدیق

دکتر رینولدالین نیکلسن Reynold Alleyne Nicholson که برای تجلیل او در فرهنگستان ایران جلسه امروز برپا شده یکی از دوستان حقیقی کشور و خدمتگزاران صمیمی فرهنگ و ناشران پرشور آثار ادبی و عرفانی ایران است.

این دانشمند بزرگ که هفتاد و پنج سال از روزگارش میگذرد در خانواده علم و ادب پرورش یافته پدرش استاد دانشگاه ابردین Aberdeen بود بهمین مناسبت تحصیلات خود را در همان دانشگاه آغاز کرد سپس بدانشگاه کیمبریج رفت و بگرفتن درجه دکتری در ادبیات نائل آمد. تا آنجا که این جانب آگاهم علاوه بر زبان انگلیسی و یونانی و لاتین زبان فرانسه و آلمانی و هندوستانی و فارسی و عربی و ترکی را میداند. زبان فارسی را از مرحوم پروفیسور برون آموخت و چنانکه در نوشته های

خود مینویسد در او ان جوانی از آن منبع فیض و از آن کانون عشق نسبت بکشور ما شاداب شد و شوق مفرط بتحقیق و پژوهش در آثار بزرگان ایران بویژه عارفان و متصوفان این سرزمین در وی پدید آمد .

در ۱۹۰۱ یعنی در سی و سه سالگی به علمی زبان فارسی در دانشگاه لندن منصوب گشت و یکسال بعد همین سمت در دانشگاه کیمبریج بوی تفویض گردید و این مقام را تا فوت مرحوم پروفیسور برون دارا بود . در ۱۹۲۵ هنگامیکه آن فقید سعید بیمار بود به نیابت او کرسی زبان عربی را اشغال نمود و پس از درگذشت استاد آنرا متقلاً بعهدہ گرفت و در سن شصت و پنج سالگی باز نشته شد و اکنون سمت استادی افتخاری دانشگاه را داراست .

از این شرح حال مختصر بر حضار محترم هویداست که زندگانی این مرد شریف بسیار ساده و آرام و بدون سانحه و حادثه بوده است . اخلاق و شخصیت او نیز اینگونه زندگانی را برای وی ایجاب و ایجاد میکرد .

در ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ که افتخار معاونت مرحوم پروفیسور برون را در دانشگاه کیمبریج داشتم گاهگاهی دکتر نیکلسن را ملاقات میکردم و از مذاکرات او بهره مند میشدم . شخصی است بلند قامت با سیمای گشاده و مهربان بسیار ساکت و بی حرف و در همان حال فوق العاده پرکار و پر حوصله و با همت . تمام اوقاتش صرف تحقیق و تتبع میشد و بهیچ کار دیگر توجه نداشت و بیش از اندازه بمطالعه و تحریر عشق و دلستگی میورزید .

در ۱۹۱۶ که دولت بریتانیای کبیر میخواست آموزشگاه زبانهای خاوری را در لندن برپا کند نخست ریاست آنرا به پروفیسور برون تکلیف کرد . وی بواسطه اشتغال بتألیف تاریخ ادبیات ایران معذرت خواست و اگر حافظه ام بخاطر نرود در نظر داشت دکتر نیکلسن را معرفی کند و او نیز بواسطه همین دلستگی به پژوهش در آثار ایران بپوزش طلبید تا آنکه بر حسب پیشنهاد آن مرحوم - ردنیسن راس Sir Denison Ress بدین سمت گماشته شد و مدرسه در همان سال در پیشگاه اعلیحضرت جرج پنجم گشایش یافت .

در ۱۹۲۹ که بسمت نمایندگی دولت شاهنشاهی در کنفرانس بین‌المللی پرورش سالمندان بدانشگاه کیمبریج رفته بودم و آن استاد بزرگوار را زیارت کردم رسماً از طرف دولت بایران دعوت نمودم. با وجود میل فراوانی که بدیدن ایران داشت پاسخ داد تا تألیف سلسله کتابهایی که راجع به مثنوی آغاز کرده‌ام پایان نرسد از پشت این میز تحریر برخاستن نتوانم.

در اینصورت شگفت‌آور نیست که از این پژوهنده عالی‌مقام آثار متعدد و گرانبها بوجود آمده باشد.

این آثار را میتوان بچهار دسته تقسیم کرد که برای خسته نکردن حضار محترم فقط به مهمترین آنها اشاره میشود.

دسته اول راجع است بزبان عرب از قبیل تاریخ ادبیات عرب بانگلیسی و کتابهای درسی عربی (در سه جلد) و متن و ترجمه ترجمان الاشواق ابن عربی و متن و ترجمه ملخص کتاب اللع.

دسته دوم کتابهایی است که دکتر نیگلن راجع به تصوف اسلامی رأساً بزبان انگلیسی تألیف کرده که از آن جمله است کتاب «عرفای اسلام» و کتاب «معنی شخصیت در تصوف» و «مطالعات در باره تصوف اسلامی».

دسته سوم و چهارم مستقیماً مربوط بزبان و ادبیات فارسی است و جا دارد در این محضر شریف چند کلمه در این باب معروض افتد.

چنانکه سابقاً اشاره شد در آغاز جوانی دکتر نیگلن عشق مفرط به عرفان پیدا کرد و قسمت اعظم اوقات خویش را بمطالعه در این خصوص گذراند. از جمله آثاری که از عرفای ایران توجه او را جلب کرد یکی متن دیوان شمس تبریز است که منتخبات آنرا در ۱۸۹۸ انتشار داد و دیگری متن تذکرة الاولیای فریدالدین عطار است که در دو جلد با مقدمه مفصل و مشروح بزبان انگلیسی چاپ و منتشر کرد. سومی متن مثنوی مولوی است که سالیان دراز از عمر شریفش را در تصحیح

و تنقیح و مقابله نسخه‌های قدیمی این کتاب صرف کرد و بهترین وجه در سه جلد «قرآن فارسی» را بچاپ رسانید.

طبع متون مذکور دسته سوم از آثار دکتر نیکلن است.

دسته چهارم ترجمه‌هایی است که از متون عرفانی از فارسی بانگلیسی کرده و با شرح‌هایی است که در این خصوص برشته تحریر درآورده است. جزو این دسته یکی ترجمه کشف‌المحجوب هجویری را باید ذکر کرد و دیگر حکایاتی از مثنوی، ولی مهمترین تألیف در این قسمت ترجمه متن مثنوی است بانگلیسی در سه جلد و حواشی بر مثنوی است بانگلیسی در دو جلد که جلد دوم آن آخرین کتابی است از استاد بزرگوار که در دومین سال جنگ کنونی یعنی در ۱۹۴۰ طبع و نشر یافته است.

چنانکه عرض شد برای اینکه موجب ملالت خاطر نگردم متعمداً بعضی از آثار دکتر نیکلن را ذکر ننمودم و رنه میبایستی عنوان چندین کتاب دیگر را چون متن فارسنامه ابن‌البختی که با کمک لوسترنج Le Strange طبع کرد یا کتاب ملاحظاتی که راجع بترجمه رباعیات خیام (از طرف فیتز جerald Fitzgerald) منتشر ساخته یا فهرست کتب خطی کتابخانه مرحوم پروفیسور برون را که در ۱۹۳۲ تدوین و چاپ نموده و رساله‌ها و مقالات متعددی که در مجله انجمن پادشاهی آسیائی منتشر کرده در اینجا متذکر شوم. ولی همین اندازه که تذکر دادم نشان میدهد که دکتر نیکلن در ظرف چهل و پنج سال اخیر بیش از سی مجلد کتاب تألیف و ترجمه یا متونی را تصحیح و چاپ کرده است که از حیث کمیت بسیار مهم و قابل توجه است و از حیث کیفیت و ارزش لا اقل ساعتی بایسته است تا یکی از همکاران محترم من که در رشته تصوف و عرفان دست دارند در این خصوص حق استاد ارجمند را ادا کنند ولی هر کس که جزئی زحمت بخود دهد و مثلاً هشت مجلد کتاب مثنوی و ترجمه و حواشی ۲۵۷۰۰ بیت آنرا که هیچ‌ده سال تمام صرف تهیه آنها شده مطالعه کند در خواهد یافت ناچه اندازه این دانشمند عالیقدر به کینه زبان و ادبیات و فلسفه و اخلاق و تاریخ ایران و مذهب و اخبار و احادیث اسلامی برده و چه دقت و حوصله فوق‌العاده

برای تطبیق متون خطی قرن هشتم و نهم هجری بکار برده و چه تعمق و تبصره‌ساز برای درک کردن مشکلات بسیار و روشن ساختن ابهامات بیشتر و پیدا کردن اصطلاحات گوناگون انگلیسی بعمل آورده است زیرا نباید فراموش کرد چنانکه گفته اند «حضرت مثنوی کتابی است مشکلتر از مشکل و آسانتر از آسان - آن بر عاقل و این بر نادان».

بالاخره این نکته ناگفته نماند که از لحاظ شناساندن فرهنگ ایران بدنی و آشنا ساختن مردم مغرب زمین یکی از گرانبهاترین ذخائر ادبی ایران یعنی مثنوی معنوی دکتر نیکلسن بزرگترین خدمت را بکشور ما نموده و از این حیث باید او را در ردیف دانشمندان نادر باهمی مانند ژول مهل Jules Mohl فرانسوی قرار داد که عمری را بطبع و ترجمه شاهنامه صرف کرد با این تفاوت که کار دکتر نیکلسن بمراتب دشوارتر و دامنه تحقیقاتش بالضروره وسیع تر از مترجم شاهنامه بوده است. اگر بانظری که مرحوم یروفور برون در ۱۹۱۸ در فرهنگستان بریتانیا اظهار کرد موافق و معتقد باشیم که در قسمت ادبیات خدمت مخصوص ایران بفرهنگ عالم ایجاد اشعار آمیخته به تصوف است بزرگترین و عالی‌ترین و مهمترین مجموعه این اشعار را دکتر نیکلسن بشکل بسیار دلپسند تصحیح و با ترجمه و حواشی طبع کرده در دسترس جهانیان گذاشته و فرهنگستان ایران با انتخاب او بعضویت خویش خواسته است مراتب قدردانی و حق شناسی خود را نشان دهد و یاسداری و سپاسگزاری ملت ایران را بدینوسیله بآن استاد بزرگوار تقدیم دارد. از جناب آقای سرریدر بولارد نماینده بریتانیای کبیر که خود از دانشمندان انگلستان بشمار و بفرهنگ ما دلبستگی وافر دارند خواهشمندیم مترجم احساسات فرهنگستان شده قدرشناسی و سپاسدانی ما را بدکتر نیکلسن لطفاً ابلاغ فرمایند. بدید آمدن علمای بزرگ انگلیسی چون مرحوم یروفور برون و دکتر نیکلسن علامت بارزی است بر علاقه بریتانیای کبیر بفرهنگ ما و با این سوابق متین و درخشان امیدواریم روابط ادبی و علمی دو کشور روز بروز عمیق تر و محکم تر شود و از نتایج آن هر دو مملکت مستفیض و بهره مند گردند.

مجلد اول

# فرہنگستان نامہ

سال ۱۳۲۶

شیدائی مدیر

حبیب نیمائی سرور



# فهرست مندرجات «نامه فرهنگستان»

دوره اول - سال ۱۳۲۲

## شماره اول :

صفحه	نویسنده	عنوان
۱	—	اساسنامه فرهنگستان
۳		اساسنامه انجمن روابط فرهنگی ایران
۵	—	اساسنامه نامه فرهنگستان
۶		تاریخی از فرهنگستان ایران
۱۸		اسامی اعضاء وابسته فرهنگستان
۲۰	مرحوم محمد علی فروغی	فرهنگستان چیست
۳۹	آقای رشید یاسمی	سه شعر
۴۰	آقای جلال همائی	گفتار در صرف و نحو فارسی
۶۴	—	وقایع فرهنگستان

## شماره دوم :

۱		آئین نامه داخلی فرهنگستان
۶	آقای سعید نفیسی	فرهنگستان فرانسه
۲۶	آقای جلال همائی	گفتار در صرف و نحو فارسی

## شماره سوم :

۱		طرح نظام نامه بازیینی در اصطلاحات علمی
۵	جناب آقای حسین سعیدی	ناله نی (شعر)
۶	« دکتر رعدی	رستاخیز ادبی ایران
۳۴	« آقای جلال همائی	گفتار در صرف و نحو فارسی
۶۲		وقایع فرهنگستان

شماره چهارم :

۱	جناب آقای دکتر صدیق	توضیح در تاریخچه فرهنگستان
۶	آقای جلال همائی	گفتار در صرف و نحو فارسی
۲۰	« رشید یاسمی	تأثیر سخن ( نظم )
۲۱	« محمد قزوینی	چند کتاب مهم فارسی
۳۵	« حبیب یغمائی	ترجمه فارسی تفسیر طبری
۴۱	گرشاسب نامه حکیم اسدی	فرزند جان ( شعر )
۴۲	آقای احمد بهمنیار	املائی فارسی
	خطابه جناب آقای سمیعی	سال فوت فروغی
۶۷	رئیس فرهنگستان	

---

—  
 ۷۰      گراور یکصفحه از کتاب ترجمه تفسیر طبری  
 گراور عکس مرحوم فروغی که در تالار فرهنگستان نصب است

## نامه فرهنگستان

دوره اول نامه فرهنگستان (سال ۱۳۲۲) در چهار شماره پایان رسید و دوره دوم آن از آغاز سال ۱۳۲۳ شروع میشود. چون این نامه بتعدادی معین و محدود چاپ میشود از آقایانی که مایل باشند اشتراک کنند خواهشمند است تقاضا نامه خود را در اولین فرصت بدیبر خانه فرهنگستان بفرستند.

جایگاه فروش در طهران :

کتابفروشی ابن سینا ( چهار راه سعدی )،

کتابفروشی دانش ( خیابان سعدی )،

کتابفروشی پروین ( اول لاله زار )،

و دیگر کتابفروشیهای معتبر است.

بهای هر شماره ۱۵ ریال است ( دوره اول شصت ریال )

جای اداره دیبر خانه فرهنگستان است.

# فرهنگستان نامه

شماره چهارم

آبان ۱۳۲۲

سال اول

بقلم جناب آقای دکتر عیسی صدیق

## توضیح

### در تالیف و چاپ فرهنگستان

در شماره اول این نامه «تاریخی از فرهنگستان ایران» درج شد که برای خوانندگان بسیار سودمند است زیرا تاریخچه هر بنگاه فلسفه ایجاد آن را بدست میدهد و اشخاصی را که در کارهای آن مؤثر بوده اند معرفی میکند و اقداماتی را که انجام گرفته می نمایند و بدینسان میتوان آینده آن بنگاه را تا اندازه ای پیش بینی نمود. چون نگارنده آگاه است که پیش از تأسیس فرهنگستان در دوره مورد اقدامات اساسی در پی افکندن چنین بنگاهی بعمل آمده لازم دید اطلاعات خود را برای تکمیل مقدمه مذکور بنویسد تا روشن شود که فرهنگستان از مؤسسه‌ای است که احتیاج آن را بوجود آورده نه هوی و هوس و تا زمانی که این احتیاج باقی است فرهنگستان نیز وجود خواهد داشت.



در ۱۳۰۳ خورشیدی که در سازمان نظام ایران تجدید نظر میشد و باقتباس از تشکیلات نظام مغرب زمین مؤسسانی برپا میگشت نیازمندی با اصطلاحات نو ظاهر شد و وزارت جنگ با وزارت فرهنگ مذاکره و مکاتبه کرد و قرار شد انجمنی از نمایندگان دو وزارتخانه تشکیل شود تا بوضع لغات و تثبیت معانی آنها بفارسی اقدام کنند. مرحوم بحیی دولت آبادی و آقای غلامحسین رهنما و نگارنده بنمایندگی وزارت فرهنگ معین شدیم. دیگر اعضاء انجمن آنچه بنده بخاطر دارم و از حافظه آقای سرتیپ غلامحسین مقتدر که خود نیز کارمند انجمن بودند استمداد جسته ام عبارت بودند از:

شادروان سرلشکر جلایر (سردار مدحت) - شادروان سرلشکر غفاری (سردار مقتدر) - شادروان سرهنگ مهندس رضا شیبانی - سرهنگ کریم معاون نظام - آقای رشید یاسمی - سرهنگ حاج محمد رزم آرا - سرهنگ علی کریم قوانلو.

نخستین جلسه انجمن در ۲۸ آبانماه ۱۳۰۳ در وزارت جنگ منعقد شد و تا آخر همان سال هفته ای یکبار مرتباً تشکیل می یافت و بر طبق اوراقی که نزد نگارنده است در این مدت بالغ بر سیصد لغت وضع گردید. طرز کار بدینسان بود که اصطلاحات مورد نیاز بزبان فرانسه نوشته و قبلاً برای هر يك از اعضا ارسال میشد و آنان بذوق و سلیقه خود کلماتی که بنظرشان میرسید در مقابل الفاظ فرانسوی مینوشتند و بانجمن میآوردند. هر واژه جدا گانه مطرح و نظریات مختلف گفته و تصمیم مقتضی گرفته میشد. اصطلاحات مذکور عموماً مربوط بود به هواپیمائی، مهندسی نظام، توپخانه، سازمان نظام، ماشین آلات و افزار جنگی و مانند آن که اکنون بدون هیچگونه توجه بطوری که آن انجمن تصویب کرده در کشور رایج و معمول است. برای اینکه نمونه ای از کار انجمن در دست باشد چند واژه و اصطلاح تصویب شده را در اینجا نقل میکنم:

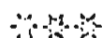
Avion

هواپیما

Aéronaute

هوانورد

Aérodrome	فرودگاه
Aéromètre	هواسنج
Anémomètre	بادسنج
Pilote	خلبان
Monoplane	یک باله
Biplane	دو باله
Ballon	بالون
Carnet de route	رهنامه
Livre du bord	گزارشنامه
Agent de liaison	رابط
Angle de projection	زاویه پرتاب
Batterie	آتشبار
Barre à mine	دبلم
Bataillon	گردان
Attaché militaire	وابسته نظامی
Bagage	بُنه
Bombe	بمب
Charge	بورش
Char de combat	ارابه جنگی



در سال ۱۳۱۱ که نگارنده افتخار تصدی دارالمعلمین عالی را داشت، برای پرورش ملکات فاضله و خصائل پسندیده انجمنهایی در آنجا تأسیس کردید و آنها عبارت بود از انجمن ورزش، «النامه»، کتابخانه، «نطق و مناظره»، و از آنجمله انجمن وضع لغات و اصطلاحات علمی. این انجمن در اسفند ۱۳۱۱ پدید آمد و تا مهرماه ۱۳۱۹ وجود داشت. هفته ای یکبار عده ای از دانشجویان از ۲۵ تا ۵۰

تن ( بر حسب سال ) گرد هم آمده بدین کار صرف وقت میکردند و از طرف رئیس دانشرای عالی یکی از استادان برای راهنمایی ( نه بعنوان ریاست ) در جلسه حاضر می شد . ( در مدت نه سال آقایان دکتر محمود حسابی ، دکتر رضا زاده شفق ، حسین کل گلاب سمت راهنمایی داشتند ) .

این انجمن شعبات مختلف داشت ( شعبه علوم طبیعی ، علوم ریاضی ، فیزیک و شیمی ، ادبیات و فلسفه ) و طرز کار بدینسان بود که هر شعبه پس از مراجعه بکتابخانهی که دانشرای عالی برای این منظور گرد آورده بود واژه های مربوط برشته خود را مورد بحث قرار و نتیجه را بانجمن گزارش میداد . انجمن نیز در جلسه رسمی پیشنهاد شعب را مطرح میکرد و پس از آنکه لغت و اصطلاحی بتصویب میرسید ، آن را در جمعه مخصوصی که در عمارت مرکزی دانشرای عالی نصب شده بود در معرض افکار عموم دانشجویان قرار میداد که نظریات خود را در باره آن بنویسند ، و گذشته از این اوراق چاپی هم تهیه شده بود که مصوبات انجمن در آنجا نقل و برای معلمان و مؤلفان نامی فرستاده می شد تا در صورتیکه نظری دارند در مدت معینی اعلام فرمایند . همینکه مدت پایان میرسید نظریات مختلف راجع به هر واژه از نو در انجمن خوانده و تصمیم قطعی اتخاذ می شد و کلماتی که بدین ترتیب پذیرفته میگشت در دفتر مخصوص ثبت میگردد .

پس از تأسیس فرهنگستان هم این انجمن کار خود را ادامه داد اما مصوبات دبیرخانه فرهنگستان فرستاده میشد که در کمیسیونها مورد استفاده واقع شود . در اساسنامه انجمن دانشرای عالی اصولی برای وضع و تدوین لغات منظور بود که چند تای آن در اینجا ذکر میشود :

- ۱ - رعایت دستور زبان فارسی .
- ۲ - رعایت سادگی و اختصار .
- ۳ - انتخاب لغات بین المللی در جایی که نتوان برابر آن بفارسی پیدا کرد .
- ۴ - حفظ اصطلاحات معمول باستانی لغاتی که نادرست باشد و واژه های مناسبتر برای آنها بنظر رسد .

بموجب اساسنامه مذکور هر ماه یکبار از طرف استادانی که در رشته زبان شناسی وارد بودند در انجمن سخنرانی میشد و دانشجویان نیز بایستی لغات محلی زادگاه خود را گرد آورده بانجمن تسلیم کنند .

از کارهای مفید این انجمن ( هنگامی که آقای دکتر محمود حسابی نظارت داشتند ) فراهم کردن فرهنگی از فرانسه بفارسی بود که با وسایل و روش مخصوص تمام اطلاعاتی که راجع بیک واژه در کتابهای مختلف و بزبانهای مختلف بدست میآید در یکجا گرد آمده بود و دانشجویان در وضع لغت و دیگر موارد از آن استفاده شایان میکردند .

برطبق مندرجات سالنامه های دانشسرای عالی انجمن اصطلاحات علمی هر سال در حدود ۳۵۰ لغت گرد آورده و در حدود ۴۵ اصطلاح علمی در جلسه های عمومی خود تصویب کرده بطوریکه از ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۹ خورشیدی رویهمرفته نزدیک ۳۰۰۰ واژه وضع و طبقه بندی شده که از میان آنها چهارصد لغت توسط استادان و دیران در کتابها و درسها بکار رفته است .

در پایان مقال برای نمونه بعضی از لغات مصوب انجمن در اینجا نقل میشود :

Calorimètre	گرما سنج
Osmose	تراوش
Mélange	آمیخته
Isomorphe	همریخت
Moteur	گردونه
Continu	پیوسته
Discontinu	ناپیوسته
Moment	گشت آور
Adiabatique	بی دررو
Gravitation	گروش
Pulsation	نپش



## گفتار در صرف و نحو فارسی

ز - کوفیان گویند اسم مبهم یعنی اسماء اشاره اعراف از علم است و بصریان گویند علم اعراف از مبهم است. ملاحظه کنید در فارسی اگر بخواهیم معارف را درجه بندی کنیم اسم اشاره مثل «این شخص حاضر» در تعریف بالاتر از نام مطلق است.

ح - کوفیان گویند حرف استثناء در اول کلام در آید مانند «الاطعامك ما اكل زید» ، عیناً مثل فارسی که گوئیم «جز این گنه گنه دیگری نداری تو» . اما بصریان گویند استثناء در آغاز کلام نیاید.

ط - معمول کلمات اغراء بعقیده کوفیان مقدم شود مانند «زیداً علیک» و «عمرأ عندك» عیناً موافق ترکیب فارسی که گوئیم «دوست را دریاب» . اما بصریان تقدیم معمول کلمات اغراء را بر آنها جایز نشمارند.

ی - کوفیان در باب اشتغال گویند که اسم سابق منصوب بفعل بعد است و بصریان گویند منصوب بفعل مقدر است. عقیده کوفیان موافق ذوق فارسی است که در جمله «حسین را دیدمش» و «علی را گفتمش» گویند حسین و علی بحسب ظاهر مفعول فعل بعد است و احتیاجی بتقدیر فعل نیست. و کسانی که در این موارد قائل بتقدیر فعل شده پیروی از نحو عربی بعقیده بصریان کرده اند.

یا - کوفیان گویند خبر مبتدا اگر اسم محض هم باشد متضمن ضمیر رابطه است اما بصریان آنرا متضمن ضمیر ندانند. عقیده کوفیان مطابق ترکیبات فارسی است که میگوئیم «علی شیر است» یا «علی شیر» بکسره رابطی و در هر صورت رابطه در خبر موجود است. پس باین قیاس در عربی هم گفته اند که در خبر اسمی مثل «زید اخوك» ، عمر و غلامك» ضمیر رابط وجود دارد.

یب - منصوب بعد از کان و ظن و اخوات آنها یعنی افعال ناقصه و افعال قلوب بعقیده بصریان خبر و بعقیده کوفیان حال است. درست دقت کنید که عقیده

کوفیان کاملاً موافق ذوق و دریافت فارسی است که در جمله «بود علی ایستاده» و «علی ایستاده بود» کلمه ایستاده بحسب ترکیب حال یا قید حال و کیفیت است. این دوازده مسأله که گفتم محض مثال بود. همچنین است در بسیاری از مسائل دیگر، بعقیده کوفیان از قبیل آوردن کلمه لکن در ایجاب و تقدیم خبر لیس و مازال و مابرح و اضافه شیئی بنفس و عطف بر مجرور بدون اعاده حرف جار و عطف بر ضمیر مرفوع متصل بدون اعاده منفصل و تقدیم معمول جواب شرط بر حرف شرط و نظایر آنها که در مسائل خلافی نقل کرده‌ام.

### علل و اسباب اختلاف نحو و صرف بصری و کوفی

مسائل خلافی نحو و صرف بصری و کوفی بنظر کلی دو قسم است:

۱ - اختلافات نظری که هیچ اثر در گفتن و نوشتن ندارد از این قبیل که کوفی گوید مبتدا بخبر مرفوع است و خبر بمبتدا و اینگونه عمل را «ترافع» گویند. و بصری گوید مبتدا بعامل معنوی یعنی در ابتدا بودن مرفوع است. و رافع خبر بعقیده بعضی مبتدا و بعقیده برخی ابتدا و مبتدا با یکدیگر است. و همچنین در عامل جزم جواب شرط اختلاف دارند. کوفیان گویند جواب شرط مجزوم است بجوار. و جزم بجوار نظیر خفض بجوار است در جمله: هذا جحر نصب آخر ب. و بصریان یکداسته گویند حرف شرط عامل جزم است در جواب شرط، و بعضی گویند حرف شرط با فعل شرط مجموعاً عامل جزم جزاء شرط‌اند، و برخی گویند که حرف شرط عامل است در فعل شرط و فعل شرط عامل است در جزاء شرط. و همچنین در نصب مفعول معه مثل «استوی الماء و الخشب» کوفیان گویند نصب بخلاف است. و در نصب فعل مضارع در جواب امورسته (امر و نهی و استفهام و نفی و تمنی و عرض) هم کوفیان گویند نصب بخلاف است. اما بصریان در مفعول معه گویند منصوب است بفعل سابق و در فعل مضارع گویند منصوب است بکلمه «ان» مقدره.

و همچنین در عامل رفع فعل مضارع و نصب فعل بعد از لام بمعنی «کی»

در جمله: جئت لتكرمنى، وجرّ اسم بعد از واو بمعنی «رُب» اختلاف دارند چنانکه در فهرست مسائل خلافتی ذکر کرده ام.

اینگونه اختلافات هیچ اثری در تلفظ و کتابت ندارد و منشأ تغییر علائم رفع و نصب و جرّ یا تقدیم و تأخیر کلمات نمی شود. اختلاف تنها در نظر و ذوق و سلیقه است.

۲ - قسم دوم اختلافاتی است که در قول و کتابت مؤثر است از این قبیل که کوفی میگوید خبر مبتدا بر مبتدا مقدم نمی شود خواه خبر مفرد باشد و خواه جمله. اما بصری تقدیم آنرا جایز می شمارد.

و همچنین کوفی میگوید فعل تعجب از بیاض و سواد ساخته میشود و «هذا الثوب ما ابيضه» و «هذا الشعر ما اسوده» صحیح است. اما بصری میگوید صیغه تعجب از الوان بنا نمیشود و «ما ابيضه» و «ما اسوده» غلط است.

کوفی جمله «بُطعامك ما زيد آ كلاً» را صحیح و «ما طعامك اكل» زید را غلط میدانند. و بصری برخلاف جمله اول را غلط و دوم را صحیح می شمارد.

کوفی جمله «ما كان زيدُ دارك ليدخل» را بتقدیم مفعول فعلی که بعد از لام جحد است بر لام جحد جایز و بصری ناروا میدانند.

کوفی میگوید تمیز «کم» خبری در جایی که ظرف و جارو مجرور فاصله شده باشد مجرور است مانند «کم فی الدار رجل». «کم عندك غلام» و بصری گوید منصوب است و رجلاً و غلاماً باید گفت.

اینگونه اختلافات در گفتن و نوشتن اثر واضح دارد و قواعد زبان را درست تغییر میدهد. اختلاف سیبویه و کسائی در قصه زنبوریه بر سر جمله «فاذا هو هی» یا «فاذا هو اياها» جز این نبود که سیبویه بصری مذهب بود و کسائی طریقه کوفی را پیروی میکرد. کوفیان هر دو وجه را جایز دانند و بصریان جز «فاذا هو هی» جایز ندانند.

حال ببینیم منشأ و علت این اختلافات چیست؟ اما قسم اول از خلافتیات

که اثری در لفظ و کتابت ندارد علتش در غالب اختلاف ذوق و سلیقه و طرز فکر و استدلال است. در این قسمت بنده معتقدم که کاملاً ذوق و سلیقه و طرز فکر ایرانی در قواعد عربی کار کرده و در هر جا بنحوی اثر از خود باقی گذارده است. ایرانیان بتناسب روح و نوع ذوق و فکر خود برای اصول و قواعد عربی علل و اسباب تراشیده و دستگامی موافق طبع و وجدان ادبی خود بوجود آورده اند.

اما قسم دوم از اختلافات علاوه بر اختلاف در ذوق و سلیقه که در قسم اول گفتیم علت دیگری هم دارد. و آن اختلاف در لهجه ها و تلفظ های عربی است چه خود عربها در لهجه و تلفظ با یکدیگر اختلاف دارند. عربهای حوالی کوفه که گفتارشان مستند مذهب کوفی بوده برای آمیزش با ایرانیان و علل و اسباب دیگر عربی را طوری تلفظ میکردند که با لهجه و تلفظ عربهای حجاز که مقتدای طریقه بصری بودند اختلاف داشته و شبیه فارسی معرب بوده است. پس نجات کوفه همانطور که عربی را یاد گرفتند برای آن قاعده و ضابطه ساختند.

ممکن است علت و سبب دیگری نیز بخاطر بیاید. و آن این است که ایرانیان شعوبی مسلک عمداً خواسته باشند در زبان عربی ایجاد اختلاف کنند چنانکه در سیاست و مذهب اختلاف انداختند. اما این احتمال مقرون بدلیل نیست و نمی توان آنرا جزو اسباب و علل واقعی خلاقیات شمرد.

## فهرست خلاقیات نحو و صرف بصری و کوفی

اینک فهرست مسائل خلاقی را برای مزید فائده ملحق بگفتار خویش میسازم و خطابه خود را همین جا ختم میکنم.

مأخذ من در نقل این مسائل کتاب الانصاف ابن انباری و الاشباه و النظائر سیوطی است با مراجعه بکتاب نحو و اعراب از قبیل کتاب مغنی و شرح کافی و شروح الفیه ابن مالک.

## عقاید کوفیین

## عقاید بصریین

- ۱ - کلمه «اسم» مشتق از وسم بمعنی سلامت و نشانه است
- ۱ - مشتق از یسو یا سو بمعنی علو و بلندی است .
- ۲ - اسماء سته معرب است از دو محل . یعنی ازدوجبهت اعراب دارند .
- ۲ - از يك جا معرب اند و الف و واو و یاء حروف اعراب است .
- ۳ - حروف الف و واو و یاء در تنبیه و جمع اعراب کلمه اند بمنزله فتحه و ضمه و کسره .
- ۳ - حروف اعراب اندنه خود اعراب کلمه .
- ۴ - اسمی که آخرش تاء باشد در حال علیت بواو و نون جمع سالم جمع بسته میشود مثل *أطلعة و أطلحون* .
- ۴ - جمع بواو و نون جایز نیست بلکه فقط بالف و تاء جمع بسته میشود .
- ۵ - مبتدا رافع خبر و خبر رافع مبتداست و بتصیر خودشان مبتدا و خبر ترافع دارند .
- ۵ - مبتدا بعامل معنوی یعنی ابتدا مرفوع است و خبر بقول بعضی بابتداء تنها و بقول بعضی ابتدا و مبتدا .
- ۶ - ظرف چون مقدم شود رافع اسم باشد و آن را ظرف محل گویند مثل *أمامك زید و فی الدار عمرو* .
- ۶ - ظرف رافع اسم نیست بلکه اسم بعد مرفوع بابتداء است .
- ۷ - خبر مبتدا چون اسم محض باشد متضمن ضمیری است که بابتدا برمیگردد مثل *زید اخوك و عمرو غلامك* .
- ۷ - متضمن ضمیر نیست .
- ۸ - هرگاه اسم فاعل جاری بر غیر من هوله باشد ابراز ضمیرش واجب نیست مانند *هند زید ضاربتة هی* .
- ۸ - در اینصورت ابراز ضمیر واجب است و چون بر من هوله جاری باشد ابراز ضمیر واجب نیست .
- ۹ - تقدیم خبر مبتدا بر مبتدا جایز نیست خواه مفرد باشد و خواه جمله .
- ۹ - تقدیم خبر جایز است خواه در مفرد و خواه در جمله .
- ۱۰ - کلمه «لولا» اسم بعد را رفع میدهد مثل: *لولا زید لا کرمتك* . و اسم مرفوع بعد از لولا مرفوع است بخود لولا و بعضی گویند رفعش بفعل مقدر است .
- ۱۰ - اسم بعد مرفوع بابتداءست .
- ۱۱ - فعل و فاعل با هم عامل نصب مفعولند .
- ۱۱ - فعل تنها عامل است هم در فاعل و هم در مفعول .
- ۱۲ - اسم منصوب در باب اشتغال مثل *زیداً ضربت* . منصوب بفعل ظاهر است که بعد از اسم واقع شده .
- ۱۲ - منصوب بفعل مقدر است .
- ۱۳ - در باب تنازع افعال فعلین عمل فعل اول اولی است (اکرمنی است) (اکرمنی و اکرمت زیداً) و (اکرمت و اکرمنی زیداً) .
- ۱۳ - عمل فعل دوم اولی است (اکرمنی و اکرمت زیداً) - اکرمت و اکرمنی زیداً) .

## عقاید کوفیین

## عقاید بصریین

- ۱۴ - کلمه «نعم و بنس» اسند و مبتدا .
- ۱۵ - صیغه «افعل» در تعجب (ما احسن زیداً) اسم است نه فعل .
- ۱۶ - صیغه تعجب از الوان ساخته نمیشود مگر از بیاض و سواد که گویند «هذا الثوب ما ایضه - و هذا الشعر ما اسوده» .
- ۱۷ - خبر «مازال» و اخوات آن مثل مادام و ما برح و ما انفك برخود آنها مقدم میشود مانند «باکیاً مازال زید» .
- ۱۸ - خبر «لیس» برخود لیس مقدم میشود (باکیاً لیس زید) .
- ۱۹ - ما، حجازیه عامل در خبر نیست بلکه خبر منصوب بتزاع خافض است .
- ۲۰ - گفتن «طأ، امكّ ما زید آكلآ» جائز است بتقدیم مفعول بر عامل اسم فاعل و بر کلمه ما نافیه .
- ۲۱ - گفتن «ما طأ، امكّ آكلّ زید» بتقدیم حرف نفی با مفعول بر فعل جایز نیست .
- ۲۲ - اِنّ و اخواتش (حروف مشبّهه با لفظ) رافع خبر نیستند .
- ۲۳ - عطف بر محل اسم «ان» پیش از استكمال خبر جائز است مانند «انّ زیداً و عمرو قاتمان» .
- ۲۴ - کلمه «انّ» مخفف «آن» در اسم عمل نصب ندارد .
- ۲۵ - دخول لام بر سر خبر «لکن» جائز است مثل خبر «ان»
- ۲۶ - در کلمه «لعلّ» لام اول حرف اصلی است .
- ۲۷ - معمول کلمات اغراء مانند «علیک - دونک - عندک» ممکن است بر کلمه اغراء مقدم شود و بگوئیم «زیداً علیک - عمرواً عندک - بکراً دونک» .
- ۲۸ - مصدر فرع فعل و مشتق از فعل است .
- ۱۴ - فعل ماضی غیر منصرفند .
- ۱۵ - فعل ماضی است نه اسم .
- ۱۶ - از هیچیک از الوان صیغه تعجب ساخته نمیشود نه در بیاض و سواد نه در رنگهای دیگر .
- ۱۷ - مقدم نمیشود .
- ۱۸ - خبر «لیس» برخود لیس مقدم نمیشود .
- ۱۹ - عامل در خبر است و خبر منصوب بکلمه «ما» میباشد .
- ۲۰ - جائز نیست .
- ۲۱ - جائز است .
- ۲۲ - عامل در خبر و رافع خبرند .
- ۲۳ - عطف بر محل اسم «ان» قبل از تمام شدن خبر جائز نیست .
- ۲۴ - ان مخفف از تقیله عامل نصب است .
- ۲۵ - دخول لام بر سر خبر «لکن» جائز نیست .
- ۲۶ - حرف زائد است .
- ۲۷ - معمول الفاظ اغراء بر آنها مقدم نمیشود بلکه تأخیرش واجب است .
- ۲۸ - فعل فرع مصدر و مشتق از مصدر است .

## عقاید کوفیین

## عقاید بصریین

- ۲۹ - ظرف چون خبر مبتدا واقع شد نصب برخلاف دارد مثل «زید امامك - عمرو وراهك» .
- ۲۹ - ظرف منصوب بفعل مقدر است (یعنی استقرار امامك) و نصبش برخلاف نیست .
- ۳۰ - مفعول معه در منصوب برخلافست (استوی الیاهو العشیة)
- ۳۰ - مفعول معه منصوب بفعل سابق است بواسطه واو معیت .
- ۳۱ - تقدیم حال بر عامل خواه فعل باشد و خواه نباشد با اسم ظاهر جایز نیست (راکباً جاء زید) و با ضمیر جایز است (راکباً جئت) .
- ۳۱ - در هر دو صورت تقدیم حال بر عامل جایز است .
- ۳۲ - ممکن است که فعل ماضی بدون کلمه «قد» حال واقع شود .
- ۳۲ - فعل ماضی حال واقع نمیشود مگر با کلمه «قد» ، ظاهر یا مقدر یا درجانی که وصف محذوف باشد .
- ۳۳ - هرگاه ظرف تام خبر مبتدا باشد و آنرا بمداز اسم فاعل تکرار کنند صیغه وصف یعنی اسم فاعل نصبش واجب است و ظرف در این صورت خبر مبتداست مثل «فی الدار زید قائماً فیها» .
- ۳۳ - نصب اسم فاعل در این صورت واجب نیست بلکه رفعش نیز جایز است «زید فی الدار قائماً فیها - یله قائماً فیها»
- ۳۴ - عامل در مستثنی بنا بر مشهور خود کلمه «الا» است . بعضی اقوال دیگر نیز از کوفیان منقول است . چنانکه بعضی گویند نصب مستثنی بنا بر مشابَهت بفعول میباید .
- ۳۴ - عامل در مستثنی فعل یا معنی فعل است بتوسط کلمه الا .
- ۳۵ - حرف استثنا ممکن است که در اول کلام در آید مثل «إلا طعامك ما اكل زید» .
- ۳۵ - تقدیم حرف استثنا در اول کلام جایز نیست .
- ۳۶ - کلمه «حاشا» در مورد استثناء فعل ماضی است .
- ۳۶ - حرف جر است نه فعل .
- ۳۷ - کلمه «غیر» در هر جا ممکن است مبنی بر فتح استعمال شود .
- ۳۷ - اگر بفیر متسکن اضافه شود جایز است که مبنی بر فتح باشد مثل «ما نفنی غیر ان قام زید» . و در صورتی که با اسم متسکن اضافه شود مبنی بر فتح نمیشود مثل «ما نفنی غیر قیام زید» .
- ۳۸ - کلمه «سوی» - بضم سین و کسر آن - هم اسم میآید وهم ظرف .
- ۳۸ - فقط ظرف است نه اسم .
- ۳۹ - کلمه «کم» در معنی عدد مرکب است از ما و کاف .
- ۳۹ - کلمه بسیط است .

## عقاید کوفین

## عقاید بصریین

- ۴۰ - اعداد کمتر از عشره را ممکن است بلفظ عشره اضافه کنند (خمس عشر) .
- ۴۱ - گفتن «الخمس العشر درهما» و «الخمس العشر الدرهم» جایز است .
- ۴۲ - کلمه «انسان» بوزن افغان است .
- ۴۳ - اسم بیشتر از سه حرف اصلی نداریم و آنچه بیشتر باشد حرف زائد است مثلاً در کلمه «جهر» يك حرف و در «سفرجل» دو حرف زائد است .
- ۴۴ - مدود کردن کلمه مفصّل در ضرورت شمر جایز است .
- ۴۵ - نقل حرکت همزه وصل بساکن ما قبلش جائز است .
- ۴۶ - اسم مبهم مثل هذا و ذاك اعرف از اسم علم است .
- ۴۷ - نکره را تا کید معنوی توان آورد و ممکن است بغیر لفظ تا کید کرد (قعدت يوماً کله) .
- ۴۸ - اضافه شیء بنفس اگر بدو لفظ مختلف باشد جائز است .
- ۴۹ - هرگاه میان کم خبری و نیزش ظرف و حرف جر فاصله شود نیز را مجرور کنند مثل کم عندك رجّل و کم فی الدار غلام .
- ۵۰ - گفتن «ثالث عشر، ثلاثة عشر» جائز نیست .
- ۵۱ - اسم منادای مفرد معرفه معرب است برقع بدون تنوین، نظیر اسم «لا» که بعقیده کوفیان معرب منصوب است بی تنوین
- ۵۲ - اسم معلی بالف و لام در حال اختیار هم ممکن است که منادی واقع شود (یا الفلام - یا الرجل)
- ۵۳ - کلمه «من» برای ابتداء غایت است هم در زمان و هم در مکان .
- ۵۴ - هطف بکلمه «لکن» در ایجاب هم جایز است مثل «اتانی زید لکن عمرو»
- ۴۰ - جایز نیست .
- ۴۱ - جایز نیست .
- ۴۲ - بوزن فعلان است .
- ۴۳ - اسم رباعی و خماسی هم وزن مستغنی است مانند اسم ثلاثی نه اینکه حتماً حرف زائد داشته باشد .
- ۴۴ - در هیچ مورد جایز نیست حتی در ضرورت شعر .
- ۴۵ - در همزه وصل جایز نیست اما نقل حرکت همزه قطع با قبلش جایز است . (من أبوك - کم ابلک)
- ۴۶ - اسم علم اعرف از اسم مبهم است .
- ۴۷ - برای نکره تا کید معنوی نشاید آوردن .
- ۴۸ - جائز نیست .
- ۴۹ - جر تمیز جائز نیست بلکه نصب واجب است .
- ۵۰ - جائز است .
- ۵۱ - مبنی بر ضم است نه معرب بحرکت و محلش منصوب است بنا بر مذهب ولایت .
- ۵۲ - اسم با الف و لام ضادی واقع نمیشود .
- ۵۳ - فقط در مکان استعمال میشود و در زمان استعمالش جایز نیست .
- ۵۴ - در ایجاب جایز نیست و فقط در نظمی میآید .



## عقاید کوفیه

## عقاید بصریه

- ۵۵ - مفعول فعل جزا بر حرف شرط مقدم می‌شود مثل «زیدا ان تضرب اضرب» و در باره تقدیم مفعول فعل شرط بر حرف شرط اختلاف دارند .
- ۵۵ - تقدیم مفعول جواب شرط و همچنین فعل شرط بر حرف شرط جایز نیست و در جایی که اسمی پیش از فعل شرط بیاید مرفوع است بنابراینکه مبتدا باشد .
- ۵۶ - در کلمه «ذا» و «الذی» اسم ذال است بتهائی و حروف دیگر زائد است برای تکثیر .
- ۵۶ - تمام حروف جزو اصلی اسم است نه ذال بتهائی .
- ۵۷ - در کلمات «هو - هی» هاء اسم است نه تمام کلمه .
- ۵۷ - تمام کلمه اسم است نه حرف هاء بتهائی .
- ۵۸ - «كنت اظن ان المقرب اشد لمة من الزبور فاذا هواياها» جایز نیست و فقط «فاذا هومی» صحیح است .
- ۵۸ - گفتن «فاذا هواياها» جایز نیست و فقط «فاذا هومی» صحیح است .
- ۵۹ - میم مشدده در کلمه «اللهم» عوض از یاء ندا و حرف تنبیه نیست بلکه در اصل «یا الله اُم» بوده و قسمتی حذف شده و میم مشدده بکلمه «الله» چسبیده است .
- ۵۹ - میم مشدده عوض از یاء است و ضم هاء «اللهم» برای آنست که منادای مبنی بر ضم است .
- ۶۰ - ترخیم مضاف جائز است باینطور که آخر مضاف الیه را حذف کنند و مثلاً گویند «یا آل عام و یا آل مال» یعنی عامر و مالک .
- ۶۰ - ترخیم مضاف جائز است باینطور که آخر مضاف الیه را حذف کنند و مثلاً گویند «یا آل عام و یا آل مال» یعنی عامر و مالک .
- ۶۱ - ترخیم اسم ثلاثی متحرك الوسط جائز است مانند «یا عن و یا حج» یعنی عنق و حجر .
- ۶۱ - ترخیم اسم چهار حرفی که ما قبل آخرش ساکن باشد دو حرف آخر حذف می‌شود چنانکه در «قطر» بگوئیم «قم» .
- ۶۲ - در ترخیم اسم چهار حرفی که ما قبل آخرش ساکن باشد دو حرف آخر حذف می‌شود چنانکه در «قطر» بگوئیم «قم» .
- ۶۳ - ممکن است که علامت ندبه پیش از صفت درآید ( و ازبد الظرفاه ) .
- ۶۳ - ممکن است که علامت ندبه پیش از صفت درآید ( و ازبد الظرفاه ) .
- ۶۴ - اسم لاه نفی جنس هرگاه مفرد نکره باشد معرب منصوب است بدون تنوین .
- ۶۴ - مبنی برفع است .
- ۶۵ - واو «رب» در نکره عمل جرّ میکند و «امل جرّ» خود واو است .
- ۶۵ - واو رب خود عامل نیست بلکه کلمه «رب» مقدر است .
- ۶۶ - اسم مرفوع بعد از کلمه «منذ - منذ» مرفوع است بفعل مقدر .
- ۶۶ - مرفوع است باینکه مبتدا باشد و مذومندخبر مبتدا اند و در صورتی که حرف جرّ باشند ما بعدشان مجرور باشد .

## عقاید کوفیین

## عقاید بصریین

- ۶۷ - حذف حرف قسم و باقی گذاردن عمل جر بدون عوض جائز است .
- ۶۸ - حرف لام در جمله «لَزِيدٌ اَفْضَلُ مِنْ عَمْرٍو» لام جواب قسم مقدر است .
- ۶۹ - کلمه «آيِنُ اللهُ» که در قسم استعمال میشود جمع «بين» است .
- ۷۰ - میان مضاف و مضاف الیه در ضرورت شمره ممکن است چیزی جز حرف جرّ و ظرف هم فاصله شود پس مفعول هم ممکن است میان مضاف و مضاف الیه فاصل شود .
- ۷۱ - واو عاطفه ممکن است زائد باشد .
- ۷۲ - کلمه «کلا - کلتا» تنه اند هم در لفظ و هم در معنی و اصل «کلا» کلّ بوده و تغییر یافته و در «کلتا» علامت تأنیت علاوه شده است .
- ۷۳ - عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار جائز است مثل «مَررتُ بِكَ وَزَيْدٍ» .
- ۷۴ - عطف بر ضمیر مرفوع متصل بدون اعاده منفصل نیز جائز است مانند «قمتُ وَ زَيْدٍ» .
- ۷۵ - کلمه «او» بمعنی واو و بل هم میآید .
- ۷۶ - جواب شرط مجزوم بر جوار است ( جزم جوار نظیر خفض جوار )
- ۷۷ - کلمه «حتی» هم حرف نصب است که فعل مستقبل را نصب میدهد بدون تقدیر کلمه «آن» ناصبه مانند «أَطع اللهُ حَتَّى يَدْخَلَكَ الْجَنَّةَ» و هم حرف جرّ واقع میشود بدون احتیاج بتقدیر خافض .
- ۶۷ - بدون عوض جائز نیست .
- ۶۸ - لام ابتداء است نه جواب قسم .
- ۶۹ - جمع نیست بلکه مفرد است و مشتق از «بین» .
- ۷۰ - جز ظرف و حرف خفض جائز نیست فاصله شود .
- ۷۱ - واو عاطفه زائد نمیشود .
- ۷۲ - در لفظ مفرد و فقط در معنی تنه اند .
- ۷۳ - جز با اعاده حرف جر جائز نیست .
- ۷۴ - جائز نیست مگر بلعاده منفصل مثل «قمت انا و زید» و اگر در ضرورت شعر واقع شود قبیح است .
- ۷۵ - نه بمعنی واو میآید و نه بمعنی بل .
- ۷۶ - بعضی گویند عامل حرف شرط است و برخی گویند حرف شرط است با فعل شرط و بعضی برآند که حرف شرط عامل در شرط است و شرط عامل در جواب شرط .
- ۷۷ - همه جا حرف جر است و اگر فعل منصوب بمداز او واقع شد نصبش نه «آن» مقدره است .

## عقاید کوفیین

## عقاید بصریین

- ۷۸ - هرگاه اسم مرفوعی میان فعل شرط و **إِن** شرطیه واقع شد رفعش بفعل بعد است که بدو عاید میشود نه بفعل مقدر مانند **إِن** زید **آتانی** آتته).  
۷۹ - کلمه **«إِن»** شرطیه گاه بمعنی **«إِذَا»** میآید .
- ۸۰ - کلمه **«ان»** که بعد از **«ما»** واقع میشود ( **ما** **إِن** زید قائم ) بمعنی **«ما»** و مؤکد آنست .  
۸۱ - هرگاه حرف لام بعد از کلمه **«إِن»** بیاید ( و **إِن** کادوا لیستفرونک ) کلمه **«إِن»** بمعنی **«ما»** نافییه و لام بمعنی **«إِن»** است .
- ۸۲ - کلمه **«کیف»** هم مثل **«منی»** - **«ما»** - **«ایضا»** جواب و جزا میگیرد .  
۸۳ - حرف **«س»** که بر سر فعل مستقبل در میآید اصلش **«سوف»** است .
- ۸۴ - اسم منصرف را ممکن است که در حال ضرورت غیر منصرف استعمال کنند .  
۸۵ - در جایی که دو حرف **«تاء»** در اول فعل مضارع درآید مثل **«تتکلم»** **«تاء»** مضارعه حذف میشود .
- ۸۶ - نون تأکید خفیفه بفعل ثنیه و جمع مؤنث ملحق شود مثل **«إفعلان»** و **«إفعلنان»** .  
۸۷ - صرف کردن صیغه تفضیل ( **افعل منک** ) جائز نیست هرچند در ضرورت شعر باشد .
- ۸۸ - کلمه **«آلآن»** فعل ماضی مبنی بررفع است (مشتق از **آن** **یثین** ) و **الف** و **لام** داخل فعل ماضی شده است .  
۸۹ - فعل امر حاضر معرب مجزوم است زیرا صیغه **«افعل»** دراصل **«لتفعل»** میباشد .
- ۹۰ - فعل مضارع معرب است برای اینکه معانی مختلف و زمانهای مختلف برآن وارد میشود .
- ۷۸ - مرفوع است بفعل مقدر و فعل بعد مفسر فعل مقدر است .  
۷۹ - **«إِن»** شرطیه بمعنی **«إِذَا»** استعمال نمیشود .  
۸۰ - کلمه **«ان»** زائده است اما در زیادت فایده تأکید نیز هست .  
۸۱ - کلمه **«ان»** زائده است و لام ابتدائیه است که بر سر فعل مضارع در میآید .  
۸۲ - کیف از کلمات مجازات نیست و جواب و جزا نمیگیرد .  
۸۳ - خود کلمه مستقل اصلی است .  
۸۴ - غیر منصرف را در ضرورت منصرف استعمال کنند اما اسم منصرف را در هیچ حال غیر منصرف استعمال نشاید کرد .  
۸۵ - **«تاء»** دیگر ( اصلی ) حذف شود نه **«تاء»** مضارعه .  
۸۶ - در این مورد نون تأکید خفیفه نیاید .  
۸۷ - صرفش در ضرورت شعر جائز است .  
۸۸ - اسم مبنی است بمشابهت اسم اشاره .  
۸۹ - مبنی بر سکون است .  
۹۰ - در علت اعراب سه وجه گفته اند : شیوع و تخصیص - دخول لام ابتدا - جاری شدن بر اسم فاعل .

## عقاید کوفیین

## عقاید بصریین

- ۹۱ - فعل مضارع مرفوع میشود بمامل معنوی یعنی تعری از عوامل نصب و جزم و گروهی گویند رفع فعل مضارع بحروف مضارعه است .
- ۹۲ - نصب فعل مضارع در جمله «لاتأكل السمك وتشرب اللبن» و نظائر آن نصب بصری است .
- ۹۳ - نصب فعل مضارع در جواب امورسته ( امر - نهی نفی - استفهام - تنبی - عرض ) نصب بخلاف است .
- ۹۴ - ممکن است «ان» ناصبه حذف شود و عمل نصب در مضارع باقی بماند بدون آنکه چیزی بدل و جانشین «ان» شده باشد .
- ۹۵ - کلمه «کی» حرف جر نیست و جز عمل نصب ندارد .
- ۹۶ - لام بیمنی «کی» خود ناصب فعل است و احتیاج بتقدیر «ان» ندارد ( جئت لتکرمنی ) .
- ۹۷ - اظهار کلمه «ان» بعد از «کی» جائز است هر چند لام برسر «کی» داخل شده باشد ( جئت لکی ان اکرمک ) .
- ۹۸ - کلمه «کما» بیمنی «کیما» میآید و ممکن است مابعدش را منصوب کند چنانکه رفع نیز جائز است .
- ۹۹ - «لام جعد» خود ناصب است و جائز است که برای تأکید بعد از او کلمه «ان» بیاید . ( ماکان زید لان یدخل ) .
- ۱۰۰ - معمول فعلی را که منصوب بلام جعد باشد جائز است بر آن مقدم دارند و بگویند «ماکان زید دارک لیدخل» .
- ۱۰۱ - در کلمات «ایاک - اباه - ایای» کاف و هاء و یاء ضمیرند و کلمه «ایا» عماد است .
- ۱۰۲ - آنچه پیش از نعت و خبر فاصله میشود عماد است و محل اعراب دارد .
- ۹۱ - مرفوع است برای آنکه قائم مقام اسم فاعل است .
- ۹۲ - منصوب است بتقدیر «ان» ناصبه .
- ۹۳ - منصوب است باضمار «ان» ناصبه .
- ۹۴ - هر گاه «ان» ناصبه حذف شد عملش باقی نیماند مگر اینکه بدل و جانشین داشته باشد .
- ۹۵ - حرف جر و حرف نصب هر دو میآید .
- ۹۶ - فعل بعد از لام کی منصوب به «ان» مقدره است .
- ۹۷ - اظهار «ان» در این صورت جائز نیست .
- ۹۸ - «کما» بمعنای «کیما» نیآید و جائز نیست که مابعدش را نصب بدهد .
- ۹۹ - ناصب فعل کلمه «ان» مقدر است که اظمارش جائز نیست .
- ۱۰۰ - تقدیم معمولی که منصوب بفعل بعد از لام جعد باشد بر لام جعد مقدم نمیشود .
- ۱۰۱ - کلمه «ایا» ضمیر است و کاف و ها و یا حروفند که محلی از اعراب ندارند .
- ۱۰۲ - ضمیر فصل نامیده میشود و محل اعراب ندارد .

## عقاید کوفیه

## عقاید بصریه

- ۱۰۳ - کلمه «ایهم» چون بمعنی «الذی» باشد وعائد صله حذف شود معرب است مانند «لانصرن» ایهم افضل .
- ۱۰۴ - کلمه «الا» ممکن است بمعنی واو باشد مانند این آیه: «انلابکون للناس علیکم حجة الاالذین ظالموا منهم» .
- ۱۰۵ - ظرف و جار و مجرور در اسم بعد عمل کنند در هر حال .
- ۱۰۶ - ظرف و جار و مجرور باوجود مفعول هم قائم مقام فاعل شوند .
- ۱۰۷ - منصوب بعد از «کان - ظن» بمعنی افعال ناقصه و قلوب در ترکیب حال است .
- ۱۰۸ - تقدیم تیز برعامل جائز است در صورتی که عامل متصرف باشد .
- ۱۰۹ - ندهبه نکره و موصول جائز است .
- ۱۱۰ - کلمه «رب» اسم است .
- ۱۱۱ - کلمه «منذ» مرکب است از «من و ذو» یا «من و اذ» .
- ۱۱۲ - همزه بین بین ساکن است .
- ۱۱۳ - کلمه «هذا» و «ذاك» و دیگر اسما اشاره ممکن است که موصول هم بیایند .
- ۱۱۴ - اعراف معارف مبهمات است .
- ۱۱۵ - در اسم و فعل هر دو اعراب اصل است .
- ۱۱۶ - حذف نون تشبیه در غیر مورد اضافه نیز جائز است .
- ۱۱۷ - یاء و کاف در «لولای - لولاک» در موضع رفع است .
- ۱۱۸ - اسم ظاهری که الف و لام داشته باشد ممکن است مثل کلمه «الذی» صله بگیرد .
- ۱۰۳ - کلمه «ایهم» در این مورد مبنی برضم است .
- ۱۰۴ - کلمه «الا» بمعنی واو نیاید .
- ۱۰۵ - در صورتی که معتقد بما قبل نباشند عمل نکنند .
- ۱۰۶ - باوجود مفعول قائم مقام فاعل نشوند .
- ۱۰۷ - خبر است نه حال .
- ۱۰۸ - در هیچ حال جایز نیست .
- ۱۰۹ - جائز نیست .
- ۱۱۰ - حرف است نه اسم .
- ۱۱۱ - بسیط است نه مرکب .
- ۱۱۲ - ساکن نیست بلکه متحرك است .
- ۱۱۳ - اسما اشاره بمعنی اسم موصول نیایند .
- ۱۱۴ - اعراف معارف ضمیر است .
- ۱۱۵ - اعراب در اسما اصل و در افعال فرع است .
- ۱۱۶ - جز در حال اضافه حذف نشود .
- ۱۱۷ - در موضع جر است .
- ۱۱۸ - جائز نیست .

## عقاید کوفیه

## عقاید بصریه

- ۱۱۹ - در حال وقف ممکن است ما قبل آخر کلمه منصوب را فتحه بدهند و در «ر آیت البکر» بگویند :  
البکر
- ۱۲۰ - اصل در همزه وصل آنست که آنرا تابع حرکت عین الفعل کنند .
- ۱۲۱ - کلمه «خطایا» جمع خطیه بروزن فعالی است .
- ۱۲۲ - وزن «سید» و «بیت» و امثال آنها در اصل «فعل» است مثل «سوید و مویت»
- ۱۲۳ - کلمه «صمصح» و «دمکک» بروزن فاعلی است .
- ۱۲۴ - واو در «بعد» و «بزن» برای فرق میان فعل لازم و متعدی حذف میشود .
- ۱۲۵ - علامت تأنیت در «طالق» و «حائض» و نظیر آنها بدان سبب حذف میشود که از صفات مخصوص بیؤنت است .
- ۱۲۶ - الف مقصور و مدود جایز است که در تشبیه حذف شود در صورتی که حروف کلمه بسیار باشد .
- ۱۲۷ - وزن کلمه «اشیا» بمقیده گروهی «افعا» و بمقیده بعضی «افعال» است .
- ۱۱۹ - در حال نصب جائز نیست اما در حال رفع و جر جائز است که مابقی آخر را مضموم و مکسور کنند .
- ۱۲۰ - اصل در همزه وصل کسره است و اینکه در «ادخل» مضموم کنند برای آنست که خروج از کسره بضه در کلام عرب ثقیل است .
- ۱۲۱ - بروزن فاعلی است .
- ۱۲۲ - و زنش فیعل است .
- ۱۲۳ - بروزن فاعلی است .
- ۱۲۴ - بدان جهت حذف میشود که مابین کسره و یاء واقع شده است .
- ۱۲۵ - چون قصد نسبت شده و جاری بر فعل نیست تاء تأنیت را حذف کرده اند .
- ۱۲۶ - حذف الف مقصور و مدود در تشبیه جایز نیست .
- ۱۲۷ - وزن (لغاء) است مقلوب (فعلاء) .

## پایان گفتار

از شنوندگان محترم که وقت گرانبهای ایشان را بعراض ناقابل خود مشغول داشتم یوزش می طلبم . امید است که از هرگونه خطا و لغزشی که در گفتار من رخ داده است درگذرند .

در پایان گفتار باز عرض میکنم که زبان فارسی در این زمان که ما در آن

زندگانی میکنیم احتیاج شدید بتدوین صرف و نحو کامل دارد. و این کار باید بهمت و سعی و توجه مجامع علمی و ادبی در درجه اول فرهنگستان باشد و در درجه دوم مجامع فرهنگی دیگر بی درنگ و بدون فوت وقت انجام بگیرد. از خداوند کریم بدعا میخوام که در این برهه از زمان که بهصداق آیه وافی هدایه ( کظلمات فی بحر لاجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض ) تاریکی و حشت بار جهل همه جا را فرا گرفته و در این میانه علوم و معارف و دیگر شئون ملی و اجتماعی ما در چهار موج طوفان حوادث افتاده است، و از هر گوشه دست جاهلی در تخریب پایه و بنیاد ملیت ما و بویژه زبان و ادبیات فارسی کار میکند و از هر طرف نابخردی نیشه بریشه حیثیات ملی و اساس دوام و بقا قومیت ما میزند، یکی از افراد شایسته را برانگیزد و چراغ توفیق فراراه او بدارد تا بمدد آن نور در این تاریکی راه سرچشمه حیات جاویدان یابد. و برخی از عمر کرانمایه را خرج کند و خدمتی بزرگ بکشور خود و زبان و ادبیات فارسی انجام دهد.

بهدی الله لنوره من یشاء.

دوشنبه ۱۹ بهمن ماه ۱۳۲۱ شمسی هجری  
جلال - همانی

### تأثیر سخن

بگوی آنچه پسندیده باشد و هرگز	کمان مدار که قول تو بی اثر گردد
ز بهر سود کسان گونه بهر شهرت خویش	که قول بی غرضان در جهان سمر گردد
سخن بگونه سنگی است کافکنی در آب	زمان زمان اثر آن عظیم تر گردد
	رشید یاسمی

## چند کتاب مهم فارسی

در سال ۱۳۱۷ فرهنگستان ایران از استاد اجل آقای محمد فروزینی عضو فرهنگستان که آنوقت در پاریس بودند خواهش کرد با اطلاع وسیع و دسترسی که بفرهنگست های کتب خطی اروپا دارند برخی از کتب ادبی و تاریخی فارسی را انتخاب و معرفی فرمایند که در چاپ آنها اقدام شود .

جوابی که آن استاد داده اند چون دیگر آثار ایشان متضمن تحقیقات جامع و اطلاعات مفیدی است که اداره نامه فرهنگستان سزاوار دانست آنها را انتشار دهد .

پاریس - ۲۰ بهمن ۱۳۱۷

آقای رئیس کمیسیون راهنمایی فرهنگستان مراسله شریفه شماره ۵۶۱ چندینی قبل زیارت گردید ، در خصوص انتخاب بعضی از کتب فارسی که از حیث انشا سرمشق و از لحاظ مطلب سودمند و نسخه آنها هم کمیاب یا منحصر بفرد باشد و وزارت فرهنگ در صورت امکان متصدی طبع آنها گردد رأی اینجانب را استفسار فرموده بودید ، البته بر رای انور عالی یوشیده نیست که در خصوص شرط اول یعنی اینکه کتاب از حیث انشا سرمشق بتواند واقع گردد و در عین حال از حیث مطلب نیز مفید باشد باید اندکی مساهله و اغماض بکاربرد یعنی مقصد اصلی و وجهه نظر را همان سودمندی مطالب کتاب و اهمیت موضوع آن قرار داده جنبه انشاء آنها را تا درجه امری ثانوی و فرعی انگاشت چه بسیاری از کتب مؤلفه قدما مشکل است که وضع انشاء آنها با ذوق و سلیقه امروزه کاملاً وفق دهد و چه بسا کتب است که از حیث اشمال آنها بر مطالب بسیار مفید بکر تاریخی در درجه اهمیت بسیارند مثلاً مثل تاریخ و صاف و تاریخ آل مظفر از معین الدین بزدی موسوم به مواهب الهی و تاریخ عالم آرای امینی در تاریخ سلسله آق قویونلو تألیف فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی و ممدک حال انشاء آنها از حیث فرط اشمال آنها بر تعبیرات و امثال و اشعار عربی و استعارات عجیبه و عبارت پردازی با تصنع و تکلف معلوم است که



بکلی منافق ذوق و سلیقه امروزی ایران است. معذک کله در صورتیکه ذیلاً از اسامی بعضی کتب بعرض عالی خواهد رسید جهد کرده ام که حتی المقدور کتبی را انتخاب کنم که انشاء آنها نسبتاً سهل و ساده و بی تکلف باشد.

و نکته دیگر آنکه پرواضح است که سودمندی کتاب امری نسبی و اضافی است و بر حسب عقاید و سلیقه اشخاص فرق میکند و ای بسا کتاب که بعقیده کسی بغایت مفید و بعقیده دیگری بکلی بی فایده و بعقیده شخص ثالثی متوسط بین امرین است، و لهذا چون مقیاس منجز مشخصی برای سودمندی کتاب بنحو مطلق از خارج بدست نیست در صورتیکه ذیلاً از اسامی بعضی کتب بعرض عالی خواهد رسید چون چاره دیگری نبود مقیاس سودمندی کتاب را از لحاظ عقیده و سلیقه شخصی خودم قرار دادم که اگر مطابق سلیقه حضرتعالی یا سایر اعضاء محترم فرهنگستان درآمد فعم المطلوب والا عذر اینجانب همانست که در فوق بعرض رسانیدم.

قبل از همه چیز بعقیده اینجانب دو کتاب بسیار نفیس بزبان فارسی است که یادگار عهد سامانیان است و تا کنون در ایران گویا کمتر کسی باهمیت فوق العاده این دو کتاب برخوردارده هم از حیث مطلب و موضوع و مندرجات و هم از حیث خوبی انشاء زبان فارسی و نهایت سادگی و روانی و سلاست و عذوبت و فصاحت آن و از جمیع حیثیات دیگر فی الواقع سرمشق چیز نویسی امروزه ایرانیان میتواند واقع گردد و با سلیقه امروزی جامعه ایرانی در تقلیل از استعمال کلمات و تعبیرات عربی فوق العاده متناسب و کاملاً وفق میدهد و بنحو قطع و یقین شایسته آنست که طرف توجه و اهتمام جدی اعضاء محترم فرهنگستان و وزارت فرهنگ قرار گیرد و بدستیاری عده از فضلالی مبرز درجه اول از روی نسخ بسیار قدیمی مقابله و تصحیح شده و سپس بطبع و انتشار آن اقدام شود و آندو عبارت است یکی از ترجمه تاریخ طبری و دیگری ترجمه تفسیر همان طبری که هردو در اواخر دولت سامانیان در عهد منصور بن نوح سامانی (۳۵۰-۳۶۶) بزبان فارسی ترجمه شده است و هردو بهترین و سلیس ترین و ساده ترین نمونه انشاء زبان فارسی است، نسخ کتاب اولی یعنی ترجمه تاریخ طبری نسبتاً کمیاب ولی باز در بعضی کتابخانه های عمومی یا خصوصی

تمام آن با قطعانی از آن بدست می‌آید، ولی نسخ ترجمه تفسیر طبری در نهایت ندرت و دوره کامل آن در هیچیک از کتابخانه های معروف دنیا گویا موجود نیست ولی در طهران در چند سال قبل شش مجلد از این تفسیر از بقایای کتابخانه مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی در اردبیل بدست آمده است<sup>۱</sup> و يك مجلد بسیار نفیس قدیمی از آن هم در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است و يك مجلد دیگر در کتابخانه ملی پاریس و يك مجلد دیگر در کتابخانه موزه بریتانیه در لندن که با احتمال بسیار قوی از مجموع این مجلدات يك دوره کامل از این کتاب را میتوان استخراج نمود.

ترجمه تاریخ طبری در چهل پنجاه سال قبل در هندوستان از همان چاپهای بسیار زشت مغلوپ فاسد سقیم یکی دو مرتبه بطبع رسیده است ولی اولاً نسخ آن چاپها فعلاً در ایران در نهایت ندرت است و ثانیاً در مورد این دو کتاب قدیمی بسیار مهم که اساس انشاء نثر فارسی است باید فوق آنچه تصور شود در تصحیح آن از روی نسخ قدیمه و مقابله آن بدستیاری جمعی از فضلاء درجه اول با نهایت اهتمام و دقت کوشیده شود و واضح است که چاپهای سقیم خراب سطحی سرسری هندوستان بهیچوجه من الوجوه واجد این شرایط نیست و این کاریست که در خود ایران و بدست خود ایرانیان بالاخره باید انجام داده شود<sup>۲</sup>.

و دیگر از کتب مهمه قابل چاپ کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم ابوریحان بیرونی است که از چندین لحاظ اهمیت فوق العاده دارد یکی از حیث انشاء که مانند دو کتاب سابق الذکر (یعنی ترجمه تاریخ طبری و ترجمه تفسیر طبری) در نهایت سادگی و روانی و سلاست و تقلیل ارکلمات و تعبیرات عربی است و دیگر از حیث اصطلاحات علم هیئت و نجوم که بسیاری از آنها را بزبان فارسی خالص بیان کرده است، و دیگر از لحاظ قدمت که پس از ترجمه تاریخ طبری و ترجمه تفسیر طبری و حدود العالم در جغرافی کتاب التفهیم یکی از قدیمترین کتبی است که بنثر در

۱ - بفرمان اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی این نسخه نفیس گراور میشود و مقدمات انتشار آن از طرف وزارت دربار شاهی فراهم شده است.

۲ - ترجمه تاریخ طبری بوسیله آقای محمد تقی بهار (ملك الشعرا) تصحیح شده و ظاهراً برای چاپ آماده است.

زبان فارسی بعد از اسلام تألیف شده است چه تألیف آن در سنه چهار صد و پنجاه یا چهار صد و بیست و پنج هجری بوده است، و مخفی نماند که از این کتاب خود مؤلف یعنی ابوریحان بیرونی دو نسخه برشته تحریر در آورده است یکی بفارسی که مورد بحث ماست و دیگری بعربی و نسخ هر دو در نهایت ندرت است و از متن عربی آن از روی نسخه کتابخانه موزه بریتانیه در لندن در چهار سال قبل چاپ عکسی در نهایت زشتی و ناخوانایی با ترجمه انگلیسی در مقابل هر صفحه منتشر کرده اند ولی متن فارسی آن تا کنون هیچ جا چاپ نشده و نسخ آن هم چنانکه عرض شد در نهایت ندرت و کمیابی است: از جمله در کتابخانه مجلس نسخه جدیدی از این کتاب مورخه سنه ۱۲۷۲ موجود است، و در لندن نسخه بسیار متقن مصحح مضبوطی مورخه سنه ۶۸۵ بخط نسخ درشت با املاهای قدیمی فارسی که در عالم خود بی نظیر است موجود است، و در کتابخانه ملای پاریس نیز نسخه دیگری از این کتاب مورخه ۶۶۸ محفوظ است که با اهمیت نسخه لندن نیست<sup>۱</sup>.

دیگر از کتب مفیده کتاب سَمَطُ الْعِلْمِ لِلْحَضْرَةِ الْعُلَمَاءِ است در تاریخ سلسله ملوک قراختائیان کرمان تألیف ناصر الدین بن منتجب الدین منشی کرمانی در حدود ۷۱۶ هجری و کتاب بسیار نفیس سودمند حاوی بسی فواید تاریخی است که در هیچ کتابی دیگر نتوان یافت و نسخه عکسی از آن که از روی نسخه لندن برداشته شده در کتابخانه ملای طهران موجود و نسخه دیگری نیز در کتابخانه ملای پاریس و نسخه دیگری هم در کتابخانه ایاصوفیا در استنبول محفوظ است و رو به مرفته نسخ این کتاب در نهایت ندرت و کمیابی است، و کتاب مزبور در حقیقت ذیل کتاب معروف عقده العلی للموقف الاعلی است در تاریخ امراء غز کرمان تألیف افضل الدین ابوحامد احمد بن حامد کرمانی در حدود ۵۸۴ که دو مرتبه تا کنون بچاپ رسیده است.

دیگر از کتب بسیار مفید کتاب مناقب العارفین شمس الدین احمد افلاکی است که در شرح حال و مقامات مولانا جلال الدین رومی و پدر او و فرزندان او

۱ - کتاب التفهیم بتصحیح آقای جلال همایی بچاپ رسیده است.

و اساتید و مشایخ او بتوسط یکی از مریدان آن خاندان تألیف شده است و شروع وی بتألیف کتاب درسنه ۷۱۸ بوده و در ۷۵۴ بانعام رسانیده و دارای بسی فواید تاریخی و جغرافی و ادبی و غیره است و عجب است که این کتاب تاکنون نه در ایران و نه در ترکیه و نه در هندوستان و نه در هیچ جای دیگر تا آنجا که این حقیر اطلاع دارد بچاپ نرسیده است. نسخ خطی این کتاب گرچه نسبتاً کمیاب ولی در ایران قطعاً بدست آمدنی است زیرا که آقای بدیع الزمان فروزان فر در شرح احوال مولوی آنرا بدست داشته و از آن استفاده کرده اند و البته اگر وقتی وزارت فرهنگ درصدد طبع این کتاب افتاد باید حتماً بتوسط فاضل معزّی الیه این عمل انجام گیرد چنانچه ایشان بواسطه تألیف نفیس سابق الذکر خودشان در این موضوع و در این کتاب تحقیقات عمیق نموده اند، در کتابخانه های پاریس و لندن و دیوان هند و برلین نیز نسخی از این کتاب موجود است که در مورد احتیاج عکس میتوان برداشت.

دیگر از کتب سودمند کتاب بسیار نفیس تاریخ سلطان اولجایتو است ( یعنی سلطان اولجایتو محمد خدا بنده پسر ارغون بن اباق بن هولاکوبن تولی بن چنگیزخان از سلاطین مغول ایران که از سنه ۷۰۳-۷۱۶ سلطنت نمود ) تألیف ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد کاشانی از معاصرین سلطان مزبور، از این کتاب مهم تا آنجا که این حقیر اطلاع دارد فقط يك نسخه قدیمی مورخ سنه ۷۵۲ در کتابخانه ایاصوفیا در استنبول وجود دارد و نیز نسخه دیگری که از روی همان نسخه برای کتابخانه ملّی پاریس سواد برداشته اند و دیگر در تمام دنیا غیر این دو نسخه از کتاب مزبور کوبا وجود ندارد.

دیگر از کتب بسیار مفید مهم کتاب جوامع الحکایات و اوامع الروایات نورالدین ( یا سدیدالدین ) محمد بن محمد عوفی بخاری حنفی مؤلف تذکره الشعراء معروف لباب الالباب است که در حدود سنه شصده و سی تألیف شده و منقسم است بچهار قسم و هر قسمی به ۲۵ باب که مجموعاً صد باب میشود و هر بابی محتوی است بر عدد کثیری از قصص و حکایات بسیار دلکش اخلاقی و تاریخی و ادبی و غیره که رویهمرفته عدد حکایات مجموع کتاب به دو هزار و صد و سیزده ( ۲۱۱۳ ) حکایت میرسد

و از همین جا اهمیت فوق العاده این کتاب بسیار نفیس دلکش را که فی الواقع یکی از شاهکارهای کتب زبان فارسی است حدس توان زد، و فوق العاده عجیب است که این کتاب باین اهمیت و بدین دلکشی تا کنون نه در ایران و نه در هندوستان و نه در سایر بلاد فارسی زبان و نه در اروپا بطبع نرسیده است، و مرحوم ادوارد برون مستشرق انگلیسی مشهور در صدد طبع این کتاب بود و گویا مقدمات آنرا نیز فراهم آورده بود ولی عمراو با تمام آن عمل وفا ننمود. از این کتاب نسخ متعدده موجود است ولی نسخ قدیمه آن نسبتاً نادر است و اگر وقتی در ایران وزارت فرهنگ یا کسی یا شرکتی دیگر بطبع آن اقدام نماید البته باید از روی نسخ قدیمه که حتماً از قرن هشتم یا فوق آن از قرن نهم هجری مؤخر نباشد این عمل انجام گیرد زیرا که نسخ جدیده این کتاب بواسطه فرط شهرت و مرغوبیت و انتشار آن مابین مردم الحاقات زیادی در آن شده است که ربطی باصل کتاب ندارد و هرکسی بهوای نفس چیزی بر آن افزوده یا دستی در آن برده لهذا اولین شرط طبع آن جمع عده از نسخ قدیمه است که در حدود هفتصد هشتصد هجری یا اندکی بعد از آن کتابت شده باشد و در هر صورت از حدود نهمصد هجری مؤخر نباشد. دکتر محمد نظام الدین از فضلالی حیدرآباد دکن چندی قبل فهرست بسیار مفصل جامع مبسوطی از مخنویات جمیع ابواب و حکایات این کتاب و مآخذ آن و عده نسخ موجوده آن بزبان انگلیسی منتشر ساخته است (جلد هفتم از نشریات دوره جدید اوقات کبیب، لندن ۱۹۲۹ م)، فاضل مزبور در صفحه ۱۰۷-۱۲۴ از آن فهرست وصف کاملی از اغلب نسخ موجوده جوامع الحکایات در کتابخانههای مشهور اروپا و ترکیه نموده که حتماً باید در مورد احتیاج رجوع بدان فصل شود و در ایران نیز بدون شك نسخی از این کتاب باید بهسولت بدست بیاید. کتابخانه مجلس دارای مجلدی از این کتاب است که فقط مشتمل بر قسم اول آنست و در کتابخانه آستان قدس رضوی نیز مجلدی از آن موجود است که اینجانب از تمام یا ناقص بودن آن اطلاعی ندارد، همچنین در کتابخانه ملی طهران نیز نسخه مورخه ۹۰۲ هجری موجود است که از قرار وصف فهرست کتابخانه مزبوره باید تمام باشد.<sup>۱</sup>

۱ - این کتاب نیز بوسیله آقای بهار تصحیح و منتخبانی از آن چاپ شده است.

دیگر از کتب بسیار سودمند کتاب *مزارات شیراز* معروف بهزار مزار است در شرح احوال اکابر علما و فقها و عرفا و ادبا و شعرا و سایر مشاهیر که در شیراز مدفون اند، اصل این کتاب بزبان عربی است تألیف معین الدین جنید بن محمود بن محمد شیرازی در حدود سنه هفتصد و نود هجری و سپس پسر مؤلف عیسی بن جنید آنرا بفارسی ترجمه کرده و بعضی فواید و زیادات دیگر نیز از خود بر آن افزوده است، نسخه از اصل عربی این کتاب در کتابخانه مجلس و نسخه دیگری که از روی نسخه موزه بریتانی در لندن عکس برداشته شده در کتابخانه عمومی طهران موجود است، و از ترجمه فارسی آن نیز که محل گفتگوی ماست يك نسخه در همان کتابخانه موزه بریتانی در لندن و نسخه دیگر از قرار مذکور در شیراز در کتابخانه آقای محمد حسین شعاع (شعاع الملك سابق) شیرازی موجود است و چه بسیار مناسب است که وزارت فرهنگ این هر دو کتاب را یعنی هم اصل عربی و هم ترجمه فارسی آنرا یکی را در تلو دیگری در يك مجلد چاپ نماید نام و رداستفاده عموم علاقه مندان بتاريخ این قطعه ایران گشته هر يك تمد نصیح دیگری باشد، و فوق العاده عجب است که این کتاب تا کنون بچاپ نرسیده است.

و دیگر از کتب بسیار مفید هم از لحاظ ادبی و هم از لحاظ تاریخی و جغرافی کتاب معروف *هفت اقلیم امین احمد رازی* است که در سنه هزار و دو هجری تألیف شده و در شرح احوال علما و فضلا و ادبا و شعراست و مرتب بترتیب بلاد اقلیم هفت گانه است نه بترتیب حروف تهجی یا بترتیب سنوات و بهمین مناسبت آنرا هفت اقلیم نام نهاده و فوق العاده کتاب نفیس مفید مهمی است، نسخ این کتاب نیز نسخه نادر ولی در ایران از قرار مذکور در بعضی کتابخانه های خصوصی اهل فضل نسخی از آن موجود است، و کتابخانه مجلس نیز دارای نسخه از آن میباشد، در بیست سال قبل چند جزوه از اوایل این کتاب در کلکته بطبع رسیده ولی نمیدانم در نتیجه چه علل و اسبابی بدبختانه طبع کتاب همچنان ناتمام ماند، امید است که وزارت فرهنگ نظر التفات خود را از احیای این کتاب مستطاب دریغ ندارد.

دیگر از کتب بسیار سودمند ولی فوق العاده کمیاب کتاب *محمل فصیحی*

خوافی است تألیف فصیح الدین احمد بن محمد بن بحیب الخوافی که در سنه هشتصد و چهل و پنج هجری بنام شاهرخ بن امیر تیمور کورگان تألیف شده و حاوی وقایع تاریخی و شرح احوال مشاهیر رجال است از هر قبیل بترتیب سنوات از ابتدای هجرت الی سنه ۸۴۵ و فوق العاده کتاب نفیس مفید مهمی است ولی نسخ آن چنانکه عرض شد در نهایت درجه ندرت است و تا آنجا که اینجانب اطلاع دارد فقط پنج نسخه از این کتاب در خارج ایران در کتابخانه‌های مختلف موجود است: یک نسخه متعلق باوقاف خیریه کیب<sup>۱</sup> که فعلاً در کتابخانه مدرسه السنه شرقیه لندن است و نسخه دیگر که سابق متعلق بمرحوم براون بود در کتابخانه عمومی کمبریج در انگلستان و یک نسخه در کتابخانه موزه آسیائی در لندن گراد، و یک نسخه در کتابخانه انجمن آسیائی در کلکته، و یک نسخه در کتابخانه عمومی برقیور (هندوستان)، و بدون شك در خود ایران هم نسخه یا نسخی از این کتاب باید موجود باشد ولی چون غالب کتابخانه‌های ایران فهرست ندارد تحقیق این مطلب عجاله برای اینجانب ممکن نشد. دیگر از کتب مفیده کتاب فزّهت نامه علانی است که دایرة المعارف مانندای است بزبان فارسی در علوم طبیعی و معرفت جواهر و احجار و اشجار و نباتات و حیوانات و علم نجوم و منطق و ریاضی و طب و غیره و انشاء آن در نهایت سلاست و روانی و سادگی است تألیف شهردان بن ابی الخیر رازی که آنرا در حدود سنه چهارصد و هفتاد و هفت هجری یا اندکی بعد از آن بنام علاء الدوله ابو کالیجار گرشاف بن علی بن فرامرز بن علاء الدوله محمد بن دشمنزیار معروف بابن کاکویه (ابن محمد بن دشمنزیار مخدوم ابو علی سینا و صاحب اصفهان و مضافات بوده است) تألیف نموده است، و نسخ این کتاب فوق العاده نادر است و آنچه اینجانب اطلاع دارد یک نسخه از آن در کتابخانه مجلس و نسخه دیگر از قرار مذکور در کتابخانه آقای حاج حسین آقای ملک، و در خارج ایران یک نسخه در کتابخانه بدلیان در اسکفورد (انگلستان) و نسخه دیگر در کتابخانه گوتا در آلمان موجود است.

دیگر از کتب بسیار سودمند کتاب تاریخ جهان آرا است تألیف قاضی احمد

غفاری در حدود سنهٔ نهصد و هفتاد و دو هجری و محتوی است بر تاریخ جمیع طبقات سلاطین اسلام از خلفا و ملوک معاصر از ابتدای خاققت الی اواخر عهد شاه طهماسب صفوی یعنی تا حوادث سنهٔ ۹۷۲ سابق الذکر ولی نه بترتیب سنوات بلکه بترتیب طبقات ملوک مثلاً بنی عباس و سامانیه و غزنویه و سلجوقیه و غوریه و هکذا، و فوق آنچه بوصف بیاید کتاب مفیدی است و برای هر کس که سر و کاری با تواریخ ملوک اسلام دارد وجودش از ضروریات و اسباب کار بسیار سودمندی است و انشاء آن نیز در نهایت سادگی و روانی و سهولت و سلاست است ولی نسخ آن فوق العاده کمیاب است، آنچه اینجانب اطلاع دارد دو نسخه از کتاب مزبور در موزهٔ بریتانی در لندن، و سه نسخه که برخی از آنها غیر کامل است در کتابخانهٔ دیوان هند در لندن، و یک نسخه در کتابخانهٔ دار الفنون کمبریج (انگلستان)، و یک نسخه در کتابخانهٔ بدلیان در اکسفورد در انگلستان، و یک نسخه در استانبول در کتابخانهٔ ولی الدین افندی، و یک نسخه در کتابخانهٔ ملی وینه در اطریش موجود است، و بدون شك در ایران هم نسخی از آن باید موجود باشد ولی چنانکه مکرراً عرض شد چون غالب کتابخانه‌های ایران فهرست مرتبی ندارد تحقیق این مسئله برای اینجانب میسر نشد، و بدیهی است که در مورد احتیاج عکس برداشتن هر یک از نسخ مزبوره در نهایت سهولت است. دیگر از کتب بسیار نفیس سودمند با انشاء سهل ساده بی تکلف کتاب **مطلع المهدین و مجمع البحرین** کمال الدین عبد الرزاق سمرقندی متوفی در سنهٔ هشتصد و هشتاد و هفت هجری است که حاوی وقایع تاریخی ایران و خراسان و ماوراءالنهر است در مدت صد و هفتاد و یک سال از سنهٔ هفتصد و چهار هجری الی سنهٔ هشتصد و هفتاد و پنج هجری، و کتاب مزبور مجزی بدو جلد مستقل است: جلد اول حاوی وقایع تاریخی است از سنهٔ هفتصد و چهار الی سنهٔ هشتصد و هفت، یعنی از تاریخ ولادت سلطان ابوسعید بن اولجایتو بن ارغون بن اباقا بن هولاکوبن تولی بن چنگیز خان در سنهٔ ۷۰۴ الی وفات امیر تیمور کورکان در سنهٔ هشتصد و هفت، و جلد دوم مشتمل است بر وقایع تاریخی از سنهٔ هشتصد و هفت الی سنهٔ هشتصد و هفتاد و پنج، یعنی از جلوس شاهرخ بن امیر تیمور کورکان در سنهٔ ۸۰۷ الی قتل سلطان ابوسعید



ابن سلطان محمد بن میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بدست امیر حسن بیک آق قویونلو در سنه هشتصد و هفتاد و سه در صحرای مغان ، و در حقیقت کتاب شروع میشود بتاریخ ابوسعید نامی یعنی ابو سعید مغول و ختم میشود بتاریخ ابوسعید نامی دیگر یعنی ابو سعید تیموری ، ولی پس از آن سلسله وقایع را تا دو سال دیگر پس از قتل ابوسعید و جلوس سلطان حسین بن سلطان منصور بن بابقرا میرزا بن عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان امتداد داده است الی سنه هشتصد و هفتاد و پنج .

و مخفی نماند که دوره کامل این کتاب یعنی مجموع هر دو جلد اول و دوم آن با هم بغایت نادر است و غالباً آنچه در دست مردم باسم مطلع الممدین معروف است و نسخ آن هم نسبتاً فراوان است فقط جلد دوم این کتاب است و بس ، پس در صورت تصمیم بچاپ باید ملتفت این بود که دوره کامل آنرا بدست آورد نه فقط جلد دوم آنرا ، کتابخانه مجلس و کتابخانه ملی طهران از حسن اتفاق هر کدام دارای يك دوره ظاهراً کامل تمامی از این کتاب میباشد و در کتابخانه آستان قدس رضوی نیز نسخه از آن موجود است که از نشانیهای که فهرست کتابخانه مزبوره بدست میدهد باید دوره کامل آن باشد ، و در کتابخانههای عمومی اروپا نیز نسخ متعدده از هر دو جلد موجود است .

و دیگر از کتب مفیده کتاب زبدة التواریخ ابو القاسم عبدالله بن علی بن محمد کاشانی است که عبارت است از تاریخ عام عالم از بدو خلقت الی حدود هفتصد هجری و مؤلف آن معاصر غازان خان و اولجایتو و از معارین رشید الدین فضل الله صاحب جامع التواریخ مشهور بوده است ، نسخ این زبدة التواریخ در منتهی درجه ندرت است و تا آنجا که اینجانب اطلاع دارد دوره کامل این کتاب جز در طهران در کتابخانه خصوصی آقای اسمعیل افشار در هیچ نقطه دیگر دنیا موجود نیست ، و فقط يك نسخه ناقص دیگر که عبارت است فقط از جلد اول آن و محتوی است بر تاریخ عالم از بدو خلقت تا سنه ثصت و پنج هجری در کتابخانه دولتی برلین موجود است و بس ( رجوع شود بفهرست - پرچ نمره ۳۶۸ ) و دیگر غیر این دو نسخه ظاهراً در هیچ کتابخانه از کتابخانههای دنیا هیچ نسخه دیگری از این کتاب بسیر مهم بسیار

نفیس که یکی از شاهکارهای کتب تاریخی فارسی است موجود نیست، پس بسیار بجاست که وزارت فرهنگ سعی نماید که در صورت امکان سوادى یا عکسى از این نسخه منحصر بفرد آقای اسمعیل افشار برای یکی از کتابخانههای عمومی طهران بردارد که در هرآن ممکن است در نتیجه یکی از حوادث زمان از حرق یا غرق یا غیر آن که نسخ منحصر بفرد همیشه در معرض آن می باشند این نسخه آقای اسمعیل افشار خدای نخواسته از میان برود و بکلی تلف شود، قیمت متعلق بتاریخ اسمعیلیّه مصر و ایران این کتاب را آقای عباس اقبال از روی همین نسخه آقای اسمعیل افشار نوبانیده و لطفاً بعنوان عاریه باینجانب امانت داده اند که فعلاً در نزد این حقیر موجود است. دیگر از کتب نفیسه زبان فارسی کتاب دیگری است در تاریخ عمومی که آن نیز اتفاقاً موسوم به زبدة التواریخ است تألیف عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید خوآفی معروف بحافظ ابرو متوفی در سنه ۸۳۴ و از معاصرین شاهرخ بن امیر تیمور گورکان و پسرش بایسنغر، و این کتاب منقسم بچهار ربع است و دوره کامل آن در نهایت ندرت است و فقط در استانبول موجود است لاغیر، و آنچه در فهرست کتابخانه مجلس ص ۱۴۴ مسطور است که نسخه کامل این کتاب در پطرزبورغ موجود است سهو است و اصل این سهو از ربو مؤلف فهرست نسخ فارسی موزه بریتانی است، باری دوره کامل این کتاب چنانکه عرض شد در منتهی درجه ندرت و ظاهراً جز در استانبول آنهاهم بنحو تلفیق از چندین نسخه از مجلدات متفرقه آن کتاب در کتابخانههای مختلف آن شهر در هیچ نقطه دیگر وجود ندارد. ولی بعضی مجلدات متفرقه آن و مخصوصاً ربع اول و دوم آن ندره در رخی کتابخانههای عمومی موجود است، مثلاً در کتابخانه موزه بریتانی ربع اول آن و در کتابخانه مجلس و کتابخانه دار الفنون کبریج ربع ثانی آن و در کتابخانه عمومی لندن گراد ربع اول و دوم آن و در کتابخانه ملی پاریس ربع اول و چهارم آن محفوظ است.

دیگر از کتب بسیار سودمند کتابی است معروف بتاریخ راقم تألیف یکی از اهالی سمرقند موسوم بمیر شریف راقم که در حدود سنه ۱۱۱۳ آنرا تألیف نموده و کتاب مزبور مشتمل است بر ضبط تواریخ وقایع مشهوره که ما بین سنوات ۷۳۶

(یعنی سال ولادت امیر تیمور گورکان) الی سنه ۱۰۵۴ در ایران و خراسان و وراء النهر از بخارا و سمرقند و آن نواحی روی داده و بنحو خصوصی محتوی است بر شرح احوال و سوانح سلاطین شیبانی و خوانین ازبک ماوراء النهر و روابط صلح و جنگ آنها با تیموریه و صفویه و از این لحاظ در باب خود بی نظیر است و تفصیل و جزئیاتی که راجع بتواریخ آن طبقه از سلاطین در این کتاب یافت میشود در هیچ مأخذ دیگری بدست نمیتوان آورد، و علاوه بروقايع مشهوره تاریخی این کتاب مشتمل است بر تواریخ و فیات اغلب مشاهیر ایران و ترکستان از علما و ادبا و شعرا و ملوک و امرا و وزرا و غیرهم بترتیب سنوات در ظرف مدت مذکوره با شرح اجمالی احوال هر يك از ایشان، و اگر بطبع برسد اسباب کار فوق العاده مفیدی خواهد بود برای مشتغلین بتاریخ و مخصوصاً تواریخ نواحی شرقی ایران و خراسان و ترکستان، نسخ این کتاب نیز نسبتاً نادر است از جمله در کتابخانه ملی پاریس دو نسخه و در کتابخانه انجمن همایونی آسیائی يك نسخه و در لندن گراد چهار نسخه موجود است ولی بدون شك در ایران نیز باید نسخی از آن بدست بیاید.

دیگر از کتب فوق العاده نفیس عديم النظیر کتاب کیهان شناخت است تألیف عین الزمان حسن بن علی بن محمد قطان مروزی متوفی در سنه ۵۴۸ هجری که کتابی است بزبان فارسی بسیار سلیس روان ساده در عالم هیئت و در حدود سنه چهار صد و نود و هشت هجری (۴۹۸) تألیف شده است، در ورق ۹ در فصل اوجهای کواکب گوید: «و اوجهای کواکب بیک موضع نیست بلکه مختلف است و این تاریخ را که ما این یادگار نوشتیم حساب کردیم اوجهها را و اندرین جدول نهادیم و تاریخ ما اول محرم سنه ثمان و تسعین و اربعمائه هجری بوده است»، از این کتاب تا آنجا که اینجانب اطلاع دارد فقط يك نسخه منحصر بفرد در تمام دنیا وجود دارد و آن نسخه است در نهایت یا کیزگی بخط نسخ خوش قدیم متعلق بکتابخانه آقای ضیاء الدین نوری در طهران که لطفاً مرحمت فرموده مدتی نزد اینجانب بعنوان عاریه امانت داده بودند و اینجانب با فحص شدید بلیغ در هیچیک از کتابخانه های عمومی یا خصوصی اروپا یا هندوستان با ترکیه و غیره که فهرس مطبوعه دارند اثری و نشانی از این کتاب

نفیس نیافت . در کتابخانه مجلس در طهران نسخه دیگری از روی همین نسخه آقای ضیاء الدین نوری نویسنده اند که سوادى از عین همان نسخه است و نسخه ثانوی محسوب نمیشود .

باری نظر با اهمیت فوق العاده این کتاب که از هر حیث و لحاظ از تفایس تألیفات زبان فارسی است هم از حیث موضوع و مطلب و اصطلاحات علم هیئت و نجوم که اغلب را بزبان فارسی خالص بیان کرده است و هم از لحاظ انشا که در نهایت روانی و سادگی و سلاست است از جنس کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی و هم از حیث قدم نسخه که تا آنجا که اینجانب اطلاع دارد چهارمین یا پنجمین نسخه قدیمی است که بزبان فارسی نوشته شده و تا کنون باقی مانده است . بغایت سزاوار است که وزارت فرهنگ نظر توجه مخصوص خود را باین نسخه منحصر بفرد معطوف داشته در صورت امکان و اجازه مالک يك چاپ عکسی یا اقلأ دوسه دوره عکسی از روی همین نسخه آقای ضیاء الدین نوری برداشته که اصل نسخه عیناً همانقسم که هست با همان خط و املاهای قدیمی و سایر خصوصیات کتابتی عیناً برای اخلاف محفوظ بماند؛ و اینکه عرض کردم که این نسخه کیهان شناخت بر حسب اطلاع اینجانب یکی از چهار پنج نسخه بسیار قدیمی زبان فارسی است اسامی آن سه چهار نسخه دیگر که از این نسخه قدیمتر است از قرار ذیل است : اول کتاب الابنیه عن حقائق الادویه تألیف ابومنصور موفق بن علی هروی که بخط اسدی طوسی شاعر معروف است و در سنه ۴۴۷ هجری کتابت شده و در کتابخانه ملی طهران دو دوره عکسی از آن که از روی نسخه اصلی منحصر بفرد آن در کتابخانه ملی وینه برداشته شده موجود است ، دوم کتاب السامی فی الاسامی میدانی است که در سنه ۵۲۸ کتابت شده و در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است ، سوم و چهارم دو مجلد مختلف از تفسیر ابوالفتوح رازی است که یکی در سنه ۵۵۶ و دیگری در سنه ۵۵۷ کتابت شده و در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است .

و دیگر از کتب بسیار سودمند از لحاظ تواریخ محلی ایران کتاب جامع هفیدی است در تاریخ یزد تألیف محمد مفید مستوفی ابن نجم الدین محمود بافقی یزدی از مستوفیان عهد شاه سلیمان صفوی که در سنه ۱۰۸۲ شروع بتألیف آن نموده و در سنه ۱۰۹۰ با تمام رسانیده است . اصل این کتاب سه مجلد بوده است : جلد اول

در تاریخ یزد از عهد اسکندر کبیر الی امیر تیمور گورکان ، جلد دوم در تاریخ صفویه الی شاه سلیمان ، جلد سوم که از دو مجلد دیگر بسیار مهم تر و مفیدتر است و نسخه ظاهراً منحصر بفردی از آن که گویا بخط مؤلف است در موزه لندن موجود است محتوی است بر جغرافیای یزد و نواحی آن و وصف ابنیه و خطط و آثار آن از مساجد و مدارس و خانقاهها و آب انبارها و دهات و باغها و قنوات و شرح احوال مشاهیر علما و فضلا و قضاة و وعاظ و منجمین و خطاطان و اطبا و شعرا و عرفا و سادات و اعیان و اکابر و وزرا و مستوفیان که از آن ناحیت برخاسته اند ، و این مجلد سوم که چنانکه گفتیم در موزه بریتانی در لندن موجود است نیز منقسم بدو جلد است جلد اول دارای ۳۷۶ ورق و جلد دوم دارای ۳۰۲ ورق که من حیث المجموع ۶۷۸ ورق میشود . از جلد اول کتاب جامع مفیدی نیز نسخه در کتابخانه ملی پاریس موجود است ، ولی از جلد دوم آن گویا هیچ جا خبر و نشانی نیست .

و دیگر از کتب بسیار مهم سوئمنند کتاب تاریخ طبرستان است تألیف محمد بن الحسن بن اسفندیار که در حدود سنه ۶۱۳ تألیف شده و از نفایس کتب تاریخی فارسی و انشاء آن نیز در نهایت سلاست و شیرینی و روانی است ولی چون از قرار مذکور وزارت فرهنگ قرار چاپ کتاب مزبور را با آقای عباس اقبال آشتیانی داده است لهذا از خوض در وصف این کتاب و توضیحات راجع بنسخ موجوده آن صرف نظر کرده با کمال بی صبری منتظر انجام این عمل خطیر بتوسط فاضل معزی الیه میباشم<sup>۱</sup> .

در خاتمه توضیحاً بعرض میرساند که چون از مضمون مراسله شریفه چنین استنباط کردم که مقصود سرکار عالی از استیضاحی که از اینجانب فرموده بودید فقط کتب نثر فارسی بوده از اشاره بکتب شعری فارسی از قبیل بعضی مثنویات و دواوین شعرا و کتب تواریخ منظوم ونحو ذلك بکلی صرف نظر کردم و از طول مفرط این مکتوب که بیش از حد پیش بینی خود اینجانب مفصل شده کمال معذرت میخواهد .

با تقدیم احترامات فایقه

محمد قزوینی - بهمن ۱۳۱۷

۱ - جلد اول این کتاب بتصحیح آقای عباس اقبال در سال ۱۳۲۰ انتشار یافته و جلد دوم زیر چاپ است .

## ترجمه فارسی تفسیر طبری

در زمان سلطنت منصور بن نوح سامانی (۳۵۰-۳۷۶) و فرمان او دو کتاب تاریخ و تفسیر محمد بن جریر طبری (متوفی سال ۳۱۰) بفارسی ترجمه شده که از آثار مهم ادبی قرن چهارم و از قدیمترین یادگارهای نثری فارسی است که امروز بدان دسترس داریم، چه بعد از مقدمه شاهنامه ابومنصوری که در سنه ۳۴۶ نوشته شده<sup>۱</sup> این دو کتاب نفیس بفاصله اندک تألیف گشته است.

تاریخ طبری چنانکه در مقدمه آن کتاب مصرح است<sup>۲</sup> بوسیله ابوعلی محمد بن محمد بن عبدالله بلعمی (متوفی سال ۳۸۶ هـ) وریر منصور بن نوح پادشاه سابق الذکر ترجمه شده (۳۵۲ هجری) و بعضی ترجمه تفسیر طبری را هم باو نسبت داده اند ولی در مقدمه این کتاب نامی از بلعمی نیست و تصریح شده که علما و فقهای ماوراء النهر فرمان منصور بن نوح بترجمه آن همت گماشته اند، و اینکه آیا بلعمی در این امر محرک و مشوق بوده و با مداخله دیگر داشته باید تحقیق و کاوش کرد مگر با پیدا شدن نسخ متعدد و مقابله آنها بایکدیگر و مطالعه دقیق حقیقت مطلب آشکار گردد.

ترجمه تاریخ طبری فعلاً مورد بحث نیست فقط در اینجا اجمالاً اشاره میشود که متن عربی آن دوبار چاپ شده و ترجمه فارسی آن بکبار درلکهنو (هندوستان) بطبع رسیده که از روی همین نسخه فارسی بترکی و فرانسه نیز ترجمه و چاپ کرده اند<sup>۳</sup>

۱ - بیست مقاله قزوینی جزء دوم ص ۱۷

۲ - بدانکه این تاریخ نامه بزرگست که گرد آورده ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری رحمه الله علیه که در شهر خراسان ابوصالح منصور بن نوح فرمان داد که دستور خویش ابوعلی را که ابن محمد بن البلعمی را که این نامه تاریخ محمد بن جریر که عربیست پارسی گردان هرچه نیکوتر چنانچه اندروی نقصان نیفتد. پس گوید که چون اندروی نگاه کردم طمهادیدم و بسیار حجتها و آبتهای قرآن و اشعار نیکو و امثال خوب و سرگذشتهای بیغبران و ملوک ماضی و دروی فواید بسیار دیدم پس رنج بردم و جهد بر خود نهادم و پارسی گردانیدم بقوت ایزد عز وجل ...

۳ - نقل از مقدمه ترجمه تاریخ طبری - نسخه خطی مدرسه عالی سبهاالار

۳ - بیست مقاله قزوینی جزء اول ص ۴۹

چند سال پیش هم وزارت فرهنگ مقرر داشت که با تصحیح دقیق تجدید طبع شود و این کار بست که باید بشود و تأخیر در آن روا نیست .

واماتفسیر طبری، متن عربی آن یکبار طبع شده ( در بولاق مصر درسی جلد ) ولی ترجمه فارسی آن نه تنها تا کنون جامعه چاپ نپوشیده بلکه دوره تمام و کامل آن که در هفت مجلد است علی الظاهر در دنیا وجود ندارد . آنچه بتحقیق پیوسته جلد اولی از یکدوره این کتاب که در حدود سال ۶۲۴ کتابت شده در کتابخانه یاریس ، و جلد اول دیگر از دوره دیگر مورخ بسال ۸۸۳ در کتابخانه موزه بریتانیا ، و جلد پنجم از دوره دیگر در کتابخانه آستانه رضوی علیه السلام است که نسخه اخیر را خود بنده زیارت کرده ام و چنانکه آقای سعید نفیسی می فرمایند یکدوره تمام دیگر هم در هندوستان وجود دارد .

کاملترین و قدیمترین نسخه این ترجمه نفیس که از هفت مجلد فقط مجلد چهارم را ندارد نسخه ایست که در تهران در کتابخانه سلطنتی است و بفرمان اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی مقرر است چاپ گراوری آن انتشار یابد .

بیاس حفظ نام خیر اندیشان یادآوری میکند که اوراق آشفته و درهم دوره این کتاب شریف را مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی از بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی در میان توده ای از اوراق مصاحف و کتب مذهبی که معمولاً در مساجد و بقاع متبرکه جمع میشود پیدا کرده و بطهران آورده ، و بعداً اوراق هر جلد جدا گانه منظم و مرتب و بامداد نمره گذاری شده است .

از کلیه اوراق ، پنجاه برگ را که جای آنها معلوم نشده علی حده تجلید و صحافی کرده بودند که اخیراً با دقت و تأمل بسیار محل هر يك معلوم و بجای خود گذاشته شد . هیچیک از این اوراق متفرقه ( چنانکه قبلاً تصور کرده بوده اند ) متعلق بمجلد چهارم نیست ، و چون از آن مجلد حتی يك ورقه هم بدست نیامده معلوم میشود در زمانهای پیش از میان رفته است . این نکته هم نا گفته نماند که برکهای اول و آخر هر مجلد تذهیب و خانمتی مخصوص دارد که در تفکیک و انقسام مجلدات هفت گانه جای هیچگونه شك و تردید نمی ماند .

إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي هَدَىٰكَ اللَّهُ وَمَا

مگر بر آنکسها که راه نمود خدای دهنده

كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّحَ لِي مَآئِنَكُمْ

بود خدای که ضایع کند ایسان شما



أَنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَّحِيمٌ

که خدای بخشنده است مردمان را و بخشنید و مهربان است

فَلَنُرَىٰ نَقْلَٰبَ وَجْهِكَ فِي

کلی بیبینم کردار من تو روی تو را اندر

السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا

آسمان بگردانیم تو را که پسندی آنرا خدای



در ورق آخر مجلد هفتم که دوره تفسیر بیابان میرسد نخست کاتب و بعد مذهب نسخه خاتمی نوشته اند که غالب کلمات آن متصل بیکدیگر و بدون نقطه و اعجام است بعبارتی که عیناً نقل میشود:

« تمت بحمد الله تعالى و حسن توفيقه و وقع في سبعة اجزا و فرغ من كتابه جميع القرآن و تفسيره و القصص العبد الضيف الراجي المحتاج الى رحمه الله تعالى و غفرانه المقر بذنوبى اسعد بن محمد بن ابى الخير بن احمد بن ابى الخير بن سهلويه اليزدى غفر الله لصاحبه و لكاتبه و لقارئه و لمن نظر فيه و لجميع المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات برحمتك يا ارحم الراحمين فى ربيع الاول من سنة ست و ستمائة »  
 « فرغ من تذهيب هذا المصحف و تنقيشه ضحوة يوم السبت العاشر من شهر الله الاصم رجب من سنة ثمان و ستمائة العبد المذنب الراجي الى رحمه الله و غفرانه احمد بن ابى نصر بن ابى العمر بن عتيق حامداً لله تبارك و تعالى و مصليا على نبيه غفر الله لمن نظره استغفر الله لصاحبه و كاتبه و مذهبه » .

تمام این دوره از تفسیر بخط يك نفر است و در همه مجلدات متن قرآن بقلم جلی و درشت بخط نسخ خوب، و ترجمه کلمات میان سطرها بقلم دودانک بطور اریب نوشته شده که هر صفحه شامل پنج سطر متن و پنج سطر ترجمه است.

شماره سطور صفحاتی که فقط تفسیر نوشته شده معمولاً و در تمام مجلد اول سیزده سطر می باشد، اما در مجلدات دیگر گاهی خط ریزتر و بر شماره سطور افزوده میشود بی اینکه تناسب مقدار حواشی و متن مکتوب بهم بخورد و تغییر کند. (طول هر صفحه از حاشیه و متن مکتوب ۳۸/۵ در عرض ۳۱ سانتی متر، و طول متن مکتوب تنها ۲۷/۵ در عرض ۲۴ سانتی متر است - در نسخه گراوری که نمونه آن ملاحظه میشود عرض سطور ۱۵ سانتی متر اختیار شده که بهمان نسبت از نسخه اصل کوچکتر میشود.)  
 گذشته از این اختلاف ظاهری کتابتی، در مجلد سوم از سوره انفال بیعد در روش ترجمه تحت لفظی متن قرآن هم اندک اختلافی هست باین معنی که در این قسمت سبک عبارت تغییر یافته، ترجمه کلمات مبسوط تر و غالباً متضمن توضیحات و اشاراتی است که اینگونه توضیحات و اشارات در ترجمه مجلد اول سابقه ندارد، همین

تفصیل کاتب را مجبور نموده که جلات فارسی را در زیر کلمات عربی بفشارد و در دوسطر بگنجانند. گاهی هم لغاتی در ترجمه بکار رفته که پیش از آن استعمال نشده چنانکه از مجموع این نکات میتوان دریافت که چون جماعتی از علمای بلاد مختلفه برای این کار انتخاب شده‌اند ( بطوریکه در مقدمه کتاب تصریح شده ) و ظاهراً هرچند نفر ترجمه قسمتی از کلام الله را برعهده گرفته‌اند در نتیجه اختلاف ذوق و سلیقه آنها این گونه تفاوت‌ها پیدا شده است .

توجه دقیق باین مطلب اهل فن و تحقیق را موقی میسر تواند شد که لااقل سه جلد از این دوره منتشرشود تا محل و مورد آیات را در نظر گیرند و بسنجند معذک برای نمونه ترجمه کلماتی چند همانند را از مجلد اول و سوم در اینجا نقل میکنم :

الله عزیز حکیم : خدای بی همتاست و با حکمت \* خدای است بی همتای بکینه کشیدن از دشمنان درست کاری خداوند بشوای دادن دوستان .

والله غفور رحیم : و خدای امرزگارست و بخشاینده \* و خدای است زودامرزی آن را کی بگرود بخشاینده بر آنکس کی توبه کند .

ان الله بما تعلمون بصیر : کی خدای بدانج می کنید بیناست \* حقا خدای است بدانج می کنید از نیک و بدبینای و دانای .

اولئك هم الظالمون : ایشانند ایشان ستمکاران \* ایشانند ایشان ستمکاران و بی دادگران برتن خویش .

يا ايها الذين آمنوا : ای آنکسها کی کرویدید \* ای آنکسها کی کرویدید بخدای و بمحمد .

خلاصه ، در ترجمه تحت لفظی متن قرآن شریف ( که بنده نصف از آن را بشوق و عقیده تمام با نهایت امانت استنساخ کرده و امیدوارم باتمام رسانم ) در مجلد اول و سوم این گونه تفاوت‌ها هست ، حالا در متن تفسیر هم این تغییر سبک منعکس شده باشد محتاج بتأمل و دقت بسیار است ، و اجمالا عرض میکنم که متن تفسیر بیشتر متضمن نکات و حکایاتی است که بوجه اتم و اکمل در سایر تفاسیر و کتب مذهبی بیان شده اما انشاء این کتاب باندازه‌ای ساده و لطیف و روشن است که هر فارسی خوان

و فارسی زبانی نه تنها از مطالب آن استفاده میکند بلکه از عبارات شیرین و دلکش آن لذت می برد و بسیاری از لغات نژاده و اصیل فارسی را میآموزد .

و مزیت خاصی که این کتاب بر سایر کتب قدیم از نظم و نثر دارد اینست که چون کلمات قرآن مجید ترجمه تحت لفظی شده بخوبی آشکار میشود که در برابر لغات فصیح عربی چه کلمات دقیق پرمغزی در فارسی وجود داشته و دارد که غالباً بدان توجه نمیشود و بجای خود بکار نمیرود .

چنانکه گفته شد جلد اولی از این تفسیر در کتابخانه پاریس است که مقدمه آن را استاد اجل آقای قزوینی در مقدمه مرزبان نامه نقل فرموده اند ، چون از نسخه کتابخانه سلطنتی ظاهراً دو ورق اول که گویا سه صفحه آن مذهب بوده از میان رفته است مقایسه مقدمه این دو نسخه بالتمام بایکدیگر امکان ندارد ، اما از همین مقدار و نمونه ای که بدست است و در ذیل برابر هم قرار میدهیم برمیآید که عبارات این دو نسخه مطابق نیست و ممکن است اینگونه اختلافات نه تنها در این دو نسخه بلکه در هر یک از نسخ نسبت بیکدیگر وجود داشته باشد .

### مقدمه نسخه کتابخانه سلطنتی

### مقدمه نسخه پاریس

د و این کتاب تفسیر بزرگت از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه ترجمه کرده بزبان پارسی و دوی راه راست و این کتاب را بیاوردند از بغداد جهل مصحف بوذ این کتاب نبشته بزبان تازی و باسنادهای دراز بوذ و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابو صالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل رحمه الله علیهم اجمعین بس دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب و عمارت کردن آن بزبان تازی و جنان خواست کی سرین را ترجمه کنند بزبان پارسی بس علماء ماورا النهر را کرد کرد و این از ایشان فتوی کرد کی روا باشد کما این کتاب را بزبان پارسی کرد انیم گفتند روا باشد خواندن و نبستن تفسیر قرآن بیارسی سر آن کسی

را که او تازی نداند از قول خدای عزوجل کی  
گفت و ما أرسلنا من رسول الاّ بلسان قومه  
گفت من هیچ بیفامبری وافرستادم مگر بزبان  
قوم او و آن زبانی کایشان دانستند و دیگر آن  
بود کابن زبان باری از قدیم باز دانستند از  
روز کار آدم تا روز کار اسمعیل علیّ همه بیفامبران  
و ملوکان زمین ببارسی سخن گفتندی و اول کسی  
کی سخن گفت بزبان تازی اسمعیل بیفامبر بود  
علیّ و بیفامبر ما صلی الله علیه از عرب بیرون آمد  
و این قرآن بزبان عرب بر او فرستادند و اینجا  
بدین ناحیت زبان باری است و ملوکان اینجا  
ملوک عجم اند بس بفرمود ملک مظفر ابوصالح  
تا علمای ماوراءالنهر را کرد آوردند از شهر بخارا  
جون ۱۰۰۰۰

۰۰۰۰ و هم ازین گونه از شهر سمرقند و از شهر  
اسیجاب و فرغانه و از شهری کبود بماوراالنهر  
اندر همه را بیوردند و همه خطها بدادند برترجمه  
این کتاب کابن راه راست بس بیرون آمد  
فرمان امیر سید ملک مظفر بردست کسهای او و  
نزدیکان او و وزیران او بر زبان خاصه او و  
خادم او ابوالحسن فایق النخاسة سوی این جهت  
سردمان و این علما تا ایشان از میان خویش هر کدام  
داناتر اختیار کردند تا این کتاب را ترجمه کردند  
و از جمله این مصحف اسنادهای دراز بیفکنند  
و اقتصار کرد برمتون اخبار ۲۰۰ الخ

[۱- الف] ... کرد کردند از شهر بخارا چون فقیه  
ابوبکر بن احمد بن حامد و جون خلیل بن احمد  
السجستانی و از شهر بلخ ابوجعفر محمد بن علی  
از باب المهد و قبه الحسن بن علی مندوس را و  
ابوالجهم خالد بن هانی المتفقه را و از شهر سمرقند  
و از شهر سیجاب و فرغانه و از هر شهری کی بود  
در ماوراالنهر و همه خطها بدادند برترجمه این  
کتاب کی این واه راست است بس بفرمود امیر  
سید ملک مظفر ابوصالح ابن جماعت علما را تا ایشان  
از میان خویش هر کدام فاضلتر و عالتر اختیار  
کنند بس ترجمه کردند و این را بیست مجلد ساختند  
از جمله این چهارده مجلد فرو نهادند هر یکی نیم  
سبع تا جمله همه تفسیر قرآن باشد از بس وفات  
بیفامبر علیه السلام تا آن که کی محمد بن جریر ازین  
جهان بیرون شد و ان اندر سال سیصد و چهل  
و پنج بود از هجرت بیفامبر علیه السلام و شش  
مجلد دیگر فرو نهادند تا این بیست مجلد تمام شد

۱ - اسامی در موقع - استنساخ از روی نسخه  
اصل برای اختصار حذف شده .  
۲ - نقل از مقدمه مرزبان نامه ذیل صفحه  
به - و بو مطبعه بریل در لیدن از بلاد هلاند  
۱۳۲۷ هجری .

۱ - در حاشیه بخط دیگری نوشته شده : > صد  
هشتاد و چهار سال است از آن زمان تا باین عصر  
یکانه دهر سلطان المشایخ و العارفین شیخ  
صلى الحق والملة والدين دام برکاته <

و تفسیر قرآن ۱ . . . . . بیامبر کی بوذند  
از بس او و قصها امیران مومنان کی بوذند تا بدین  
وقت [۱-ب] یاد کردیم اندر هفت مجلد هر مجلدی  
بک سبع تغنیف را و با الله التوفیق والمعصه .

باری، عکس برداری نسخه هائی که از این کتاب در دنیا نام و نشان دارد و تطبیق و مقابله آنها با یکدیگر و سنجش دقیق با متن عربی آن کارهائی است که بتدریج و بموقع باید انجام شود، فعلاً سخن در چگونگی و عظمت نسخه منقح حاضر است که در تصحیح آن نیازی بنسخ دیگر نیست، و برای اینکه خصوصیات آن از هر جهت بیشتر نموده شود هر یک از مجلدات را جدا گانه و بترتیب موضوع بحث قرار میدهم. مطالبی که بیان آن در نظر است از این قرار و از این قبیل خواهد بود:

فهرست مطالب - لغات و اصطلاحات نادره - نمونه ترجمه بعضی کلمات و آیات -  
منتخباتی از تفسیر - اشتباهات کتابتی و توضیحات دیگر .

## فرزند جان

بسازم یکی بوستان چون بهشت	که خندد ز خوشی بار دیبهشت
بستانی آرایم از خوش سخن	که هرگز نگارش نگردد کهن
بیافم یکی دیبه شاهوار	زمعیش رنگ و زدانش نگار
کزو نام را خوب کاری بود	زمن در جهان یادگاری بود
ز نیکو سخن نیست پاینده تر	نه زو خوشتر و زو فزاینده تر
سخن همچو جان زان نگردد کهن	که فرزند جانست نیکو سخن

مقدمه گرشاسبنامه حکیم اسدی

خطابه‌ی ورودی آقای احمد بهمنیار  
استاد دانشگاه در فرهنگستان  
بهمن ماه ۱۳۲۱

# اهلای فارسی

پیشنهاد بمقام فرهنگستان

گرامی نامه‌ی فرهنگستان! تعلق این بنده در تقدیم خطابه‌ی ورودی خود که در آن گرامی نامی درج شود برای این بود که میخواستم مطالب و مواد پراکنده‌ی آنرا بروشی که در تدوین علوم و فنون معمول است ترتیب و تقسیم و بصورت رساله‌ی منظم و مبوب در فن املا تقدیم کنم، و چون اقدام بدین منظور بسته بمجال و فرصتی است که برای این بنده دیر بدیر دست میدهد در تقدیم و تسلیم خطابه تأخیر شد و اینک بهمان صورت که در فرهنگستان ایراد و الفا شده است ارسال میدارد تا در آن گرامی نامه درج شود و ترتیب و تنظیم آنرا بوقت دیگر میگذارد.  
اینک عین خطابه:

...

آقایان! پیش از پرداختن بموضوع سخن لازم است دینی را که بر ذمه دارم و تا کنون موقع مناسبی برای ادای آن نیافته‌ام ادا کنم و از طرف خود و دو دوست فاضل و معظم آقایان همایی و دکتر رعدی از اعضای محترم فرهنگستان در برابر حسن ظنی که درباره‌ی ما اظهار داشته و ما را در انجام وظیفه‌ی مهمی که بر عهده دارند یعنی حفظ زبان فارسی و سعی در ترقی و توسعه‌ی آن شایسته‌ی همکاری با خود تشخیص داده اند سپاسگزاری کنم و امیدوارم که در این لطف نظر با اشتباه نرفته باشند و در همکاری با آن آقایان محترم یار شاطر باشیم نه بار خاطر.

شخص خود را هم بمرض تشکری مخصوص موظف و مدیون میدانم و از اینکه آقایان معظم حاضر شده اند ساعتی از وقت گرانبهای خود را بگوش دادن بسخنان

این بنده که شاید جز مایه‌ی دردسرنباشد مصروف دارند سیاست‌گزاری میکنم و مستدعیم که اگر بسبب نا استواری دندان مصنوعی بتوانم بدانگونه که مطلوب است ایراد سخن کنم معفو و معذورم دارند که پذیرفتن عذر قصور یا تقصیر نشان کمال مروت و کرم است و از قدیم گفته اند: العذر عند کرام الناس مقبول.

موضوع رساله‌ی بی که بعنوان خطابه‌ی ورودی بعرض میرسد چنانکه پیشتر اعلام شده املای فارسی است، انتخاب این موضوع بنا به اشاره‌ی حضرت اجل آقای حکمت وزیر معظم دادگستری بوده است که در مجلسی بمناسبت بحثی که از املای فارسی بمیان آمد فرمودند خوب است همین را موضوع خطابه‌ی بی که باید در فرهنگستان ایراد کنی قرار دهی و بنده هم بجهانی چند این اشاره‌ی جناب معظم له را که برای بنده در حکم حکم بود اطاعت و امتثال کردم، یکی از آن جهات اهمیت خود موضوع بود که بعد ها بان اشاره میشود، جهت دیگر این بود که بموجب ماده‌ی پنجم از آیین نامه‌ی داخلی فرهنگستان ناگزیر بودم که در موضوعی علمی یا ادبی ایراد خطابه کنم و هر موضوعی که برای ایراد در این مجمع دانش و فرهنگ اختیار میکردم در حکم زیره بکرمان و قطره بعمان بردن و بقول عربها خرما بیصره یا هجر حمل کردن و بنا بمثل معروف میان انگلیسها ذغال بنیو کاسل بردن بود و برای اینکه آقایان معظم را بشنیدن آنچه خود بهتر از من میدانند زحمت افزا نشوم بهترین راه این بود که از کارهایی که در رفع نقایص زبان یا خط فارسی باید انجام داد یکی را در نظر بگیرم و پیشنهادی چند در چگونگی اقدام بدان تقدیم دارم تا هم بوظیفه‌ی خود رفتار کرده‌وم در موضوعی ادبی سخن رانده‌وم خطابه‌ی خود را مورد توجه ساخته باشم و خوشبختانه همینطور هم شد و اشاره با حکم دستور معظم قرعه را بنام بند دوازدهم از ماده‌ی دوم اساسنامه‌ی فرهنگستان ( مطالعه در اصلاح خط فارسی ) بیرون آورد و در خصوص املای فارسی و طرز نوشتن کلماتی که نوشتن آنها مورد تردید و اشکال است قواعدی چند بعنوان « پیشنهاد بمقام فرهنگستان » ترتیب دادم و اجازه میخواهم که پیش از معروض داشتن قواعد پیشنهادی مقدمه‌ی بی را که برای گرفتن دو نتیجه در نظر گرفته‌ام بعرض برسانم.

...

انسان حیوانی متفکر است و اگر بچشم حقیقت بین بنکریم جز فکر و اندیشه

نیست و در آنچه علاوه بر تفکر و تعقل دارد حیوانات دیگر هم شریکند، این حیوان متفکر باغریزه با تمایل فطری با اجتماع و تعاون آفریده شده و زندگی اجتماعی مستلزم این بود که بر اظهار آنچه در ضمیر دارد توانا باشد و معانی و افکاری را که در ذهنش نقش می بندد با سانی بیان کند، بدین جهت آفریدگار حکیم او را با سباب و آلات نطق و تکلم مجهز گردانید و بفضیلت سخنگویی بر سایر حیوانات و بلکه بر بیشتر مخلوقاتش برتری و سروری بخشید.

سخن نماینده‌ی فکر است و فکر انسان است، پس اگر بگوییم انسان جز سخن نیست سخنی مطابق با واقع و حقیقت گفته ایم و چه خوب میگوید نظامی گنجوی:

در لغت عشق سخن جان ماست      ماطللیم این سخن ایوان ماست

عارف رومی با بلخی هم در باره‌ی فکر و اندیشه که سخن سمت نمایندگی آنرا دارد عین این عقیده و نظر را اظهار کرده و این بیت مثنوی او را که «ای برادر تو همه اندیشه بی» اغلب شنیده ایم و بخاطر داریم.

انسان پس از توفیق یافتن بر وضع الفاظ در برابر معانی (که چگونگی خود موضوعی قابل شرح و بسط است) و بوجود آوردن امری که آنرا لغت یا زبان میگویند سالها و قرنهای تصور و تصدیقهای خود را بوسیله‌ی نطق و تکلم بمعاشران و مصاحبان خود و بتعبیری که اهل تحقیق در این مورد آورده اند «باشخاص حاضر» ابلاغ کرد و در ضمن احتیاج خود را بسخن گفتن با کسانی که بمکان یا زمان از او دور بودند (اشخاص غایب) احساس میکرد، و این احتیاج که روز بروز شدیدتر و محسوستر میشد او را بشرح و تفصیلی که از موضوع خطابه‌ی ما بیرون است باختراع خط و کتابت موفق ساخت، و خط بانوشته همان نطق و تکلم با سخن است که بصورتی مشهود و مرئی درآمده و همچنانکه نطق نماینده‌ی افکار و معانی ذهنی است کتابت هم نماینده‌ی نطق است و اتحاد این دو فضیلت بحدی است که اگر انسان را بحیوان کاتب بالقوه تعریف کنیم مفهوم و مصداقش با مفهوم و مصداق انسان حیوان ناطق یکی و هر دو تعریف طرداً و عکساً درست و از هر جهت جامع و مانع خواهد بود.

اندیشه‌ی آدمی که جهان کوچکش خوانده اند از جهان بزرگ مایه میگیرد و از



شناختن اعیان موجودات سفلی و علوی و دریافتن خواص و صفات و آثار موالید سه گانه، معانی و صورتی در ذهنش نقش می بندد و تنها چیزی که این صور و معانی را با کمال دقت و درستی حکایت میکند سخن است، و بهترین و کاملترین نماینده‌ی سخن خط یانوشته است، پس اگر بردو مضمون که از نظامی و مولوی نقل شد مضمون سومی بیفزاییم و بگوییم انسان جز نوشته نیست باز هم سخنی مقرون بحقیقت و صواب گفته ایم. دانشمندان در مقایسه‌ی گفتن و نوشتن یا قول و کتابت و تفضیل یکی بردبگری سخنان بسیار گفته اند و آنچه نقلش در اینجا مناسب دارد اینست که سخن هنگامی پایدار ماند که بصورت نوشته درآمد یعنی انسان وقتی زندگی جاوید یافت که توانست دریافته و دانسته و شناخته های خود را که حاصل حیات انسانی وی است بصورت نوشته در جهان باقی گذارد، حیات اجتماعی ملت‌های جهان از کوچک و بزرگ زمانی تأمین شد که آرا و افکار علمی و ادبی علما و ادبای ایشان بقید کتابت مقید و در صفحه‌ی روزگار مخلد گردید، اگر کتابت نبود انسان بشناختن اقوام و اشخاصی که پیش از او در جهان بوده اند موفق نمیشد و در هر عصر و زمان که زندگی میکرد بمثابه‌ی شخص بی اصل و نسبی بود که از وجود پدر و مادر اطلاعی نداشته و فاقد هر گونه آبرو و شرف و حیثیت باشد، تاریخ هر قوم و ملت از روزی شروع میشود که بباقی گذاردن آثار وجودی خود بوسیله‌ی کتابت موفق شده است و پیش از آنرا هر ملت نسبت بخود زمان پیش از تاریخ و عصر تاریکی و جهل و ابهام میداند و امروز بهترین معرف کهنه و تازگی تمدن اقوام کهنه و تازگی نوشته‌هایی است که از قدیم در دست دارند، کیفیت زندگی و درجه‌ی ترقی و وسعت تمدن هر ملت را هم از بسیاری و کمی و درستی و نا درستی نوشته‌هایش معلوم میتوان داشت.

در اینجا اجازه می‌خواهم یکی از دو نتیجه‌ی منظور را در ضمن چند جمله بعرض برسانم: بنا بر آنچه گفتیم ملت ایران هم جز مجموع آثار فکری نویسندگانش نیست و خدمت باین ملت کوشش در حفظ آثار فکری یعنی کتب و مؤلفات علمی و نظم و نثرهای ادبی او و سعی در رفع نقایص و ترقی و تکمیل آنست چنانکه خیانت باین

ملت هم تحقیر آثار مذکور و اقدام بیدنام ساختن صاحبان آن و تصرف ناروا کردن در زبان و خطی است که بوجود آورنده و نماینده‌ی آنست.

فرهنگستان ایران برحسب ظاهر عهده دار حفظ و سعی در ترقی و توسعه‌ی زبان و آثار علمی و ادبی فارسی و در معنی و واقع نگهبان و حافظ حیات واقعی و حقیقی و زندگی انسانی ملت ایران و کفیل و ضامن بهداشت و نیرومند ساختن قوای معنوی اوست و در میان هیئتهایی که برای اداره‌ی زندگی اجتماعی و حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی این ملت تشکیل یافته است مقامی بس بلند و وظیفه و تکلیفی بس مهم دارد، و حد من نیست که در محضر بزرگانی که نخبه‌ی رجال علم و ادبند از علو مقام و اهمیت وظیفه و مسئولیتی که بر موز و دقایقش آگاهتر از امثال این بنده اند سخنرانی کنم، نکته‌یی که در اینجا میخواهم بعرض رسانم مانند فکر خودم کوتاه و مختصر و آن اینست که مهمترین بلکه یگانه شرط موفقیت فرهنگستان در انجام وظایفی که بر عهده دارد اینست که ساختش در انوار حق و حقیقت مستغرق و از شوب هر نظر و نیتی که حاکی از صفای محض نباشد منزّه و مقدس باشد و خدا را سپاس که همین طور هم هست و اساس مذاکراتی که در خصوص مسائل ادبی و اقدامات مربوط بوظایف دوازده گانه میشود جز بر حسن نیت و صفای عقیده و وحدت نظر و مقصد اصلی مبتنی نیست، و هر کس عقیده و نظر خود را با نهایت آزادی و اطمینان کامل از اینکه مابهی دلتنگی و تکدر مخالف آن نخواهد بود اظهار میکند و امیدوارم که این بیان بنده که بظاهر بی اهمیت و ناچیز مینماید مورد تعجب نشود زیرا چنانکه همه میدانیم در این کشور کمتر مجمع علمی و ادبی و مجلس بحث و مناظره و حتی درس و مباحثه تشکیل یافته است که منتهی بکدورت‌های شخصی نشده باشد و تنها فرهنگستان است که بشهادت آثاری که از اقدامات خود مشهود ساخته و بتصدیق کسانی که در تصدیقات خود نظر و غرض شخصی ندارند در انجام وظایفی که بر عهده دارد چون شخص واحد که دارای فکر و عقیده‌ی واحد و نقشه و خط سیر واحد است قدمهای بلند و استوار برداشته است، و روشنتر دلیل اینکه اعضای محترم آن برای گوش دادن بسخنان این بی‌مقدار مجتمع شده و مرا بحسن توجهی

که مبذول میدارند بر اظهار عقیده و تقدیم پیشنهادهایی که در ضمن چند قاعده برای اصلاح املای فارسی تهیه کرده ام دل و جرات میبخشند و یقین کامل دارم که اگر در ضمن عرایض برخی از نقایص و معایب که دیگران بدان توجهی ننموده اند اشاره کنم تحمل بر خود نمایی و خود خواهی یا نظر تعرض باشخاص داشتن العیاذ بالله نخواهند فرمود و آنچه را بعرض میرسانم اگر درست و صواب است بحسن قبول تلقی و اگر نادرست و خطاست بطریق صواب دلالت خواهند فرمود و امیدوارم که مرا در برابر حق و حقیقت از عبد ذلیل در برابر مولای جلیل خاضعتر و خاشعتر یابند.

نتیجه‌ی دیگر که از مقدمه‌ی معروض در نظر داشته ام و اکنون بعرض میرسانم لزوم فوری وضع قواعد برای املای فارسی است یعنی مرتفع ساختن عیوب و نقایص همین خط که امروز بدان کتابت میکنیم و بداشتندش افتخار و مباهات داریم. من در اصل خط سخنی ندارم و از کسانی هستم که تغییر آنرا نه تنها غیر لازم بلکه بسیار زیان آور میدانم. خط امروز ما از فروع خطی است که عرب اندکی پیش از ظهور اسلام از مردمان نیمه ایرانی حیره و انبار فرا گرفته اند و نیاکان ما پس از غلبه‌ی اسلام این خط را بسبب کمال سهولت و اختصاری که نسبت بخط خودشان داشته است بمیل و رغبت اتخاذ کرده و وسیله‌ی کتابت زبان ملی و مادری خود قرار داده اند. این خط دارای امتیازی است که روی تمام عیوب و نقایص آنرا میپوشاند و آن صرفه در وقت و صرف کاغذ و لوازم تحریر است که در نوشتن با این خط عاید ما میشود و عیب و نقصهای این خط را هم که برخی با آب و تاب مخصوص شرح میدهند بمختصر اقدامی که اکنون مجال بیانش نیست با نهایت آسانی میتوان مرتفع ساخت.

سخن من در رفع نقایص و اصلاح طریقه و رسم نوشتن همین خط است و برای اثبات اینکه تحت قاعده و قانون در آوردنش لزوم فوری دارد عرض می‌کنم. بطوری که از مقدمه‌ی سختم استفاد کردید نوشته نماینده‌ی گفته و گفته نماینده‌ی اندیشیده و اندیشیده نماینده‌ی وجودی حقیقی یا حقیقتی واقع است که ذهن انسان از دریافتن و شناختن آن مایه گرفته است، این نمایندگی بحدی کامل است و یا باید کامل باشد که حکما هر کدام را مرحله‌ی از مراحل وجودی اشیا شمرده و هر يك از اعیان موجودات را دارای

چهار مرتبه‌ی وجودی دانسته اند: نخست وجود حقیقی آن چیز و بتعبیر روشنتر خود آن چیز است که در جهان خارج در محل و مقام خود ثابت و واقع است، دوم وجود ذهنی آن چیز یعنی صورت و مثالی که از معرفت و ادراک آن در ذهن آدمی نقش می‌بندد و از هر جهت مطابق با وجود خارج است (البته در صورتی که در آلات حس و قوای ذهن نقص و عیبی نباشد)، وجود اشیا در این دو مرحله نسبت به تمام افراد بشر یکی است و همه کس اشیا را بیک طریق و با یک قسم آلات و ادوات ادراک می‌کند و صورتی که از ادراک هر چیز در ذهن آنها میماند یکی است و مختصر اینکه در زبان روح و لغت فکر اختلافی بین افراد انسان دیده نمی‌شود چنانکه مولوی فرماید:

روح را با عقل و با علم است کار  
روح را با تازی و ترکی چه کار

سوم وجود لفظی آن چیز یعنی لغتی که بازای آن وضع شده و این مرحله از وجود نسبت با قوام و ملل، متفاوت و مختلف است و اشیا را هر کدام بنامی میخوانند و فی المثل جانور شیهه زننده را یکی اسب و دیگری فرس و دیگری آت و دیگری هرس و دیگری شوال میخوانند، چهارم وجود کتبی آن چیز یعنی همان نام ملفوظ که بصورت کتابت درمیآید و در این مرحله هم اشیا نسبت بملائی که خطوط مختلف دارند مختلف و متفاوت میشود.

وجود ذهنی بمنابهی عکسی است که از وجود خارج واقع و نفس الامر برداشته میشود و عکس هنگامی بی‌عیب و ممتاز است که صاحب عکس را چنانکه هست نشان بدهد و بهمین قیاس وجود لفظی یا ملفوظ بمنزله‌ی عکس و تصویری از وجود ذهنی و وجود کتبی یا مکتوب هم عکس و مثالی از وجود لفظی است، و اگر این خاصیت در نطق و کتابت نبود الفاظ جز آوازه‌های مهمل و بی‌حاصل و نوشته‌ها جز نقوش بی‌هوده و باطل نبود، و بسبب نمایندگی فکر است که عرفا و ادبای ما سخن را بطرق گوناگون ستوده و آنرا بالقباب و صفاتی از قبیل: نخستین جنبش قلم ابداع، مایه‌ی ایجاد عالم، علت غایی آفرینش آدم، نغمه‌ی بلبل‌عرش، مطلع خورشید ضمیر، ستاره‌ی آسمان جان، باز ملایک شکار، گوهرکان دل، موج دریای عقل، کف موسی، دم عیسی، نفخه‌ی روح، آب حیات، واسطه‌ی امر کن، آب روان و هزاران چیز دیگر یاد کرده اند.

واهل شرع و حدیث هم از نخستین آفریده گاهی بخرد و گاهی بقلم که آلت نوشتن است تعبیر آورده اند تا یکی بودن خرد و سخن اشاره کرده باشند .

نمابندگی از وجود ذهنی که بگانه فضیلت گفته و نوشته است میزان سنجیدن دو باچند سخن یا نوشته‌ی مختلف نیز هست ، و در محل خود ثابت شده است که آنچه مایه‌ی برتری و بهتری نوعی از انواع است مایه‌ی تفاضل اصناف یا افراد آن نوع هم خواهد بود ، پس برای سنجیدن دو نوع سخن باید طرز حکایت آن دورا از افکار و معانی ذهنی میزان و مقیاس قرار دهیم و همچنین در سنجیدن خطها و کتابتهای مختلف و یا معلوم داشتن کمال و نقص يك رسم الخط نمابندگی از نطق و قول را باید میزان قرار داد زیرا خط برای همین نمابندگی اختراع شده و کمالش بسته بکمال این نمابندگی است .

آفریدگار حکیم بما قدرت بر کتابت داده است تا بتوانیم الفاظ و عباراتی را که از ضمیر ما حکایت می کند بصورتی مرئی و مشهود در آوریم و بدین وسیله و تدبیر سخنان خود را باشخاصی که بمکان یا زمان از ما دور و غایبند ابلاغ کنیم ، و بنابراین کمال و زیبایی سخن مکتوب باینست که سخن ملفوظ را چنانکه هست نشان دهد و همچنانکه سخن را باید طوری ادا کنیم که حروف و کلماتش بهم مشبه نشود برای نوشتن هم باید شیوه و رسمی اختیار کنیم که هیچ حرف و کلمه اش بحرف یا کلمه‌ی دیگر مشبه نگردد و اگر جز این کنیم چنانکه باید و شاید دلالت بر مطلوب نمیکند و بیننده و خواننده بنحو مطلوب از آن بهره نمبرد و کتابت یا نوشته را عیب و نقصی بدتر از این نیست ، خط مشبه بازبان الکن و خط ناخوانا بازبان گنگ تفاوتی ندارد و بلکه خط الکن و گنگ زشت تر از زبان الکن و گنگ است زیرا لکنت یا گنگی زبان عیب و نقص خلقی است که علاجش از قدرت شخص بیرون است لیکن گنگی یا لکنت خط را بسعی و تدبیر چاره میتوان کرد و چاره نکردنش دلیل سستی خرد و پستی همت صاحب خط است .

مطابق اصل فضیلت و تفاضل که بدان اشاره شد ، از خطوط دنیا آن خط کاملتر و تناسبش با زندگانی در عصر دانش و فرهنگ بیشتر است که شیوه و رسم نوشتنش

مضبوطتر و دلالتش بر زبان و لغتی که نماینده‌ی آنست کاملتر و روشنتر باشد. نخستین قدمی که ملت‌های زنده و مترقی عالم در حفظ و اصلاح زبان و خط خود برداشته‌اند تدوین قواعد خواندن و نوشتن و بوجود آوردن قنون صرف و اشتقاق و نحو و املا و معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و دیگر علوم لفظی یا ادبی است که فایده‌ی بعضی حفظ زبان از تصرفات ناروای جهال و عوام و نتایج زبان آور امتزاج با السنه و لغات دیگر، و فایده‌ی بعضی نیکو ساختن زبان و افزودن مزایا و محسنات آنست. دانشمندان اروپا که بلزوم وضع قواعد برای طرز نوشتن خط بیش از ما متوجه بوده‌اند دستور‌هایی را که برای زبان خود نوشته‌اند به قسمت صرف و نحو و املا که بانگلیسی اتمال‌جی و سینتکس و آرثاگرافی گفته می‌شود تقسیم کرده‌اند، نویسندگان صرف و نحو عربی هم بعضی بلزوم و اهمیت املاپی برده و برخی از قواعد کتابت عربی را در ذیل علم صرف بعنوان «الخط» افزوده‌اند، اما دستور‌هایی که برای زبان فارسی تا کنون تألیف شده است متأسفانه فاقد این قسمت است در صورتی که فارسی بسبب اختلاط و امتزاج با لغات نازی و تصرفات ناروایی که نویسندگان بی اطلاع در شیوه و طرز نوشتن آن کرده و میکنند نوشتنش دشوار و احتیاجش بقواعدی که خط بر طبق آن نوشته شود محسوس است، و این هم یکی از نقایص صرف و نحوهای فارسی است که باید مرتفع شود، و دستور زبان ما مشتمل بر سه فن صرف و نحو و املا باشد. راجع بصرف و نحو و اشتقاق کلمات فارسی هم در آثار دانشمندان متقدم ما (با اینکه کمتر در فکر تدوین صرف و نحو کاملی برای فارسی بوده‌اند) مطالب سودمند یافته می‌شود و هم دانشمندان متأخر و معاصر در تدوین قواعد آن و تألیف صرف و نحو کامل رنج برده‌اند، اما املاپی فارسی را هیچکدام اهمیت علمی نداده و در خور اینکه از قواعدش فنی خاص بوجود آید نهمیده‌اند، و در مورد این فن هم تنها مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی (متوفی در سال ۱۲۸۸) است که رساله‌ی مستقلی بنام علم املاپی فارسی بنا بخواهرش فرزند بزرگ خود مرحوم حاج محمد رحیم خان در سال ۱۲۷۳ تألیف کرده است ولی این رساله مشتمل بر کلیاتی چنداست که قواعد املا بر طبق آن باید وضع شود و ذکر آن از خود قواعد در آن نرفته است.

اختلاف حیرت آوری که در رسم الخط کتابها و رسایل فارسی از قرن چهارم تا بدین عصر و حتی در رسم الخط يك كتاب که در يك زمان و بقلم يك كاتب نوشته شده است مشاهده می‌کنیم نتیجه‌ی مضبوط و مدون نبودن قواعد املا و طرز کتابت است که نویسندگان خود را در تصرف در املا و رسم الخط آزاد دیده و هر کدام بی‌آنکه فکر اصلاحی داشته باشند شیوه و رسمی اختیار کرده و مقداری بر هرج و مرج و اشکال کتابت افزوده اند، در عصر حاضر هم که فکر اصلاح رسم الخط در بعضی سرها پیدا شده است هر کس میتواند قلمی بدست بگیرد خود را صالح برای اصلاح می‌پندارد و در رسم الخط تصرفی می‌کند، و برخی از این مصلحان که مختصر اطلاعی از رسم الخطهای مختلف قدیم دارند پیروی یکی از آنها را طریقه‌ی رفع نقایص دانسته و آن شیوه‌های کهنه و متروک را بصورتی ناقص معمول داشته و مقداری هم این دسته از نویسندگان بر اشکال خط افزوده اند بقسمی که امروز اغلب را می‌بینیم که در طرز نوشتن پاره‌یی از کلمات مردد و متحیر میمانند و فی‌المثل نمیدانند که مبتلی را بیاه باید نوشت یا بالف، و قضاة را بباء گرد باید رسم کرد یا بباء کشیده، و هكذا.

در قدیم عده‌ی اشخاص باسواد کم بود ولی امروز بیکت عموم یافتن تعلیمات عده‌ی آنها رو بفرزونی است و هر نویسنده هر قدر که بی اطلاع باشد مایل است که درست و بی غلط بنویسد و درست و نادرست املا باید از روی قواعدی که شخص یا هیئتی صلاحیت دار وضع کرده باشد معلوم گردد، و متأسفانه چنین قواعدی در دست نیست و همه منتظرند که فرهنگستان که امروز بگانه مرکز با هیئت صالح برای این امر و بصورت رسمی موظف بر رفع نقایص زبان و خط فارسی است در این زمینه اقدامی کند، و بعقیده‌ی این بنده در شروع باین اقدام هر قدر عجله شود باز هم دیر است زیرا عده‌ی باسواد روز بروز افزونتر میشود و بهمان نسبت تنوع و اختلاف یا هرج و مرج رسم الخط فرزونی مییابد. سبب وجهت دیگر که سرعت در اقدام بدین امر را ایجاب میکند اشکالاتی است که هر سال در موقع امتحانات نهایی مدرسه‌ها در امتحان املای فارسی پیش میآید، و بطوری که مشاهده کرده ایم از یکطرف امتحان دهندگان در نوشتن کلماتی که با اشکال مختلف نوشته شده یا میشود مردد و متحیر میمانند و از

طرفی هم امتحان کنندگان در رسیدگی باوراق املا در طرز نوشتن بعضی کلمات اختلاف نظر و عقیده پیدا می‌کنند و در مقایسه‌ی اووراق املا که در دو حوزه‌ی امتحانی تصحیح شده است اختلاف‌های شگفت آور دیده میشود و يك رسم الخط و فی المثل مبتلا و هوای بالف و فایده و مایل بیداء را می‌بینیم که ممتحن يك حوزه غلط گرفته و ممتحن حوزه دیگر صحیح انگاشته و هر يك مطابق عقیده‌ی خود بوقه‌ی امتحانی نمره داده است و این با عدالتی که مهمترین شرط خوبی و درستی جریان امر امتحان است منافات تمام دارد و عجیبتر از این اختلاف نظری است که در اهمیت دادن بغلط‌های املا بی بین آنها دیده میشود و يك غلط مسلم را می‌بینیم که در يك حوزه‌ی امتحانی يك نمره و در حوزه‌ی دیگر نیم نمره و در حوزه‌ی دیگر ربع نمره محسوب داشته اند و مختصر اینکه امتحان دهندگان این ماده رد و قبولشان بسته بسلیقه و ذوق و میزان معلومات ممتحن است نه قاعده و میزان واحدی که پیرویش محقق و مسلم باشد.

بنده برای رفع این بی عدالتی در چند سال پیش پیشنهادی در این خصوص تهیه و بوزارت فرهنگ تسلیم کردم لیکن اثری بر آن مترتب نشد، در امتحانات اخیر هم بسبب اختلاف نظری که منتهی بشکایت برخی از ممتحنین شده بود کمیونی برای رفع این نوع اختلافها تشکیل و طریقه‌ی واحدی برای طرز نمره دادن باوراق املا معین و قرار شد که بصورت بخشنامه با ادارات فرهنگ کلیه‌ی شهرها ابلاغ شود، و بهر حال برای رفع این اشکال هم باشد لازم است که هر چه زودتر قواعدی برای املا‌ی فارسی از طرف فرهنگستان وضع و مقرر گردد.

فرهنگستان ایران نسبت بهر يك از وظایف دوازده گانه که در ماده‌ی دوم اساسنامه برایش تعیین شده است اقداماتی کرده و قدم‌های تند یا کند برداشته لیکن هنوز با اقدامی نمایان که مورد قبول و رضامندی قاطبه‌ی اهالی باشد موفق نگردیده است و تصور میرود که اقدام او بوضع قواعد املا مورد قبول و رضامندی همگان گردد.

در اینجا ذکر این نکته را بمورد میدانم که خط فارسی بعضی دشواریهای اصلی و جوهری دارد که با دشواریهای عرضی دست بهم داده و آنرا مشکلتر از آنچه هست نموده و بدست اشخاصی که حسن نیتشان محل تأمل است بهانه و وسیله‌ی بی‌برای



انتقاد شدید و لازم شمردن تغییر و تبدیل خط داده است، در صورتی که مرتفع ساختن هر دو قسم اشکال (در صورتی که نخواهیم گرهی را که با دست باز میشود باندندان باز کنیم) در نهایت آسانی است و مختصر بذل توجه و صرف وقت و همت لازم دارد.

مهمترین اشکال اصلی و جوهری خط ما اینست که برای تمام حرکتهای حرف مخصوص ندارد و مقصودم حرکتهایی است که در لهجه‌ی عام یعنی لهجه بی که اساس تعلیمات ما بر آن نهاده شده است بکار می‌رود، و آن‌ها حرکت است که شش نایب حرف مخصوص دارد و جزو کلمه نوشته میشود و سه حرکت دیگر بجای حرف مخصوص علامت معین دارد که باید در بالا یا زیر حروف رسم شود و چون رسم این سه علامت معمول نیست خواندن برخی از کلمات برای کسانی که معلومات کافی ندارند دشوار می‌آید و بزرگتر عیب و نقص خط که با آب و تاب بسیار شرح میدهند و برای آن مثلها از قبیل اینکه «کرد» یا «مرد» بچندین وجه خوانده میشود زده اند و می‌زنند همین است.

اشکال اصلی و اساسی دیگر اینکه در خط فارسی حروف هر یک کلمه متصل بهم نوشته میشود و شکل برخی از قبیل عین و غین و فاء و قاف در وقت اتصال تغییر کلی مییابد، و این امر با تعدد حروف متواخیه که بداشتن و نداشتن نقطه یا بشماره‌ی نقاط باید تشخیص داده شود، و بصورت دندانهای کوچک در آمدن بعضی حرفها، مایه‌ی دشواری خواندن و نوشتن شده است مخصوصاً با سهل انگاری بیشتر نویسندگان در نقطه گذاری و درست نوشتن حرفها و دندانها که دشواری را چند برابر ساخته است. و اما دشواریهای عرضی و فرعی یکی که از همه مهمتر بشمار میرود و از تصرفات خود سرانه‌ی موسومین بخوشنویسی و استادی خط مخصوصاً خط شکسته پیداشده است، خوشنویسها خودشانرا بپهانه‌ی زیبا ساختن خط در هر گونه تصرف در خط از قبیل متصل نوشتن حروف مفصوله (پیوند نایزیر) و با اشکال مختلف نوشتن يك حرف در حال اتصال و سرهم نوشتن کلماتی که باید جدا از هم باشد و روی هم یا در شکم هم نوشتن کلمات و پیش و پس کردن آنها بر خلاف ترتیبی که در جمله و عبارت دارد، آزاد میدانند و باین تصرفات بی قاعده بعضی کلمات را بصورتی که هیچ مشابهتی بصورت اصلی ندارد در آورده اند و بنام خوشنویسی و زیبا ساختن خط نقاشی میکنند نه نویسندگی، غافل

از اینکه خط برای خواننده شدن اختراع شده و کمال زیبایی و جمالش اینست که در کمال آسانی خوانده شود و زیبایی که سبب دشواری خواندن خط شود زشتی است نه زیبایی. دشواری دیگر وجود رسم الخطهای مختلف است که در نوشتن برخی از کلمات معمول شده و هرج و مرج غریبی در خط ایجاد کرده است، مثلاً طهران را بعضی بتاء و بعضی بطاء؛ مبتلی را یکی بیاء و دیگری بالف، نامه را یکی برسم علامت همزه در بالای هاء، و دیگری بافزودن الف و بیاء (خانه‌ای)، و دیگری بالحاق همزه و یا (ئی)، «است» را بعد از خدا و نیکو و آهو و امثال آن برخی با الف و برخی بدون الف مینویسند، و نویسندگی مبتدی که مفید بدرست نوشتن هم باشد در تشخیص اینکه کدام يك از این املاها درست است فرو میماند و از استادان هم که می‌پرسد جواب‌های مختلف میشوند. بالجمله دست بهم دادن اینگونه اشکالهای اصلی و عرضی که نظیر و بلکه بالاتر از آن در خط متمدنترین ملتها هم یافته میشود بهانه و دستاویزی بدست يك عده که نیت اصلیشان معلوم نیست داده و آنرا دلیل لزوم تبدیل خط می‌شمرند، در صورتی که همه و لا اقل قسمت اعظم این اشکال با عیب و نقصها را با آسانی و بی احتیاج بتبديل خط که مفاسد و مضراتش بیرون از حد تصور است میتوان برطرف کرد.

از دو اشکال اساسی که یاد شده اشکال اول را هیچ ضرر ندارد که بگذارند پیش وزیر و وزیر رفع کنیم، و اینکه میگویند اعراب گذاردن حروف دشوار و در حکم دو مرتبه نوشتن خط است جز مغلطه و اشتباه کاری نیست، زیرا بطوریکه پیشتر گفته شد از نه حرکت که در فارسی فصیح تعلیمی موجود است نش حرکت حرف مخصوص دارد و جزو کلمه نوشته میشود، حرف ساکن یا مجزوم هم بهتر علامتش بی علامتی است، باقی میماند حرفهای مضموم و مفتوح و مکسور که در بیشتر کلمات جز يك یا دوتای آن وجود ندارد، و فی المثل کلمه ی «کرد» که پیش آهنگ مخالفین خط برای اثبات دشواری خط بآن تمثل بسته است بگذارند يك زبر در بالای کاف و کلمه ی «رستم» بگذارند يك پیش در بالای راء و يك زبر در بالای تاء بخوبی مشخص و از کلمات «کرد» بضم کاف و «رستم» بمعنی رها شدم ممتاز میشود، و کلماتی که محتاج برسم سه حرکت یا بیشتر باشد در فارسی بسیار کم است.

و اما اشکال دوم که متصل نوشته شدن حروف کلمات باشد، اگر از روی دقت و انصاف حکم کنیم تأثیر مهمی در دشوار ساختن تشخیص و خواندن کلمات ندارد، اگر حروف بهم چسبیده راهمیشه بیک شکل آن هم واضح و روشن بنویسیم و نقطه ها را درست و در جای خود و دندانها را مطابق قواعدی که دارد ممتاز از هم رسم کنیم کلمات باسانی خوانده خواهد شد، و در صورتی که باین اصل که خط باید مطابق لفظ باشد معتقد باشیم این طرز کتابت را که حروف هر یک کلمه متصل بهم نوشته شود از محسنات و مزایای خط خود خواهیم شمرد، زیرا در سخن گفتن و تلفظ حروف هر کلمه متصل بهم و مانند یک صوت که از چندین صوت مرکب باشد ادامه می شود پس اگر در نوشتن هم متصل بهم باشد مطابق با اصل تطابق ملفوظ و مکتوب خواهد بود.

و اما دو اشکال فرعی و عرضی آنکه ناشی از تصرفات ناروای خوشنویسان است بتوسط خود آنها باید مرتفع شود، و اگر وزارت فرهنگ قواعدی برای طرز نوشتن مقرر و بآموزگاران و استادان خط ابلاغ و آنها را موظف کند که نو آموزان و شاگردان را بر رعایت آن قواعد عادت دهند این هر سه اشکال بتدریج مرتفع و خط فارسی از سه عیب و نقص مهم که مایه انتقاد شدید مخالفان آن شده است مبرا خواهد شد، و شرط اقدام بچنین امر علاقه مند بودن بحفظ خط زیبای فارسی و رفع نقایص آنست، و بعقیده ای این بنده در این مورد هم فرهنگستان که مطالعه در اصلاح خط فارسی از وظایف اوست باید پیشقدم شود، پیشنهادی چندم در این زمینه دارم که در موقع خود یعنی در وقتی که فرهنگستان بدین موضوع توجهی نماید بعرض خواهم رسانید.

باقی میماند اشکال چهارم که مرتفع ساختنش بشرحی که عرض شد از وظایف فرهنگستان است که برای کلماتی که با املاهای مختلف نوشته میشود يك املا مقرر و بعنوان قواعد املای فارسی توسط وزارت فرهنگ بعموم مدرسه ها و بوسایل مقتضی دیگر بقاطبهای اهالی کشور ابلاغ کند، و بدیهی است که آن قواعد را چون از طرف هیئتی صلاحیت دار وضع و ابلاغ شده است همگان محترم و مطاع و تخلف از آنرا ناروا خواهند شمرد.



در وضع قواعد برای املای فارسی چندین اصل بطریق الأهم فالأهم باید

رعایت شود. (اول) تطابق مکتوب و ملفوظ که آنچه بتلفظ صحیح می آید همان هم نوشته شود، مثلاً آنچه در لفظ الف است در خط هم الف باشد و آن مقدار از حروف که متصل بهم و بصورت يك کلمه تلفظ میشود در نوشتن هم متصل بهم باشد و هكذا. (دوم) احتراز از اشتباه که حروف یا کلمات مشتبّه بیکدیگر نشود، مثلاً کتابت جامه‌ها و جامها بیک صورت نباشد. (سوم) اطراد قاعده که قواعدی که برای نوشتن کلمات وضع میشود ناممکن است استثنانداشته باشد. (چهارم) رعایت اصل که از دور رسم الخط صحیح آنرا که اصل کلمه را نشان میدهد اختیار کنند، مثلاً شب پره را شیپره هم میتوان نوشت و هر دو صحیح است لیکن اگر شب پره نوشته شود اصل کلمه را هم نشان میدهد که مرکب ازدو لفظ شب و پره است. (پنجم) اختیار اشهر که از دور رسم الخط صحیح آنرا که بیشتر معمول است اختیار کنند. (ششم) حفظ استقلال خط که لغاتی که از زبانهای دیگر داخل فارسی شده است مطابق قواعد املائی فارسی نوشته شود. (هفتم) ملاحظه‌ی زیبایی که در وضع املا و رسم الخط زیبایی کلمه و لااقل زشت و ناهنجار نمودن آنرا بقدر امکان در نظر بگیرند. (هشتم) ترجیح اسهل که از دو رسم الخط مختلف و صحیح آنرا که نوشتنش آسانتر و حرکت دست و جنبش قلم در کتابتش روانتر و سریعتر است اختیار کنند.

رسم الخط فارسی با رعایت این هشت اصل باید تحت قاعده و قانون در آید و این بنده در تهیه‌ی قواعدی که برای پیشنهاد تهیه کرده ام کلماتی را که املائی آنها مورد اختلاف یا تردید و اشکال است تا آنجا که حافظه یاری میکرد بنظر آورده و برای نوشتن آنها با رعایت اصول یاد شده رسم الخط و املائی واحدی اختیار کرده ام و خلاصه‌ی نظریات خود را بصورت چندین قاعده بمقام محترم فرهنگستان تقدیم میدارم و متوجه ساختن خاطر آقایان معظم را باین نکته بسیار بسیار لازم میدانم که يك مقصود از وضع قواعد املا اینست که اختلاف املائی قسمت مهمی از کلمات مستعمل در فارسی که مایه‌ی دشواری تعلیم و تعلم و حیرت و سرگردانی طبقات عامه در نوشتن بعضی کلمات شده است مرتفع گردد، و بنده هم قواعد پیشنهادی را بامنظور داشتن همین مقصود مهم تهیه کرده ام، و هر کجا از دو یا چند املا که همه صحیح است یکی

را اختيار و در ضمن قاعده‌ى مربوط بدان تصريح کرده ام که نوشتن ساير املاها بايد متروک گردد مقصودم اين نبوده که آن املاها درست نيست و يا دانشمندان با اطلاع بدان کتابت نکرده اند، و اميدوار بلکه مستدعيم که بعض آقايان معظم در مورد اينگونه قواعد مورد اعتراض و ملامت نمازند و نگويند فلان املا را که ميکويى بايد متروک شود فلان نويسنده‌ى فاضل در فلان کتاب بکار برده است. بلى، اگر در انتخاب املا وقت ننموده و از چند املاى مختلف که همه درست است آنرا که مناسبتر و با اصول هشکانه که معروض شد موافقت است ترجيح نداده باشم آقايان معظم حق اعتراض و همه گونه جرح و تعديل دارند. بنده در تهييه‌ى قواعدى که بعرض ميرسد از تجارب يك عمر درس و بحث و خواندن و نوشتن و مطالعه‌ى کتب و ممارست بر زبان و ادبيات فارسى و عربى استفاده کرده ام و بر درسى و رجحان هر قاعده ادله‌ى دارم که برعايت اختصار از ذکر آن در بيشتر موارد صرف نظر ميکنم و هر جا ايراد دليل لازم نمايد بمختصر اشاره‌ى اکتفا مينمايم، (در رساله‌ى که بخواست خدا در فن املاى فارسى چاپ و نشر خواهم کرد ادله‌ى درسى و مزايا و محسنات هر رسم خط را که پيشنهاد شده است در ضمن قاعده‌ى مخصوص بدان ايراد ميکنم) و با اين همه خود را معصوم و مصون از خطا نميدانم و فريفته و دلباخته‌ى افکار و عقايد خود نيستم و اى بسا اشتباهات ناشى از غفلت يا کمى معلومات که در تهييه‌ى قواعد مرکب گرديده و خود بدان متوجه نشده ام، و بهمين سبب قواعد را بصورت پيشنهاد بعرض ميرسانم و قبول يا رد آنها را بنظر آقايان معظم که احاطه و اطلاعاتشان از اين بنده بيشتر و کاملتر و نظرشان در تشخيص بهترين و مناسبترين راه اصلاح خط و زبان دقيقتر و صايب تر است و اى گذارم.

و پيش از آنکه بذکر قواعد بپردازم بيان اين نکته را بطور مقدمه لازم ميدانم که دانشمندان ما تا حدود يك قرن پيش علوم ادبيه را منحصر بعلوم لفظى عربى مى دانستند و فارسى داني در نظرشان فضيلتى محسوب نميشد، و بدين سبب تمام همت وسعى خود را در تدوين و تکميل و تعليم و تعلم قواعد زبان عربى مصروف داشته و آن زبان را در صرف و نحو و قواعد اشتقاق و معانى و بيان و بديع و عروض و قافيه و

رسم الخط و املا و تجوید و دیگر علوم لفظی بی نیازترین زبانها ساخته اند، در صرف و نحو عربی هزارها کتاب و رساله‌ی مبسوط و مختصر و متوسط بترتیبات و اشکال مختلف تألیف کرده و در استقصای قواعد و تعریف مصطلحات و شرح و بسط مطالب این فن دقتها و موشکافیهای عجیب نموده اند، و اگر صد يك این زحمات را برای زبان فارسی کشیده بودند فارسی هم از جهت صرف و نحو و دیگر علوم لفظی و ادبی زبانی ثروتمند بود، لیکن فارسی را متأسفانه در خور اینکه چنین رنجی برایش تحمل شود نمیدانستند، و اگر شعر و شاعری در ایران اهمیت خاصی پیدا نکرده بود این چند رساله و کتاب هم که در بدیع و عروض و قافیه‌ی فارسی در دست داریم بوجود نمی‌آمد. از انهماک این دانشمندان در عربیت و انصراف ذهن آنها از فارسیت نتایجی بظهور رسیده است که در شرح آن باید کتابها نوشت، از جمله اینکه اگر بر حسب اتفاق توجهی بفارسی کرده و برخی از قواعد آنرا بالعرض و بعنوان مقدمه‌ی مطالب دیگر نوشته اند اولاً آن دقت و توجهی را که در تحقیق مطالب ادبی و علمی لازم است ننموده و مطالب را سهل و ساده و بیش پا افتاده انگاشته اند، ثانیاً همان قواعد عربی را که تنها همان در نظرشان اهمیت علمی داشته تا آنجا که میسر بوده است بر فارسی منطبق ساخته و زحمت وضع قواعدی که در خور فارسی باشد بخود نداده اند، و در نتیجه‌ی سهل انگاری در بیان مطالب و تقلید از قواعد عربی مرتکب اشتباهاتی شده اند که نامه بنامه و سینه بسینه بما رسیده است، و ما هم که در این قرن اخیر بفارسی اهمیت داده و در صدد تدوین قواعد صرف و نحو و اشتقاق و معانی و بیان آن بر آمده ایم نتوانسته ایم گریبان خود را از آن اشتباهات رها سازیم و آن سهو و اشتباهها بقسمی در مغز ما رسوخ یافته و ذهن ما بتصورش عادت کرده است که خلاف آنرا نتوانسته ایم فرض و تصور کنیم، برای نمونه یکی دوتا از آن اشتباهات را که بموضوع خطابه ام بستگی دارد بهر مرض میرسانم:

در قواعد عربی حرکتها منحصر بفتح و ضم و کسر است که هر يك بدو صورت منون و غیر منون در الفاظ و کلمات بکار میرود، و سه حرکت یا آواز (آ - او - ای) را الف ساکن بعد از فتحه و وا و ساکن بعد از ضم و یاء ساکن بعد از کسر شمرده

و لقب حرف مد بآنها داده اند، دو حرکت «او - آى» راهم و او و ياء بعد از فتحه دانسته و حرف لين ناميده اند، محققين ما عين اين قاعده را با تمام جزئياتش بر فارسى تطبيق کرده و بفكرشان نرسيده است که اين حرفهاى مدّ و لين يا الف و واو و ياء هاى ساکن، خود حرکاتى هستند که حروف ديگر بوسيله ي آنها تلفظ ميشود، و در فارسى مناسبتر آنست که جزو حروف آواز يا حروف مصوتة محسوب گردند، و عجبتري اينکه راضى نشده اند حروف نماينده ي حرکت در فارسى بيش از عربى باشد و همان «آ - او - اى» را بعنوان سه حرف مد و «او - آى» را بعنوان دو حرف لين براى اين زبان اثبات کرده اند، و از يك حرف آواز که در فارسى بسيار بکار ميرود يعنى هاء بيان حرکت که در آخر بسيارى از کلمات اين زبان وجود دارد و بقاعده بايد يکى از حروف لين فارسى محسوب شود غافل مانده و وقتى که بتحقيق در خصوص اين حرف رسيده اند فکر و نظرشان متزلزل شده و هرکس آنها را بنوعى وصف کرده و بنامى از قبيل هاء خفى و هاء بيان حرکت و هاء غير ملفوظ خوانده است، و از همه شگفت تر اينکه در بيان قواعدى که مرتبط بهرشش حرف آواز است، بهمان سه حرف مد و دو حرف لين عربى متوجه بوده و هاء را حرفى جدا و تابع قواعدى جدا گانه انگاشته و در تطبيق قواعد بر آن دو چار اشتباه شده اند، مثلاً در قاعده ي جمع کلمات بالف و نون (ان) ميگويند: اگر کلمه منتهى بالف يا واو حرف مد باشد پيش از علامت جمع باء ميافزاييم و دانا بان و مهرويان ميگويم، و اگر کلمه منتهى بهاء خفى يا بيان حرکت باشد هاء را بدل بکاف مى کنيم و بندگان ميگويم، اين تبديل هاء بکاف اشتباهى است که چندين قرن خلف از سلف گرفته و احدى متوجه نشده است که هاء بحرف ديگر بدل نشده و بر خاصيت خود که آواز دادن بحرف پيش باشد باقى است و کافى که پيش از علامت جمع مى آورند نظير بائى است که در جمع کلمات «بينما و مهر» پيش از علامت مذکور آورده ميشود، و اگر در کلمات بينايان و مهرويان جايز است که بگويم الف و واو بدل بيا شده است اينجا هم جايز است بگويم هاء بدل بکاف شده است، سبب افزودن ياء و کاف پيش از علامت جمع اينست که الف و واو مد و هاء هر سه حرف آوازند، علامت جمع «ان» هم مبدو بحرف آواز است

و دو حرف آواز که در يك کلمه پهلوی هم واقع شود قابل تلفظ نیست، بدین سبب فاصله‌بی میان آن دو می‌آورند، و فاصله در مورد واو و الف، یاء، و در مورد هاء، کاف است، عین این اشتباه را در قاعده ی الحاق با آخر کلمات نیز مرتکب شده‌در مورد بینابی و نکوبی و صوفی می‌گویند میان حرف آخر کلمه و یاء مصدری یائی فاصله شده و در مورد بندکی و خواجگی بجای اینکه بگویند میان آن دو کاف فاصله شده است می‌گویند هاء بدل بکاف شده است، دلیلی هم که برای غلط بودن بنده گی و بنده گان می‌آورند اینست که میان بدل و مبدل منه جمع نباید کرد، و ظاهراً سبب تقویت این اشتباه حذف شدن هاء در کتابت بوده است که چون نوشته نمیشود تصور کرده اند که کاف بدل آنست و ملتفت نشده اند که اگر در خط افتاده در تلفظ باقی است، و اگر باقی نبود بحرف پیش از خود حرکت و آواز نمیداد و آن حرف را ساکن تلفظ میکردیم نه متحرك.

از نتایج این اشتباه دو گونه شدن اصطلاحات مربوط بزبان است که عیبی فاحش بشمار میرود، توضیح اینکه بنیاد تعلیم خواندن و نوشتن فارسی بر آن نهاده است که «آ - او - ای - آو - ای - اه» همگی حرف آواز و برای بیان حرکت است لیکن بدستور زبان که میرسیم اصطلاح بیکمرتبه تغییر می‌کند و متحرك و ساکن را که تعریف می‌کنیم الف و واو و یاء بیان حرکت را مطابق اصطلاح معمول در عربی حرف ساکن می‌شمریم و فی‌المثل دانا و آهو و بازی را از کلماتی که آخرشان ساکن است محسوب میداریم، خانه و نامه و امثال آنها هم از همین نوع کلمات می‌شمریم و می‌گوییم حرف آخرش هاء ساکن و ماقبلش مفتوح یا مکسور است. این تعریف نزد همه مسلم است که ساکن حرفی است که متحرك بحرکتی نباشد بلکه حرف متحرك دیگر بآن زده شود مانند نون «من» و دال «شد»، متحرك هم حرفی است که بوسیله‌ی یکی از این حرکتها یا آوازها (ضمه - فتحه - کسره - آ - او - ای - آو - ای - اه) تلفظ شود، و اگر این تعریف درست باشد کلمات «دانا - آهو - بازی - نو - می - خانه» را نمیتوانیم ساکن الا آخر بدانیم، و بهر حال سخن در اینجا بی‌پایه است و



از این بیش در این مبحث که شرح و بسط دیگری لازم دارد اطلاعاتی سخن نمیکنم و بنتیجه میپردازم.

بنده در نوشتن قواعدی که بعرض خواهد رسید بچند قاعده برخوردارم که بتقسیم حروف فارسى بحروف آواز و آواز پذیر و شناختن هاء بیان حرکت ارتباط داشت و در ضمن باشتباهاتی که عرض شد متوجه و ناچار شدم بنای آنها را بر دو تقسیم که مقتضیات و خصایص حروف و کلمات فارسى در آن رعایت شده است ( و اگر وقتی برای زبان فارسى صرف و نحوی نوشته شود باید جزو قواعد آن شود ) نهادم، و برای اینکه ذهن آقایان معظم مسبوق باشد و اگر در ضمن قاعده یی نامی از صحیح و معتدل برده ام بنظرشان بی سابقه و عجیب ننماید آن دو تقسیم را بطور اختصار ذکر میکنم:

۱ - در زبان فارسى شهری یعنی فارسى که بنیاد تعلیمات ابتدایی بر آن نهاده شده است نه حرکت یا آواز وجود دارد که سه تایی آن حرف مخصوص ندارد و برای هر يك علامتی مقرر داشته اند که در بالا یا زیر حرف رسم میشود، و آن ضمه و فتحه و کسره یا پیش و زیر و زیر است، و شش تایی آن بصورت حرف مخصوص جزو کلمه نوشته میشود و آن «آ- او- ای- آو- آى- اه- است» از کشش فتحه و «او» از کشش ضمه و «ای» از کشش کسره پیدامیشود و حروف این سه آواز «ا- و- ی» است مانند «باد» بود، بید، و اما «او» نماینده ی آوازی نظیر آواز «و» در کلمات «so» و «go» انگلیسی است، و «آی» نماینده ی آوازی همانند آواز «a-c» در کلمه ی «made» انگلیسی است و این دو آواز بدون کشش و بنرمی و ملایمت ادا میشود، و حرفهای آن «وی» است مانند «خرو» فرخ پی، و «یاه» آوازی میان فتحه و کسره است که بحرف آخر برخی از کلمات داده میشود و حرف آن «ه» است مانند «بنده» خانه، سایه.

مطابق این بیان حروف نهجی فارسى را بدو قسم: «آواز» و «آواز پذیر» تقسیم میکنیم، حروف آواز که حرفهای دیگر بوسیله ی آنها تلفظ میشود چهار است: الف و واو و یاء و هاء که حروف علت هم نامیده میشوند. حروف آواز پذیر باقی حروف الفباست که حروف صحت هم خوانده میشوند.

الف همیشه حرف آواز است، اما سه حرف دیگر (و - ی - ه) گاهی هم آواز پذیرند مانند واو «ورزش» و بیا «بکران» و هاء «کلاه» و این سه حرف در این خاصیت نظیر w و y انگلیسی است که گاهی Vowel و گاهی Consonant است و Semi Vowel بمعنی نیم و 'یل' نامیده میشود و بنده آنها را حروف دو آواز نامیده ام.

واو و بیا آوازی در صورتی که نماینده ی آواز کش دار باشند محدود در صورتیکه نماینده ی آواز بی کش باشند ملین مینامیم، و اما الف همیشه نماینده ی آواز کش دار و محدود است و هاء همیشه نماینده ی آواز بی کش و ملین است.

پس حروف آواز محدود سه است: الف و واو و بیا، و حروف آواز ملین هم سه است: واو و بیا و ها،

۲ - کلمات فارسی دو قسم است: صحیح و معتدل، صحیح کلمه بی است که منتهی بحرف آواز پذیر باشد مانند: شی، آب، اسپ، دست، وارث باج، بیج، فلاح، رخ، مرد، کاغذ، برادر، مرز، دژ، الماس، دانش، رقص، غرض، رباط، واعظ، مانع، مرغ برف، برق، کودک، بزرگ، یال، اندام، برزن، کلاه.

معتدل کلمه بی است که منتهی بیکی از شش حرف آواز که جزو کلمه نوشته میشود باشد مانند: دانا، پهلوی، ماهی، خسرو، می، خانه. با این دو تقسیم کار بیان قواعد هم آسان و هم مرتب و هم مناسب بازبان فارسی میشود. مثلاً در بیان قاعده ی جمع بالف و نون (ان) میگوییم اگر کلمه صحیح باشد همان الف و نون با آخرش افزوده میشود و اگر معتدل باشد چون دو حرف آواز را با هم تلفظ نمیتوان کرد حرفی در میان علامت جمع و حرف آخر کلمه فاصله میآورند، و آن حرف در صورتی که آخر کلمه الف باشد بیا و در صورتیکه هاء باشد، کاف است و در صورتیکه واو مد باشد قاعده اینست..... الخ، و بهین ترتیب قواعد افزودن بیا یا کاف تصغیر را با آخر کلمات بیان می کنیم و دیگر این اشتباه را نمیکنیم که هاء آواز بدل بکاف میشود و با کمال روشنی بدین نکته متوجه میشویم که همان طور که «آ - او - ای» در اتصال بعلاقت جمع و تصغیر و غیره بجای خود باقی میمانند و بدل بحرفی دیگر نمیشوند، هاء هم بجای خود باقی میماند و بدل بحرفی نمیشود منتهی در کتابت آنرا حذف می کنند، و نوشتن آن هم اگر

انصاف بدهیم بطوری که در رسم الخط برخی از دانشمندان هم دیده میشود صحیح است نه غلط، و با طرفداری که از داخل کردن تمام حرکاتها در رسم الخط داریم اگر این حرکت را که خود داخل است بیرون نکنیم بهتر است و مطابقت آن با اصل تطابق مکتوب و ملفوظ هم بیشتر.

امیدوارم آقایان معظم باین قسمت از عرایض توجه مخصوص فرمایند و چنانکه ذوق سلیم و فکر صایب و نظر دقیقشان که متکی بیک جهان معلومات ادبی است اقتضا میکند حکم کنند.

اکنون قواعدی را که برای املای فارسی بنظر قاصر رسیده است بمقام محترم فرهنگستان پیشنهاد میکنم و بملاحظات قواعدنوشتن همزه را در کلمات فارسی و پس از آن کلمات عربی مستعمل در فارسی مقدم میدارم.

### همزه در کلمات فارسی

یکی از خصایص و مزایای زبان فارسی در برابر عربی اینست که در فارسی مانند دیگر زبانهای هند و اروپایی همزه جز در اول کلمات وجود ندارد و لفظی فارسی که یکی از حروف حشو یا حرف آخرش همزه باشد نمیابیم و بهمزه نوشتن بعض کلمات از قبیل مؤبد و پائیز و آئین و پائین و نظایر آن از غلطهای مشهور و صحیحش موبد و پاییز و آیین و پائین و نظایر آنست.

این مزیت یا خصیصه یکی از دلایل فصاحت زبان فارسی است، زیرا تلفظ بهمزه دشوار و شنیدنش بر گوش صاحبان ذوق و احساس لطیف گران و ناگوار است، در آغاز کلمات هم که یافته میشود بمثابهی همزه وصل در عربی است و در اتصال بکلمات دیگر تخفیف میشود بدین طریق که حرکتش را بحرف آخر کلمه بی که پیش از آن و متصل بآنست میدهند و خودش را گاهی در تلفظ آنها و گاهی در تلفظ و در کتابت حذف میکنند مانند «کو» «کز» بجای «که او» «که از» و مانند «در افتادن» بر انداختن باز ایستادن» که «در فتادن» بر نداشتن «باز ایستادن» تلفظ میشود، و در بعض مواضع هم آنرا بحرف دیگر بدل میکنند مانند (بدان - بدین - بدو) بجای (بآن - باین - باو) و در شعر که حافظ خوشترین لهجهی فارسی و نمایندهی قواعد اصلی صرف و نحو

واملاست تخفیف همزه‌ی اوایل کلمات رواج و شیوع کامل دارد و در اغلب اشعار و سبلیه‌ی حفظ وزن است.

در دشواری تلفظ وزشتی آواز این حرف کافی است که در عرب هم طوایفی که بفصاحت لهجه ممتازند بتلفظ آن، خاصه در وسط و آخر کلمات معتاد نشده اند و آنرا تخفیف میکنند و تخفیف همزه در دستور زبان عربی عنوان مخصوص دارد و طریقه‌اش اینست که همزه را یا بکلی حذف میکنند و فی‌المثل بجای « اسئل - اءکل - اءخذ - برای » « سل - کل - خذ - یری » میگویند، و با صدای الف یا واو یا یاء ادامی کنند و بجای « رأس - بوس - ذئب » « راس - بوس - ذیب » میگویند، و یابین بین‌بعنی صدایی میان همزه و الف یا میان همزه و واو یا میان همزه و یاء ادا میکنند.

نظام الدین حسن بن محمد قمی نیشابوری معروف بنظام اعرج در شرح شافیه‌ی ابن حاجب ( ابو عمر و عثمان بن عمر متوفی در سال ۶۴۶ ) میگوید: « همزه چون از بیخ‌اینخ حلق گفته میشود و آوازش با آواز تهوع کننده مشابهت دارد تا لفظ بدان برگوینده سنگین و دشوار می‌آید و قومی از عرب آنرا بتخفیف ادا می‌کنند و ایشان بیشتر اهل حجاز و مخصوصاً قریشند. » و از حضرت علی علیه‌السلام روایت شده است که قرآن بزبان قریش نازل شده و قریش بهمزه تلفظ نمیکنند و اگر جبرئیل همزه را از آسمان بر پیغمبر نازل نکرده بود ما تلفظ بهمزه نمی‌کردیم، تا اینجا سخن نظام تمام شد، و دره‌آخذ دیگر از خود پیغمبر ص روایت شده است که باصحاب فرمود قرآن را بهر بیت بیاموزید و در خواندنش از تلفظ بهمزه خود داری کنید، و از ابوالاسود نقل کرده اند که اعرابی پیغمبر ص را آواز داد و گفت یا نبی الله پیغمبر فرمود من نبی الله نیستم نبی اللهم.

مختصر اینکه همزه در عربی هم در اول و هم در حشو و هم در آخر کلمات واقع میشود و با وجود این فصحای عرب از تلفظ بدان جز در اول کلمه خود داری دارند، اما در فارسی همزه جز در ابتدای کلمات یافته نمیشود، لیکن نویسندگان فارسی این حرف را بتقلید از خط عربی در اواسط و اواخر الفاظ فارسی وارد و تلفظ بدانرا بر خوانندگان خط خود تحمیل کرده اند.

رسم علامت همزه (ه) در دو قسم از کلمات فارسی رواج و شیوعی عظیم یافته

و بقسمی معمول و مصطلح شده است که بعضی رسم آنرا از قواعد مسلم خط و زبان فارسی پنداشته و برای آن حدود و شروطی هم وضع کرده اند، یکی در کلمات منتهی بهاء ملین از قبیل خانه و نامه و خواجه و بنده در ترکیباتی از قبیل خانه تو و نامه من و خواجه بینده گفت، و دیگر در کلمات منتهی بحرف مد از قبیل دانا و بینا و نیکو و آهو در ترکیباتی از قبیل دانائی آهوئی دید - اگر بینائی نیکوئی کن، و برخی از نویسندگان کلمات « پاییز و آیین و بیناییم و داناییم » و نظایر آنرا بر کلمات مذکور قیاس کرده اند و « یائیز و آئین و بینائیم و دانائیم » مینویسند.

رسم این همزه که در اصل همزه نبوده و بتصرف کاتبان بی اطلاع یا بی فکر بصورت همزه درآمد است تلفظ بهمزه در وسط کلمات را هم رایج و معمول و خوانندگان را بدان معتاد و مأنوس ساخته و امروز اشخاصی را می بینیم که در خواندن کلمات یاد شده لهجه‌ی شیرین فطری و مادری را فراموش و حرفی را که باید بصدای یاء تلفظ شود بصدای همزه که بگفته‌ی نظام اعرج باواز تهوع کننده شبیه است تلفظ می کنند، و امر بر بعضی چنان مشتبه شده است که این تلفظ تحمیل شده را تلفظ فطری و عادی پنداشته و در اثبات همزه بودن و بصدای همزه ادا شدنش پافشاری و اصرار غریبی بخرج میدهند، در صورتی که اگر بمجاورات عامه‌ی مردم بدقت گوش دهند بخوبی ملتفت میشوند که عامه‌ی فارسی زبانان این هارا باواز یاء تلفظ میکنند و خانه‌ی من و خانه‌ی بی خریدم میگویند و حتی خود این اشخاص هم در گفتگوی روزانه که اغلب بطور فطری و طبیعی است خانه‌ی تو و نامه‌ی بی نوشتم میگویند، عجب اینکه بعضی از نویسندگان هم که خواستند رسم این همزه را موقوف و متروک دارند و بخیال خود یکی از نقایص املای فارسی را رفع کنند بجای آن رسم الف و با را معمول داشتند و خانه‌ی ای و نامه‌ی ای و امثال آن نوشتند و باختیار این رسم الخط لزوم تلفظ همزه را مسجل کردند، زیرا الف خانه‌ی ای و نامه‌ی ای و امثال آنرا هیچکس جز بصدای همزه تلفظ نخواهد کرد.

حال ببینیم این همزه یا همزه نما از کجا و بچه ترتیب داخل رسم الخط فارسی شده است؟ فارسی نویسان قدیم یعنی سده‌ی چهارم و پنجم هجری که هم با اطلاع و هم بدرست نویسی مقید بودند در پهلوی هاء بیان حرکت در حال وصف و اضافه یائی

کوچک و بی نقطه (خانه ی من - نامه ی شریف) و در اتصال بیاء نکره و وحدت و خطاب و نسبت «بی» کوچک و بی نقطه (خانه یی خریدم - نامه یی خواندم) رسم میکردند، پس از چندی این دو حرف را که جز دو علامت برای نشان دادن طرز تلفظ نبود اندکی بالاتر و در جلوها نوشتند، رفته رفته کاتبان بی اطلاع این دو حرف را علامت کوچک را بسبب مشابهتی که بهمزه داشت همزه پنداشتند و در کتابت بصورت همزه درآوردند و جای آنرا هم تغییر دادند و درست در بالای هاء نوشتند. و اما کلمات بینایی و نکوبی و نظایر آن، کاتبان قدیم یاء اول این کلمات را که بضرورت بآخر کلمه الحاق شده است بی نقطه مینوشتند و برخی بکلی نمی نوشتند و برای اینکه تلفظش محفوظ و معلوم باشد در بالای آن یا بجای آن در بالا، یائی کوچک و بی نقطه رسم میکردند و این یاء هم بتصرف کاتبان و ناسخان بعد بصورت همزه درآمد، و رفته رفته کار بیسوادی و آزادی در رسم خط فارسی بالا گرفت و کلمات پاییز و آیین و امثال آن هم بقیاس بر کلمات دانایی و بینایی و امثال آن با علامت همزه نوشته شد، و در عصر اخیر لفظ «موبد» را هم بقیاس بر مؤمن عربی «مؤبد» نوشتند و هنوز هم برخی مینویسند عجبت از همه اینکه در بعضی از کتابهای فارسی که با حفظ رسم الخط و املا چاپ شده است بترکیباتی از قبیل گرماء گرم و لشکرهه گرآن بر میخوریم و تعجب میکنیم که چگونه و بچه جهت بجای یاء مکسور همزه نوشته شده است، لیکن پس از مراجعه با املا و رسم کتابت برخی از کتابهای قدیم ملتفت میشویم که این همزه هم یائی بوده که بعلامت اینکه از اصل کلمه نیست و برای اضافه یا وصف بآخر کلمه افزوده شده است کوچک و بی نقطه مینوشته اند، و آنرا هم کاتبان و ناسخان بی اطلاع بسبب مشابهتی که بهمزه داشته است بصورت همزه درآورده اند. مختصراً اینکه گروهی کاتب و ناسخ بیسواد یا بی فکر دست بهم داده علامت همزه را در رسم الخط کلمات فارسی وارد و تلفظ بدانرا در وسط و آخر کلمات بر فارسی خوانها تحمیل کرده اند، و از اصلاحات املا که نهایت لزوم دارد نوشتن این حرف بصورتی حاکی از تلفظ صحیح است و برای این مقصود قواعد ذیل را که از مطالعه ی رسم الخطهای مختلف استنباط شده است پیشنهاد میکنم.

(بقیه دارد)

## سال وفات فروغی

بمناسبت حلول سال وفات مرحوم محمدعلی فروغی (شب ششم آذر ۱۳۲۱) فرهنگستان ایران در نظر داشت مجلس یادبودی برپا کند، ولی چون در همین موقع وزارت امور خارجه بپاس خدمات اجتماعی آن مرد بزرگ و نامی در تشکیل مجلس تذکری باشکوه اهتمام میفرمود فرهنگستان نوبت خود را بدان وزارتخانه باز گذاشت. در آن مجلس که بسیاری از بزرگان و دانشمندان ایران و کشورهای دیگر حضور یافته بودند جناب آقای حسین سمیعی رئیس فرهنگستان نیز این خطابه را ایراد فرمودند.

گفت یکی خواجه سنائی بمرد مرگ چنین خواجه نه کاری است خرد  
در این سخن مبالغه نیست زیرا مردان و دانشمندان بزرگ دنیا که در جامعه بشری منشاء اثرهای جاوید و منافع گرانبها میشوند و هیئت اجتماع از علم و عمل و اخلاق آنان بهره مند و کامیاب می گردد البته در میان بشر مقامی ارجند دارند و مرگ و فقدان آنانرا نمیتوان بی اهمیت و بطور عادی تلقی کرد.

مرحوم محمدعلی فروغی در میان ماهمین مقام و منزلت را داشت و جامعه ایرانی در فقدان آن مرد عزیز و شریف حقیقه کوه گرانبھائی از دست داده و هیچوقت نمیتواند قدر و قیمت وجود او را از نظر دور کند.

چند چیز است که در تشخیص و اثبات بزرگواری اشخاص مدخلیت تام دارد از آن جمله یکی شرافت و فضیلت خانوادگی است دیگر معلومات و مزایای فضلی و دیگر مکارم و فضایل اخلاقی.

هریک از این سه اصل اگر بتنهائی در کسی موجود باشد بشخصیت او فر و بهائی میدهد و او را از دیگران ممتاز و متمایز میکند. پس اگر همه این چیزها در

یکنفر جمع شود بیداست که مقام و منزلت او را چه قدر بالا خواهد برد و چه نعمت و سعادت بزرگی در این جهان و آنجهان نصیب او خواهد کردید.

مرحوم فروغی چنانکه میدانیم در خانواده علم و ادب بوجود آمده و در محیط فضل و دانش نشو و نما یافته بود.

پدر وجد بزرگوار او مردانی فاضل و دانشمند بودند، خود آن مرحوم نیز باین سبب هم از عهد کودکی و آغاز جوانی با فضل و ادب خوئی گرفته و بافضیلت و شرافت بزرگ شده بود.

معلومات و اطلاعات علمی و ادبی مرحوم فروغی هم بر همه کس واضح بود، زحماتی که مرحوم فروغی در راه تحصیل دانش و آموختن فنون مختلفه کشید نتایج خوب هم بخشید و او را مردی بتمام معنی آراسته بجامعه تحویل داد. تألیفات و تصنیفات و افاضات و سخنرانیها و دانش پروریهای او چیزی نیست که بر کسی پوشیده و محتاج به بیان باشد.

فضایل اخلاقی مرحوم فروغی هم خیلی زیاد بود من خود از اوایل عمر خوشبختانه با این مرد بزرگوار آشنائی یافتم و آن آشنائی صوری رفته رفته بانس و الفت معنوی کشید و تا پایان زندگانش غالباً از فیض صحبت و معاشرت و مزایای علمی و اخلاقی او بهره مند میشدم و در وجودش بعضی صفات و ملکات میدیدم که مخصوص بخود او بود.

مرحوم فروغی با همه فضل و اطلاع و احاطه ای که داشت هیچ تظاهر و خودنمائی نداشت. بیشتر از آنچه میگفت میکرد و کمتر از آنچه میکرد نشان میداد. خیلی ساده حرف میزد و ساده چیز می نوشت و در گفتار و نگارش خود تصنع و تکلفی چندان بکار نمی بست و بهمین سبب هم سخنانش همیشه مطبوع و دلپسند اتفاق میافتاد.

مرحوم فروغی در معاشرت خیلی بی تکلف بود و در زندگانی شخصی درویش و آزادمش، برفقای خود راست می گفت و بدوستان خود صمیمی و وفادار بود. همین مزایای برجسته بود که در وجود این مرد شریف جمع شده و او را در جامعه عزیز و محترم ساخته بود.



مرحوم فروغی گذشته از خدمات مهمی که در رشته های مختلف سیاسی و فرهنگی و ملی و اجتماعی به میهن و ملت و مملکت خود انجام داد در سالهای اخیر هم که ریاست فرهنگستان ایران را بر عهده داشت نسبت به فرهنگ ایران و زبان پارسی خیلی زحمت کشید و مساعی جمیله بکار برد زیرا در موقمی بایجاد و تأسیس فرهنگستان کمر بست که يك انحطاط و تشنج و هرج و مرج عجیب و خطرناکی بزبان و ادبیات ما حمله کرده و آنرا پیرنگاه زوال و نیستی نزدیک ساخته بود، همت و جدیت مرحوم فروغی و چندتن از دانشمندان بزرگوار که با آن مرحوم در این مقصود توحید مساعی میکردند جلو آن حملات را گرفت و زبان پارسی را از آن ورطه هولناک نجات داد.

فرهنگستان ایران خود در صدد بود درین روز که یکسال از تاریخ فوت مرحوم فروغی گذشته است يك چنین محفلی در عمارت فرهنگستان فراهم ساخته و مراسم یاد بود روح تابناک آن فقید شاد روان را بعمل بیاورد ولی چون جناب آقای وزیر امور خارجه چنین تصمیمی گرفته بودند فرهنگستان نوبت خود را بایشان باز گذاشت و البته بعد هم بوظیفه خود رفتار خواهد کرد.

اینک من بنده از حضور خود در این مجمع عالی اغتنام کرده و بیاس مقام آن مرحوم از طرف فرهنگستان ایران بروان پاک آن استاد ارجمند درود فراوان می فرستم و بجناب آقای ابوالحسن فروغی برادر مکرم و دانشمند او و فرزندان ارجمندش که میوه های شیرین آن درخت برومندند و سایر اعضای خانواده اش بشارت میدهم که فروغی نمرده است و نخواهد مرد و هم اکنون روان تابناک او در حظایر قدس و عوالم ملکوت شاد و خندان نشسته و با روح و ریحان بما نظر میکند و می بیند که جماعتی از بزرگان و دانشمندان چگونه در یکجا گرد آمده و از او بنیکوئی نام میبرند و فضایل و مناقب او را موضوع ذکر جمیل قرار میدهند.

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز      مرده آنست که نامش بنیکوئی نبرند

گر اور عکس مرحوم فروغی که در تالار فرهنگستان ایران است



محمد علی فروغی ( ذکاء الملك )

ولادت در ۲۲ جمادی الاخری ۱۲۹۴ - وفات در ۱۷ ذی القعدة ۱۳۶۱ ( ۵ آذرماه  
۱۳۳۱ خورشیدی)  
در سال ۱۳۱۴ خورشیدی فرهنگستان ایران را تأسیس نمودند و از دیماه ۱۳۳۰  
تا تاریخ وفات ریاست فرهنگستان را عهده داشتند .